

تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

نوشتہ: سید قطب

# ویژگیهای ایدئولوژی اسلامی

ترجمہ: سید محمد خاٹنہ ای





سید قطب

ویژگیهای جهان بینی

و

# ایده‌لوزی اسلامی

حق چاپ محفوظ است

ترجمه و مقدمه و ضمائم از :

سید محمد خامنه‌یی

چاپخانه ۲۰۰۰

# بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

سلسله عناصر فکری يك انسان يا يك جامعه را که چون مروارید به رشته و نظم طبیعی خود درآمده و بر سینه‌ی او نشسته باشد و چون کوهری شبتاب، فروغ آن راه‌کشای تاریکی‌اشود و چون جام جهان‌نما، آینده‌ی او را نمایان سازد ... ایده‌ثولوژی گویند؛ ایده‌ثولوژی آن انسان ... یا آن جامعه .

اما ایده‌ثولوژی نگاره‌ی بردیوار نیست و نقشی برایوان و نه ترانه‌ی دل‌نشین برای اوقات فراغت و نه بازیچه‌ی برای جوانان و سرگرمی برای بیکاران و فارغ‌دان ... ایده‌ثولوژی سوز است و درد و حیاطمایه‌ی تشنه‌لبان بادیه‌ی بی‌هدفی و سرگردانی ... ایده‌ثولوژی، جان باز یافته‌ی انسان روح‌مرده‌ی شته زده است و مروارید صدف

۷  
بازمانده‌ی تهیدستی که حسرت تکاپوی امواج در دل داشته باشد ... یا  
نسیم جانبخش سوختگان کویر بی حاصلی یا خانه‌ی آرام درماندگان  
بازی‌گرد باد گورساز یا که ساحلی برای قایق شکسته پهلوی آب برده و  
شناوران بازو شکسته‌ی خسته ....

\*\*\*\*\*

ایده‌ثلولوژی، منطق فکری است و آن دیدگاه که از فراز آن  
به جهان نگرند، نگاهی برای رفتار و عمل ... عملی از روی اندیشه  
و خرد، اما نه آن عمل که غریزه را هبر آن باشد.

این سخن به آن معناست که هرکس که ایده‌ثلولوژی ندارد، رفتار  
و عملش سراسر از غریزه برمیخیزد و هرچه همه کار و رفتارش از روی غریزه  
باشد، حیوان است. یعنی که «ایده‌ثلولوژی» ویژه‌ی انسان است و تنها  
فرق او با دیگر موجودات، زیرا که حیوان و نبات و جماد فکر و منطق  
ندارند و این فضیلت را خداوند به انسان عنایت فرموده است.

اما ایده‌ثلولوژی، نه سخنی است یا فقط اندیشه‌یی، که جنبشی  
است برای انسان ماندن و عملی است برای انسان زندگی کردن ... و این  
نشان ایده‌ثلولوژی راستین است، نه هر ایده‌ثلولوژی و نه هر مدعی از آنها  
که بیشمارند و هر یک مدعی رهبری بشریت.

و آن جنبشی که خوشبختی به دنبال دارد و آن ایده‌ثلولوژی که  
انگیزه‌ی چنین جنبش است کجاست؟ این ایده‌ثلولوژی همان است که  
برپایه‌ی جهان‌بینی صحیح پایه‌گذاری شده باشد و ناظر به تمام مصالح و  
مهاک نزدیک و دور بشر! و پناهگاهی برای انسان درمانده ... و این



چنین پناهگاهی آرامبخش ایده‌ئولوژی اسلامی است، همان‌که جهان-افروزان بشریت و فرستادگان ابدیت از فرا سوی بی‌نهایت جهان، ارمغانی با خود آوردند و برای گزاردن آن، جان خود را در این راه گذاردند ... نه تنها سخنی و حرکت زبان یا فریبی و سراب .

اما نه فقط جهان‌بینی صحیح‌بایگاه ایده‌ئولوژی اسلامی است ، بلکه هر عنصر فکری و هر پایه‌ی ایده‌ئولوژی که در ذهن و اندیشه‌ی بشر مستقر و جایگزین شود ، معلول شناختی از جهان است که از دریچه‌ی دیده و دیگر حواس او به دست آمده باشد . در حقیقت ایده‌ئولوژی ، زاییده و محصول بینش و دریافت بشر از محسوسات و معقولات جهان است . ایده‌ئولوژی فرزندی بی‌واسطه‌ی « جهان‌بینی » است ... پس اول به سراغ مادر می‌رویم ....

انعکاس جهان، در احساس و بینش ما، جهان بینی ما را می سازد. جهان بینی بشر از دوران طفولیت- که سر آغاز آشنایی او با جهان و محیط اطراف اوست- آغاز می شود و هر روزی چیزی بآرایش بر آن افزوده، یا بپیرایش از آن کاسته می گردد و در هیچ حال، تا آخر عمر و نفس واپسین انسان، از اوجدان می ماند و الهام بخش رفتارهای فردی و اجتماعی و افکار و اندیشه ها و ایده ها و آرزوهای او می شود.

اگر انسان و خدا را در مجموعه ی جهان مندرج بدانیم، يك جهان- بینی کامل و همه گیر، عبارت است از شناختی از: خود، طبیعت، خدا. و جهان بینی، یعنی شناخت آنچه که هست.

خودشناسی گوشه یی پهناور از جهان بینی است، یعنی  
خودشناسی  
شناخت همان چیزی که از همه چیز بهما نزدیکتر است

وما از همه چیز به او دور تریم. خودشناسی بی که پایه‌ی شناخت بقیه‌ی ارکان طبیعت و شناخت خداست... و «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (۱۰)

انسان، در جهان بینی صحیح و کامل (جهان بینی اسلام) محور و مرکز است و شناسایی آن نیز مقدم بر شناسایی‌های دیگر، بشری که - به اعتراف دانشمندان زیست شناسی<sup>(۲)</sup> - هنوز از طبیعت و رموز آفرینش خود چیزی نمی‌داند؛ بشری که هنوز شناخت صحیحی از خود ندارد - و به همین دلیل است که نتوانسته مسیر طبیعی خود را بشناسد و برای خود يك ایده‌ئولوژی مناسب و درست بیابد - حق ندارد در زندگی دیگر موجودات، حتی يك آمیب (اگر به شناخت انسان یاری نکند) داخل شود، و هنوز خود را کشف نکرده به گیاهان و جهان‌های مادی دیگر و سنگواره‌های کروی ماه دست درازی کند.

و تازه کشف و شناخت فیزیوژیکی و شیمیایی بدن انسان، هدف نهایی این بررسی و تحقیق نیست، زیرا که این کشف و شناخت در برابر شناخت معنوی بشر و روان و اندیشه زایی او صفر است.

نقص تمدن و فرهنگ امروز دنیا - بخصوص غرب - معلول جهان بینی ناقص آنهاست و تمام نابسامانیها و بدبختی‌های ما و آنها ناشی از بی‌اطلاعیمان از طبیعت و رموز آفرینش خود (خودشناسی) است و ایده‌ئولوژیهای این جوامع هم، همچون فرهنگشان، ناقص و بی‌پایه خواهد بود.

پهنه‌ی بی‌کران طبیعت، دومین مکتب معرفت بشری طبیعت است؛ و بایک جهان بینی صحیح، یا شناخت صحیح طبیعت اطراف ما، کامل می‌شود، طبیعتی که چیزی جز قوانین حاکم بر این

---

۱ - هر کس خود را بشناسد خدا را شناخته (حدیث)

۲ - سخنان آلکسیس کارل در همین کتاب مطالعه کنید.

جهان نیست ، طبیعتی که همین آسمان وزمین وخورشید وماه و ستارگان  
 و شب وروز و همین کوهها و رودها و رعد و برق و باد و باران است و همین  
 چارپایان و پرندگان و زنبور و مورچه و حرکت کشتی در آب و کشت وزرعی  
 که می روید و همین باغهای پراز میوه و نخلستانها و نخلهای بارور باستانهای  
 تازه روییده همچون خوشه ی پروین و آن رطب که دل عارف ازدست می-  
 برد، است و هر آنچه که با ذات بشر عجین شده و يك انسان متعارف-ولی  
 نه انسان متظاهر- خود را نسبت به آن ملتذذ و دل بسته می یابد و قرآن مجید  
 برای بشر غافل، به بیشترین «آیات قدرت» خود ، یعنی آحاد اعضای طبیعت  
 (طبیعت مادر) با شیوایی خاص خود و بسیار دل انگیز ، اشاره کرده است.  
 پایه ی سوم جهان بینی بشر ؛ پایه نه ، که تنها حقیقت

و خدا

جهان موجود ، که همه چیز و همه کس ، جز او چیزی  
 نیستند و اراده ی مجسم او ما را به سربازی به نام جهان یا انسان فریفته ،  
 تا آنجا که دیگر با این خطای باصره ، از اینهمه «او» ، دیگر او را نمی-  
 بینیم و به دنبال او فانوس به دستیم و او را جستجوگر و بیچاره تر آنان که او  
 را انکار دارند .

يك جهان بینی صحیح ، جغرافیای حیات بشری است  
 جغرافیایی نو و علمی که مناسبات و روابط ما را با جهان اطرافمان و  
 با اینهمه موجودات كوچك و بزرگ و بی جان و جاندار ، روشن می سازد.  
 شناخت صحیح ما و اطراف ما، مسیر گذشته و آینده ی ما را به ما نشان  
 می دهد و از آنجا ، هدف ما نیز ، که در ما و برای اینهمه ابر و باد و مه و خورشید  
 و فلک هست ولی تنها نانی به کف آوردن نیست، آشکارا می شود ؛ هدفی  
 فروزنده و تابان که چون خورشید بر همه کس و همه جامی تابد و یکسان ...

شناختی که همراه با کشف عظمت مقام معنوی انسان و نقش جانشینی او<sup>۱</sup>، جانشین خدا بودن و آفریدگار جهان، است و همپای مجاهدتهای نستوه این رسالت یافته بشری که به دنبال هدف، حتی يك لحظه از پانشتن را هم خیانت به بشریت می بیند و لوای آزادی انسان را از هر گونه بندگی، که با سالاری و بزرگمایگی او - که جانشین خداست - ناسازگار است، به دوش می کشد، چه بسا در این راه شهید می شود... که آنهم عالمی دارد. جای بسی دردناک است که بشر از رودها و کوههای آنسوی جهان بار خبر است و از ارتفاع قلل و زرفای دره های اجرام فلکی مطلع ولی جایگاه فرازمند خود را نمی شناسد!

« تو به گرد فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرای تو کیست! »



اما شناسایی جهان نه آنقدر آسان است که فقط بادیده ی سر آنرا بتوان دید و شناخت... و اگر چنین بود، مردم جهان در جهان بینی های خود بایکدیگر اختلافی نمی داشتند؛ عده یی بدین وعده یی خوشبین نمی بودند؛ گروهی نیکجو و گروهی بدخواه نمی گشتند؛ برخی صلح ساز و برخی آتش افروز نمی شدند؛ مردمی سبب سازی و مردمی سبب سوزی نمی کردند و... حتی تمام اختلافات دانشمندان در قرون متعاقب بر اثر اختلاف جهان بینی آنان بود، اگر بطلمیوس و گالیله یا اقلیدس و ریمان یا افلاطون و ارسطو و صدرا و... بینشی یکسان داشتند، اینهمه اختلاف و تناقض در نظریات آنان وجود نمی داشت و به دنبال آن گمراهیها، اینهمه تباهی برپا نمی شد، گمراهیهایی که انگیزه ی اصل «نبوت» در جهانند.

---

۱- واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة» (بقره: ۳۰)  
(یعنی آنگاه که خدای تو به فرشتگان گفت که بر آنم که در روی زمین جانشینی بگذارم...)

بهمین دلیل، پیامبران آسمانی که به راهنمایی بشر مأمور بودند و به رهبری و نجات آنان برخاستند، کوشش داشتند که بینش مردم را از تفرق نجات دهند و آنها را به سوی يك بینش صادق و راستین ببرند و به سوی فقط يك جهان بینی، زیرا که جهان بینی درست بیش از یکی نمی شود و «ما ذا بعد الحق الا الضلال»<sup>۱</sup>. و معلوم است که پس از شناختی قطعی از جهان؛ و در حقیقت: پس از باز یافتن جهانی گمشده، که قرآن از این شناخت به «یقین» و «ایمان» تعبیر کرده، براحتی می توان خط مشی زندگی در چنین جهانی را یافت، و به دنبال عمل رفت - عمل صالح -؛ و رسالت ادیان آسمانی همین بود.



و بانگرشی دیگر ...  
تحصیل جهان بینی دوراه دارد: یکی راهی از پایین به بالا و از محسوس به معقول که روش فلسفه و علم است و هر کدام در قلمروی خاص خود. دوم روش ادیان آسمانی که معرفی و ارائه ی یکباره ی جهانست، از خدا گرفته تا محسوسات جهان آفرینش؛ از بالا و از پایین و از دور و از نزدیک و از کلی و جزئی.

راه اول میلیونها قرن عمر و مطالعه لازم دارد و باز ناقص است و راه دوم در هر زمانی و برای هر کسی مفید و معرفتزا است «ان فی ذالک لذكری لمن کان له قلب اوالقی السمع وهو شهید»<sup>۲</sup> راه اول مطالعه ی از بیرون است و راه دوم مشاهده ی از درون جهان و سروکار داشتن با آنچه واقعا هست: انسان، جهان، خدا.

- 
- ۱- قرآن مجید، سوره یونس: ۳۲ (و فرا سوی حقیقت چیزی جز گمراهی چیست .)
  - ۲- قرآن مجید، سوره ق - آیه ۳۷ (در آن یاد آوری هایی است برای آن کسان که دل داند یا گوش فرا می دهند و می بینند)

راه اول بر اثر ایده آلی و مجرد و جدا بودن از واقعیات زندگی و دور ماندن از نیازمندیهای روحی بشر ، از ارائه ی یک راه حل و یک زندگی مناسب - یعنی یک ایده ثلویزی - ناتوان است و مدینه ی فاضله ی پیشنهادی آن ، تازه شروع گرفتاری و ماجراست نه ختم آن ، و بالاخر آنکه خود گویندگان و ارائه کنندگان این نوع جهان بینی - و در نتیجه ایده ثلویزی - به بینش خود اعتقاد و اصراری نداشته اند و «گفتند فسانه یی و در خواب شدند» . وراه دوم ، جزمی و بی بازگشت است ، زیرا که حقیقتی است لمس و احساس شده و پیامبران آسمانی که آورندگان این جهان بینی بودند ، از هر چیزی بیشتر به جهان بینی خود اعتقاد داشتند و حتی زندگی خود را در پای آن فدا می کردند . راه اول با اشکالات پیش بینی نشده مواجه می شود ، که هر چند گاه ارائه کنندگان آن را به چند تجدید نظر و اصلاح و ادا می کند و یا اصولاً در مقام عمل ، وجود مراحلی آزمایشی را برای یافتن نقاط ضعف آن لازم می بینند (همچون «وجود حد فاصل»ی که مارکسیسم لنینیسم به عنوان «استبداد پرولتاریا» و به منظور مطالعه ی امور پیش بینی نشده در نظریه ی سیاسی و اجتماعی خود وارد کرد ) و مرزهای متنوع و متناوبی برای کتمان نقایص جهان بینی و ایده ثلویزی خود ، پیش می کشند و در حقیقت خود را آزمایش می کنند .

راه دوم آخرین سخن را در اولین گام ، می زند و چون دور دست - ترین افقهای این جهان و تمام سلسله ی نامتناهی زمان در دیدگاه او در یک صف حاضرند ، هیچگاه با چیزی پیش بینی نشده روبرو نمی شود و مجبور به دستکاری و تعویض یا «تبدیل به احسن» ایده ثلویزی خود نمی شود :

«حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرام محمد حرام الی یوم القيامة» . (۱)

۱ - احکامی که محمد آورد ( حلال و حرام ) تا روز قیامت بجای

است ( حدیث )



## جهان بینی اسلامی

جهان بینی اسلامی ، آشنایی مردم با حقیقت جهان است و لمس ، دیده های آن و خلاصه معرفی جهان است آنگونه که هست ، دیده و دیده ، محسوس و نامحسوس و این دریای پهناور و ژرف را در کوزه یی ندازه ی فهم و درك بشر ریختن .

جهان چیست ؟!.. جهان عبارت از مجموعه ی مختصاتی است در کنار م و آن مختصات کدامند؟ همان اصول و قوانین حاکم بر طبیعت؛ و شناخت این جهان همان شناخت واقعی آنست .

این قوانین بر دو دسته اند : قوانین «مادر» و قوانین متفرع بر آن .  
همترین اصل جهان بینی اسلامی ( وادیان آسمانی راستین ) معرفی  
همترین حقیقت موجود در جهان است یعنی اصل « وحدت جهان » و

حقیقت برتر از آن ، منتهی شدن این واحد مادی - معنوی بسته ، است  
به وجودی به نام «خدا» .

این « اصل مادر » را اسلام ، « توحید » نامیده و آنرا به عنوان  
مفتاح شناخت جهان ارائه کرده است . برخی از مکاتب فلسفی هم که  
عنوان « مونیزم » Monism ( توحید اروپایی ) با خود داشته اند ، گرچه  
تا اندازه یی به این حقیقت نزدیک شده اند ولی عینک علم و تجربه ی ناقص  
بشری همیشه سد راهشان بوده و در چهار چوب خشک قوانین مادی  
محدودشان ساخته است .



اصل دیگر ، اصل « قیامت » و بازگشت ( معاد ) است ، همان اصل  
حرکت در جهان و تکامل که هر گز و حیات و رستاخیز را به فهم بشر نزدیک  
می سازد و شاید اصول دیگری چون « آتروپی » و اصل « تبدیل و تجسم  
اعمال » را .

اصل سوم ، اصل « نبوت » است که بیان کننده ی مکانیزم اجتماعات  
است و تابعی از تغییرات صلاح و فساد جوامع و « روح بشری » ... و در  
حقیقت انعکاسی است از « روح جهان » در برابر تغییری به نام « بشریت »  
یا « انسان » .

... و بسیاری از اصول دیگر ، که کتاب حاضر که ترجمه ی آن  
به نظر شما میرسد ، عهده دار بیان آنها شده است .



جهان بینی اسلامی ، معرفتی است بفراخور استعداد بشر ؛  
آموختنی است و یافتنی ، نه تحمیلی و پذیرفتنی ... و عجب آنکه با این

وصف کسی را از این شکار گاه معرفت بی شکاری بازگشته ندیدیم ، زیرا که در خمیره ی هر کس مایه یی دراك و یا بان هست که بمحض اتصال با جهان ، پاسخ شنیده و کرشمه یی دریافت می دارد. جهان بینی های دیگر ( مسلک های سیاسی - مکاتب فلسفی ) یا تحمیلی هستند یا بی مسؤولیت . مسلک های سیاسی امروز در کوششند که برای تحمیل ایده ثلوثیهای خود، جهان بینی خود را تحمیل کنند و برای بهره برداری و برخورداریهای خود ، از انسانها مردمی تسلیم کورکورانه و عناصری بی اراده و بنسده و انسانی بی احساس و هاشینگونه بسازند ....

و مکاتب فلسفی که فاقد مسؤولیت رهبریند ، بر سر آنند که نظری بر نظرها و رساله یی بر رساله ها و کتابها بیفزایند و نامی « نیک ! » یابد از خود باقی بگذارند و گاهی سنتی غلط بر سنتها .

جهان بینی اسلام ، نه فقط اختیاری است و آزاد و پویه یی است با پای عقل و دل و فکر ، بلکه اسلام هرگز قبول زودرس و تسلیم کورکورانه را از کسی نمی پذیرد ، زیرا که فرزند زودرس ، ناپایدار است و میوه ی نارس نصیب چارپایان<sup>۱</sup> و بر مسلمان واجب است با تلاش و همت و با فکر که سیری درونی است و سیاحت در آفاق و انفس و مطالعه ی احوال گذشتگان ، افراد و اجتماعات ، ( یعنی تاریخ ) که سیری برونی است و به یاری تعقل که تحلیل و ربط میان یافته هاست ، خرده خرده با جهان آشنا شود .

---

۱- « الم ترکیف ضرب الله مثلا کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء - تقوتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون - و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت من فوق الارض مالها من قران » (سوره ابراهیم آیه ۳۲-۳۰)

در اسلام تقلید و آسانپذیری در جهان بینی (یعنی اصول دین اسلام) ممنوع است، زیرا که « تقلید » ( از باب تفعیل ) - در اصول دین - قلاده‌ی بندگی فکری را به گردن افکندن است ؛ و این برای انسان و الامقام در نظر اسلام، روانیست ، توهین است، ناسزا است. ( تقلید در فروع دین جایز است ) . ( ۱ )

---

۱ - دریغ است که برخی جوانان تحصیل کرده ما به انگیزهء فرار از تقلید سنتهای غلط کهنه خود و بدون آشنائی به عمق اسلام راستین ، با مطالعهء یکی یا چند کتاب از مکاتب و اخورده ی ایسم دار رشته تقلید دیگران را بگردن می گیرند و در بند بافته های دیگران گرفتار می شوند و " من اعرض عن ذکری فان له معیشتا ضنکا " .

ادیان آسمانی پس از ارائه‌ی يك جهان بینی درست و واقعی ، يك عقیده یا ایده‌تولوژی متناسب باچنین جهان بینی و مناسب با زندگی در چنین جهانی را به دست و فکر مردم می سپارند و او را آزاد می گذارند که اگر طالب سعادت است از این راه برود .

ایده‌تولوژی اسلامی برای معرفی خود متوسل به زور نمی شود، زیرا وقتی ایده‌تولوژیی متناسب با طبیعت و مزاج فرد و اجتماع و در راه تأمین تمام احتیاجات مادی و معنوی او باشد - و این بدین معناست که با فطرت او هماهنگی دارد - ، هرگز احتیاج به انضباط شدیدی ، آنچنان که در دیگر ایده‌تولوژیها هست، نیست. مثلاً لنین می گوید : « در درون حزب ، نه تنها آزادی عمل فرد بلکه آزادی فکر نیز باید شدیداً تابع انضباط حزبی و وحدت فرماندهی باشد، زیرا ایده‌تولوژی ، خود جزئی از کشمکش طبقاتی و عامل ایدآلی انضباط و سازمان است »<sup>۱</sup>. علت این سختگیری و اختناق فکری را که نام انضباط بر آن نهاده اند باید در انحرافی و ناطبیعی بودن این ایده‌تولوژیها یافت ، زیرا اگر ایده‌تولوژی

مطابق فطرت بشر وقوانین طبیعت باشد ، مردم آنرا چون شیرو شکر می نوشند و می نیوشند و چون جان شیرین در بر می گیرند ؛ امور طبیعی و فطری احتیاجی به تحمیل و فشار ندارند .

اسلام آئینی فطری است ؛ آئین فطرت است و مردم را نباید به پذیرش خود وادار کند . در سراسر قرآن اشاره ها چون : « لا اکراه فی الدین : قد تبین الرشد من الغی » و « هذا بلاغ للناس » و « ما جعل علیکم فی الدین من حرج » می توان یافت .

... و نشانه ی دیگر يك ایده ئولوژی کامل و صحیح آنکه هرگز در عمل با شکست مواجه نمی شود ، زیرا وقتی ایده ئولوژی بر پایه ی یک جهان بینی صحیح باشد ، با توجه به تمام زوایا و رموز طبیعت بشر و جهان اطراف او انتخاب و وضع می شود و مانند مهره و پیچی است که از روی هم و برای هم ساخته شوند « ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه » ؛ و از اینرو اگر ایده ئولوژیی در عمل و در برابر رویدادهای جهان و روحیات مختلف بشری شکست بخورد ، دلیل بر آنست که زیر بنای آن ، یعنی آن جهان بینی که پایه های آن بر آن استوار شده ، واقعی و درست نبوده است .

شکست و ناکامی اینهمه ایده ئولوژیهای بشری طی سی قرن ،

#### ۱- بحث و ایده ئولوژی ص ۴۲

- ۲- اکراه در قبول عقیده نیست چه راه و بیراهه روشن است .
- ۳- این قرآن برای آگاه سازی مردمان است ( نه اجبار ) .
- ۴- ( خدا ) در این دین دشواری بر کسی از شما نتهاده است
- ۵- و انسان را ما خود آفریده ایم و به آنچه در او وسوسه می کند آگاهیم

بخصوص آنها که «ایسم» به دنبال خود داشتند، بهترین دلیل بر غلط بودن جهان بینی آنهاست، همچنانکه موفقیت ایده‌ثولوزی اسلامی در صدر اسلام و جافتادن آن بهترین شهادتگر واقعیت جهان بینی اسلامی می باشد.



.... و ایده‌ثولوزی اسلامی، انقلابی است... و نه، بلکه کج رویهای بشر در ادوار تاریخ موجب پدیدار شدن سنتهای غلط و راه یافتن آداب و عقاید خشك و دور از فطرت در میان انسانهای شوند تا به جایی که ارائه و اظهار يك آئین فطری، چیزی انقلابی به نظر می رسد. کج راه شدن بشر و به بیراهه‌ی سنت‌ها افتادن فاصله‌ی چنان سهمگین و آشتی ناپذیر میان آن و فطرت به وجود می آورد که قوانین طبیعت و فطرت را انقلابی می بیند. آری ایده‌ثولوزی اسلامی انقلابی است، زیرا با سنت‌های جاهلیت، که همان عادات و رویه‌های پدری و اجدادی است و رسوم صنفی و طبقه‌ی، مخالف است ( چون سنت‌ها با آن مخالفند) نه آنکه در جوهر خود، خوی سرکشی داشته باشد.

« اسلام در بیشتر قوانین معاشی جامعه‌ها، با قوانین گذشته‌ی آنها، که بر اثر احتیاجات واقعی آنها به وجود آمده موافقت دارد و این گونه احکام را در فقه « احکام امضایی، می گویند ».

... و بالاخره... ایده‌ثولوزی اسلامی يك واحد و غیر قابل تجزیه است، همچنانکه جهان با تمام اجزای خود يك واحد پیوسته است. این ایده‌ثولوزی بر روی هم يك دستگاه - System - مستقل و فعال است و نباید هیچ اصل و قاعده‌ی را در آن، دور از دیگر اصول و قواعدش در نظر گرفت و گرنه نتیجه سودمند نخواهد بود.



گفتیم که "جهان بینی" پایه و ریشه<sup>۱</sup> ایدئولوژی<sup>۲</sup> است و اصول دین پایه و ریشه دین و داندستیم که جهان بینی اسلام همان اصول و پایه دین اسلام بود پس این چیزی جز ایدئولوژی اسلام می نخواهد بود دین به معنی «راه» است و «دین الحق» در قرآن (همان دین خدا)، راهی است که تنها راه راستین و بی خطر باشد و نزدیک ترین راه تابه هدف در طبیعت خط مستقیم است و از این رو دین حق همان «صراط مستقیم» . دین حق، راه هدایت است و راه طبیعت و فطرت : «فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها»<sup>۱</sup> و بنابراین ، تنها راه غالب و بی بن بست. «دین» تنها ایدئولوژی پیروز بر سایر ایدئولوژیهاست اما

۱- قرآن مجید سوره روم آیه ۳۰

( پس روی خود را راستین به سوی آن دین کن که دین فطرت است همان طبیعت که خدا مردم را بر آن سرشت )

«دین الحق» نه هر دینی: «هو الذی أرسل رسوله بالهدی» و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون.<sup>۱</sup>

اما چون دین همان راه است پس تدین به دین به معنای گامزدن و طی طریق در آن است و بویه و عمل. «ایمان» که در فرهنگ قرآن به معنی قبول ایده‌تولوژی اسلامی و دریافت جهان بینی آنست، همیشه همراه با «عمل» آمده است گویی، ایمان همان عمل است و عمل، همان اسلام؛ پس اگر عملی از دین باوری سرزنند، دین او باور نکردنی است زیرا که سوزندگی را از آتش و روشنایی را از نور جدا نتوان کرد. چگونه ممکن است که ایمانی بی عمل بماند و هر وی بی رفتار و جنبش؛ بهترین تعریف لغوی برای ایده‌تولوژی آنست که آنرا اندیشه‌ی عملی بدانیم.<sup>۲</sup>

- 
- ۱- سوره توبه آیه ۳۳ (هموست که با پیامبرش هدایت و آئین حق را گسیل کرد تا بر دیگر دین ها پیروز گردد اگر چه مشرکان را ناپسند افتد )  
۲- و به قول فرانسوا پرو ، استاد کلژ دو فرانس : «ایده‌تولوژی مجموع ایده‌هایی است که به منظور همگامی یا اقدام و عمل بصورت گروهی جمع آوری شده است. پس ضابطه‌ی تشخیص ایده‌تولوژی اینست که ایده‌تولوژی توأم با عمل است و وسیله‌ی اقدام» (ج اول اصول علوم سیاسی- علمی).

مؤمن به دین ، پس از دریافت يك جهان بینی صحیح و کامل که منتهی به اتخاذ و انتخاب دین خدا یعنی ایده‌ئولوژی آسمانی می‌شود ، موظف به انجام عمل است ، عمل برای اجرای رسالت خود و برای انجام وظیفه‌ی جانشینش ، جانشینی خدا : « وقل اعملوا: فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون » و « قل انما اعظکم بواحدة: ان تقوموا لله مثنی وفرادی »<sup>۱</sup>.  
و چون عمل مسلمان همیشه بنیادی و اساسی و به تعبیر قرآن « الّتی هی اقوم »<sup>۲</sup> است ، پس باید ابتدا اساسی‌ترین عمل را که در عین حال ضروری‌ترین و فوری‌ترین آنهاست ، در پیش بگیرد یعنی تحصیل جماعت و تشکیل يك جامعه‌ی - ولو کوچک - آرمانی و حزبی ، که در قرآن به « اعتصام » تعبیر شده : « واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا »<sup>۳</sup> . ( ملت در قرآن به همین معناست ، ملت ابراهیم همان ایده‌ئولوژی ابراهیم است ) زیرا که شرط نتیجه بخش بودن عمل ، همگانی و اجتماعی بودن آنست تا تفرق و روشهای مختلف در عمل ، اثر و نتیجه آنرا صفر و خنثی نکند و اصل « توحید » در عمل حکم می‌کند که اعمال اسلامی و هدفی با تشکیلات و منظم انجام شود .

- ۱- سوره توبه آیه ۱۰۵ و سوره سبا آیه ۴۶ . ( بگو به عمل‌پذیر دازید که خدا و پیامبر و مؤمنان نتیجه عملتان را در آینده بی نزدیک خواهند دید )
- ۲- ان هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم (سوره اسراء آیه ۹)  
( و بگو شما را یک سخن پند باید داد که بپاخیزید با دیگری یا تنها )  
( راهی که استوارترین است )
- ۳- آل عمران آیه ۱۰۳ ( به رشته ی خدا جنگ بزنید و پراکنده نشوید )

يك ایدۀ ثولوزی پا گرفته چیزی جز يك «حزب» نیست و میوهی ایدۀ ثولوزی اسلامی جز «حزب الله» .

حزب الله نام گروهی است که براساس این ایدۀ ثولوزی اسلامی همبستگی شدیدی میان افراد آن (مؤمنین) با خدا و رسول برقرار شده باشد که قرآن از این همبستگی به «تولی» تعبیر کرده است :

«ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا، فان حزب الله هم الغالبون» و «رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئك حزب الله»<sup>(۱)</sup>

وهر حزب ، یعنی گروهی انسان با همبستگی و وحدت آرمان و اشتراك هدف ، که همبستگیهاشان براساس اهداف الهی نباشد ، حزب هست ولی حزب الله نیست و قرآن مجید دو گونه تشکیل و همبستگی را که توأم با فراموش کردن و پشت گوش انداختن خدا و ایدۀ ثولوزی الهی باشد ، «حزب الشیطان» می نامد :

«استحوذ علیهم الشیطان فانما هم ذکر الله اولئك حزب الشیطان»<sup>(۲)</sup>

تشکیل یا تشکل حزب ، ملازمه با اجرا دارد ؛ طرح اجرایی و معرفی حزب و تشکیلات آن به جامعهی انسانی

امت

- ۱- قرآن مجید سوره مائده آیه ۵۶ و سوره مجادله آیه ۲۲ ( و آنکسان که رشته دوستی با خدا و پیامبر و مؤمنان دارند و همانا حزب الله همان پیروز ماندانند ) ( خدا از آنان راضی و آنها از خدا خشنودند اینان از حزب الله اند )
- ۲- سوره مجادله آیه ۱۹ . ( شیطان بر آنها مستولی گردید و خدا را از یادشان برد آنان از حزب شیطانند .

و «تبلیغ» یعنی پیشروی ایده ثلوثی یکی آن به مرزی به نام «امت» منتهی می شود، يك حزب، یعنی يك ایده ثلوثی مجسم، هیچگاه استاتیک و راکد نیست بلکه تحرك و جنبش و تلاش دارد و با زبان و عمل خود را معرفی می کند و در میان قلوب و زمینها و زمینه های مستعد، ریشه می دواند و «جهاد» تعبیر قرآنی این تلاش و جنبش است که در قرآن همیشه به دنبال «ایمان» آمده است :

« انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم  
 لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم يؤمنون بالله ورسوله »  
 « وجاهدون في سبيل الله ».

« والذين آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معكم »  
 « فاولئك منكم والذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا »  
 « في سبيل الله والذين آووا ونصروا اولئك هم »  
 « المؤمنون حقا » ۲

این تحرك، آغاز تشكیل یا تشكّل يك امت است، امت یعنی شعاری متحرك همچون ریشه و ساقه ی يك گیاه، عناصری جویای تأمین مایحتاج مادی ولو از راه غزوات ( چون غزوه بدر ) و عناصری برای پی ریزی و استقرار آن در زمین اجتماع و عناصری برای گسترش آن و بیشتر

۱- سوره حجرات آیه ۱۵- سوره صف آیه ۱۱- سوره انفال آیه ۷۴ و ۷۵.  
 ( مؤمنان آن کسانی که به خدا و پیامبرش گرویده اند و به شک نیفتاده اند و با اموال خویش جهاد نمودند - ایمان به خدا و پیامبرش دارند و در راه خدا جهاد می کنند ) - و کسانی که پس از آن ایمان آوردند و هجرت کردند و یا همراه شما جهاد نمودند آنان از شمايند و آن کسان که هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و پناه دادند و یاری نمودند آنان مؤمنان واقعی هستند .

سایه افکندن بر سر مردم . «کلمه طیبه کشفه طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها» . \*

دولت اصطلاح عمومی مرادف امت ، کلمه «ملت» Nation

است، ملت در اصطلاح حقوقی ، اجتماعی از مردم است که بر اساس نژاد و زبان و فرهنگ و آئین و آرمان و ایده‌ئولوژی یا برخی از آنها درجایی گرد آمده و مستقر شده باشد.<sup>۱</sup> عنصر «ملت» معمولاً - و قاعدتاً - با عنصر دیگر : «سرزمین» همراه است ، هرملتی «درجایی» زندگی می‌کند . با اجتماع این دو عنصر ، سلطه و اتوریته قانونی یا به اصطلاح «حکومت»<sup>۲</sup> به وجود می‌آید و آنگاه به لحاظ روابط خارجی حکومت را «دولت» می‌نامند .<sup>۳</sup>

پس دولت ، طبق تعاریف حقوقی، عبارتست از قوه‌ی فایقه و مستقل و دایمی که بنماینده‌گی از طرف ملت و برای حفظ منافع آنان بر جمعیت و قلمروی حکمفرمایی کند .

امت ، زیر بنای دولت اسلامی است و نخستین عنصر از عناصر <sup>حکومت</sup> ملت است . اما این امت وقتی با گسترش ایده‌ئولوژی خود ، یعنی توسعه‌ی حزبی، در سرزمینی اکثریت را احراز کرد ، عنصر دوم یعنی قلمرو یا خاک هم فراهم شده است و از اینجا عنصر سوم یعنی دولت متولد می‌شود .

---

۱- رجوع شود به عنوان «ملت» ضمیمه همین کتاب.

۲- Gouvernement یا Government

۳- L'État یا State . فرق میان حکومت و دولت اعتباری است حکومت را بیشتر بلحاظ قلمرو احکام کشوری و دولت را به مناسبت معاهدات و روابط بین‌المللی می‌گویند .

\* - کلمه پاک همچون درخت پاک است که ریشه‌ای ثابت دارد و

شاخه‌اش در هواست و هر چند گاه بخواست خدا میوه می‌بخشد .

۱ - ۱۴۰۱ هـ - ۱۳۲۰ ش

تولد دولت امری خود به خود و طبیعی است زیرا يك امت گه پابند يك ایده‌ئولوژی است یعنی به دینی ملتزم شده است، برای تأمین ضروریات حیاتی و معاشی مردم قلمرو خود باید به «اداره»ی آن مردم بپردازد و چون خود تمام قوانین و مقررات تأمین کننده‌ی ضروریات حیاتی و معاشی جامعه‌ی خود را آماده دارد، صحیح نیست که قوانین دیگری را تحمل کند، زیرا معنای آن ترك ایده‌ئولوژی خود و تسلیم شدن به ایده‌ئولوژیهای دیگری است؛ و «حکومت اسلامی» نتیجه‌ی اقدام برای برقراری و تأمین ضروریات معاشی مردم در چهارچوب ایده‌ئولوژی اسلامی است.<sup>۱</sup> حکومت اسلامی را در مرحله‌ی روابط خارجی با سایر امل - نه ملل - می‌توان «دولت اسلامی» نامید.

با تأسیس دولت اسلامی، جهان از نظر ایده‌ئولوژیکی - نه جغرافیایی - به دو منطقه (Bloc) بزرگ تقسیم می‌شود: منطقه‌ی دولت اسلامی یا «دارالاسلام» و منطقه‌ی غیر اسلامی یا «دارالکفر».

امت اسلامی بمحض تأسیس دولت مجبور و موظف به ترویج و اشاعه‌ی بین‌المللی ایده‌ئولوژی خود از راه جهاد است و تسخیر دارالکفر؛ تسخیری ایده‌ئولوژیکی، نه نظامی و بس... و جهاد در لغت تلاشی است نستوه، و دولت اسلامی و تمام افراد آن با زبان و مال و جان باید در آن نیاسایند تا انسانهای دیگر را از این نوشدارو بنوشانند و چراغ هدایتی فرا راهشان دارند. «جهاد» در اسلام دارای مراحل است: قلبی (با اعتقاد و ایمان)، زبانی (با تبلیغ و ادای رسالت و با روشی حکیمانانه و صحیح) مالی (سرمایه‌گذاری و تأمین عده و عده یا تألیف قلوب) و جانی، در هنگامی که حاکمان دارالکفر

---

۱- «الدین والملك توأمان» (حدیث نبوی)



یا اردوی بددینان به معارضه برخیزند

: «وَقَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ

الْحَقِّ...»

و سایر مسایل و احکامی که حقوق بین الملل عمومی اسلامی و حقوق

جنگ را بوجود می آورند ...

---

۱ - بجنگید با کسانی که به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورند و

آنچه را خدا و پیامبرش حرام ساخته اند حرام نمی دانند و به راه

و آئین حقیقت سر نمی نهند "

## فروع دین

یکی از ویژگیهای ایده‌آولوژی اسلامی لزوم ارادت و یا به اصطلاح نیت و «قصد قربت» در تمام اعمال است بخصوص در اعمال و خدمات حزبی. «حقوق اساسی» در اسلام شکل ویژه‌یی دارد و قسمتی از آن را که به عنوان «فروع دین» ذیلاً بررسی می‌کنیم، اساساً بر شالوده‌یی از «قصد تقرب به خدا» بنا شده که بدون آن هر خدمتی در این زمینه انجام شود، باطل محسوب می‌گردد.



فروع دین وظایف واجب افراد مسلمان و پیروان حزب الله است که برخی روزمره و برخی اتفاقی و موسمی و برخی فقط یکبار در طول عمر زندگانی هستند. انجام این اعمال و خدمات از ضروریات بقا و دوام حکومت

و دولت اسلام است و ترك آن مستلزم مجازات و ضمانت های اجرائی شدید.

## نماز

نخستین و مهمترین این وظایف نماز است که پنج نوبت در روز یادآور عقیده و ایده ثلوثی و تعهدات حزبی فرد مسلمان است و بسیج عقیده و ایده های بشری برای عمل و تمرکز نیروهای درونی و معنوی برای اتصال به مبدأ و روح جهان.

## روزه

تزکیه و تصفیه بدن و روح از راه ترك غذا از فضولات خالصی و جسمی و تمرین و تقویت روح رزمی و استقامت و پایداری و تربیت «نك آور» و «رینجر» برای روزهای پیکار و دیگر آنکه مسلمان برای شروع به يك پیکار دایمی در راه هدف، نخست باید بر خود پیروز شده باشد و بر جسم و روح خود حکمروایی و تفوق ارادی یافته باشد و پیامبر (ص) مبارزه با خواسته های دل را «جهاد اکبر» نامید.

## خمس و زکات

از مالیات های اسلامی و عهده دار تقدیر و تأمین مخارج و بودجه دولت اسلامی و بیت المال مسلمین است.

جهاد

مردم از کفر و کجروی. و جهاد شامل امر بمعروف و نهی از منکر است که بافت پیوندی افراد به اجتماع و عهده دار نظام اجتماعی اسلام و ضامن اجرای قوانین و اخلاق اسلامی.

## حج

کنگره جهانی شعب احزاب اسلامی و اتخاذ تصمیمات عمومی و تفاهم در مسایل حقوقی و اقتصادی و تربیتی و اجتماعی و تعاون در امور مالی و شناساییها و بهره مندیهای از این قبیل.



ایده ثلوثی اسلامی، پس از تکامل و تحول سازمانی، وقتی به صورت

دولت اسلامی در آید و مسأله‌ی حکومت و شکل درونی و برونی آن - که  
ناشی از اراده‌ی امت است - و سایر مسایل حقوق اساسی اسلامی و تکالیف  
افراد در برابر دولت و استقرار حاکمیت و اعمال تصدی دولت حل و معین  
گردد و قوای تقنینیه و قضائیه ، با استقلال از قدرت حاکمه (وزرای امت)  
به خدمت و حل و فصل امور برخیزد، نوبت به قوانین دیگر داخلی و خارجی  
می‌رسد ، یعنی قوانین مربوط به روابط مردم با مردم (حقوق مدنی) و  
فروع و انشعابات آن و حقوق جزا و بین الملل خصوصی و احکام دیگر...  
زیرا بررسی احکام این دسته که به آن «فقه اصغر» می‌گویند (در برابر  
جهان بینی اسلامی که نام «فقه اکبر» به آن داده‌اند) پس از استواری  
ایده ثلوثی و حزب و پایداری امت و تشکیل حکومت و دولت و سایر مسائل  
حقوق اساسی امکان دارد.

ایده‌تولوگ یعنی وظیفه‌دار بررسی و اجتهاد و تحقیق و تدوین و نشر  
ایده‌تولوژی اسلامی ( و در مقدمه‌ی آن ، جهان‌بینی اسلامی ) و استخراج  
آن از منابع ایده‌تولوژی اسلامی کیست ؟ و از کدام دسته و یا صنف مردم است ؟  
: طبقه‌ی حاکمه ؟ نمایندگان مجالس مقننه ؟ قوه‌ی قضائیه و  
دیوان عالی کشور ؟ توده‌ی عامی ؟ ( کارگران - کشاورزان - پیشه‌وران  
کم سواد ) - سرمایه‌داران بزرگ یا متوسط یا کوچک ؟ ( بازاریها و  
کسبه - پیشه‌وران ) ایده‌تولوگهای خارجی و مکاتب بیگانه ؟ دانشمندان ؟  
( پزشکان - مهندسين - تئوریسین‌های اجتماعی - اساتید دانشگاه . . و  
فضلا در هر لباس ) یا دانشمندان متخصص ؟ ( فقهاء ) ؟  
بدون شك اگر « فقیه » ( نه آخوند و روحانی یا واعظ و مداح ) را

به معنای کارشناس و متخصص امور علمی مذهب و مسائل اصول و فروع دین بدانیم و مبنا را بر تقسیم کار در جامعه قرار دهیم ، در میان تمام گروهها یا طبقات یا اصناف اجتماعی ، هیچیک به صلاحیت این دسته ، برای بررسی و تحقیق و تدوین مسائل ایده‌ئولوژیکی اسلامی نیستند ؛ زیرا استنباط و استخراج حقایق دینی تنها فهم عبارات آیه یا روایه و حتی یافتن آن نیست ، بلکه تمام این اعمال باید برینشی خاص که به آن « ملکه‌ی اجتهاد » یا « شم فقاہت » می‌گویند و بر اثر ممارست بسیار به دست می‌آید ، استوار گردد .



در اینجا ، تذکر چند مطلب ، ضروری است :

نخست آنکه در اسلام ، تبیین و تشریح ایده‌ئولوژی از اجرای آن بیکانه جدا نمی‌باشد و ایده‌ئولوگ به معنای « باحث نظری » و تحقیق در ایده‌ئولوژی و به معنای مباحثات مدرسی و آکادمیک نیست . در اسلام ، هر کجا سخنی هست برای عملی است و ایده‌ئولوژی بی عمل ( و به اصطلاح روایات : « العلم بلا عمل » ) مانند درخت بی ثمر است و به همین دلیل ، ایده‌ئولوگ حتماً پیشاهنگ و رهبر و امام جامعه است و اصل « امامت » ( که از مختصات شیعه است ) اشاره به همین موضوع مهم می‌باشد .

« امامت » يك مقام ظاهری است و جوهری باطنی به نام « ولایت » دارد که مقامی آسمانی و معنوی است و هر کس دارای این مقام باشد از خود مردم بر مصالحشان و اموال و داراییهایشان اولتر است . زیرا که اصالت فرد در اسلام مخدوش و باطل می‌باشد و مسلمانان چون شهربندی استوار ، واحدی پیوسته هستند و مانند اشخاص حقوقی به نمایندگی و فرماندهان

شناخته می‌شوند نه به افراد . امام یا والی ( صاحب ولایت ) چون رأس جامعه‌ی اسلامی است ، پس حکم او برخواستگی افراد جامعه مقدم است .



دوم آنکه انحصار مقام « ولایت » به « فقیه » نه به معنای رهبری فکری روحانیان است و سلطه‌یی چون سلطه‌ی کلیسیاها و کنایس . اسلام از پیروی کورکورانه روحانیان بشدت منع کرده و پیروان چشم و گوش بسته‌ی روحانیان ( در هر مذهب ) را « بندگان » آنها خوانده و روحانیان را « شریک خدا » و پیروی از آنان را شرك :

« اتخذوا احبار هم و رهبانهم ارباباً من دون الله  
والمسیح بن مریم و ما امروا الا لیعبدوا الله  
واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون .<sup>۱</sup> »



سوم آنکه فقیه به معنای کسوت روحانی یا اشتغال بسه مشاغلی روحانی ! چون نماز جماعت و وعظ بی‌خبرانه و احیاناً به نام تدریس و بحث ، جویده‌ی دیگران را مضغ کردن و یا به عنوان فتوا ، رساله‌ها و فتاوی در گذشکان را به نام خود کردن و ... نیست .

گوا اینکه فقهای واقعی ، یعنی آنها که باید ایده‌ئولوگهای ما باشند نیز امروز رسالت و کار خود را فراموش یا رها کرده و بصورت مشتی «مسأله‌گو» درآمده‌اند... مسائل معاملات بازاریهای خرده‌پا اما وجوهات بده . فقیهانی که اوقات گرانبهای خود را از آنها مسائل مهم اقتصادی ، اجتماعی ، تربیتی و حقوقی پیچیده و مفید و روز مره ( که مسائل زنده‌ی

---

۱- سوره توبه آیه ۳۱ ( عالمان و رهبران دینی خود را به خداوندی گرفتند در برابر خدا و مسیح پسر مریم با آنکه فرمانی جز به بندگی خدای یکتا نبوده که خدایی جز او نیست و از هر شریکی منزّه است )



دنیا و مشکلات بین‌المللی هستند) به چند مسأله‌ی غسل و وضو صرف می‌کنند. دنیا چشم به‌دهان اینها که در مسائل اساسی و مشکلات عمومی جهان «اسلام چه می‌گوید؟» و اینان مبتلای مسائل مبتلی به مؤمنین، همان کبوتران مساجد.

«زاهد به ره کعبه رود کاین ره دین است

خوش می‌رود اما ره مقصود نه این است»

و نتیجه این می‌شود که مردم در عوض، از کارهای اساسی دست برمی‌دارند و از نماز به رکوع و سجود قناعت می‌کنند و از روزه به پر خوریهای افطار و سحر و از حج به تجارت و سیاحت و «چنانکه افتد و دانی» در تمام این اعمال و «عبادات» مردم آزاری... و از اعمال اجتماعی و استفاده از نیروهای معنوی و مادی به سینه‌زنی و روضه‌خوانی و تعزیه و اعمال آکروباسی به نام مذهب و...

این عزیزان که در خانه‌ی خود می‌نشینند و در انتظار اصلاح خود به خود جامعه هستند مگر نمی‌دانند که پیامبران (که اینان مسند گزین ولایت آنانند) برای بیان و معرفی ایده‌ثولوژی اسلامی یعنی ارائه‌ی دین نه فقط از خانه بیرون آمدند بلکه از خانه و کاشانه هم دست برداشتند. این دوستان مگر آنهنگ خطاب «یا ایها المدثر» را که هر روز و هر شب در جهان طنین انداز است، نمی‌شنوند؟!

چرا باید چهره‌ی اسلام، اسلام موزون و دلپسند، اسلام مفید و بخت‌آفرین و اسلام زندگی‌ساز و حیات‌بخش در زیر غبار فراموشی بماند و چرا نباید مردم زیباپرست دنیا، مردمی که از زیبا دوستی، برای يك

لبخند «مونالیزا» آنهمه تحسین و ارزش قایل است و برای يك شیپور لویی  
آرمسترانگ آنقدر جانفشانی می کند و... سیمای زیبای اسلام و تناسب  
ارکان و اجزا و سعادت بخشی آنرا نبیند و از آن کام نگیرد؟



فقه

فقه اسلامی ما نیز عرصه‌ی قتل عام و ترکتازی  
سلیقه‌ها و سنت‌های غلط‌ما شده است و هدف وجودی  
آن بکلی گم و فراموش گردیده. کار امروز فقه محدود به مطالعه و بررسی  
چند باب مستعمل و تحقیق شده‌ی فقه است: باب طهارت و صلوٰه و... و باب  
مکاسب محرمه و بیع و اجاره و احیاناً یکی دو باب دیگر... و به جای توجه  
به مسائل روز جهان، مدار بحث تمام حوزه‌ها، چند کتاب فقهی معتبر  
همچون کتب حاج آقا رضا همدانی و جواهر و مکاسب شیخ انصاری  
رحمهم الله تعالی - و در این میان قرآن فقط برای ثواب و خیرات در گذشتگان  
و تعویذ تلاوت و استفاده می شود... و سبک مباحثات و تحقیق هم همان سبک  
هزار سال پیش است.

مسئله‌ی طلاب

شاید یکی از مهمترین وسایلی که تحول جوامع،  
اصلاح و تربیت روحانیان آینده و دانشجویان  
جوان علوم دین باشد. اما امروز طلاب، جز آن‌ها که چشم امید جامعه‌ی  
اسلامی به آنهاست، عده‌ی جوانان چشم و گوش بسته اند که دنیا را همان  
حوزه می دانند و مردم و مسائل اجتماعات را همان طلاب و مسائلشان .. و  
وظیفه داران تربیت این جوانان، به اینهمه استعداد و جوانی نه فقط فکر  
و اندیشه نمی دهند بلکه از «اخلاق» - همان که پیامبر بزرگ برای اتمام  
آن مبعوث شد - نیز تهی دستند ... از اینهمه جانهای مشتاق قالبهایی

می سازند که بهترینشان از يك قفسه و جایگاه کتاب چیزی بیشتر ندارند، دانشمندان نه اندیشمند و خوی و منش آنها از اخلاق اسلامی فرسنگها بدور است و نه امروز، که مردم هشیارند، بلکه از قدیم نیز ضرب المثل شد که «عالم شدن چه آسان...».

کارگردانان این تراژدی برخی مراجع و رؤسای  
نوعمای قوم حوزه ها هستند و ایشان جز آنها که پاکبختگان

دینند - همه گرفتار حل و فصل امور شخصی یا امور اشخاص نه جامعه و برخی سوداگران و سودجویان که سوداهاشان مارا به یاد درام «فاوست» می اندازد و دربار و درگاهشان به یاد روحانیت مسیحی و اوضاع کلیسیا.

ما به روحانیت و کلیسای مسیحیت در قرون وسطا خرده می گیریم و غافلیم که وضع روحانیت و مسجد امروز ما از وضع قرنهای پیش آنها بهتر نیست و «نحن المسلمون» مانده حماسه، که مرثیه است.

اگر اسلام، سرآمد ادیان آسمانی است و اگر قرآن برترین کتب دینی، متأسفانه ما مسلمانان نه سرآمد ملتها شده ایم و نه برترین انسانها.

جای بسی تأسف است که پس از هیجده قرن تجربه ی تلخ و کشنده، روحانیت مسیحیت با دستی خالی و انبانی نهی، به راه عقل و فطرت نزدیک می شود و ما که گنجینه های نهفته داریم روز به روز از آن دورتر می شویم... و تلختر آنکه همان کارهایی را که در بارهای روحانی و کلیسایی اروپا می کردند، «استبداد روحانی» ما امروز - تازه و ناشیانه - می خواهد درپیش بگیرد، همان دربارها و بهشت فروشی ها و تکفیر و تفسیق ها - که مخالفان را خرد و ارکان متزلزل قدرت ها را محکم می کند و بی ادبان را

به جای خود می‌نشاند - و همان حیف و میل بیت المال و بذل و بخششهای عثمانی و همان پشت به اصول اساسی اسلام کردن و توسل به سنت‌ها و آداب و رسوم غلط صنفی، و اقامه‌ی مستحبات و ترك واجبات ! یکی از شیوه‌های تربیتی و بینشی اسلام، مطالعه‌ی احوال گذشتگان، یعنی تاریخ، و عبرت اندوزی است :

« قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل کان اکثرهم مشرکین . » ۱

آینده‌ی اسلام و روحانیت ممکن است همان گذشته‌ی مسیحیت باشد و چه بهتر که دیده‌ی عبرت بین باز کنیم و این آیه را بخوانیم که فرمود :

« اولم یروا کم اهلکنا من قبلهم مکناهم فی الارض مالم نمکن لکم ... فاهلکناهم بذنوبهم و انشاننا من بعدهم قرنا آخرین . » (۲)

و یکی دیگر از دامنگیرهای روحانیان «خمس» و سایر مسأله بیت المال وجوهات که بودجه‌ی اسلامی است و خون تازه‌یی در رگهای جامعه‌ی اسلامی و امروز آلف والوف، در مصارف تبلیغاتی و شخصی مصرف می‌شود. همان بیت المال که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - علیه السلام - به برادر عیالمند خود و مهاجرین و انصار چیزی بیش از دیگر آحاد مسلمین نداده... و همان جوهری که باید در تبلیغ و نشر واقعی - نه تشریفاتی - اسلام صرف گردد و وعده وعده فراهم شود... و صرف تحقیق و تدبیر در احکام اساسی اسلام شود نه مسأله‌ی حیض و نفاس و... تطوع قبل الفریضه.

---

۱- بگو : سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بوده است پایان کار پیشینیان، که بیشتر ایشان مشرک بودند . ۲- آیا ندیده اند که پیشینیان نشان توانائی بی دادیم که به شما نداده ایم و آنگاه بسبب گناهان‌شان نابودشان کردیم و گروهی دیگر را آفریدیم .

یکی از وظایف مهم مراجع تقلید و ضروری ترین کار علمی و نظری امروز ما و حوزه های علمیه ، تأسیس مجامع علمی است که نخست ایده ثلوثی اسلامی و سپس حقوق اسلامی را در شئون و شقوق مختلف : حقوق مدنی ، حقوق جزا ، حقوق خانواده ، حقوق اداری ، اقتصاد و حقوق مالی ، امور تربیتی و اجتماعی و ... استخراج و تحقیق و تدوین کنند ، آنهم بصورتی برابر نیازمندی های امروز مسلمین نه به سبک صد یا هزار سال پیش شیخین .

امروز بشر از چموشی و اعراض از آئین های آسمانی خسته شده و تشنه ی چیزی است که ادیان آنرا به بشریت وعده داده بودند . حقوق اسلامی و فقه مدرن ، کالایی است که حتی ناقص آنهم امروز در دنیا مشتری دارد و اگر روزی در بازار مکاره حقوق دنیا عرضه شود بی شک مسند اعلا را به چنگ خواهد آورد و بر حریفان بیروز خواهد شد .

کار بی خبری و بی اطلاعی از حقوق اسلامی در کشورهای معروف به اسلامی تا به جایی است که در این کشورها از حقوق اساسی گرفته تا بین الملل ... همه از خارج وارد می شود . وقانون نگذاران کشور که هر چند گاه به فکر اصلاح نواقص قانون می افتند ، و به همین دلیل در به در به دنبال نظریه ها و دکترین های حقوقی مختلف دنیا ، برای اقتباس و درج در قانون ، می گردند ، هرگز با دکترین و عقیده ی حقوق اسلامی که به زبان حقوقی ادا شده باشد و مهر حوزه های علمیه بر آن باشد ، روبه رو نشدند زیرا که

---

(۱) این مقدمه در سال ۱۳۵۰ نوشته شده و امروز که در آستانه انقلاب اسلامی

نیازمند قوانین مدون اسلامی می باشیم هنوز هم خواسته بالا آرزوئی بیش

نیست اما مدعی فراوان است .

فقهای شیعه با مردم جهان قهرند و مآتمام تحقیقات و مطالعاتمان را - اگر داشته باشیم - در منازل و مساجد و مدارس در بسته و بازبانی غیر از زبان دنیا فهم ، انجام می دهیم و سپس زبان شکوه می گشاییم که چرا قضای کشور چنین است و قانون آن چنان ؟ ... و اگر جز این می بودیم که هستیم داستان ماسر گذشت آن « سه ماهی در آبگیری زندگی می کردند ، نمی شد و ...

« چو شمع کشته از آن دود خیزد از سر من  
که سر گذشت مرا « گریه » ناتمام گذاشت »

---

(۱) اشاره به داستان معروف سه ماهی است که در دام ماهیگیری افتادند نخستین گریخت دومی که اندکی دیر جنبیده بود خود را به مردن زد و نجات یافت ولی سومین که تا لحظه آخر در فکر نجات خود نبود قربانی بی فکری خود شد .

## منابع ایده‌ئولوژی اسلامی

ایده‌ئولوژی اسلامی نیز همچون جهان بینی اسلامی و حقوق اساسی و سایر حقوق اسلامی از منابع چهارگانه‌ی اصلی و منابع فرعی سرچشمه می‌گیرد. منابع اصلی عبارتند از:

۱- قرآن مجید .

۲- سنت ، یعنی سخنان، رفتار و «تقریر» پیامبر و پیشوایان معصوم

- علیهم‌الصلات والسلام -

۳- اجماع .

۴- عقل (و به عقیده‌ی اهل سنت «قیاس» ) .

منابع دیگر عبارتند از :

۱- سیره‌ی متصل به معصوم .

۲- دکترین حقوقی و فقهی یعنی آراء و اقوال مجتهدین .

۳- رویه فقهی یافتوی و حکم و اجماع عملی و . . .

مجموعه‌ی منابع را می‌توان در کلمه‌ی "فقه" خلاصه کرد که نامی است که بر احکام مدون اسلامی نهاده‌اند و به ترتیب باستانی و کهنسال یک‌هزار و دو بیست سال پیش، از طهارت و صلات و . . . آغاز و به قصاص و دیات ختم می‌گردد .



## اصول ایده‌ئولوژی اسلامی

در اینجا که فرصت اندک و مجال تشریح و ارائه‌ی ایده‌ئولوژی اسلامی تنگ است به فهرستی از اصول این ایده‌ئولوژی بسنده می‌کنیم، به این امید که توفیق بررسی و شرح آن در فرصتی دیگر فراهم گردد.



نخستین پایه‌ی اساسی ایده‌ئولوژی اسلامی «انسان» است، همان انسانی که بلندمرتبه‌ترین موجودات مادی جهان است و همان که جانشین خدا و حامل امانت اوست و همان که فرشتگان مجبور به سجده در برابر او شدند و او که استعداد و قدرت وصول به پایگاه اعلایی را دارد که شهر جبریل را یارای پرواز آن نیست.

انسان در ایده‌ئولوژی اسلامی فرد نیست بلکه واحدی است که

تعداد افراد در آن مفروض نیست و این بینشی است بر فراز مسأله‌ی اصالت فرد یا جامعه ! .. که چیستانی مناسب شبهای دراز زمستانی است و تله‌ی استعمار برای یغماگران سرمایه‌های مادی و معنوی مردم مشرق.

انسان در ایده‌ئولوژی اسلامی، ابزار تولید یا وسیله‌ی خوشگذرانی نیست بلکه محور است... و هدف است... و مرکز تمام تطورات و تکاملهاست. انسان محترم است اما نه احترامی به زبان بلکه باید تمام رفتارهای بشری بر اساس احترام به انسان باشد، احترام به خود و احترام به دیگران. نه تنها احترام به خود و نه فقط احترام به دیگران... جسم و جان مسلمان محترم است و از آنجا که زندگی، خلاصه‌ی جسم و جان است، پس رهایی و آزادی بشر یعنی امکان تمتع از حیات خود نیز یکی از شؤون احترام به اوست. انسان باید آزاد باشد. عقیده‌ی او محترم است و باید استقلال و آزادی عقیده داشته باشد و نباید کسی او را برای قبول به عقیده‌یی اکراه و اجبار کند «لا اکراه فی الدین». آزادی مسکن و آزادی مذهب و... نیز از شؤون همین آزادبند. و «افکار عمومی» یکی دیگر از مظاهر آزادی بشر است و یک سر آن به انسان مرتبط، پس محترم است.

اصل دیگر از اصول این ایده‌ئولوژی «اصل مساوات» است، در میان افراد جامعه‌ی انسانی، سونه فقط اسلامی - زیرا انسان جز یک واحد و یک حقیقت و یک "جسد نیست و نامساویگری در یک بدن ناممکن است... و جامعه‌ی اسلامی که مظهری از انسان است و قابل تجزیه نیست و تمام افراد آن همشان و یکسانند... و جامعه‌یی است بی طبقات و پستی و بلندیهای آن، نژادی و مالی و زوری نیست بلکه از تقواست و عمل و سودمندی برای افراد دیگر و تولید بیشتر. نظریه‌ی کار و احترام «کارگر»

در اسلام از شقوق این اصل است .

بر اساس مساوات همه جانبه ، اسلام برای حفظ وحدت و جلوگیری از پراکندگی اصل «اخوت» یا «مواخاة» (برادری) را که شالوده اش محبت و عشق ، یعنی جاذبه‌ی معنوی میان افراد است ، پیشنهاد می‌کند ؛ افراد جامعه‌ی اسلامی خواهی نخواهی با هم برادرند ، «اصل تحابب» یا عشق ورزی میان افراد و «اصل احسان و بر» و «اصل تعاون» و «اصل تکافل» فروغ این اصلند ، یکی دیگر از اصول ایده‌ئولوژی اسلامی ، لزوم تشکیل ظاهری افراد زیر يك لواي عقیده است که آنرا حزب گفتم و اصل دیگر رعایت توحید در اجتماعات یعنی «وحدت حزب» (سیستم يك حزبی) است . حزب الله تنها حزب موجود و حزب حاکمه است ولی حق مسلم سایر اقلیتهای مذهبی است که در زیر سایه‌ی این حزب بخوشی بگذرانند و حتی مالیات کمتری بپردازند . و اصل دیگر ، یعنی : اصل «همزیستی مسالمت آمیز با کافران غیر حزبی» از همین جاست .

اصل دیگر ، اصل «تمرکز» و اقتدار و استقلال در قدرت حاکمه‌ی اسلامی است که ریشه‌ی آن «توحید قدرت» است و لزوم دولت . ایده‌ئولوژی اسلامی - برخلاف بهشت موعود مارکسیستی و وعده‌ی «جامعه‌ی بی‌دولت» - حتی يك لحظه هم جامعه‌ی بی‌دولت را صحیح نمی‌داند و در هزاراندی سال پیش این نظریه‌ی کودکانه‌ی متفکران آخر الزمان را رد کرده است و دیدیم و خواهیم دید که جامعه‌ی سوسیالیستی بدون دولت ناشدنی است . یکی دیگر از اصول این ایده‌ئولوژی «اصل جهاد» یعنی اصل گسترش ایده‌ئولوژی اسلامی و نجات بشریت از دیگر ایده‌ئولوژیها و حکومتهاست . اسلام آئینی و فکری و طرحی پیشین است و آئین پیشین و

بنامیک باید جهانگیر باشد، اما نه جهانسوز. و این توسعه طلبی  
 ایده‌ئولوژیکی براساس جهاد است نه قتال. قتال درجایی است که سدره  
 ایده‌ئولوژی اسلامی شوند و جان مجاهدان اسلام را به خطر بیندازند؛  
 ای نظامی اسلام از دروازه‌های کفار برمی‌گردد ولی ایده‌ئولوژی او نباید  
 نت به دشمن بکند.

اسلام با ناسیونالیسم بهر صورتی که باشد مخالف است زیرا ناسیونالیسم  
 وحدت جامعه‌ی بشری و احترام به انسان مخالف است، اگر سلطه‌ی  
 ک ایده‌ئولوژی بر جهان را انتر ناسیونالیسم بنامیم، اسلام این چنین  
 است.

اصل دیگر، «مسئولیت همگانی افراد» است. همه‌ی افراد جامعه‌ی  
 اسلامی در برابر یکدیگر مسؤولند «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت»  
 همه عهده‌دار رعایت و تأمین سعادت هم می‌باشند.

ایده‌ئولوژی اسلامی، جهان را جای عمل می‌داند و آخرت را  
 نای بر سر داری و ثمر، دنیا را فانی و گذران می‌داند و آخرت را جاویدان؛  
 نیا و تمام اعمال را در آن «وسیله» می‌داند و آخرت و نعم آن و جوار و  
 بوستکی باروح بزرگ جهان یعنی خدا را «هدف».

در ایده‌ئولوژی اسلامی، حکومت حق جامعه است ولی در چهارچوب  
 سول ثابت دین و مقررات آسمانی... حاکمیت از جامعه و قانون  
 ز خدا. شکل حکومت پارلمانی و یا شورا است و اصل بر قبول اکثریت  
 راء. قوه‌ی قضائیه، مستقل است و در دست مجتهدان عادل. قوه‌ی مجریه  
 بق امام یا فقهای عادل یا جانشینان آنها و جامعه بر تمام اعمال دولت  
 نظارت و حق «وتو» دارد.

اصل دیگر، لزوم اطاعت مردم از حکومت و از حزب است؛ و سرکشی از آن یعنی «بغی» موجب کیفری سخت.

... و بالاخره اصل توزیع متناسب ثروت و اصل تمرکز بودجه‌ی اسلامی و اصل محکومیت فقر و اختلاف طبقاتی مالی و اصل تسلط و اولویت هر کس بر اموال و مکتسباتش و اصل عدم تجاوز و عدم ضرر...



این بود آنچه در این زمینه، در فرصتی بسیار اندک و تعجیل بسیار زیاد ناشر، در شرایط نامناسب فکری و بی‌فراغتی دل، می‌شد به رشته‌ی نگارش درآورد و به قول نظامی عروضی: «چنین کس فارغ دل بیاید تا به چنین نکته‌ها برسد»... اما گویی فضل تقدم را حایز است چه تاکنون به‌اثری در این موضوع بر نخوردم که باری ازدوش بردارد و زحمت تحقیق را بکاهد و در هر حال برای همین مقدار ناچیز خدای بزرگ را سپاسگزارم که یاریش دستگیر و یادش مایه‌ی دل‌گرمیم بود. اما سخنی چند درباره‌ی ترجمه و ترجمه‌ی این کتاب و بلای ترجمه...

یکی از نشانه‌های ورشکستگی علمی کمبود تحقیق و تألیف و افزونی ترجمه و تقلید است. در جامعه‌ی همچون ایران که از لحاظ منابع اسلامی و دسترسی به آن (یعنی فقه پنهان و شیعه) بسیار غنی است، دست روی دست گذاشتن و چشم به‌دهان دیگران داشتن و نتیجه‌ی افکار و عقاید آنها را - و گاهی غلط و کم اعتبار - ترجمه کردن و به خورد مردم دادن بلایی است... همان بلای ترجمه. در این دهساله‌ی اخیر آمار ترجمه‌ی کتب مذهبی و اسلامی از عربی به فارسی به توسط روحانیان را با تألیفات که (بتوان به آن تألیف گفت) در این زمینه‌ها شده مقایسه کنید و قوت

ضعف تألیف را ببینید .

اما کتاب حاضر، که ترجمه‌ی آن به خواهش برادر عزیزم آغاز می‌شد، بایانی پر شور و اشتیاق از جانب من داشت، زیرا مؤلف عالیقدر - که آلیفاتش در همه‌ی زمینه‌ها دلنشین و ممتاز است، - در این کتاب کوششی به حجم تمام مطالعات و تألیفات خود به کار برده و ثمره‌ی يك عمر تدبر وأمل در قرآن مجید، قرآن پرشکوه و پرمایه و ژرف، را با بینشی روشن عمیق - که امثال او که الهامگرشان قرآن است - دارند، در آن گنجانیده همین امتیاز بزرگ، این اثر او را در میان همه‌ی آثارش ( که برخی حتی بایسته‌ی ترجمه به فارسی نیستند) برجسته تر ساخته است. ولی با این حال چون بنش هر کس وابسته‌ی سرزمین و دیگر تعلقات اوست و غیر قابل تقلید یا اعتماد مطلق، در این کتاب نیز، بیشتر، تناسب ترجمه را با سرزمینی که ارسى زبانان شیعه در آنند رعایت کردیم و اندکی چاشنی

بر آن زدیم تا مگر ذایقه را لذتی و بهره‌ی فزاید و ما اندکی ازین خود را به یاران گزارده باشیم .

مؤلف کتاب نامش « سید » است و نامی بحق و روا، و نه به آن معنا که نژادتن از پیامبر هاشمی دارد، بل، پویش او در

ندیشه و عمل، نشان فرزندی اوست - رحمت حق بر روانش باد - .

« سید قطب »، جز در ادب عربی (که آثاری معتبر و مستند از او قی مانده) « به چندین هنر آراسته » است؛ هنر بزرگ او شناخت صحیح ملام و دریافت صحیح معارف قرآنی است و برای آنها که درک اسلام و هم قرآن و معرفت اندوزی را با انبوهی موی صورت و گنبدی از دستار لازم می‌دانند، عظمت مقام معنوی سید قطب باور نکردنی است .

سید قطب محترک علوم نیست و تقریباً در زمینه‌های غیر ادبی نه‌فقه فاقد تخصص بلکه نسبتاً سطحی است ... اما يك چیز در او هست که هم‌مایه: سوز و شور است و هم سرمایه‌ی زعامت و قطبیت او: جوهری گدازان تابان که آرام و قرار برای صاحب خود نمی‌گذارد و چون سپند اور پایکوبان و رقصان می‌سوزد و جهانی را از عطر او سرمست می‌سازد نه سوزشی شمع وار که «سوخته‌ی نرمی و ملایمت است» سید قطب، دردمند است ... درد دین، درد خدا، درد عیال‌الله یعنی جامعه‌ی انسانی مصر، مسلمانان، بشریت. سید قطب مردی «وطنی» است اما «این‌وطر مصر و عراق و شام نیست» و به همین تهمت شهید اسلام می‌شود.

سید قطب و سید قطب‌ها، گرچه ممکن است در نظر مشکل پسند عده‌یی - چون ما - کمال مطلوب نباشند ولی مگر در جهان اسلام، امثال او چند نفرند و اسلام چه تعداد از این «در» در کیسه دارد که استغنا بفروشد و امثال او را از خود ندانیم و برانیم. او از کسانی چون من، بحق برتر است که از دستار خود نیز دریغ داریم چه رسد که به سر.

«منصور سرگذشت در این راه و بر نکشت

زاهد در این غم است که دستار می‌رود»



سرگذشت سید قطب و مصر معاصر، سرگذشت آینده‌ی دیگر کشورها اسلامی است؛ «اخوان المسلمین» گروهی طرفدار ایده‌تولوز اسلامی بودند و حکومتی بر اساس آن؛ اما ایده‌تولوزی‌یی که هنوز سر روزن روایات و آیات بیرون نیاورده و نغمه‌ی آن به گوش جامعه نرسیده بود ... و از اینرو، هنگامی به خود آمدند که چند نظامی، حکومت

مصر را سوسیالیزه کرده و برمسند حکم غیر اسلامی نشسته بودند ؛ و از همه بدتر که مردم هنوز ، از ایده ئولوژی اسلامی که - که شاید درسینه و مغر چند نفر از سران اخوان المسلمین مانده بود و به جان و دل ملت راه نیافته بود - خبر نداشتند و تحت تأثیر روح حماسی ضد استعمار - و بعدها ، ضد یهود - زیر بار آن حکومت رفتند و اسلام و ایده ئولوژی آن در مساجد و زوایای الازهر معتکف و منزوی ماند.

سر خوردگی کشورهای اسلامی آزادی یافته - بویژه مصر - از دموکراسی و کشورهای اروپا و آمریکا که سمبول دموکراسی بودند از يك طرف و از طرف دیگر وابستگیهای آنها به کشورهای سوسیالیستی که حمایت سیاسی و شبه نظامی از آنها می کردند. مصر و کشورهای همانند آنها به سوسیالیسم خوشبین ساخت و آنها را به سوی سوسیالیسم کشانید، بخصوص که شاید مفهوم اعم سوسیالیسم را از اسلام به دور نمی دیدند.

رهبران سوسیالیست مصر تقریباً برای ایده ئولوژی اسلامی جایی خالی باز نگذاشته بودند، زیرا صرف نظر از عوامل مؤثر فوق که دولت را چشم بسته تسلیم سوسیالیزم می کرد، ایده ئولوژی اسلامی نیز - با تمام سخنانی که پر شور در اطراف آن گفته می شد - طرحی موجود و آماده و قابل تحویل که تکافؤ اجتماع نیازمندی چون مصر را بنماید، نداشت و علمای دینی که هنگام بحث وجدال، سنگ اسلام را به سینه می زدند و ایده ئولوژی اسلامی را برترین ایده ئولوژی ها می خواندند، يك برنامه ی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کامل و حاضر و يك ایده ئولوژی قابل قبول و منقح در دست نداشتند تا ارائه دهند و برای دولتها، که باتوجه به گرفتاری های واقعی و مجسم جامعه شان کمتر به دنبال امور مجرد و انتزاعی



و بر نامه‌های عمل نشده و آزمایش نداده (لااقل به نظر خودشان) می‌روند، چیزی قابل قبول ارائه نداده بودند و خود این علت - که مورد ابتلای همه‌ی ما مسلمانان است - برای طرد ایده‌ئولوژی اسلامی کافی بود. و به‌همین دلیل (یعنی به‌دلیل دیر جنبیدن علمای دین برای تنقیح و تنظیم ایده‌ئولوژی اسلامی و بر نامه‌های آن) خیلی‌ها اسلام را در برابر سوسیالیسم و مکتب به اصطلاح فعال و مولد آن عاجز و شکست خورده دانستند... و حقیقت مطلب نیز همین بود!

سید قطب، که یکی از رهبران حزب اخوان المسلمین بود، نماینده‌ی کسانی است که از غریب ماندن ایده‌ئولوژی اسلامی رنج می‌بردند و از استعمار فکری بی‌کی که بر حکومت ملت مصر حکمفرمایی می‌کرد ناراضی بودند و خصوصیت بارز «قطب» در مخالفت بی‌گیر و بدبینی سخت و پیکار سرسخت او علیه افکار و آراء و اصطلاحات و... غربی است، مانند بسیاری از نواندیشان غربزده نیست و مانند خیلی از مفکرین، سنت‌گرا یا شرقرده نیز نمی‌باشد.

قطب که در محیط سوسیالیزه‌ی مصر - «که سیستمی است رسمی و قانونی و مخالفت با آن، غیر قانونی» - احساس محدودیت می‌کرد، و مخالفت‌های او اکثراً پیرایه‌ی ارائه و معرفی اسلام و یافتن و ارائه‌ی عیوب سیستم‌های بیگانه و پیدا کردن منشأ و سرچشمه‌های تاریخی آن بود تا ثابت کند که شرایط و عوامل روحی و اجتماعی و... غرب و شرق متفاوت است و نباید سیستم‌ها و رژیم‌های آنان را به‌عاریت گرفت، زیرا که وصله‌هایی ناجور و نااهم‌رنگند و «کهن خرده‌ی خویش آراستن، به‌از جامه‌ی عاریت خواستن» است.

تمام کوششهای علمی قطب واکثر نوشته‌های او به دنبال معرفی علمی اسلام و قرآن و ارائه‌ی آن به صورتی عملی و برتر از آن چیزی بود که به نام «سوسیالیسم» یا «دموکراسی» یا مکاتب فلسفی و سیاسی دیگری به خورد ما شرقیها داده شده بود... ولی انصاف باید داد و واریسی کرد که آیا در تمام کتب او چیزی که دردی از دردها و مشکلات دولتهایی چون مصر را رفع کند، چقدر می‌توان یافت؟ و باید به این حقیقت تلخ پی برد که نه قطب و نه ما که امروز دم از برنامه‌های عملی اسلام برای تأمین سعادت و درخور تمدنی پیشرفته می‌زنیم، هیچیک هنوز نتوانسته و یا نخواسته‌ایم این برنامه‌ی عملی را بصورت مدون و قابل اجرا و عمل و متناسب با اوضاع و احوال روز ساخته و پرداخته و به جامعه‌ی خود یا دنیا ارائه دهیم.



جهان بينى و خدا شناسى اسلام

« این قرآن رهنماست ، به آنچه  
استوارترین است » \*

ارزشیابی و شناخت ایده‌ثلولوژی اسلامی و ویژگیها وزیربنای آن  
وگزینهش يك جهان بینی جامع به‌دلایلی ضروری است<sup>۱</sup>.  
نخست آنکه هر فرد مسلمان ناگزیر باید يك جهان بینی داشته  
باشد تا براساس آن باجهان هستی روبرو گردد. جهان بینی‌یی که طبیعت  
حقایق بزرگی را که با آنها رودر روست - همچون الوهیت وعبودیت (که  
خود شامل حقیقت جهان‌وانسان و حقیقت حیات و رابطه‌میان آنهاست) -  
وروابط و مناسباتی را که مابین آن حقایق موجود است ، به‌ادراك و فهم

---

\* « ان هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم » (اسراء : ۱۷)

۱- این همان بحثی است که تحت عنوان : «جهان‌بینی و خدا شناسی اسلام»  
(فکره الاسلام عن الله والكون والحياة والانسان) آنرا وعده کرده بودیم - مؤلف.

نزديك سازد .

دوم آنكه هر فرد مسلمان بايستی موقعیت انسان و فلسفه‌ی هستی او را در این جهان بداند و بشناسد تا بر اثر این شناخت ، به نقش «انسان» در «جهان» و مرز مسؤولیت های او نیز حدود روابط او با آفریدگار خود و جهان هستی پی ببرد .

سوم آنكه بر اساس این جهان بینی و شناخت موقعیت انسان در جهان و فلسفه‌ی هستی او خط مشی آینده و نوع نظامی که آئین زندگی او را می سازد، روشن می گردد، زیرا نظامی که بر زندگی انسان حکم فرماست در گرو جهان بینی اوست و باید از ایده ثلوثی او سرچشمه بگیرد و گرنه چیزی ساختگی و سست و ناپایدار خواهد بود ، و این بینش و آئین است که در لحظات بدبختی انسان و هنگامی که میان او و سرشت و نیازمندیهای واقعی انسان برخوردی روی دهد - یعنی همان چیزی که امروز بدون استثناء بر تمام نظامات جهان (بخصوص مللی که به اصطلاح «پیشرفته» هستند<sup>۱</sup> صدق می کند - می تواند پا برجا بماند .

چهارم آنكه اسلام از برای آن آمده است که ملتی با رنگ و نشان خاص و منحصر به فرد و در عین حال ملتی پیشوای بشریت و بنیان گذار آئین و شیوه‌ی خداوند بر روی زمین و نجات بخش انسان از رهبریها و راهها و مکتبهای گمراهی که او را رنج می دهد - همانها که امروز نیز به صورتهای دیگر شکنجه‌ی بشریتند - ، بسازد؛ و «ایده ثلوثی اسلامی و ویژگیها و

---

۱- رجوع کنید به کتاب «انسان موجود ناشناخته» تألیف دکتر آلکسیس

کارل و کتاب اسلام و مشکلات تمدن [ که به نام «ادعای نامه‌ای علیه غرب» به فارسی

ترجمه شده ] از همین مؤلف .

زیربنای آن، به مسلمان، امکان آنرا می دهد که عنصری شایسته برای بنای ملت اسلامی باشد. عنصری با نشان ویژه و ممتاز خود و عضوی توانای رهبری و نجات بخشی بشریت شود.

پس اعتقاد به يك ایده ثلویزی برداشتن يك جهان بینی درست، بزرگترین وسیله ی پیشبرد انسان به نظامی است که ثمره ی آن ایده ثلویزی و اعتقاد، و مبتنی بر آن جهان بینی است و همه ی فعالیت های فردی و اجتماعی مردم در مراحل مختلف فعالیت های انسانی را در بر می گیرد.



قرآن مجید این جهان بینی را به شکلی کامل برای ما بیان کرده است؛ جهان بینی یی که با تمام عناصر وجود انسانی سازگار است و پاسخگوی همه جوانب آن می باشد و با تمام ارکان شخصیت، یعنی با احساس، اندیشه، دانش، بینش و دیگر عناصر ادراک بشری و بطور کلی با «وجود انسانی» همصد است، همچنانکه با وجود مادی انسان، همین واقعی که بر او لباس هستی پوشانیده، نیز سازگار است. خطابات و الهامات قرآن و بسیج عناصر وجود انسانی آن با همان شیوه و ترتیبی است که فطرت و طرز آفرینش دارا بوده اند.

مسلمانان نخستین با این ایده ثلویزی - که بدون واسطه از قرآن دریافت شده بود - شکل گرفتند؛ شکلی بی نظیر؛ و زمام رهبری بشریت را انسان به دست آوردند که تاریخ بشر، نه پیش از آن و نه پس از آن، ماندنی برای آن نشناخته است و در حیات بشری - چه از لحاظ فکری و روحی و چه از لحاظ جنبش و عمل - نمونه های گران بها و بی ماندنی را به وجود آوردند که تاریخ هرگز نظیر آنرا به یاد ندارد.

اولین مرجع این مردم قرآن بود و وجودشان از آن مایه می گرفت. شکفت آورترین پدیده در تاریخ زندگی بشر همین رویداد است: جوشیدن و برخاستن ملتی از لابلای نصوص يك كتاب!.. که زندگی و پناهگاهشان نیز همان بود. (با توجه به اینکه «سنت» نیز چیزی جز میوه و نمونه‌ی کاملی از قرآن نیست؛ همچنانکه عایشه - همسر پیامبر - در مقابل سؤال از خوی پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بطور خلاصه، این جمله‌ی جامع و عمیق و راست را پاسخ داد: «قرآن، خوی او بود.») (نقل از نسائی)



... لیکن مسلمانان از قرآن و از روش خاص قرآنی و از زندگی در سایه‌ی آن و فرو رفتن در شرایطی مشابه فضای روز نزول آن، دوری گزیدند؛ با آنکه تنها راه درك واقعی قرآنی زنده، همان احساس محیط روز نزول قرآن و احساس همان رویدادها و عوامل است.

کسی که اندیشه‌ی فارغ از تلاش و جهاد - برای نو سازی اسلام واقعی و تحمل دشواریها و فداکاریها و رنجهای آن و سختیهایی که در عالم خارج و در برخورد با «جاهلیت» در هر زمانی که باشد - داشته باشد، هرگز آنچنان که باید قرآن را درك نخواهد کرد.

درك مطالب و الهامات قرآن، همان فهمیدن الفاظ و عبارات آن، که نام «تفسیر» بر آن گذاشته‌اند - و به این نام عادت کرده‌ایم - نیست، مسأله آنست که با دریافته‌ها و شناخته‌ها و تجربه‌هایی مشابه آنچه در فضا و جو روز نزول قرآن، وجود می داشته‌است، به استقبال معرفت قرآن برویم و با آن روحی که جامعه‌ی کوچک مسلمان در میدان نبرد، نبرد با دشمنان و نبرد با شهوات نفس خود، داشت و با آن فداکاریها و جانبازیها و بیم و امیدها



و تاب و بی تابیها و فرازونشیبها ؛ با احساس فضای شهر مکه و آئین نوحاسته و پیروان اندک و ناتوان آن و بی کسی مسلمین ؛ با احساس فضای «شعب ابی طالب» و محاصره ی مکیان و گرسنگیها و بیمها و صدمات و لطمات و جدایی از همه چیز و همه کس - جز خدایشان «الله» - ... و احساس فضای شهر مدینه که جوانه ی جامعه ی اسلامی می روید و سرمی زد و فریبکاریها و دوروییهای اعراب و صف آراییها و پیکارها ... و احساس فضای بدر و احد و خندق و حدیبیه و روز فتح و حنین و تبوک و ... و بالاخره با احساس پا گرفتن ملت اسلام و نظام اجتماعی آن و اصطکاک منافع و ایده ثلویثها در لابلای دوران ریشه گرفتن و برومند شدن نهال اسلام ...

در این چنین فضایی، که قرآن، زنده و جاندار و واقعی نازل شد، کلمات و عبارات آن معانی خود را عرضه می دارند ؛ در چنین فضای همراه با تلاش برای تجدید حیات اسلامی است که قرآن مجید، گنجینه های خود را برداردهای گشاید و رمز کلمیابی خود را در اختیار ما می گذارد و در اینجای دلپذیرش را به دماغ مامی فرستد و چراغ هدایت را فراراه مامی دارد . در چنین هنگامه یی است که خطاب خداوندی را درك می کنیم که می فرمود :

«يٰۤمُنُوْنَ عَلَيْكَ اِنْ اَسْلَمُوْا. قُلْ لَا تَمْنُوْا عَلٰى اِسْلَامِكُمْ بَلْ اِلٰهُ يَمُنْ عَلَيْكُمْ اِنْ هٰذَا كُمْ لِّاِيْمَانٍ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ» و  
 «يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اسْتَجِيبُوْا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يَحْيِيْكُمْ . وَاعْلَمُوْا اِنَّ اِلٰهَ يَحُوْلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهٖ وَ اِنَّهٗ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ . وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْكُمْ خَاصَّةً ، وَاعْلَمُوْا اِنَّ اِلٰهَ شَدِيْدَ الْعِقَابِ . وَ اذْكُرُوْا اِذَا كُنْتُمْ قَلِيْلًا مَّسْتَضْعَفُوْنَ فِى الْاَرْضِ تَخَافُوْنَ اَنْ يَّخْطِفَكُمْ مِنَ النَّاسِ فَاَوَاكُمْ وَ اَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهٖ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

لعلکم تشکرون» و «ولقد نصرکم الله بیدر وأنتم اذلة فانقوا الله لعلکم تشکرون»<sup>۱</sup>

و «ولاتهنوا ولا تحزنوا وأنتم الاعلن ان کنتم مؤمنین . ان یمسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله . وتلك الايام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین آمنوا ویتخذمنکم شهداء والله لایحب الظالمین . و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین . أم حسبکم أن تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین . ولقد کنتم تمنون الموت من قبل أن تلقوه فقد رأیتموه وأنتم تنظرون» و «لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة . و یوم حنین اذا عجبکم کثرکم فلم تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین . ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و أنزل جنوداً لم تروها و عذب الذین کفروا و ذالك جزاء الکافرین»<sup>۲</sup>

۱- «بر تو منت نهند که اسلام آورده اند. بگو: اسلامتان را بر من منت نهند که خدا بر شما منت گذارد که به ایمان رهنمونتان شد اگر راستگو باشید»  
(حجرات: ۱۷)

«ای کسانی که گرویده‌ید خدا و رسول را، چون شمارا به آنچه زندگیا ساز ماست بخوانند، بپذیرید و بدانید که خدا میان انسان و دل او قرار گیرد و به سوی رستخیز شماست. و پرهیزید از فتنه‌یی که ویژه ستمگران شما نیست و بدانید که خدا سختگیر است. و بیاد آرید آن گاه را که اندکی بودید و ناتوان بر روی بین و ترسان از آنکه مردم شمارا بر بایند و خدا شمارا پناه داد و بیایاری خود مارا پشتیبانی نمود و از پاکیزه‌ها روزیتان داد باشد که سپاس گزارید» (انفال: ۲۶-۲۷)

«و همانا خداوند شمارا در «بدر» و در حال زبونی‌تان یاری نمود پس از خدا پروا باشید شاید که سپاس گزارید» (آل عمران: ۱۲۳)

۲- «سست نشوید و غمگین مباشید که شما برترین هستید اگر مؤمن شید. اگر زخمی به شما رسد آن گروه را نیز همان گونه زخم رسیده است و این ←

و«تبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا  
الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و  
تصبروا و تتقوا فان ذالک من عزم الامور»

مسلمانان در تمام این خطابات ، حقیقت سخن خداوند را در  
می کردند ، زیرا از واقعیتهایی مربوط به زندگی آنها و از خاطراتی که  
نظرشان محو نشده بود و از درگیریهایی که زمان ، آنرا بدور نیفکنده بود  
سخن می رفت ؛ چیزهایی که مربوط به زمان خود آنها بود .

کسانی که امروز - و در آینده - در چنین درگیریها بسر برند  
همانهایی هستند که معانی و الهامات قرآن را درک خواهند کرد و ایده ثلوث  
اسلامی را آنطور که قرآن آورده ، لمس خواهند نمود ؛ زیرا ادراک  
تجربه ی آنان ، خود اندوخته یی از آن حقایق را دربر دارد که به کمک آن

---

→ روزگاران را بنوبت در میان مردمان نهیم تا خدا آنان را که گرویده اند بداند و از  
شما گواهان برگیرد و خدا ستمکاران را دوست نمیدارد . و تا آنها را که گرویدند  
خدا بیازماید و بیالاید و کافران را نابود سازد . آیا پنداشتید که به بهشت خواهید  
رفت و خدا آنها را که پیکار کردند از شما و بردبارانند ، نمی شناسد و همانا آرزوی  
مرگ می کردید پیش از آنکه به آن برسید و او را دیدید و می نگریستید» (آل  
عمران : ۱۳۹-۱۴۳)

«و همانا خدا شما را در سرزمینهای بسیاری یاری نمود و روز حنین که  
بسیاری تان شمارا به شگفت آورد و شما را هیچ بی نیاز نساخت و زمین پهناور  
بر شما تنگی گرفت و پشت به جنگ کردید و سپس خداوند آرامش خود را بر فرستاده  
خود و بر مؤمنین فرو فرستاد و سپاهیان ی فرو فرستاد که ندیدیدشان و آنها را که  
کافر بودند بیازرد و همان کفر کافران است» (توبه : ۲۵).

۱- « همانا در اموال و جانها تان آزموده شوید و از آنها که پیش از شما  
کتاب آسمانی داشتند و آنها که شرک ورزیدند آزاد بسیار شنوید و اگر بردباری و  
پرهیز کنید از پایداری شماست» (آل عمران : ۱۸۶)

ق قرآنی را دریافت می‌کنند و در پرتو آن به درك حقایق واصل  
دند ..... و چنین کسان بسیار اندکند .

ازاینرو چاره‌ی ما برای مردمی که به سبب دورشدنشان از زندگی  
ای خاص قرآن ، از آن دور شده‌اند آنست که حقایق «ایده‌تولوزی  
بی» و خدا شناسی و جهان بینی آنرا از لابلای نصوص قرآنی همراه  
ح و تفسیر و دسته بندی شده به آنها تقدیم کنیم ؛ نه بدین امید که  
، نغمه و نوای قرآنی در جمع دلها و اندیشه‌ها را برساند ، بلکه فقط  
، آنکه به قدر امکان ، مردم را به قرآن نزدیک سازد و به آنها کمک  
تا آنرا لمس کنند و حقایق شکوهمند ایده‌تولوزی اسلامی را ، خود  
ن فرا خواهند .

در اینجا اشاره به يك حقیقت بزرگ و اساسی واجب است و آن  
که مقصود ما از لمس حقیقت ایده‌تولوزی اسلامی ، تنها شناخت  
ننگی ، و افزودن فصلی تازه به این نام در فهرست کتب اسلامی و در  
ب آنچه به نام «فلسفه‌ی اسلامی» معرفی شده ، نیست . ما هرگز به  
اخت ، خشك و خالی که تنها با ذهن سروکار دارد و سرمایه‌ی فرهنگی !  
بواب می‌شود ، قناعت نمی‌ورزیم ؛ به نظر ما این هدف ، سزاوار این  
، کوشش نیست . این هدفی است ناچیز . ما شناختی را می‌خواهیم که  
ب آن «حرکت» باشد ، معرفتی که به نیرویی محرکه و پیشتاز مبدل  
د تا بتواند خواسته‌ی خود را واقعیت بخشد . ما می‌خواهیم تا باطن  
نسان» برای صورت بخشیدن به هدف وجود انسانی خود ، بدان گونه  
در این طرح آسمانی پیش‌بینی شده ، بسیج شود .

می‌خواهیم تا بشریت به خداوندگار خود و به راهی که او برای آنها

خواسته و به زندگانی بلند پایه‌یی که با پایه‌ی بلند انسان - که سر نو  
خدایی اوست - هم‌ترازست ، باز گردد ؛ به همان پایه‌یی که دور  
کوتاهی از آن را تاریخ ، در پرتو این ایده‌تولوزی به خود دید : آن چه  
چیزی که واقعاً مشکل بود بر روی زمین در ملتی خود نمایی کند و آن  
بشریت را به نیکی و صلاح و رشد رهبری نماید .



زندگانی اصیل اسلامی، که از ایده‌تولوزی اسلامی صحیح سرچش  
می‌گرفت ، در برخی از ادوار تاریخ اسلامی بادیگر تمدن‌ها که اسلام  
سرزمین‌های مفتوحه و ماوراء آن در برابر خود دید و سپس با فرهنگ  
پیشرفته‌ی آنها ، درهم آمیخت و مسلمانان قلمرو اسلامی که از اندیشه  
جهاد نهی گشته و به سستی گراییده بودند در عین حال رویداد ها  
سیاسی و غیر سیاسی شرنک مشکلات فکری و نظری و مسلکی - که برخ  
از آنها نسبت به اختلاف علی و معاویه تازگی داشت - به زندگیشا  
آمیخته بود ، به فلسفه‌ی یونانی و مباحث ماوراء طبیعی آن که در اطرا  
مسیحیت دور می‌زد و ترجمه‌هایی که به عربی شده بود سرگرم شدند

۱- ورود فلسفه یونانی به قلمرو اسلام امری عادی نبود بلکه منشأی سیاسی  
داشت. خلفای اموی و عباسی، که خوب می‌دانستند حکومت و قدرت سیاسی ر  
- که به حکم قرآن و پیغمبر، حق مسلم فرزندان برگزیده علی (ع) بود - به نارو  
غصب نموده‌اند و از طرفی به مقام و مرتبه رفیع آنان در چشم توده ، واقف و آگا  
بودند و تصور می‌کردند که عظمت آنان در نظر مردم تنها به دلیل کمالات علمی  
و مکتب خاص آنهاست که خاص و عام از آن خوشه می‌چینند ، مدام در فکر دایر  
ساختن بساطی بودند که در برابر مکتب علمی امامان شیعه دکانی علمی به راه  
بیندازد و افکار مردم را از آنها منصرف سازد.

این سرگرمی، که در زمان عباسیان در بغداد، و نیز در اندلس، از آنک و نشان «فلسفه گرای اشرافی»<sup>۱</sup> نبود، کج رویها و هیای بیگانه و به زیان ایده‌تولوژی اصیل اسلامی به وجود آمد؛ ایده‌تولوژی که در آغاز برای نجات بشریت از این گونه کج رویها رویها و برای بازگشت به عقیده‌ی مثبت و واقع‌گرای اسلامی آمده بود. نه‌ی که تمام نیروهای نهفته‌ی بشر را به عرصه‌ی زندگی خارجی می‌راند مازد و آباد کند و برپا سازد و آلودگی را از آن بزدايد و آنها را از زهدرای باز دارد، همان گونه که ادراك بشری را از آوارگیهای لیل.

گروهی از دانشمندان مسلمان چنان دیدند که با آثار این برخورد  
ید و آن کج رویها به مقابله برخیزند و باروشن‌گریها وردیه‌ها و بحث

- در این میان هارون و مأمون عباسی باتشویق و ترغیب مترجمین زمان خود رجه کتب فلسفی یونان از یونانی و سریانی و فلسفه هند و پارس، نسبت به لافشان در کار خود توفیق بیشتری یافتند.

این دکان سیاسی-علمی، که به عنوان علاقه و ترویج دانش، در میان مسلمین زنده بود گرچه مدت‌ها بازار کسادی داشت ولی دیری نگذشت که ورشکسته-ان علوم اسلامی به آن روی آور شدند و در برابر ائمه اطهار- که نماینده و سخنگوی آن واسلام بودند- به نام «علم کلام» به رقابت داغ پرداختند و هدف استعماری لقا عملی شد.

هنوز هم- با آنکه، آنچه امروز به نام «فلسفه اسلامی» در دست مسلمانان است زمین تا آسمان با آن فرق دارد - آن قسمت فلسفه اسلامی که از قرآن دور افتاده از آن الهام نگرفته است، هنوز شکلی قشری و پیمایه دارد و مایه عار محسوب ی شود.

۱- الترف العقلي.

در اطراف ذات خداوند تعالی و صفات او و قضا و قدر و عمل انسان و پاد آن ؛ و در اطراف گناه و توبه و سایر مباحثی که در تاریخ فکر و فلسفه اسلامی غوغاها برپا کرد و فرقه‌های گوناگونی چون خوارج، شیعه، مرجع قدریه، جبریه، سنی و معتزله و ... به وجود آورد، پیردازند.<sup>۱</sup>

در میان اندیشمندان اسلامی، برخی نیز مفتون فلسفه‌ی یونا - بخصوص شروح فلسفه‌ی ارسطو (یا معلم اول. نامی که به ارسطو د بودند) و مباحث ماوراء طبیعت (متافیزیک) شدند و پنداشتند که فکر اسلامی بدون پیرایه‌ی از فلسفه و فیلسوف مآبی، نضج نخواهد گرفت عظمت و کمال نخواهد یافت ... و در این زمینه تألیفاتی از خود با گذاشتند؛ و همچنان که برخی از مردم این روزگار فریفته‌ی طرز فکر غربی هستند، آنروز نیز عده‌ی فریب آن پیرایه‌را خوردند و کوشید که مانند فلسفه‌ی یونانی، فلسفه‌ی «اسلامی» بسازند و «علم کلام» به طرز مباحث ما بعد الطبیعه‌ی که بر اساس منطق ارسطو بود پایه‌گذار کنند.

به جای آنکه ایده‌ی ثلویزی اسلامی را مطابق طبیعت کلی آ (که سروکارش با وجود بشری و همه‌ی نیروها و زیر بناهای آنست و تندر با فکر بشری و در قالب منطق ذهنی خشک و بی‌برکاری ندارد)، در قالب اصیل و مستقل بریزند، قالب فلسفه‌را به عاریت گرفتند تا عقیده‌ی اسلام

---

۱- به نظر می‌رسد که مؤلف با قرار دادن شیعه در کنار خوارج و مرجعه‌و... از شیعه مفهوم تاریخی غلط آنرا - که متأسفانه در جامعه‌ی تاریخ‌نگاران دانشگاهی نیز همانطور معروف است - در نظر داشته است. برای تحقیق اجمالی معنای شیعه و سایر فرق بالا و مناسبات آنها بایکدیگر به ضمیمه آخر کتاب مراجعه کنید.

رآن بریزند ، همچنانکه برخی از عقاید فلسفی را نیز برگزیدند و  
یدند تا میان آن و فکر اسلامی آشتی دهند . بماند که اصطلاحات  
آنها هم سراسر عاریتی و بیگانه بود !

از آنجا که میان شیوه و راه فلسفه و شیوه و راه «عقیده» و بین حقایق ایمانی  
می با تلاشهای ناچیز و ساختگی و سستی که فلسفه و مباحث ما بعد الطبیعه‌ی  
ت بشر با خود دارند ، راه آشتی نبود ، «فلسفه‌ی اسلامی» - نامی که  
به آن دادند- با ظاهریک عقیده‌ی آراسته و سازگار ، کمال بیگانگی را  
نه‌تولوژی اسلامی از خود آشکار ساخت و از کوشش علاقمندان به فلسفه ،  
رنگی و آلودگیی به پاخاست که نتیجه‌اش گل آلوده شدن چشمه سار  
، ایده‌تولوژی اسلامی بود و حاصلش محدود نمودن آن به مساحتی  
و ژرفایی ناچیز .



این سخن را ، که بسیاری از علاقمندان به آنچه «فلسفه‌ی اسلامی»  
گرفته یا بطور کلی آشنایان مباحث فلسفی با تعجب با آن روبرو خواهند  
، با یقین و جزم ادا می‌کنیم و می‌گوییم که : «ایده‌تولوژی اسلامی» از  
یش و انحراف و مسخ رهایی نخواهد یافت مگر آن‌گاه که هر آنچه نام  
فه‌ی اسلامی بدان داده‌اند و تمام مباحث علم کلام و تمام آنچه میان فرق  
تلف اسلامی در طی قرون جدال برپا کرده است ، را یکباره به دور  
نازیم و پس از آن به سوی قرآن مجید بازگردیم<sup>۱</sup> و شالوده‌ی ایده‌تولوژی

۱- ممکن است کسی ایراد کند که اگر قرآن می‌توانست سرمایه‌ی عقلی  
ای مردم بیاورد و آنچه را که فلسفه یونانی به مردم درس معرفت داد ، بیاموزد ،  
نها تحقیق و تفسیر در قرآن کافی بود که دکان فلسفه ارسطو و دیگران بسته شود .



اسلامی و ویژه گیهای آن در میان دیگر عقاید، را از آن بخواهیم. مقایسه و تطبیق عقیده‌ی اسلامی با سایر عقاید برای روشن شدن ویژه گیهای زیبایی ندارد ولی پای بست این عقیده را تنها باید از خود قرآن گرفت از برای آن قالبی مستقل باید به وجود آورد.<sup>۱</sup>



در اینجا درك سه حقیقت پراهمیت ضروری است :

اول- آنکه نخستین چیزی که از بازمانده‌های فلسفه‌ی یونان و لاهوت مسیحی به جهان اسلامی رسید و در آرایش مجاهدات- بظاهر علمی فرقه‌های اسلامی مؤثر واقع شد چیزی جز شرح متأخری فلسفه‌ی یونان نبود که با ترجمه‌ی سست و لغاتی نادرست، که موجب اختلاف بسیار در ترجمه‌ی این شرح گردید، به دست مسلمین رسید.

→ ولی پس از مدتی که باب تفسیر و تشریح قرآن مفتوح است هنوز فلسفه دنیا غرب را می بینیم که به رونق خود باقی است.

مؤلف به پاسخی اشاره کرده است و پاسخ دیگر آنست که با کمال تأسف و تفسیر بر طمطراق اسلامی، از قرآن هنوز چیزی بیش از توضیح صنایع ادبی آویزان و بیان وجوه اعجاز نشناخته و از ترجمه ظاهری و فهم لغات (نه مطالب) آن، پرفرازان نگذاشته است.

گاه این همه انحرافات و کفاره بل «دیه» عقب ماندگی مسلمانان هم برگرد این قرآن شناسان و روحانیان! بی خبر یا مغرض است.

۱- ناگفته نماند که عده‌ی نیز از روی نادانی و بیسوادی یا تقلید و گاهی روی ریا و تظاهر، علم مخالفت با فلسفه اسلامی را به دوش می کشند و از روی عوا فریبی دم از «معارف قرآنی» می زنند. اینها هنوز از معارف قرآن رشحی ندید و قطره‌ی نچشیده از افکار و اندیشه‌های بلند فلاسفه و مفکرین اسلامی بدگویی می کنند و بهشت را نشناخته و نیافته از اعراف رویگردان می شوند.

دوم- آنکه کوشش برای آشتی دادن شروح فلسفه‌ی یونانی با عقیده‌ی اسلامی ناشی از سادگی بی‌اندازه‌ی آشتی‌دهندگان و بی‌اطلاعی‌شان از خمیره‌ی فلسفه‌ی یونانی و از تأثیر عمیق بت‌پرستی در آن و استوار نبودن آن بر یک سیستم فکری معین (یعنی همان‌که دید اسلام و سرچشمه‌های سرشار و غنی آن با آن مخالف است) می‌بود.

فلسفه‌ی یونانی از میان بت‌پرستی و اساطیر برخاست و به کمک همین بت‌پرستی و افسانه‌های ساختگی پا گرفت و هیچگاه از اثرات این بت‌پرستی افسانه‌یی خالی نماند. بنابراین از سادگی بود و پیوده، که برای وفق دادن میان چنین فلسفه‌یی با فکر اسلامی که بر پایه‌ی یگانه‌پرستی مطلق و عمیق استوار است، کوششی به عمل آید، ولی مسلمانانی که به فلسفه و مجادلات علمی در اطراف آن سرگرم بودند، تحت تأثیر شروح فلاسفه‌ی قرون بعد و متأثر از مسیحیت - که به عربی ترجمه شده بود - بخطا چنان دانستند که «حکماء» - یعنی همان فلاسفه‌ی یونانی<sup>۱</sup> ناممکن است که بت‌پرست باشند و از توحید روگردان؛ و از این رو به آشتی دادن بین کلام حکماء<sup>۱</sup> و اعتقاد اسلامی پرداختند. فلسفه‌ی اسلامی، ثمره‌ی این کوششها است.

سوم آنکه در مشکلات واقعی جهان اسلامی - که پس از کشته شدن عثمان مایه‌ی آن کشمکش‌های تاریخی شد - به سبب تأویل نصوص قرآنی و دریافتهای نادرست مسلمانان، انحراف بشدت راه یافت و مسلمین برای تأیید نظریات مختلف خود از مباحث فلسفی و ما بعد الطبیعی کمک خواستند؛

---

۱.... و از اغلاط معروف یکی تطبیق «حکمت» است که میراث انبیاست

با فلسفه یونان.

بحثی که اغلب مغرضانه بود .

با توجه به این سه حقیقت ، این منابع ، به دلیل آن اختلافات ، صلاحیت آنرا ندارند که شالوده‌ی فکر زلال و ناب اسلامی باشند ؛ فکر اسلامی که پایه و مفاهیمش باید از نصوص قرآنی و در فضایی ناآلوده به آثار بدآن اختلافات تاریخی ، باشد . پس بهتر آنست که آن مرده ریک عقلی را یکجا به کنار بگذاریم و آنرا از مفهوم اصیل اسلامی بدور نگهداریم و تنها برای مطالعه‌ی تاریخی محض یا بیان زوایای انحرافات ملت اسلامی و اسباب و علل انحراف ، آنرا حفظ کنیم ، و از تکرار نظایر آن در کارامروزمان در مورد مفهوم ایده‌ئولوژی اسلامی و شکل و اساس نظام اسلامی بپرهیزیم .



مسیر فکری مغرب زمین با یاری از فکر یونانی و بت پرستی آن آغاز و با دشمنی کلیسیا و افکار کلیسایی ختم می‌شود . نشان همگانی این طرز فکر غربی ، در افتادن با کلیسای کاتولیکی و طرز فکر آنها و بعد با اصل مسیحیت و بالاخره - بطور کلی - با مذهب بود . با آنکه فکر کلیسیا حتی يك روز هم جلوه‌ی بی از مسیحیت واقعی با خود نداشته است ، زیرا آنچه مسیحیت را - پیش از آنکه همان آئین مسیح باشد - طرز فکر کلیسیاها معرفی نمود ، اشتباهکاریهایی بود که همراه با آغاز مسیحیت در سایه‌ی حکومت بت پرست روم و پس از آن با مسیحی شدن آن حکومت ، جنایت بزرگی به مسیحیت واقعی وارد نمود ، نخست با داخل نمودن بقایای بت پرستی رومی و سپس با اضافات و تفسیراتی که کلیسیا و مجامع راهبران آن به اصل الهی ضمیمه کردند و آنرا از مسیر آسمانی‌ش شدیداً منحرف ساختند .

دلیل این تحریفات یکی حوادث سیاسی و اختلافات مذهبی بود و دیگر آنکه دولت روم تازه مسیحی می‌خواست با گردآوری فرقه‌های مذهبی مختلف و ایالات متخاصم رومی زیر پرچم مذهبی واحد، رضایت همه را جلب نموده باشد.<sup>۱</sup>

کلیسیا به سبب آنکه از این افکار انحرافی و مشتی معلومات غلط یا ناقص از جهان - که در شأن علوم تجربی است - حمایت می‌نمود، طبعاً در صف مقابل دانشمندان علوم طبیعی - که در صدد بودند این معلومات بشری غلط یا ناقص را تصحیح کنند - قرار گرفت و به حمله‌ی فکری به آنها اکتفا نکرد بلکه تمام قدرت مادی خود را برای درهم کوبیدن همه‌ی کسانی که با افکار دینی و علمی آن، مخالفت می‌کردند، به کار گرفت. از آن تاریخ تا به امروز، فکر اروپایی در صف مقابل افکار و عقاید کلیسایی - که در آن روزگار برتری داشتند - و بلکه، بطور کلی، در برابر افکار و عقاید دینی قرار گرفت؛ بلکه از دشمنی با افکار و عقاید دینی هم گذشته به طرز فکر مذهبی بطور عموم خصومت ورزید.

غرب برای روشنفکری خود به راههای نوی روآوردش و هدف اصلی او از این کار معارضه با شیوه‌ی فکری دینی و راهی از سلطه‌ی کلیسیا و خدای کلیسیا و از هر چه فکر و شیوه‌ی فکری خاص کلیسیاست، بود و نه فقط در قانون و فلسفه و مذهبی که فکر اروپایی به وجود آورد بلکه در عمق فکر و طرق معرفتی برگزیده‌ی خود نیز، عداوت دین و روش دینی را از دست نداد.

---

۱- رجوع کنید به کتاب «دعوت به اسلام» تألیف: ت. و. آرنولد.

(مؤلف).

از اینجا می توان دریافت که نه ثمره ی فکر اروپایی و نه شیوه های  
فکری آن صلاحیت آنرا ندارند که زیر بنای فکر اسلامی قرار گیرند و  
نه سزاوار که برای نوسازی فکر اسلامی - به تعبیر یکی از مفکرین  
مسلمان- از آن استفاده شود .

با این مقدمه بر خواننده پوشیده نخواهد ماند که برای پایه گذاری  
فکر اسلامی با اقتباس از روشهای فکری غرب و نه ، گرفتن نتایج آن  
روشها، راهی وجود ندارد .



اما روش ما در بحث از « ایده ثلوثی اسلامی و زیر بنای آن »  
ما بر آنیم که - پس از دوران دراز زندگی در سایه ی قرآن - ، ایده ثلوثی  
اسلامی را بی واسطه ، از خود قرآن الهام بگیریم و به قدر امکان ، خود  
در فضایی همچون فضای روز نزول قرآن و گرفتاریهای فکری واجتماعی  
و سیاسی که بشریت در آن روزگاران داشت و گمراهیهایی که پس از انحراف  
از هدایت الهی در آن سرگردان شد ، قرار دهیم .

روش ما آنست که در الهام گرفتن از قرآن آنرا با هیچیک از مقررات  
و ملاکات عقلی یا فکری ، که بازمانده ی فرهنگهای غیر قرآنی است  
نسنجیم و آنها را برای نصوص قرآنی به داوری نطلبیم یا برای دریافت معانی  
این نصوص ، مطابقت آنرا با مقررات پیشین شرط ندانیم .

نصوص قرآنی برای آن آمده اند که مقرراتی درست و راستین ، که  
اندیشه و حیات بشر باید بر آن استوار گردد ، بسازند و کمترین شکرانه  
این کرامت خداوند بزرگ و بی نیاز ، آنست که بشر بادل و اندیشه یی پالا  
و بدون غل و غش آنرا فرا چنگ آورد ، تا فکر نو آنان - با کمک خداوند و بس

بازمانده‌ی جاهلیت قدیم وجدید، یا اوهام بشری که بهره‌ی بی از حقیقت دارد، پاك و نا آلوده بماند .

پس مقرراتی موروثی برای ما وجود ندارد که داور کتاب خدا باشد؛ فقط از مقرراتی که این کتاب، خود برای ما آورده است یاری می‌جوییم. مقررات و اندیشه‌های خود را بر آن بنا می‌کنیم و تنها همین راه و روش روبرو در باقر آن و دریافت ایده‌ثولوزی اسلامی از آن، صحیح است .



ما در عرض‌ی حقایق ایده‌ثولوزی اسلامی سعی نخواهیم کرد که آنرا در قالبی فلسفی ارائه دهیم زیرا که همیشه میان مظروف و ظرف بستگی پایدار وجود دارد و مظروف تأثیر پذیر ظرف خود است و از این رهگذر، طبیعت آن متغیر و بدمنظر و از طبیعت اصلی خود بیگانه و دور خواهد گشت؛ آنسان که در ارائه‌ی ایده‌ثولوزی اسلامی در قالب فلسفی روی داده است و کسانی که این عقیده‌ی اسلامی را از زلال قرآن مجید گرفته باشند این نکته را درک توانند کرد .

ما باروش « اقبال » که می‌کوشد فکر اسلامی را در قالبهای فلسفی باز یافته از هکل و اوگوست کنت ارائه دهد، مخالفیم . روی سخن هر عقیده و ایده‌ثولوزی و بخصوص ایده‌ثولوزی اسلامی، با اسلوب خاص خود، با وجود انسان است. امتیاز این اسلوب، جاندار بودن، مولد بودن، و قابل لمس بودن و الهامبخش بودن آنست؛ الهامبخش حقایق بزرگی که به عبارت نمی‌گنجند و لفظ و عبارت، تنها می‌تواند سخنگوی آن باشد.

همچنین شیوه‌ی ایده‌ثولوزی اسلامی این امتیاز را دارد که وجود انسان را با تمام جوانب و نیروها و دریچه‌های معرفتی او مورد خطاب قرار

می دهد و نه فقط فکر بشری را و بس . اما راه فلسفه از آنسوی دیگرست؛ فلسفه می کوشد حقیقت را در حصار کلمات به دست ما بدهد و از آنجا که حقایق مورد بحث و کند و کاو فلسفه محال است که در منطوق عبارت بکنجند - بمابد آنکه قسمتی از این حقایق جو لانگاهی فراختر از تنگنای فکر بشری می خواهند - فلسفه هر گاه خواسته است به مسایل عقیده یی بپردازد ، خود به خود به بن بست پیچیدگی و کره خوردگی و خشکی رسیده است . از اینروست که هرگز فلسفه در زندگی عمومی بشر نقشی گفتنی نداشته و بشریت را هیچگاه به اندازه ی «عقیده» به جلو نرانده است ، بشریت به راهبری عقیده از پیچاپیچ راه ظلمت ناک زمان رهیده است نه فلسفه .

عقیده را باید باشیوهی خودش ارائه کرد ؛ کوشش برای ارائه ی «عقیده» و ایده ثلوثی اسلامی با اسلوب فلسفی ، آنرا می کشد و درخشش و تابش آنرا خاموش می سازد و آنرا در گوشه یی از زوایای نامتناهی وجود انسانی مقصور و محصور می نماید . در هر مبحث که عقیده با این اسلوب بیگانه و با این قالب کم ظرفیت عرضه گردد ، پیچیدگی و خشکی و نقص و انحراف به بار می آید .

ما حریص داشتن فلسفه یی به نام « فلسفه ی اسلامی » نیستیم و لازم می بینیم که در فکر اسلامی این فصل نیز افزوده گردد و یا این قالب هم ، همچون مشکل های دیگر معرفی اسلام ، به وجود آید . به نظر ما ترك این کار نه فقط چیزی از اسلام کم نمی کند و از ارزش « فکر اسلامی » نمی کاهد بلکه خود دلیل روشنی بر اصالت و پاکی و ناآلودگی آن می باشد .



دیگر آنکه ما انحرافی معین، از انحرافات که در فکر اسلامی یا در حقیقت اسلام راه یافته است، را در پیش نظر نداریم، که تمام کوشش ما را صرف خود کند، و رد و تصحیح آن انگیزه‌ی ما برای نشان دادن ایده‌ئولوژی اسلامی باشد.

ما بر آنیم که حقایق این ایده‌ئولوژی را، همانطور که قرآن مجید آورده است، جامع، کامل، موزون و متناسب با جهان و سرشت آفرینش، بیان نماییم؛ زیرا انحراف یا نقص معینی را در نظر داشتن و در رد آن و ارائه‌ی حقایق فکر اسلامی برای دفع آنها مستغرق شدن، شیوه‌ی خطرناک است و مستلزم انحرافات تازه‌ی در رد آن انحراف قدیم. و انحراف - در هر حال - انحراف است.

نمونه‌هایی از این خطر را در بحث‌هایی که به قصد دفاع از اسلام، در برابر مهاجمین مستشرق و بیدینان قدیم و جدید، و یا به منظور رد انحراف معینی واقع در شرایط و زمانی معین، شده است، می‌توان یافت.

برخی از یهودیان و مسیحیان متعصب، تعدد دارند که اسلام را متهم کنند که مثلاً آئین شمشیر است و به زور شمشیر منتشر گردیده است، نا در نتیجه عده‌ی به رفع اتهام برخیزند و آنجا که در گیر حماسه‌ی «دفاع» [وابات اینکه اسلام، فقط برای دفاع، از شمشیر استفاده نموده] هستند، ارزش «جهاد» و روح رزمنده‌ی اسلام را پایین بیاورند و آنرا رد دفاع، محدود کنند - دفاع به معنای اصطلاحی امروز و به معنی محدود کلمه! - غافل از آنکه حق مسلم اسلام - یعنی آخرین راه آسمانی برای سعادت بشر [و هر مرام صحیح، ولو در نظر خودش] - است که



نظام خود را در روی زمین ، برقرار سازد تا جامعه‌ی بشریت بتواند از فواید و مزایای آن بهره‌مند گردد ؛ گیرم که فرد ، در سایه‌ی این نظام بتواند آزادی عقیده نیز داشته باشد و از لحاظ عقیده اصل « لا اکراه فی الدین » را تابع شود .

بنیان‌گذاری «نظام اسلامی» ، جهاد لازم دارد تا بتواند بر سر بشریت ، چه مسلمان و چه غیر مسلمان ، سایه بیفکند ؛ و تا بتواند این نظام را برپا و نگهداری کند و مردم را فقط در عقاید شخصی‌شان آزاد بگذارد ؛ و این کار بدون قدرتی قاهر و قانونی فایق و نظامی استوار ، ناتمام است ، تا هر آنکس که در اندیشه‌ی تجاوز به آزادی عقیده و اظهار عقیده است ، حساب کار خود را بکند .

این تنها يك نمونه از بد نمونی چهره‌ی ایده‌ثولوزی اسلامی در مواقع دفاع از مهاجمین فریبکار است .

بحثهایی که در رد انحراف معینی شده است نیز به سهم خود انحرافات دیگری را به بار آورده‌اند و نزدیکترین مثال برای آن نوشته‌های استاد محمد عبده و سخنرانیهای علامه‌ی اقبال<sup>۱</sup> در موضوع «نوسازی فکر

---

۱- در متن «الشاعر اقبال» آمده و چون دریغ بود که بامقام فکری و علمی اقبال ، او را فقط شاعر بنامیم ، غلط مؤلف بزرگوار را با الهام و اجازه از روح بزرگ او اینگونه تصحیح کردیم . اقبال هم خود را شاعری دور از مایه فکر و گذار معرفت نمی‌دانست . و می‌گفت :

کم نظر بی‌تایی جانم ندید      آشکارم دید و پنهانم ندید

\*

نغمه کجا و من کجا ؟ ساز سخن بهانه‌ی است

سوی قطار می‌کشم ناله بی‌زمام را

در اسلام<sup>۱</sup> است .

استاد عبده یکجا بامسلکی فکری و خشک روبرو می شود که باب  
پاد<sup>۲</sup> در آن مسدود و نقش «عقل» در فهم و استنباط احکام شریعت ،  
انکار قرار گرفته و به کتبی که متأخرین در عصر جمود فکری آنهم بر اساس  
نات و افکار عامیانه ی دینی نوشته اند، اکتفا شده است . و جای دیگر  
رانی در اروپا مواجه می گردد که عقل را به خدایی گرفته اند و آنرا  
بستند، بخصوص پس از فتوحات علمی و دوران جهان کشایی های آن .  
از آن به دوران برتری فلسفه ی عقلگرایی در اروپا و حمله ی مستشرقین  
یده ی اسلامی در باره ی قضا و قدر و تعطیل عقل و فعالیت بشر و مولود  
، نبودن در زندگی و .... و چون با اثبات ارزش عقل در مقابل «نص»  
بای فکر اجتهاد و مبارزه با خرافات و نادانی و عوامیگری در فکر و  
اد اسلامی، در صدد رد آن اشکالات بر می آید و می خواهد ثابت کند  
سلام برای «عقل» در دین و زندگی، ارزش و کار بردی نهاده و آنطوریکه  
ی از فرهنگیان گمان کرده اند ، مسلمانان محکوم به «جبر» مطلق و  
ن «اختیار» نمی باشند؛ و خلاصه در گرمای گرم مبارزه با جمود عقلی  
رق و مقابله با مفتون عقل بودن در غرب ؛ ندانسته ، «عقل» بشری را  
رحی «آسمانی، راهنمای انسان، برابر و یکسان قرار می دهد و نمی خواهد  
عقل را، فقط یکی از دستکاهای بدن انسان و گیرنده ی وحی بداند  
، گذارد که میان مفهوم عقل و کاری که وحی انجام می دهد ، اختلافی  
.. غافل از آنکه عقل، فقط آنچه را که بتواند و درخور او باشد ، درک

---

۱- این سخنرانیها به عنوان «احیای فکر دینی در اسلام» به وسیله آقای  
بد آرام به فارسی و به وسیله عباس محمود به عربی برگردانده شده است .

می‌کند و در برابر آنچه فوق ادراك اوست ، تسلیم می‌گردد، زیرا عقل بلکه تمام وجود انسانی، نامطلق است و محدود به زمان و مکان؛ درحالی‌که وحی می‌تواند حقایق نامحدودی همچون حقیقت الوهیت و کیفیت تعلو گرفتن «اراده» خداوندی به آفرینش و ایجاد رویدادها را شامل باشد، عقل در این کلیات نامحدود، که راهی برای او به ادراك آن نیست، جز تسلیم کاری ندارد.

استاد عبده دلیلی به ظاهر منطقی ساخته که ساخته‌ی تمایل با نشان دادن ارزش مسلك منکرین قدرت استنباط عقل و شرع است، و در رساله‌ی توحید می‌گوید: «وحی الهی با واسطه‌ی پیامبران و همچنین عقل انسانی؛ هر دو از آثار خدا در عالم وجود که می‌بایست بایکدیگر درآمیزند بی‌آنکه باهم تعارضی داشته باشند». این سخن به جای خود درست ولی سخن اینجاست که وحی و عقل، نه هم‌طراز، که یکی بزرگتر و جامعتر از دیگری است.

وحی از برای آن آمده است که برای عقل، اصل و میزان سنجش باشد، تا انحرافات و اختلالات مفاهیمش را تصحیح کند. میان وحی و عقل، آمیزش و ترکیب هست ولی برای این اساس که ما گفتیم؛ نه اینکه در واقع همپایه و همسنگ باشند. مضافاً به اینکه عقل منزّه از نقص و هوی در جهان، وجود واقعی ندارد فقط يك «ایده‌آل»<sup>۱</sup> است.

تفسیر جزء «عم» استاد و همچنین تفسیر شاگردان وی: شیخ رشید رضا و مغربی در جزء «تبارك»، بطور روشنی تحت تأثیر این نظرند و بارها تصریح نموده‌اند که «واجب است نص را تأویل نمود تا با عقل موافقت

«...! و منشأ خطر همین جاست .

اطلاق کلمه‌ی «عقل» به چیزی نسبی برمی گردد؛ زیرا عقل من و شما  
آن و بهمان، همه عقل هستند و ماوراء آنها عقل مطلق که نقص و هو  
ی و شهوت در آن راه نداشته باشد وجود ندارد تا نص قرآنی را موافق  
تفسیر کنیم و اگر تأویل نص را مطابق همه این عقول، لازم بدانیم کار  
ر، به هرج و مرج خواهد کشید<sup>۱</sup>.

تمام این گونه اشتباهات ناشی از غرق شدن در يك جناح و دريك  
راف است و گرنه اگر واقعیت امر را بگیریم بخوبی موقعیت و وسعت  
ی دید عقل و وحی را دور از افراط و تفریط شناخته‌ایم و بطور صحیحی  
ت بین آن‌دورا نکه داشته‌ایم .

عقل در هنگام تلقی و دریافت وحی ، مطرود و بی استفاده نیست و  
نه از وحی می تواند دریافت کند و درخور درك اوست (به شرطی که به  
نکه خارج از حیطه‌ی درك اوست تسلیم باشد) کسی منکر نمی شود ؛  
در هر حال، حکم نهایی از آن وحی است نه عقل ؛ و مادام که نص ،  
ار باشد مدلول مسلم آن، بدون هیچ تفسیری از عقل، لازم الاجراست  
بل باید از مقررات آن پیروی نماید و پایه‌ی خود را بر شالوده‌ی آن  
دهد .



۱- بهتر آنکه گفته شود : در ماوراء عقول جزئی و نسبی ما عقلی مطلق  
وجود دارد ، یعنی همان که قرآن به «میزان» و «کتاب» و «امام مبین» از آن  
نموده است. غایت آنکه به این عقل مطلق جز از راه وحی ، (یعنی اتصال  
اهنگی با جهان و نزول روح و امر الهی و جبرئیل) وصول، امکان پذیر نیست.

علامه اقبال هم در مشرق زمین در نبود به قول خودش «اشراقات عجمی» [ایرانی] فلسفه‌ی منحرف فکری را مشاهده نموده و از شبستانی که تپه از فروغ «خود» انسانی است و از منفی بودن که انسان با آن بی‌کاره و بی‌اثر می‌ماند - و طبعاً مخالف اسلام است - به فغان درمی‌آید. و در جای دیگر حسگرایی مکتب تحقیقی و اصالت تجربه را در مغرب زمین می‌بیند و به هذیانهای - معروف به فلسفه - نیچه، در کتاب «چنین گفت زردشت» و سخن از تولد انسان برتر یا ابرمرد (سوپرمن) و مرگ خدا، برمی‌خورد و مجموعاً به این فکرمی‌افتد که از حریم فکر اسلامی و حیات اسلامی این تناهی و فناء و منفی بودن را دور کنند و واقعیت و وجود «تجربه» را، که مکتب تحقیقی و اصالت تجربه بر آن بنا شده است، در فکر اسلامی اثبات نماید. نتیجه‌ی این عکس‌العمل اقبال همان زیاده‌روی بی‌است که در ابراز ذات انسان نشان داده و وادار شده که برخی از آیات قرآنی را بنوعی تفسیر کند که خود آیات و روح ایده‌ئولوژی اسلامی از آن گریزانند ... و بر آن شده که ثابت کند که مرگ، پایان و آخرین «تجربه» نیست، و نه حتی «قیامت». چه آنکه تجزیه و نمو در ذات انسانی - به عقیده‌ی وی - تا پس از بهشت و جهنم هم، ادامه می‌یابند. با آنکه عقیده‌ی اسلامی با جزم و یقین به مامی گوید که «دنیا جای آزمایش و عمل است و آخرت خانه‌ی حساب و کيفر»، و دیگر فرصت عمل، جز در این جهان، برای بشر وجود ندارد، همچنانکه پس از حسابرسی و کيفر، جایی برای عمل مجدد باقی نمی‌ماند.<sup>۱</sup>

---

۱- «عمل» همراه با «عکس‌العمل» یا به عبارت دیگر، عملی که در برابر آن مزد یا کيفر باشد، خاص جهان ماده (یعنی همین جهان پروتون‌ها و الکترون‌ها و...) ←

این افزون خواهی اقبال ، معلول علاقه‌ی شدید او به اثبات وجود  
ك «خود» یا «من» و ادامه‌ی آن است با همان اصطلاحی که از واژه های  
لسفی هگل به عاریت گرفته شده است .<sup>۱</sup>

اقبال از طرف دیگر مجبور شده است که به اصطلاح : «تجربه»  
منایی وسیعتر از معنای فرنگی آن بدهد تا «تجربه‌ی روحی» و معنوی را ،  
به مسلمان با آن به حقیقت بزرگ واصل می‌گردد ، دربرگیرد .

→ است؛ در نتیجه پس از فناء این بدن مادی، برای روح (یا نفس، که شکل متکامل  
بدن مادی است) دیگر میدان و ابزاری برای «عمل»، (چه عبادت و چه گناه) باقی  
نیماند و مقصود آیات و روایات مستند و مورد نظر مؤلف عالیمقام، همین است.  
ولی جهان ماوراء این بدن ، جای تعطیل و توقف نیز نیست و قراین  
بسیار از آیات و روایات و کلمات بزرگان و حکما نیز نشان میدهند که نفوس انسانی  
تا روز قیامت، «استکمال نفس» می‌کنند و یا «تاوان» پس می‌دهند و تجربه‌ی معنوی  
با در حقیقت «معرفت» بشر- بنا به نظر علامه اقبال - نه فقط هرگز توقف نخواهد  
داشت بلکه پس از رفع حجاب مادی بدن و قفس تنگ تن، تازه به پرواز خود  
خواهد پرداخت و از آن سوی حجاب ابعاد مکان و زمان به شناخت حقیقت و ذات  
خدا - جوهر حقیقت - خواهد رسید «فكشفتنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد» .  
از طرفی، اقبال برای «زمان» حقیقت مطلق قایل است و زمان نسبی انشتین  
برای او مشکل و لاینحل می‌باشد و لازمه «زمان» «حرکت» است نه توقف و سکون؛  
و آیات مربوط به مشاهده قیامت و روایات مربوط به آخرت ، اشاراتی به : تغییر -  
تبدل - تطور و حرکت، دارند و این مؤید نظر اقبال خواهد بود.

۱- و اقبال خود در این بیت شعر که به زبان اردو سروده است، اعتراف می‌کند  
که :

«هگل کا صدف گھر سی خالی      ہی اس کا طلسم سب خیالی»  
یعنی در صدف فکر هگل مروری وجود ندارد و طلسم جادوی او جز وهم  
چیزی نیست.

تجربه به معنای اصطلاحی فلسفی غربی نمی تواند شامل جنبه‌های روحی باشد، زیرا تجربه اصلاً برای طرد وسایل غیر حسی معرفتی وجود آمده است.<sup>۱</sup>

عاریت خواستن يك اصطلاح غربی، کار را به جایی می کشاند سخن علامه اقبال شاعر منش و حساس وزنده را این چنین، به بحثی خش و بیجان تبدیل می نماید.

ما نمی خواهیم که از قیمت این زحمات بزرگ و پرتثمری که اسان عبده و تلامیذ وی و علامه اقبال در راه احیاء فکر اسلامی و سرفرازی آ کشیده اند، بکاهیم - رحمت نامتناهی خدا بر آنها باد - مقصود ما از اشاره به این نکته است که کوشش برای مقاومت در برابر انحرافی معی گاهی موجب انحراف دیگری می شود، و اولیتر در طریقه‌ی بحث اسلامی ارائهی حقایق فکری اسلامی است با تمام تکامل همه جانبه و مطابق طبع

---

۱- این اشکال مؤلف - که ناشی از بدینی او به همه چیز غرب است - به یا بحث لفظی منتهی می شود؛ زیرا مؤلف جلیل القدر از لفظ «تجربه» چیزی را می فهم که منظور اقبال نیست.

نظر مؤلف از تجربه «Experience» مطالعه از راه حواس پنجگانه و اصطلاح آزمایشگاهی بودن است که «شخصی» نیست و کاملاً قابل انتقال و قاء درك برای همگان است. و اقبال گرچه تجربه باطنی یا روحی را به يك نوع احساس بیشتر شبیه می داند تا به يك اندیشه (ص ۲۶ احیای فکر دینی) ولی در عین ح آنرا کاملاً شخصی و غیر قابل انتقال می داند و تجربه باطنی به این معنا عبارت همان ارتباط و اتصالی خواهد بود که عرفا از آن به عنوان «محو» و «فناء» و نتیجه آن به «واردات غیبی»، یاد می کنند.



... و بالاخره ... این بحث و این کتاب درباره‌ی مسایلی چون فلسفه  
لاهوت و متافیزیک نمی‌باشد ، بل سخنی است که از واقعیت برخاسته و  
وی سخنش نیز با واقعیت است .

اسلام برای آن آمده است تا جامعه‌ی بشریت را از مه‌جهل و  
یہ روزی که بر افکار و زندگی آنها سنگینی می‌کند و از گمگشتگی بی‌که در  
ندست و پا می‌زنند ، رهایی بخشد ؛ و تا طرز فکری ممتاز و زندگانی نوینی  
بنا پسندانه برای آنها ، بسازد ... و درین و درد که بشریت در روزگار  
ا نیز به حال سرگردانی و گمراهی آنروز بازگشته است .

اسلام از برای آن آمده است که ملتی «بسازد» و رهبری بشریت را  
آن ملت بسپارد . ملتی که بشریت را از گمگشتگی و تیره‌روزی خلاصی  
بخشد ... و همین ملت امروز به جای رهبری و پیشوایی ، خود دنبالرو  
نتهای گمراه و خراب شده و در تیره‌روزی و گمراهی افتاده است .

... این کتاب کوششی است برای نشان دادن مرزهای ایده‌ئولوژی  
لامای و مختصات و اساس آن تا که آئین زندگی واقعی و خدا پسندانه و  
بسانمهی حرکت فکری و علمی و فنی از آن سرچشمه گیرد و تا از جهان  
بینی جامعی که این طرز فکر اصریل بما خواهد داد ، استمداد شود ،  
می‌بایست هر بخشی را که راجع به یکی از جوانب فکر اسلامی یا نظام  
لامای باشد بر شالوده‌ی این فکر اسلامی گذارد .

پرده از چهره‌ی این ایده‌ئولوژی زندگی ساز برداشتن ، نیاز عقل و



قلب و نیاز زندگی و حقیقت، و نیاز ملت اسلام و جامعه‌ی بشریت است .



این کتاب در دو بخش خواهد بود: بخش اول آن - همین کتاب حاضر  
در «ویژگیهای آینده‌نولوژی اسلامی» . و بخش دوم در تشریح «پایبسته  
زیربنای آن» . در کتاب دیگر. والله الموفق والهادی والمعين.

مم

# تاریخ تیره روزی بشر

آیا ... رهروی بروی درافتاده راهیا بتراست

یا

آنکه بروی پا و بر راهی راست، گام می زند؟

قرآن مجید<sup>۱</sup>

اسلام ، هنگامی طلوع کرد که در جهان انبوهی وحشت از عقاید و افکار و فلسفه ها و اساطیر و اوهام و آداب و سنن وجود داشت . حق و باطل ، درست و نادرست ، دین و خرافات ، فلسفه و اساطیر درهم آمیخته بودند و ضمیر انسانی زیر بار سنگین این مرگواره ، و در ظلمت اوهام ، راه خطا می پیمود و به یقین نمی رسید .. زندگی بشری تحت تأثیر این سیاه روزی گران ، در تباهی و نابودی و ستم و خواری و در بدبختی و بینوایی ، که سزاوار انسان بلکه حتی شایسته رمه ی حیوان نیز نبود ، به راه گمراهی می رفت . این سرگردانی که در آن از راهنما و روشنکر و از پایداری و یقین خبری نبود ، همان سرگردانی عقیده و فکر بشر درباره ی پروردگار و صفاتش بود و جهل به روابط انسان و جهان و ناشناختن مقام و مرتبه ی انسان

---

۱- سوره ملك ، آیه ۲۲ .

جهان وهدف از وجود او، ونداستن راه وصول به هدف و چگونگی  
باط خدا و انسان ... و همیشه در زندگانی انسانی و نظاماتی که معلول  
د، زیانمندیها و تباهیها از این سرگردانی برخاسته اند .

بشر در جهان بینی و خداشناسی خود، تا بر اساس استواری پاننهدو  
زمین این سرگردانی گمناز، و سنگین این ریگ و روان و تاریك این  
بنایی عمیق، به یقین نرسد، ممکن نیست ضمیر بشری در هیچیک از  
ر: خودشناسی و جهان شناسی و شناخت هدف خلقت و روش زندگانی و  
بط انسان و جهان و ارتباط فرد و جامعه، به پایگاه امنی برسد .

متفکرین غرب و طوطی صفتان شرقی - دنباله روانان - این آشفتگی  
سامانی را معلول خاصیت طرز فکر دینی و قرون وسطایی، می دانند ؛  
بدون شك، علت همان است که ما گفتیم .

دو حقیقت اساسی وجود دارد که در هر حال و در هر زمان بازندگی و  
ح بشری همراه بوده است و دلیل مدعای ما می باشد : نخست آنکه  
ن بر حسب فطرت خود نمی تواند در عالم هولناك هستی ذره یی بیهوده  
ناره باشد و ناچار باید بصورتی میان او و جهان هستی ارتباطی برقرار  
تا استقرار و جایگزینی او را تضمین کند و موقعیت او را در جهان  
ن دهد و ناچار انسان را جهان بینی یی گزیر است که موقعیت و مکان او  
، تفسیر و توجیه شود .

این يك ضرورت فطری و شعوری بشری است و ربطی به زمان و  
ط زندگی او ندارد و در آئینده ی بحث ما خواهید دید که بر اثراش تباه در  
مت این ارتباط و این جهان بینی، تیره بختی و گمراهی انسان تا به  
اندازه رسید .

دوم آنکه میان ایده‌تولوژی و نظام اجتماعی، طبیعتاً «رابطه»یی محکم و ناگسستنی وجود دارد که به شرایط زندگی محیطی او مربوط نیست. بلکه از رابطه هم بالاتر؛ نظام اجتماعی «زاییده»ی طرز فکر جامعه است<sup>۱</sup> و فرع بر جهان بینی آن، و هر نظامی که بر اساس يك ایده‌تولوژی پایه‌گذاری نشود، نظامی ساختگی و ناپایدار است؛ و اگر چندی بپاید، انجام برای انسان بدبختی به بار خواهد آورد و میان آن با فطرت انسانی قطعاً تصادمی روی خواهد داد. همچنانیکه بشر به يك نظام اجتماعی نیازمند است، به يك طرز فکر و عقیده و «ایده‌تولوژی» ثابتی نیز کمال احتیاج را دارد.

همه پیامبران، از زمان نوح تا زمان عیسی، همین حقیقت را بیان نمودند و خدای مردم را بطور صحیحی به آنها شناسانیدند و موقعیت انسان و هدف وجود او را روشن ساختند؛ لیکن انحراف دایمی از این حقیقت که بر اثر فشار و ضاع سیاسی و امیال بشری وضعف انسانی می‌بود، بر این حقیقت پرده کشید و بشریت را به بیراهه برد و تارمرکبار تیره‌یی بر او تنید که بدون رسالتی تازه و جامع و کامل، بر طرف کردن آن دشوار می‌بود، تا بشر با این رسالت از این تاریکی و سردرگمی خلاصی یابد و ایده‌تولوژی او بر پایه‌یی حق و خالص استوار گردد و تا زندگی انسانی را بر شالوده‌یی از این پایه‌ی فکری صحیح، بنا نهد.

ناممکن است که دارندگان این همه ایده‌تولوژی‌های انحرافی در جهان جز با این رسالت و این «رسول» از افکار و ایده‌های خود دست

---

۱- «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم» خدا سر نوشت ملت‌ها را،

تا خود بر خود نجنبند، دیگرگونه نسازد. (سوره‌عد: ۱۱)

بردارند . وجه به جاست این سخن خداوند بزرگ :

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ،

حَتَّى تَأْتِيَهُمُ «الْبَيْنَةُ» ، «رَسُولٌ» مِنْ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا

مُطَهَّرَةً»<sup>۱</sup>

ضرورت این رسالت و ضرورت دور شدن از گمراهی‌هایی که بشر در تاریکی آن دست و پامی زند و ضرورت استواری ایده‌ثولوزی بر پایه‌ی یقین، را آنسان آگاه درك خواهد نمود که بر عظمت و ژرفای این تیره روزی ، آگاه شود و از پیراهه‌ی عقاید و افکار و فلسفه‌ها و اساطیر، و از بن بست آداب و سنن و اوهام، که وقتی اسلام طلوع نمود در همه جا بر اندیشه‌ی بشری حکمفرمایی می نمود، باز گردد ، و تا آنجا که حقیقت این گیجی و سردرگمی و درهم آمیختگی را ، که باز مانده‌ی عقاید آسمانی دست خورده یا افزوده‌ی بشر و آنچه که با فلسفه و بت پرستی و اساطیر آلوده شده است ، را فرا گرفته ، درك نماید .

چون مقصود اصلی ما در اینجا معرفی همه‌ی این اعتقادات منحرف نیست فقط ارائه‌ی ایده‌ثولوزی اسلامی و ویژگی‌های آن منظور ماست ، تنها به معرفی نمونه‌ی از عقاید دینی یهود و مسیحیت در سرزمین عربستان آنروز و بیان برخی از عقاید جاهلیت عرب، که اسلام در هنگام طلوع خود با آنها روبرو گردیده بسنده می نمایم.



---

۱- «آن اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند دست بردار نبودند تا» دلیل واضح»

به آنها برسند. «فرستاده» بی از جانب خدا که صحیفه‌های پاکیزه برمی خوانند»

(سوره بینه) .

دین یهود را عقاید بت پرستی و پیرایه‌ی نژاد پرستی<sup>۱</sup>، به یك اندا فرا گرفته بوده است، فرزندان اسرائیل - همان یعقوب پیغمبر و فرزند اسحاق و فرزند زاده‌ی ابراهیم خلیل علیه السلام - پیامبرانی داشتند که سرسلسله‌ی آنها اسرائیل بود و همگی یگانه پرستی را، که پدرشان ابراهیم آنها آموخته بود، برای آنان آوردند و پس از آن پیامبران، موسی - پیامبر بزرگشان - آئین خود را بر اساس توحید برای آنها عرضه کرد؛ ولی یهودان در طول تاریخ از آئین موسی منحرف شدند و در عقاید خود سرحد بت پرستی پایین آمدند و در کتب به اصطلاح مقدسه و در قلب «عها قدیم» شان، اساطیر و عقایدی در باره‌ی خداوند، وارد کردند که در سخافه از پستترین عقاید بت پرستی یونانی و سایر بت پرستان - که هرگز پیامبری کتابی آسمانی به خود ندیده بودند، هم فراتر رفته است.

۱- در سرشت بشر و در «فطرت» و غریزه او عنصری تپان و یابان هست که او را به جانب کمال و زیبایی و «بی نهایت» و «خدا» می کشاند. بشر برای «عشق ورزیدن» و «پرستیدن» آفریده شده است و آنجا که دلهای بشری بر سر راه وحی و پیامبران قرار نگرفته و یا گرفته و از روی لجاج و خودگرایی گوش به آن فرا نداده اند، این نهادشان کج روی آغازیده و به پرستش چیزهایی جز خدا پرداخته است.

بشر اگر خدا پرست نباشد چیز دیگری را خواهد پرستید، مال پرستی، و مقام پرستی، شکم پرستی، شهوت پرستی و هنر و زیبایی پرستی از تجلیات آن است؛ مردمان بدوی و ساده از اشیاء بت می ساختند و آنرا می پرستیدند و چون انسان به انگیزه تظاهر و خود آرایی و در دوران پیشرفت و تمدن خود، اینگونه بت پرستی را مناسب شأن اجتماعی خود ندید، آمد و از افکار و عقاید خود بتها ساخت و در «بتخانه» دل به عبادت آنها مشغول شد و... «نژاد پرستی» Racisme (همان ناسیونالیسم) هم یکی از آن «خود پرستی» هاست که از دیرباز تا به امروز گریبانگیر بشریت است.

نوحید، که نیای آنها ابراهیم آنرا پایه گذاری نمود ، عقیده یی بود  
 خالص و کامل که به طرز قاطعی به جنمک با بت پرستی رفته بود و ابراهیم  
 و فرزندش یعقوب، آنرا به فرزندان خود سپرده بودند و قرآن ، آن عقیده را  
 به این عبارت بیان نموده است :

«واتل علیهم نبأ ابراهیم ، اذ قال لایبه و قومه ما  
 تعبدون ؟ قالوا نعبد اصناماً فنظّل لها عکفین . قال:  
 هل یسمعونکم اذ تدعون ؟ او ینفعونکم او یضرون ؟  
 قالوا : بل وجدنا آباءنا کذا لک یفعلون . قال :  
 افرأیتم ما تعبدون انتم و آباؤکم الا قدمون ؟ فانهم  
 عدولی الارب العالمین الذی خلقنی فهو یمیتنی و الذی  
 هو یطعمنی و یسقین . و اذا مرضت فهو یشفین . و الذی  
 یمیتنی ثم یحییین و الذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی  
 یوم الدین . رب هب لی حکماً و الحقنی بالصالحین  
 و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین و اجعلنی من ورثة  
 جنة النعیم و اغفر لابی انه کان من الضالین و لاتخرنی  
 یوم یبعثون . یوم لاینفع مال و لابنون الا من اتی الله  
 بقلب سلیم»<sup>۱</sup>

۱- « و برخوان برایشان خبر ابراهیم را ، هنگامی که به پدر و قبیله اش گفت:  
 چه می پرستید؟ گفتند: بتانی را می پرستیم و پیوسته دست به دامان آنها یمیم . گفت:  
 آیا چون بخوانید می شنوند یا برای شما سود و زیان دارند؟ گفتند: نه بلکه چون  
 پدران خود را این کاره یافتیم . گفت: آیا آنچه را می پرستید دیده ید؟ شما و پدران  
 گذشته تان؟ آنان دشمن منند نه پروردگار جانها . آنکه مرا آفرید و خود، او مرا  
 راه نماید و آنکه او مرا سیروسیراب سازد و چون بیمار شوم مرا بهبود بخشد  
 و آنکه مرا میراند و سپس زنده گرداند و آنکه طمع دارم خطای مرا در روز جزا  
 بیمارزد . پروردگارا به من فرزاندگی بخش و مرا به شایستگان پیوند و نزد آیندگان —



«ومن يرغب عن ملة إبراهيم الا من سفه نفسه ولقد اصطفيناه في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين. اذ قال له ربه اسلم. قال اسلمت لرب العالمين. ووصى بها ابراهيم بنيه ويعقوب يا بني ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا وانتم مسلمون. ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت ؟ اذ قال لبيه: ما تعبدون من بعدى ؟ قالوا : نعبد الهك وآله آباءك ابراهيم و اسماعيل واسحاق الها واحداً ونحن له مسلمون»<sup>۱</sup>

نوادگان پیامبر از این توحید خالص و این عقیده‌ی تابناک و از اعتقاد به آخرت، رویگردان شدند و چندان پاییدند که موسی علیه السلام به پیام توحید ناب از نوبر خاست. قرآن مجید اصول عقیده‌ی را که موسی برای بنی اسرائیل آورد و چگونگی رویگردانی آنان را این گونه بیان می‌دارد :

---

→ «مرانیکنام سازو مرا از وارثان نعمت بهشت گردان و پدرم را پیامرزا چه از گمراهان بود و روز رستاخیز مرا سرافکنده مکن، روزی که مال و فرزند سودی نمی‌بخشد جز آنکس را که دلی سالم نزد خدا آورده باشد» (سوره شعراء : آیه ۶۹-۸۹)

۱- «از آئین ابراهیم که روی بر تابید، جز خوار ساز خود؟ و همانا اوراد در جهان برگزیدیم و در آخرت نیز از شایستگان است. چون خدای او به او گفت تسلیم باش. گفت: تسلیم پروردگار جهانیان شدم. و ابراهیم فرزندانیش و یعقوب را به آن کار سفارش کرد: فرزندان من! خداوند، این دین را برای شما برگزید؛ جز با اسلام زندگی به پایان مرسانید. مگر آندم که مرگ بر آستان یعقوب بود شما شاهد بودید؟ که به پسرانش گفت : پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای ترا و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم، خدای یگانه و ما تسلیم اویم» (سوره بقره : آیه ۱۳۰-۱۳۳)

و اذ اخذنا ميثاق بنى اسرائيل : لا تعبدون الا الله و  
 بالوالدين احساناً و ذى القربى و اليتامى و المساكين  
 و قولوا للناس حسناً . و اقيموا الصلاة و آتوا الزكّات  
 ثم توليتهم ، الا قليلاً منكم و انتم معرضون .  
 و اذ اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم و لا تخرجون  
 انفسكم من دياركم . ثم اقررتم و انتم تشهدون . ثم  
 انتم هؤلاء تقتلون انفسكم و تخرجون فريقاً منكم  
 من ديارهم تظاهرون . عليهم بالاثم و العدوان .»<sup>١</sup>  
 « و لقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من  
 بعده و انتم ظالمون . و اذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم  
 الطور . خذوا ما آتيناكم بقوة و اسمعوا . قالوا : سمعنا  
 و عصينا و اشربوا فى قلوبهم العجل بكفرهم . قل بئسما  
 يأمركم به ايمانكم ان كنتم مؤمنين »<sup>٢</sup>

هنوز موسی در میان آنها بود که کج روی آغاز کردند؛ پرستش گو ساله یی

۱- « و چون پیمان از بنی اسرائیل بگرفتیم : « جز خدا را نپرستید و به پدر و  
 و نزدیکان و بی پدران و ینوایان نیکی کنید و به مردم خوش گوید و نماز برپا  
 د و زکات بدهید » و جز اندکی از شما ، پشت کردید و رویگردان شدید .  
 و چون پیمان از شما گرفتیم که خونهایتان را نریزید و خود را از خانه هاتان  
 ن ن کنید و شما اقرار کردید و می نگرستید . و سپس خود ، شما خود هاتان را کشتید  
 و هی از خود را از خانه هاشان بیرون راندید و از روی گناه و تجاوز به زیان آنان ،  
 ری می کنید » ( بقره : ۸۳-۸۵ )

۲- « و همانا موسی دلایل روشن برای شما آورد و سپس از او گو ساله را  
 کارانه [ به خدایی ] گرفتید . و چون پیمان از شما گرفتیم و کوه طور بالای سر شما  
 را شتیم . آنچه نیرو به شما دادیم بگیری د و سخن بشنوید . گفتند : شنیدیم و  
 بچی کردیم و از روی کفر گو ساله به دل خود راه دادند . بگو : چه بد فرمود  
 نتان اگر ایمان داشتید » ( بقره : ۹۲-۹۳ )

که ساخته‌ی «سامری» و از طلاهائی بود که از زیورجات زنان مصری بودند. همان گوساله‌یی که در آیه‌های گذشته به آن اشاره شد. و بنی‌اسرائیل پس از خروج از مصر در هنگام عبور از کنارتیره‌یی بت پرست، آنرا از درخواست کرده بودند تا موسی نیز همتای آن بتان را برای آنها بسازد. آنها پرستش کنند!

«و جاوزنا ببني اسرائيل البحر فأتوا علي قوم يعلی اصنام لهم. قالوا: یا موسی اجعل لنا الهًا کما لهم قال: انکم قوم تجهلون. ان هؤلاء متبر ما هم و باطل ما کانوا یعملون»<sup>۱</sup>

و قرآن، بسیاری از انحرافات و بداندیشی‌های آنان در خدا و شرک و بت پرستی‌شان را حکایت نموده:

«وقالت اليهود: عزیز ابن الله»<sup>۲</sup>  
 «وقالت اليهود: یدالله مغلوله. غلت ایدیه‌م و بما قالوا. بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء»<sup>۳</sup>  
 «لقد سمع الله قول الذین قالوا: ان الله فقیر و اغنیاء سنکتب ما قالوا وقتلهم الانبیاء بغير حق و

۱- «بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم و به گروهی رسیدند که دلبسته‌ی خود می‌بودند. گفتند: ای موسی. برای ما نیز خدایی چون خدای آنان برآ گفت: همانا شما گروه نادانی هستید. همانا روش آنان نابود شدنی است آنچه کرده‌اند باطل» (اعراف: ۱۳۸-۱۳۹)

۲- «و یهود گفتند: عزیز پسر خداست» (توبه: ۳۰).

۳- «و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دستان‌شان بسته شد و نفرین به سبب آنچه گفتند. نه بلکه دستان او باز است و بنا به میل خود بخشش می‌دهد (مائده: ۶۴)

ذوقوا عذاب الحریق»<sup>۱</sup>

«واذقلتم : یا موسی. لن تؤمن لك حتى نرى الله جهره»

فاخذتكم الصاعقه وانتم تنظرون»<sup>۲</sup>

قرآن مجید از نژادپرستی یهود و درباری اعتقاد آنان به آنکه خدای آنها خاص نژاد آنهاست و هرگز یهود را به گناه بد رفتاریهاشان با یو یهودیان، به کیفر نمی‌رساند و کیفر آنها فقط در بد رفتاری یهود یکدیگر است، حکایت چنین می‌فرماید :

«و منهم من ان تأمنه بدینار لایؤده الیک الامامت

علیه قائما . ذالك بانهم قالوا : لیس علینافی الامیین

سبیل. ویقولون علی الله الکذب وهو یعلمون»<sup>۳</sup>

کتب تحریف شده یهود شامل اوصافی برای خداست که از بسیاری ز اوصاف یونانیها برای خدایان شان بهتر نیست :

درباب سوم. سفر تکوین. پس از آنکه آدم مرتکب خوردن از میوه ی ن درخت (به قول نویسندگی آن : درخت معرفت به خوبی و بدی) شد ، چنین آمده است :

---

۱- «همانا خدا شنیده است گفتار کسانی را که گفتند خدا نیازمند است و ما

بی نیاز. سخنان آنان و کشتار نارواشان پیغمبران را، خواهیم نوشت و خواهیم گفت»

عذاب با آتش را بچشید» (آل عمران : ۱۸۱)

۲- «و چون گفتید: ای موسی به تو ایمان نیاوریم مگر آنکه خدا را آشکارا

به ما بنمایانی و صاعقه، شمارا در حالی که نگاه می کردید، فرا گرفت» (بقره :

۵۵).

۳- «و گروهی از یهود هستند که اگر آنها را به دیناری امین گیری آنرا بتو

باز پس ندهند مگر آنکه پیوسته بر سرشان بایستی. از آنرو که آنان گویند: نایهودان

را بر ما حقی نیست و دانسته برخدا دروغ ببنند» (آل عمران : ۷۵)

«و آندو صدای خداوند را که هنگام وزیدن باد نیمروز می‌رفت؛ شنیدند و آدم و همسرش از شرم پروردگار در میان درختان بهشت پنهان شدند. پروردگار، آدم را بانگ زد و او فرمود: کجا هستی؟ آدم گفت: صدای تورا در بهشت شنیدم. بیمناک شدم و پنهان گشتم چون برهنه هستم. پروردگار فرمود چه کسی به تو آموخت که برهنه هستی؟ آیا از درختی که به گفته بودم از آن نخوری، تناول نمودی؟»

«و پروردگار فرمود: این همان انسان است که همانند یکی ما خدایان، خوبی و بدی را می‌شناسد و اکنون ممکن است در پیازد و از درخت زندگانی نیز میوه بچیند و بخورد و عمر جاودا یابد. از اینرو، پروردگار، آدم را از بهشت براند تا بر روی زمین که از آن به وجود آمده بود، کار کند و انسان را ط نمود و «کرویم»<sup>۱</sup> و تیغ شرباری را در شرق بهشت عدا به نگهبانی درخت زندگانی گمارد.»

و در همین سفر در سبب طوفان آمده است :

«وقتی مردم روی زمین رو به ازدیاد نهادند و دارای دختری شدند. پسران خدا آن دختران را زیبا یافتند و از اینرو از میوه آنها برای خود همسر برگزیدند پروردگار فرمود: روح من انسان برای همیشه داوری نخواهد کرد زیرا که او نیز بشر است و روزگار او یکصد و بیست سال است. در آن روزگاران سرکش

---

۱- کرویان یا کرویان و شرویان فرشتگان مقرب را گویند و کرویم (جم)

کروب (عبری آن است).

برروی زمین بودند، و پس از آن نیز، چون پسران خدا با دختران بشر در آمیختند و فرزندان آوردند. آنها همان ستمکارانی هستند که در طول زمان نام آور شدند.....» و پروردگار دید که شرانسان برروی زمین بسیار شده است و تمام اندیشه او هر روز شرارت است و پروردگار از کارانسان برروی زمین غمگین شد (!) و دردل متأسف گردید و فرمود: انسانی را که آفریده‌ام از روی زمین برمی‌دارم. انسان را با چارپایان و جانوران و پرندگان آسمان. زیرا من از آفرینش آنها غمناک هستم. و اما نوح در دیده پروردگار نعمتی یافت،

و در باب یازدهم از سفر تکوین (پس از آنکه فرزندان نوح زمین آباد کردند) چنین می‌آورد:

«تمام روی زمین يك زبان و يك لغت داشتند و چنین اقتاد که به جانب خاور کوچ نمودند و در سرزمین شنعار نعمت یافتند و در آنجا ماندند و به یکدیگر گفتند بیاید خشت بسازیم و آنرا برشته کنیم، و ایشان به جای سنگ، خشت داشتند و به جای گل، قیر. و گفتند: برای خود شهری بسازیم و برجی سربه فلک کشیده، و بر خود نامی بگذاریم تا در روی زمین از هم گسسته نگردیم.. خداوند به زمین آمد تا آن شهر و برجی را که اولاد آدم ساخته بودند ببیند. و فرمود: این ملت، واحد هستند و يك زبان دارند و این آغاز کارشان است و اکنون هر چه را بخواهند بکنند، می‌توانند، بیاید فرود آییم و زبانشان را دگرگونه سازیم تا برخی زبان برخی دیگر را نفهمند و از اینجا خداوند

آنها را بر روی زمین متفرق ساخت و از ساختن شهر باز ماندند و به همین سبب نام آن شهر را «بابل» گذاشتند. چون پروردگار در آن جا، زبان همه جهانیان را دگرگون ساخت و از آنجا خداوند آنها را بر روی زمین پراکنده نمود.<sup>۱</sup>

و در سفر صموئیل ثانی. باب بیست و چهارم آمده است:

«خداوند از صبح تا روز موعود در بنی اسرائیل و بایی فرستاد و از مردمی که نزدیک چاه سبع بودند از آن ملت هفتاد هزار مرد، مردند و ملایکه دست برگشودند بر اورشلیم که نابودش سازند. خداوند از بدی پشیمان (۱) شد، و به ملایکه، کشتندگان آن ملت، فرمود: اکنون بس است به آنها مهلتی دهید!»<sup>۲</sup>



وضع مسیحیت، نه فقط از یهود بهتر بلکه بمراتب از آنان آشفته تر نیز بود. آغاز مسیحیت با سخت ترین دوران بت پرستی حکومت روم مصادف شد و در آن هضم گردید و بعدها، اندک اندک شروع به انتشار نمود؛ تا قسطنطین در سال ۳۰۵ میلادی، به مسیحیت روی آور شد و امپراطوری روم را به دنبال خود به مسیحیت گرایش داد، نه برای آنکه به این آئین سرفروود آورد، بلکه از آن جهت که مسیحیت به

---

۱- «... سومریها برجی عظیم و باشکوه ساخته بودند. وقتی بخت نصر اسیران

یهود را وارد شهر نمود، یهود آن برجها را «Babilli» یعنی برجهای باب نامیدند و «بابل» مشتق از آن است» (داستان بشر - صفحه ۲۲)

۲- به ضمیمه آخر همین کتاب - عنوان «یهود» - مراجعه کنید.

نی ریشه دار آنها تسلیم گردد .

« درابر » نویسنده‌ی امریکایی در کتاب خود « نزاع دین و دانش »

د :

« به تأثیر منافقان و کسانی که در دولت روم مناصب بزرگی داشتند و به مسیحیت تظاهر می کردند ، بت پرستی و شرک در مسیحیت وارد شد . آنها به کار دین نمی پرداختند و حتی یکروز در این راه اخلاصی به خرج ندادند . قسطنطین هم همینطور بود و عمر خود را در عیاشی و ستمکاری گذرانیده بود و به دستورات کلیسیا ، بجز مختصر ، آنهم در اواخر عمر و در سال ۳۳۷ میلادی ، پایبند نگردیده بود . »

« مسیحیان گرچه به جایی رسیدند که قسطنطین را به پادشاهی رسانیدند لیکن نتوانستند بت پرستی را ریشه کن کنند و نتیجه مبارزات آنها آن شد که اصول مسیحیت ، درهم فرو ریخت و از آن نهال ، دینی تازه برخاست که مسیحیت و بت پرستی به يك اندازه در آن جلوه گری می کردند . اسلام در همین نقطه از مسیحیت جدایی می گیرد زیرا برخلاف مسیحیت ، اسلام ، به مبارزه با بت پرستی برپا خاست و عقاید خود را ناب و بدون غش ، منتشر ساخت .

همین امپراطور دنیا پرست ، که عقاید دینی قابل ملاحظه‌ی نداشته ، مصلحت شخصی خود و صلاح دو دسته مسیحی و بت پرست را که باهم دشمنی داشتند ، در آن دید که آنها را به یکدیگر نزدیک و باهم متحد سازد . حتی مسیحیان پروپا قرص



هم این سیاست را افکار نکردند ، شاید برای آنکه گ می کردند با درآمیختن مسیحیت با بت پرستی قدیم ، آئین آ جلوه و دلربایی بیشتری خواهد یافت و روزی از آلودگی بت پرستی پاک خواهد گردید !<sup>۱</sup> .

این دین جدید نه فقط از آلودگیهای بت پرستی و عقاید اساطیری آنطور که مسیحیان دین باور ، امید داشتند ، پاک نشد بلکه به اختلا سیاسی و نژادی و ملی که پوششی از اساطیر بت پرستی و افکار فلسفی داش دچار گردید و مسیحیت به انشعابات و تقسیمات بسیار تجزیه شد . عده گفتند مسیح فقط بشر بود و گروهی گفتند « پدر و پسر و روح القدس چم های مختلفی هستند که خداوند خود را به آن وسیله به مردم نشان داده است و به عقیده ی آنها خدا مرکب است از اقایم ثلثه : پدر و پسر و روح القا ( و پسر همان مسیح است ) و خداوند ، که همان پدر باشد ، به صو روح القدس فرود آمده و در قالب مریم به صورت انسان ( و به صورت عیسو از مریم متولد شده است .

فرقه یی دیگر گفتند : « پسر مانند پدر ازلی نیست بلکه پیش آفرینش جهان خلق شده است و لذا از پدر پایینتر ، و تسلیم امر اوست فرقه یی منکر « اقنوم » بودن روح القدس شدند . مجمع نی ( نیکایا ) در سال ۳۲۵ میلادی و مجمع قسطنطنیه در سال ۳۸۱ ، م کردند که « پسر و روح القدس در وحدت لاهوت با پدر برابرند و پسر در ا از پدر زائیده شده و روح القدس از پدر متولد گشته است » . مجمع طلی

---

۱- نقل از ترجمه استاد ابوالحسن ندوی ؛ در کتاب: «ماذا خسرا له

( تولدو ) در سال ۵۸۹ مقرر نمود که « روح القدس نیز از پسر جداست  
و در اینجا میان کلیسای شرقی و غربی ( کلیسای بیزانس - روم شرقی -  
و کلیسای رم ) اختلاف وجدایی حاصل شد. عده‌یی هم مریم را همانند  
عیسی، به خدایی گرفتند .

دکتر آلفرد بتلر در کتاب خود « فتح مصر به دست اعراب » میگوید:  
« در این دو قرن - قرن پنجم و ششم - دوران نزاع میان مصریان  
و رومیان بود. نزاعی که ریشه آن، اختلاف نژادی و دینی بود  
و اختلاف دینی بمراتب شدیدتر از اختلافات نژادی بود و علت العلل  
آن دشمنی میان تلکانیها و منوفیزها.

« دسته اول - همانطور که از نام آنها برمی آید - پیروان مذهب  
دولتی و سلطنتی و ملت بودند و به دوگانگی طبیعت مسیح ،  
همان عقیده موروثی، اعتقاد داشتند . دسته دوم که اهالی مصر  
( قبطیهای منوفیز ) بودند آن عقیده را زشت و ناهنجار انگاشته  
و بشدت و حماسی با آن می جنگیدند که تصور آن، آنهم در میان  
مردمی که به ظاهر عاقل بودند و به انجیل باور داشتند ، برای  
ما دشوار است . »

سیرت . و . آر نولد در کتاب خود « دعوت به اسلام » در باره‌ی این  
اختلاف و تلاشی که « هر اقل » برای برقراری مسلکی بینا بین می نمود، می گوید:  
« .. « ژوستینیان Justinian یکصد سال پیش از فتح اسلام ،  
توانست که امپراطور روم را مظهر وحدت [ حکومتی ] بسازد  
ولی پس از مرگ وی ، این وحدت بزودی از هم پاشید و به یک

---

۱- ترجمه استاد محمد فرید ابوحدید- مؤلف.

احساس مشترك نژادی که میان دولت و سایر استانها را بطه‌یی باشد، نیازی شدید یافت.

« هراقل » برای ایجاد مجدد، رابطه‌یی میان شام با حکومت مرکزی [بیزانس] کوشش زیادی به کار برد ولی با پیروزی کاملی همراه نشد و گامهای او در راه ایجاد وحدت، از بخت بد، به عکس نظر او انجامید و موجب تفرقه بیشتری گردید و در آن موقعیت بجز عواطف دینی چیزی که بتواند جای نژاد پرستی را بگیرد، وجود نداشت. این بود که کوشید عقاید مسیحیت را بگونه‌یی تفسیر کنند که در آرامش و صلح مردم، مؤثر باشد و هر خصومتی را که میان دستجات متنازع می‌توانست به وجود آید، متوقف نماید و میان کلیسای ارتدکس<sup>۱</sup> و پیدینان و میان هر دو با حکومت مرکزی وحدت ایجاد کند.

« مجمع خلقدونی ( کالسدونی ) در سال ۴۵۱ میلادی اعلان کرده بود : باید پذیرفت که مسیح در دو طبیعت ( بشری و خدایی ) متمثل شده است که میان دو طبیعت جدایی و تجزیه و تغییر و آمیزشی نیست، به سبب اتحاد دو طبیعت، اختلاف آندو برداشته نمی‌شود بلکه هر طبیعتی ویژگیهای خود را حفظ نموده و در يك اقنوم و يك بدن جمع می‌شود و نه بطوری که در دو اقنوم تجزیه و جدا شوند، بلکه در يك اقنوم جمع شده‌اند، مسیح هم پدر است و هم پسر و هم کلمه .»

« یعقوبیان نظر این مجمع را مردود شمرده و مسیح را فقط

---

۱- Orthodox، به ضمیمه آخر کتاب مراجعه کنید.

دارای يك طبيعت دانستند و گفتند : مسیح از سه اقنوم مرکب است و تمام صفات خدایی و بشری در او هست ولی آن عنصری که محل این صفات است ، دوتا نیست بلکه یکی است مرکب از سه اقنوم .»

« این نزاع نزديك به دو قرن میان ارتدکس ها و یعقوبی ها - که بطور خاصی در مصر و شام و کشورهای خارج از حکومت امپراطوری بیزانس رونقی یافته بودند - دوام داشت. در همان ایامی که هر اقل از راه عقیده به يك مشیتی مسیح Monothelisme<sup>۱</sup> می کوشید میان ملت آشتی بدهد .»

« این مذهب که در عین آنکه به وجود دو طبیعت برای مسیح معتقد است ، در زندگی بشری مسیح به يك اقنوم اعتقاد دارد ، یعنی در يك اقنوم ، دونوع زندگی را قبول ندارد ، پس مسیح پسر خدا دارای دو جنبه است : بشری و خدایی ولی دارای يك نیروی بشری - خدایی ؛ به این معنا که در آن «کلمه» مجسم به صورت بشر بیش از يك اراده «مشیت» وجود ندارد .»

« ولیکن «هراقل» به سرنوشت بیشتر کسانی که آرزو دارند صلح ساز باشند ، دوچار گشت ؛ یعنی این بار نه تنها نزاع بیشتر گردید بلکه به خود هراقل هم مهر بیدینی خورد

---

۱- با Monothelite که به تشویق هراکلیوس (هرقل) امپراطور روم پایه گذاری شد. بنا بر این عقیده ، مسیح دوشخصیت جداگانه انسانی و خدایی داشت ولی اراده (مشیت) او «واحد» بود

و به خشم هر دو دسته گرفتار گردید .<sup>۱</sup>

در قرآن مجید به این کج رویها ، اشاره ها شده و اهل کتاب را از آن انحرافات باز داشته و کج روی آنان را بطور قاطعی تقبیح نموده و اصل عقیده ی مسیحیت را ، همانطور که از جانب خداوند ، پیش از آنکه تحریف و تاویل شود ، آمده ، بیان داشته است :

« لقد كفر الذين قالوا : ان الله هو المسيح ابن مريم .  
وقال المسيح : يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربي وربكم .  
انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة ومأواه النار وما للظالمين من انصار... لقد كفر الذين قالوا : ان-  
الله ثلاث ثلاثة . وما من اله الا اله واحد . وان لم ينتهوا  
عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب اليم .  
أفلا يتوبون الى الله ويستغفرونه والله غفور رحيم .  
ما المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل  
وامه صدقة كانا باكلان الطعام . انظر كيف نبين لهم  
الايات ثم انظر انى يؤفكون . قل : أتعبدون من دون الله  
ما لا يملك لكم ضرراً ولا نفعاً ؟ والله هو السميع العليم .  
قل : يا اهل الكتاب لاتعلوا في دينكم غير الحق ولا تتبعوا  
اهواء قوم قد ضلوا من قبل ، واضلوا كثيراً وضلوا  
عن سواء السبيل »<sup>۲</sup>

---

۱- صفحه ی ۵۲ ترجمه ی عربی به وسیله ی دکتر حسن ابراهیم حسن و دوستش مؤلف .

۲- «همانا: کافر شدند آنان که گفتند : «خدا همان مسیح پسر مريم است»  
و مسیح گفته بود «ای بنی اسرائیل، الله را پرستید که خدای من و شماست . کسی که  
انبازی برای خدا بیاورد خدا بهشت را بر او حرام و جایگاه او را آتش ساخته است  
و ستمکاران بی یاورند .

←

« وقات اليهود عزيز ابن الله وقالت النصاري :  
 المسيح ابن الله . ذالك قولهم بافواههم يضاهؤون  
 قول الذين كفروا من قبل . قاتلهم الله انى يؤفكون »<sup>١</sup>  
 « واذ قال الله : يا عيسى ابن مريم ، أأنت قلت للناس :  
 اتخذوني وامى الهين من دون الله ؟ قال : سبحانك !  
 ما يكون لى أن اقول ما ليس لى بحق . ان كنت قلت  
 فقد علمته . تعلم ما فى نفسى ولا اعلم ما فى نفسك  
 انك أنت علام الغيوب . ما قلت لهم الا ما أمرتنى به :  
 أن اعبدوا الله ربى و ربكم وكنت عليهم شهيدا  
 ما دمت فيهم . فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم  
 وانت على كل شىء شهيد . ان تعذبهم فانهم عبادك و

→ همانا کافر شدند آن کسان که گفتند: «خدا سومین سه خداست» با آنکه جز  
 خدای یگانه خدایی نیست و اگر از آنچه گویند باز نگردند، کافران آنان را عذابی  
 دردناک خواهد رسید.

آیا به خدا باز نمی گردند و از او بخشایش نمی طلبند با آنکه خدا بخشاينده  
 و مهربان است. مسیح پسر مریم کسی جز فرستاده یی نبود که پیش از وی فرستادگانی  
 آمده بودند و مادرش راستی پیشه یی بود و آندو غذا می خوردند. بنگر چسان این  
 نشانه ها بر آنها هویدا ساختیم و بنگر چسان گمراه می شوند.

بگو: آیا به جای خدا چیزی را بندگی می کنید که زیان و سودی به شما  
 نتواند رسانید؟ با آنکه خدا شنوا و داناست . بگو: ای اهل کتاب به ناحق دردین  
 خود گزاف گویی . مکنید و به دنبال خواسته های گروهی که پیش از این گمراه شدند  
 و بسیاری را گمراه ساختند و از راه راست به کناری رفتند ، نروید» (مائده: ۷۲-۷۷)  
 ۱- « و یهود گفتند : عزیز پسر خداست و نصارا گفتند مسیح پسر خداست.

این سخنی است که در دهان دارند و از گفتار کسانی که پیش از این کافر شدند  
 دنبال روی می کنند. خدایشان بکشد که چگونه به گمراهی می روند.

ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم»<sup>۱</sup>

بدینسان انحرافانی را که وارد مسیحیت شد در لابلای حوادث ناگواری تاریخی مشاهده می‌کنیم که چگونه به اعتقادات بت پرستانه و اساطیری منتهی گردید و قرنهای اختلافات و کشتارها به دنبال خود آورد.



شبه جزیره‌ی عربستان که قرآن در آنجا نازل شد، نیز لبریز از عقاید و افکار باطل بود از ایران و از برخی عقاید تحریف شده‌ی یهود و مسیحیت و علاوه بر آن بت پرستی خاص خودشان که باز مانده‌ی انحراف از مذهب ابراهیم بود و عرب درست آنرا به میراث یافته و در آن دست برده بود. قرآن بروشنی به تمام این تیره روزیها اشاره می‌کند و می‌گوید: معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند با آنکه خود از داشتن دختر نفرت داشتند، و سپس به پرستش فرشتگان یا تندیس و تمثال آنها می‌پرداختند، با این گمان که آنها نزد خدا شفاعتگرانی هستند که شفاعتشان رد نمی‌شود و به واسطه‌ی این فرشتگان به خداوند تعالی تقرب خواهند جست:

---

۱- «و چون خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم. آیا تو به مردمان گفتمی مرا و مادر مرا دو خدا گیرید نه الله را؟ گفت: تو منزه‌ی اروا نبود مرا که چیزی که برایم حق نبود گویم، اگر گفته بودم تو دانسته بودی آنچه در دل دارم می‌دانی و آنچه در دست من نمیدانم زیرا که دانای پنهانها تویی. به آنها نگفتم جز آنچه تو مرا فرمودی بگویم: «خدا را پروردگار من و شما، پرستید» و تا در میان آنان بودم نگاهبانان آنان بودم و چون مرا بگرفتند تو خود دیدبان آنان گشتی و تو بر همه چیز گواهی و اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را ببخشی تو خود بی‌همتا و فرزانه‌ی.» (مائده: ۱۱۶-۱۱۸)

« وجعلوا له من عباده جزءاً. ان الانسان لڤغفور مبين. اّم اتخذ مما يخلق بنات واصفاكم بالبنيين؟ و اذابشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلاً ظل وجهه مسوداً وهو كظيم. او من ينشؤ في الحلية وهو في الخصام غير مبين؟ وجعلوا الملائكة - الذين هم عباد الرحمن - اناثاً. أشهدوا خلقهم؟ ستكتب شهادتهم ويسألون. و قالوا: لو شاء الرحمن ما عبدناهم. ما لهم بذلك من علم. ان هم الا يخرصون»<sup>۱</sup>

« الله الذين الخالص والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى. ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون. ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار. لو اراد الله ان يتخذ ولداً لاصطفى مما يخلق ما يشاء. سبحانه هو الله الواحد القهار»<sup>۲</sup>

۱- « واز برای خدا از بندگان قسمتی بر نهاده اند، چه، انسان ناسپاسگری آشکار است! یا از آفریده های خود دختران بر می گیرند و پسران را به شما مخصوص می سازند؟ و هرگاه به یکی از آنان آنچه به رحمان مثل می زده، مژده دهند چهره اش از خشم تیره گردد. آیا آنست که در زیور بزرگ می شود و در نبرد ناپیداست! و فرشتگان را که بندگان خدای رحمانند، زنان دانستند؟ آیا آفرینش آنان را دیده اند؟ گواهی آنان را خواهند نوشت و بازخواست خواهند شد و گفتند: اگر خدا می خواست آنها را پرستش نمی کردیم، هیچ دانشی ندارند و آنان فقط به تخمین سخنی می گویند» (زخرف: ۱۵-۲۰)

۲- « بدانید که دین ناب از خداست و آن کسان که سرورانی جز خدا گرفته اند [گویند] ما آنها را نمی پرستیم جز برای آنکه ما را به خدا نزدیک سازند. همانا خدا در اختلافشان داوری خواهد کرد. خداوند هدایت نمی کند کسی را که دروغ پرداز ناسپاس باشد. اگر خدا می خواست فرزندی بگیرد از آنچه می آفریند آنچه می خواست بر می گزید. منزّه است.

- او خدایی است یکتا و چیره. (زمر-۳-۴)



«ويعبدون من دون الله مالا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون: هؤلاء شفعاؤنا عند الله . قل اتنبؤون الله بما لا يعلم في السماوات و لا في الارض؟ سبحانه و تعالى عما يشركون»<sup>۱</sup>

آنان معتقد بودند که بین خدا و پریان خویشاوندی است و خدا از آنها همسری دارد که فرشتگان زادگان آنها هستند . و پریان را نیز می پرستیدند.... کلبی در کتاب الاصنام می گوید: «عشیره ی بنی ملیح از طایفه ی خزاعه پریان را پرستش می کردند»<sup>۲</sup>.

درباره ی این توهمات در قرآن مجید آمده است :

« فاستفتهم: الربك البنات و لهم البنون ؟ ام خلقنا الملائكة انا واهم شاهدون؟ الا انهم من افكهم ليقولون: ولد الله. و انهم لكاذبون. اصطفى البنات على البنين؟ مالكم؟ كيف تحكمون ؟ افلاتذكرون ؟ ام لكم سلطان مبين؟ فأتوا بكتابكم ان كنتم صادقين! او جعلوا بينه و بين الجنة نسبا و لقد علمت الجنة انهم لمحضرون. سبحانه الله عما يصفون»<sup>۳</sup>

۱- و از غیر خدا چیزها می پرستند که نه زیان از برای آنها دارد و نه سود. و می گویند: اینها واسطگان ما نزد خدا هستند بگو آیا خدا را خبر می دهید از آنچه در آسمانها و زمین نمی داند؟ او منزّه و والا است از آنچه برای او شریک می آورند» (یونس: ۱۸)

۲- الاصنام. ص ۳۴- مؤلف.

۳- از آنان پرس : آیا خدای تو دارای دختران است و آنها دارای پسران! یا ما فرشتگان را زن آفریدیم و آنها شاهد بودند؟ آگاه باش که آنان از گمراهیشان خواهند گفت : خدا فرزند آورد . و آنان دروغگویند. آیا خدا دختران را از پسران برگزید؟ شما را چه شده؟ چگونه دآوری می کنید؟ آیا به هوش

« و يوم يحشرهم جميعاً. ثم يقولون للملائكة: أهولاء  
ایاکم کانوا یعبدون؟ قالوا: سبحانک! انت ولینامن  
دونهم. بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مؤمنون»<sup>۱</sup>

پرستش بت چه به صورت فرشتگان وجه به صورت نیاکان یا  
مورت‌های دیگر، میان آنها رواج داشت و کعبه، که برای پرستش خدای  
تانه ساخته شده بود، پراز بت گردیده بود. سیصد و شصت بت در آن بود،  
از بت‌های نامداری که در جاهای دیگری بودند، که از آن جمله در  
آن به نام «لات - عزی - مناة» یاد شده و «هبل». که ابوسفیان در جنگ  
د آنرا به زبان می آورد و می گفت: سرافراز باد!

این آیات سوره‌ی «نجم» دلیل بر آنند که «لات و عزا و منات» تندیس  
شُتکان بوده‌اند:

«افرايتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری؟ الکم  
الذکرو له الانثی؟ تلك اذا قسمة ضیزی، ان هی الاسماء  
سمیتموها انتم و آباءکم ما انزل الله بما من سلطان. ان  
یتبعون الا الاظن و ما تهوی الانفس و لقد جاءهم من ربهم  
الهدی. أم للانسان ما تمنی فله الاخرة والاوی و کم من  
ملك فی السماوات لا تغنی شفاعتهم شیئاً الا من بعد ان  
یاذن الله لمن یشاء و یرضی. ان الذین لا یؤمنون بالاخرة

- نمی آید؟ یا دارای دلیل آشکاری هستید؟ کتاب خود را بیاورید اگر راست  
نتارید. و میان خدا و پریان خویشی نهادند و خود پریان دانند که به فرمانند.  
زه است خدا از آنچه او را صفت دهند» (صافات: ۱۴۹-۱۵۹)

۱- «و در روزی که همه آنها را گرد آورد سپس فرشتگان بفرماید: «آیا  
نان شمارا پرستش می کردند؟ بگویند: تو منزهی [از جهل]. تویی سرور مانه  
نه! نه بلکه پریان را پرستش می کردند، بیشترشان به آنان گرویده بودند»  
سبا: ۴۰-۴۱)

ليسمون الملائكة تسمية الانثى وما لهم به من علم ان يتبعوا  
الا الظن وان الظن لا يقنى من الحق شيئاً<sup>۱</sup>

بت پرستی چنان کارش به انحطاط کشیده بود که اعراب حتی پاره سنگ را نیز می پرستیدند . «بخاری» از ابورجاء عطار دی روایت می کند که گفت : «ما سنگ را پرستش می کردیم و وقتی سنگی بهتر از آن را می یافتیم آنرا دور می افکندیم و آن بهتر را می پرستیدیم ، و هنگامی که سنگی نمی یافتیم مشتی خاک گرد آورده و شیر کوسفند بر آن می ریختیم ، آنرا می پختیم»<sup>۲</sup>.

کلبی در کتاب الاصنام می نویسد: «اعراب وقتی سفر می کردند ، به منزلی فرود می آمدند ، چهار سنگ بر می گرفتند ، هر کدام زیباتر بود آن را خدا و آن سه دیگر را سه پایه یی برای زیر دیک خود می ساختند و هنگام کوچ آنها را رها می کردند و می رفتند»<sup>۳</sup>.

---

۱- «آیا لات و عزا ، و منات ، سومین دیگر را چه دیده اید؟ آیا از آن شما نرینه اند و از آن خدا مادینه ؟ این گونه تقسیم ظالمانه است . بتان جز نامهایی نیستند که شما و پدرانتان بر آنها نهاده بید که خدا دلیلی همراه آن فرو نفرستاده است . جز از گمان پیروی نمی کنند و از آنچه هوس دلهاست . با آنکه از جانب خدایشان هدایت برایشان وارد آمد . آیا انسان داراست آنچه را آرزو نمود؟ زیرا که جهان واپسین و نخست از آن خداست . چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعتشان چیزی را بس آور نیست جز آنکه خدا برای آنکس که بخواهد و پسندد ، اجازت فرماید . آنانکه به جهان واپسین باور ندارند فرشتگان را نام زنان خواهند نهاد . از آن چیزی نمی دانند و جز از گمان پیروی نمی کنند و گمان چیزی از حق را بس آور نیست» (نجم: ۱۹-۲۸)

۲- الجامع الصحيح: کتاب المغازی . ( مؤلف ) .

۳- الاصنام . کلبی ص ۳۴ . ( مؤلف ) .

اعراب مانند ایرانیان به ستاره پرستی هم آشنا شده بودند. به روایت : «قبیله‌ی «حمیر» خورشید را می پرستیدند و «کنانه» ماه را و «تمیم» ی دبران را و «لخم» و «جذام» مشتری را و «طی» سهیل را و «قیس» ی عبور را و «اسد» عطارد را...»<sup>۱</sup>

درسوره‌ی «فصلت» در این باره آمده است :

«لانسجدوا للشمس ولاللقمر واسجدوا لله الذی خلقهن» \*

ان كنتم اياه تعبدون»<sup>۲</sup>

و درسوره‌ی نجم آمده است: «وانه هورب الشعری»<sup>۳</sup>. و اشاره به آفریده ستارگان و آفریدگاری خدا برای آنها همچون سایر مخلوقات، آن بسیار است؛ از برای آنکه خدا بودن ستارگان و پرستش آنها را بداند.

عقاید شرك آمیز در سراسر زندگی اعراب فراوان بود و آداب و ناسدی بر اساس شرك، برگزار شده بود که در مواضع زیادی قرآن به آنها اشاره فرموده است؛ از جمله آنکه مقداری از محصولات و نوزاد برخی از چهارپایان را برای خدا خوانده های خود نامزد دند و بر خداوند تعالی، و حتی گاهی بر خودشان نیز، آنرا تحریم دند؛ یا آنرا فقط بر زنهای خود - نه مردها - حرام می دانستند؛ یا

---

۱- طبقات الامم صاعد، ص ۴۳۰ (به نقل از کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط بین» ندوی. مؤلف).

۲- آیه‌ی سجده و بر خواننده‌ی آن سجده واجب است. ترجمه : «به خورشید سجده نکنید و به خداوندی سجده کنید که آنها را آفرید اگر او را پرستش ده اید». (سوره‌ی فصلت: ۳۷)

۳- «واو خود پروردگار ستاره‌ی شعرا است» (نجم: ۴۹)

گشتن یاسواری برخی از چهارپایان را ممانعت می کردند و احیاناً پس خود را به عنوان نذر برای این خداوندان تقدیم می داشتند؛ مانند روا که از نذر عبدالمطلب رسیده که نذر کرده بود اگر دارای ده پسر شو حامی وی باشند، پسر دهم را قربانی کند و عبدالله (پدر پیامبر) دهمین بود و بالاخره به جای پسرش صدشتر قربانی کرد! فتوا دهنده ی تمام شعیار و مراسم، کاهنان می بودند .

قرآن مجید در این باره فرموده است :

«وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصيباً. فقالوا هذا لله - بزعمهم - وهذا لشركائنا. فما كان لشركائهم فلا يصل الى الله. و ما كان لله فهو يصل الى شركائهم ساء ما يحكمون. وكذا لك زين لكثير من المشركين اولادهم شركائهم ، ليردوهم، وليلبسوا عليهم؛ ولو شاء الله ما فعلوه فذرهم وما يفترون. و قالوا هذه انعام وحرث حجر، لا يطعمها الا من نشاء - بزعمهم - وانعام حرمت ظهورها . والانعام لا يذكر و ناسم عليها - افتراء عليه - سيجزيهم بما كانوا يفتروا وقالوا : ما في بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا محرم على ارواجنا وان يكن ميته فهم فيه شركاء سيجزيهم و صفهم انه حكيم عليهم .

قد خسر الذين قتلوا اولادهم سفهاً بغير علم وحر مارزقهم الله افتراء على الله و قدضلوا و ما كانوا مهتدين»<sup>۱</sup>

۱- « و برای خدا از آفریده های او قسمتی کشت و دام ، بر نهادند و گفته این از آن خداست - به گمان خودشان - و این از آن شریکان ما ، و آنچه از شر و آنهاست به خدا نمی رسد و آنچه از خداست به شریکان آنها می رسد، چه داوری.

فکریگانه پرستی خالص نزد آنها بیگانه ترین افکار بود. یگانه پرستی رستاخیز ؛ با آنکه به وجود خداوند تعالی معترف بودند و خالق آسمان و زمین و سایر موجودات می دانستند ، نمی خواستند نضای یگانگی او اعتراف کنند، یعنی در تمام شؤون زندگیشان حکم وند را حاکم بدانند و حلال و حرام را از او دریافت نمایند و بازگشت کارهاشان ، درد دنیا و آخرت، را به سوی او قبول کنند و داوری کار خود را به راه و روش او ببرند، چیزی که دین و ایمان بدون آن میسر نیست. مخالفت آنها را با این دو حقیقت ، قرآن مجید، این گونه حکایت می کند :

« وعجبوا أن جائهم منذر منهم وقال الكافرون: «هذا ساحر كذاب» أجعل الآلهة إلهاً واحداً ؟ ان هذا لشيء عجاب. وانطلق الملائة منهم: أن امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا لشيء يراد.

ناپسندی ! و همچنان شریکان آنها برای بسیاری از مشرکان آراستند کشتن ندان آنها را تا نابودشان کنند و تادین آنها را مشته سازند و اگر خدا خواسته بود تار را نمی کردند آنها را با تهمت ها شان به خود واگذار. گویند اینها چارپایان و تدر حریم اند. کسی را نشاید خوردن آن جز آنکه ما خواهیم - به گمانشان - و پایانی که سواری آنها حرام است و چارپایانی که از روی افترا نام خدا بر آن نمی کنند. بزودی به گناه افترایی که زده اند کیفر خواهد داد.

و گویند: آنچه در شکم این چارپایان است و یژهی مردان ما است و حرام مسران ما و اگر مرده باشند آنان در آن شریکند خدا کیفر صفت نهادن شان را اهد داد ، چه اوست فرزانهی دانا. آنان که از روی نادانی و کم خردی فرزندان دراکشتند ، زیان کردند و آنچه را خدا برایشان روزی کرده بود بر خود حرام متند . از روی تهمت به خدا . همانا گمراه شدند و راه نیافتند » ( انعام :

۱۴۰-۱)

ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا الاختلاق  
 « وقال الذين كفروا : هل : ندلكم على رجل يذ  
 - اذا مزقتم كل ممزق - انكم لفي خلق جديد؟ اذ  
 على الله كذبا ام به جنة؟ بل الذين لا يؤمنون بالا  
 في العذاب والضلال البعيد »<sup>۱</sup>

این بود سیمای کربیی از عقاید در شبه جزیره عربستان که بآ  
 آسمانی تحریف شده، که در روز ظهور و رویداد اسلام در شرق و  
 پیشرو افکار بودند، مجموعه‌ی مکمل این آشفتگی و تیره روزی رانش  
 داده و همه جا بر ضمیر بشری نشسته بود و همه شؤون زندگانی آنها ا  
 سرچشمه می گرفت .

به همین سبب همه‌ی تلاش اسلام و کوشش پیکر او برای رها  
 بخشیدن «عقیده» و ایده ثولثی بشر و تعیین واقعی آن و جهان بینی در  
 بود تا نظام و قوانین و روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، و اخلاق و آ  
 آنان بر اساس آن قرار گیرد. یعنی که پایگیری این امور بستگی به شد  
 واقعی «الو هیت» و روشن شدن خصایص و ویژگیهای آن، دارد».

---

۱- «و به شگفت آمدند که از خودشان بیم دهنده‌یی به سویشان آمد  
 کافران گفتند : این جادوگر دروغ پرداز است . آیا این خدایان را يك خدا  
 است؟ این چیزی بسیار شگفت انگیز است. و بزرگان شان برفتند [دنبال بر  
 رأی]: که بروید و بردباری کنید بر خدایان تان . این چیزی است که خواسته  
 است. این چنین چیزی در آیین دیگری نشنیده‌یم، این نیست جز چیزی ساخت  
 (سوره‌ی ص: ۴-۷)

۱- «و آنان که ناسپاسی ورزیدند گفتند : آیا شمارا به مردی راهبر بش  
 که به شما می گوید: چون خوب پاره پاره شدید ، در آفرینش نوی خواهید  
 تهمت دروغ به خدا بسته و یاد یوانه است. نه بلکه آنان که به جهان دیگری  
 ندارند در عذاب و گمراهی‌یی درازند» (سبا : ۷-۸)

اسلام توجه خاصی به روشن نمودن طبیعت خصایص و صفات  
داوودی مربوط به آفرینش و اراده و هیمنه و تدبیر، و نیز بیان حقیقت  
ابطه‌ی خداوند و انسان، دارد چه بیشتر تیره روزیها و گم‌شده‌گیها، که  
ناید و فلسفه‌ها بدان دوچار بودند، به این امور، که دارای اثر خطر و  
میقی در ضمیر و زندگی بشر است، بستگی داشت.

این نکته درخور توجه و قابل تأمل است که اسلام آنچه آورد، در  
یکم تصحیح انواع انحرافات بود که تمام ادیان تحریف‌شده و فلسفه‌های  
مراه داشتند؛ و رد همه‌ی این انحرافات و کج‌رویها. چه آنها که  
بش از اسلام بودند و چه آنها که پس از آن خواهند آمد. - این پدیده‌ی  
گفت‌انگیز یکی از دلایل آسمانی بودن این آئین است؛ آئینی که به تمام  
نکاری که به خاطر بشری خطور کرده یا خواهد کرد، احاطه دارد و آنرا،  
تصحیح و تنقیح، رهبری می‌کند.

هر کس این کوشش پیگیر اسلام را برای بیان «آخرین سخن»، در  
رسیم و توصیف ذات و صفات خدا و رابطه‌ی او با آفریده‌هایش (کوششی که  
رنصوص فراوان و چشمگیر قرآن، بخصوص آن قسمت که در مکه نازل  
شدند هست) ببیند، ولی سیه‌روزی و سرگشتگی آنروز بشر را به نظر در نیاورد،  
باید مقدار احتیاج به این بیانات مؤکد و مکرر قرآن و باریک بینی‌هایی  
اکه تمام کوره راه‌های ضمیر انسانی و شاها راه‌های زندگی او را زیر نظر  
ارد، نداند.

آن سیه‌روزی بشر از ضرورت این تلاش و کوشش قرآن، پرده  
رمی دارد، همچنانکه روشن می‌سازد که این جهان بینی و ایده‌ئولوژی در  
زاد ساختن ضمیر بشری و آزادی بخشی فکر بشر و زندگانی انسانی، چه



نقش مؤثری را ایفاء کرده است و زندگی به هر صورتی که باشد باید برپایه:  
يك ایده‌ئولژی بنا گردد.

اینجاست که ما ارزش این آزادی - درپایه‌گذاری زندگی برپایه‌ی  
محکم و سالم - را که زندگی بشری با آن راست بیاید و از تباهی و گمراه  
و از ستم و بیچارگی و ارهد، درك می‌کنیم و قیمت گفته‌ی عمر را می‌یابیم  
گفت: «اسلام را خرده خرده بر باد داده آنکس که در اسلام باشد و معنی  
جاهلیت را ندانسته باشد».

آنکس که جاهلیت را بشناسد، ارزش اسلام را می‌یابد و می‌داند  
که چگونه و تا چه حد به رحمت «خداوندی» که در اسلام مجسم شده و نعمتی  
که در سایه‌ی آن رو نموده است، حرص بورزد.

زیبایی و کمال و هماهنگی این جهان بینی بزرگ و سادگی آن  
حقیقت بلندی که این عقیده نشان دهنده‌ی آنست، به هنگامی در نظر  
جلوه‌گر می‌شوند که جلوه‌ی از آن سیه روزی دوران جاهلیت قبل از  
اسلام و پس از آن را، پیش نظر بیاوریم.

اینجاست که این جهان بینی و ایده‌ئولژی همچون رحمتی راستین ..  
برای قلب و عقل و برای زندگی و زندگان چهره برمی‌گشاید. چهره‌ی زیبایی  
و سادگی، باروشنی و هماهنگی و آشنایی، و یا جوابگوی بهر اسر و وجود ما ..  
... و چه درست فرمود خدای بزرگ:

«آیا رهروی بهرودرافتاده، راهیافته‌تر است،  
یا آن که،

برروی پا و برراهی راست، گام می‌زند؟»<sup>۱</sup>

---

۱- «أفمن يمشي مكباً على وجهه أهدى؟»

«أم من يمشي سوياً على صراط مستقيم؟»

# ویژگیهای جهان بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی

«پیرایه‌ی خدایی!»

... وجه کس با پیرایه‌ی خوشتر از پیرایه‌ی

خداست؟\*»

جهان‌بینی، و ایده‌ئولوژی اسلامی دارای ویژگی‌هایی است که آن را از جهان‌بینی ایده‌ئولوژی‌های دیگر جدا می‌سازد و از برای آن شخصیتی و طبیعتی مخصوص می‌سازد که نه باطرز فکر دیگری قابل اشتباه است و نه از فکر دیگری مایه و کمک می‌گیرد.

این ویژگی‌ها بسیارند ولی در يك خاصیت که مرجع و مبدأ همه خواص است، می‌توان آنها را گرد آمده دید: «ربانی بودن».

جهان‌بینی اسلامی «ربانی» است. با تمام خواص و ارکان خود از جانب خدا آمده است و انسان این خدا داده را، تمام و کامل، و با همه آن مختصات، فرا می‌گیرد نه از برای آنکه از خود چیزی بر آن بیفزاید و نه از برای آنکه حتی اندکی از آن بکاهد. بلکه از برای آنکه خود را با آن

---

\*... «... صیغه الله ومن احسن من الله صیغه»

«بسازد» و مقتضیات زندگی خود را با آن هماهنگ سازد.

این ایده‌ثلولوژی تطوربردار و تکامل پذیر نیست بلکه بشریت است که در چهارچوبه‌ی آن باید راه تکامل را طی کند و درك و شعور او بالایی بگیرد و آنرا پذیرا شود؛ و همچنان در چهار چوبه‌ی پرگنجایش این عقیده و رهبری آن، به تکامل و ترقی و پیشروی خود ادامه دهد؛ زیرا آنکس که این ایده‌ثلولوژی را بنانهد، همان است که انسان را آفرید. او همان آفریننده‌ی باتدبیر است که به سرشت انسان و به نیازمندیهای زندگانی او، که در طول زمان تغییر می‌کنند، آگاه است و او همان است که ویژگیهایی در این ایده‌ثلولوژی گذارده که بتواند پاسخگوی تمام آن نیازمندیهای گوناگون باشد.

اگر مسلکها و ایده‌ثلولوژیها و قوانین موضوعه‌ی که بشر- دوراز فروغ هدایت الاهی- برای خود وضع کرده است، پیوسته در اصول و قواعدشان محتاج به تطور و تبدیلمند و گاه بر اثر فقرشان، با تمام حجم و نیازمندیهای تکامل یافته‌شان، احتیاج به زیر و زبر شدن دارند. اگر مسلکها و ایده‌ثلولوژیهای ساخت بشر نیازمند تغییر و تبدیلمند، زیرا بشر نزدیک‌بین، که فقط نیازمندیها و حوادث محدود به زمان و مکان معین را می‌تواند پیش‌بینی کند و نادانی و کوتاه فکری و تمایلات حیوانی و تأثیرپذیری او نیز درینش اومؤثر است، آن قوانین یا ایده‌ثلولوژیها را ساخته است؛ در عوض ایده‌ثلولوژی اسلامی- چون ربانی است- در وجود و در مختصات خود با ایده‌ثلولوژی دستپخت بشر تفاوت ذاتی دارد و به همین جهت در ذات آن به تغییر و تطور نیست.

پایه گذار آن به زمان و مکان، محدود و مقید نبوده و نادانی

کوتاه فکری، سد راه او نشده و اراده و عمل او تحت تأثیر تمایلات حیوانی و عکس العمل‌ها، قرار نگرفته است و از برای همین است که برای بشر، اصلی ثابت پایه‌گذاری می‌کند که بشریت در تمام زمانها و مکانها، بی آنکه به دیواره و مرز محدوده‌ی آن اصطکاکی بیابد، به ترقی و تطور و رشد و پیشروی بپردازد.

حرکت، یکی از قوانین این جهان و همچنین قانونی در حیات بشر است (زیرا بشر نیز جزئی از همین جهان می‌باشد) ولی نه حرکتی بدون قاعده و نظم. هر ستاره و هر سیاره، محور و مداری دارد که بر گرد آن می‌چرخد؛ زندگی بشر نیز بایستی محور و مداری ثابت داشته باشد تا بر گرد آن بگردد و گرنه فرجام کار او هرج و مرج و انهدام خواهد بود، بدانسان که ستاره‌یی از مدار خود بیرون شود یا سیاره‌یی بدون قاعده و نظام به تغییر مدار خود بپردازد. اینست که این ایده‌ئولوژی ربانی، یکنواخت و پابرجاست تا زندگی بشری، گرد آن بگردد و در مدار آن به حرکت و پیشروی بپردازد. این دستگاه، طوری پرداخته شده است که بشریت را، در همان حال که در رشد و پیشروی است و به جلو گام برمی‌دارد، پیوسته در خود جای داده و آنرا نکه دارد.<sup>۱</sup>

---

۱- محدوده‌ی تکاملی بشر را به رآکتور می‌توان تشبیه کرد و حرکت بشر مانند حرکت ذره در رآکتور، چون در «مدار» قرار گیرد و به انگیزه‌ی محرکه‌ی نیروی طبیعت و فطرت خود، حرکت کند و تدریجاً به سرعت «حد» برسد و مدار خود را تمام و طی کند، «تکامل انسانی» خود را یافته است و می‌تواند «آنچه اندروهم ناید آن شود». حرکت حیوانی هم مدار و رآکتوری دارد که از مدار انسانی جدا نیست. ارسطو و فلاسفه‌ی مشائی معتقد بودند که حرکت تکاملی انسان مستقیم و صعودی است. به نظر آنان، عشق به کمال، بشر را مستقیماً از هیولای اولی —

از این رو، این ایده‌ثولوزی کامل و غیر قابل‌تطور و تکمیل است، آنچنان که قطعه‌ی «یدکی» خارج از خود را، نمی‌پذیرد؛ زیرا که ساختمانی خداوند را ساخت دیگران سازگار نتواند بود و انسان نمی‌تواند بر فراز آورده‌ی خدا چیزی بیفزاید یا اندکی از آنرا برگرداند؛ این ایده‌ثولوزی اسلامی است که باید به انسان بیفزاید و او را به رشد و تطور و تکامل برساند و پیوسته او را به جلو براند. این ایده‌ثولوزی آمده است تا به دل و خرد بشر و به زندگی و «بود» او بیفزاید؛ آمده است تا تمام استعدادها و نیروهای او را بیدار کند و بند از پای آنها بردارد تا به کارهای مثبت و با قاعده و راهیافته پردازند و برترین میوه‌ی خود را به بار بیاورند، بی‌آنکه نیرویی انسانی، بیهوده به هدر برود یا نتواند خود را نشان دهد یا از مسیر طبیعت خود منحرف گردد یا همراه با عوامل فساد راه تباهی در پیش گیرد.

این ایده‌ثولوزی در تمام این هنرهای خود به وصله‌ی دیگر و عاریت خواستن از بیگانه و به‌راهی جز راه خود، نیازمند نیست، بلکه بایستی درارائه‌ی راه و برنامه‌ی فکری برای زندگی بشر یک‌تاز و منحصر به فرد باشد، تا زندگی بشر را با جهانی که بشر در محدوده‌ی آن بسر می‌برد، هماهنگ سازد و حرکت آن‌دور از اصطکاک، که نتیجه‌اش فرسایش و نابودی و رنج بشر است، مانع گردد.

از این رو، این ایده‌ثولوزی جامع و متعادل است؛ هم تمام جوانب وجود بشری را مورد نظر دارد و هم تعادل و هماهنگی آنرا. یعنی که تمام

---

→ به سوی کمال مطلق می‌کشانید ولی حرکت افلاک (افلاک خیالی دستگاه بطلمیوس یکی دیگر از گمراه سازان بشر) را دوری و ارادی!

تطورات بشر را همراه با رعایت تعادل و هماهنگی میان آن ، در نظر می گیرد؛ زیرا که سازنده ی این ایده ثولوژی، همان سازنده ی آگاه انسان است، کسی که خود، آفریده و نیک می داند چه آفریده و دانا و مهربان است. درپیش دیدگاه او ، درچشم انداز حیات بشر و هاله ی حوادث زندگانی او، مجهولی وجود ندارد و به همین دلیل است که از برای بشر فقط يك ایده ثولوژی صحیح و شامل تمام جوانب و شوون زندگی، ایده ثولوژیی متعادل و هماهنگ باکیان بشر، مقرر داشته است .

بنابراین، این ایده ثولوژی تنها ارزشیاب افکار و ارزشها و شیوه ها و نظامها و اخلاق و رفتار انسان در هر زمان و هر مکانی است، تا بدانکه کدام حق است و خدا پسند. و در برابر این ایده ثولوژی میزان و مقررات دیگری وجود ندارد که معیار آن باشد، بلکه همه چیز باید ارزش و موازین خود را از این ایده ثولوژی بگیرد و خرد و درایت خود را با آن بسنجد و شعور و روش خود را با آن منطبق سازد و در تمام رویدادهای زندگی خود به این محك و میزان پناه ببرد :

« فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول  
ان كنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر. ذاك خیر و  
احسن تأویلا »



در خواص اساسی جهان بینی و ایده ثولوژی اسلامی و فروع آن ، یکتایی؛ و در خطوط برجسته و درخشان آن ، شخصیت منحصر به فردش هویداست ، بگونه یی که یاری خواستن از هر معیار یا خط مشی فکری

---

۱- «و چون در چیزی به نزاع شدید آنرا به خدا و پیامبر بازگردانید. اگر به خدا و روز واپسین گرویده باشید این بهتر و خوشتر جاست» (نساء : ۵۹).

دیگر - از آن قبیل که در جهان متداول است - برای اقتباس یا افزودن به این ایده ثلوثی ربانی و کامل و شامل، خطای فنی بزرگی محسوب می شود. این نکته را درآینده نیز خواهیم دید و اکنون به بیان این قاعده که رعایت آن در همه بحث و بررسیهای اسلامی و در هر ناحیه یی از نواحی فکر اسلامی و شیوه ی اسلامی، لازم است، بسنده می کنیم و از آن جدا می شویم و به بیان و تفصیل خاصیت اساسی جهان بینی اسلامی و سایر خواص فرعی آن، می پردازیم.





(ربانی است)

« بگو: همانا مرا پروردگارم

به راه راست رهنمایی فرمود»<sup>۱</sup>

ربانی بودن، نخستین خصوصیت جهان بینی اسلامی و سرمنتهای همه‌ی ویژگیهای آن است. این جهان بینی است که منحصر آنرا خداوند تعالی بدون یاری دیگران، الهام بخشیده و فرستاده، از برای آنکه میان آن با عقاید فلسفی دیگری که فکر بشر در اطراف حقیقت خدا جهان، انسان و روابط آنها ساخته یا عقاید بت پرستانه‌یی که او هام و افکار بشری آنرا پرداخته است، فرقی باشد.

انسان، با اطمینان کامل می‌تواند بگوید: جهان بینی اسلامی تنها راه فکری است که به دلیل ربانی بودن، جاوید خواهد ماند. در سایه عقاید آسمانی که ادیان پیشین آورده بودند، هریک به یک صورت کجروی راه یافت و با افزودن شروح و تأویلات و اضافاتی از معلومات

---

\* — « قل: اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم»

ار بشری در دل آن ، طبیعت ربانی آن دگر گونه گشت و تنها اسلام بود  
ریشه اش سالم و سرچشمه اش زلال باقی ماند و حق آن با باطل نیامیخت ،  
عده بی راست فرمود پروردگار متعال :

« انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون »<sup>۱</sup>

این همان حقیقت مسلمی است که ارزش این دین و این ایده ثلوثی  
روشن می سازد .

فرق اصولی میان فکر فلسفی و فکر دینی در آن است که فکر  
فلسفی « در کارخانه ی فکر بشر به وجود آمده و ناشی از فکر بشری و  
یاخته ی آنست ، تا به تفسیر وجود و رابطه ی انسان با آن پردازد ولی  
لا در حد معرفت فکری خشک و مجرد باقی می ماند .

اما فکر دینی - بطور کلی و اعم از فکر اسلامی - درمهد ضمیر  
مانی به وجود می آید ، و بادرک برونی و زندگی خارجی اوسر و کار دارد  
مو رابطه ی زنده میان انسان و هستی او یا انسان و خالق هستی هاست .  
اما فکر اسلامی در این میان با فکر دینی به معنای اعم ، فرقی  
اسی دارد و آن « ربانی » بودن و ناشی از غیر انسان بودن آنست و  
مان از دیدگاه این فکر ، موجودی است که هستی خود را یکجا از  
وردگار خود باز یافته - نه مانند فکر بت پرستی یا فلسفی که زاییده ی  
ار بشرند - ؛ مناسبات فکر انسان با جهان بینی ربانی ، فقط در حدود  
یافت و همرنگی و هماهنگ نمودن مقتضیات زندگی خود ، با آنست .

قرآن مجید ، که سرمنشأ آسمانی این فکر است ، به ما می گوید

۱- « ما خود آن سخن فرو فرستادیم و ما خود نگاهبان آنیم » (سوره ی

جر: ۹).

که سرتاسر آن از جانب خداست ، ارمغانی است و رحمتی ، . . . و ف  
 بشری ، که نماینده و نمونه‌ی آن ، پیامبر اسلام و پیامبران هستند که حا  
 و مبلغ آن بودند ، در ایجاد آن شرکتی نداشته است ؛ پیامبران فقط آ  
 دریافت نمودند ، تا خود هدایت شوند و مردم را هدایت کنند و این هدای  
 هدایتی بود برای روشن ساختن دلها .

وظیفه‌ی هر پیامبری در این گونه «فکر» ، صرفاً انتقال آن باقی  
 و تبلیغ آن با امانت است و پیامبران حق ندارند وحی آسمانی را با ه  
 فکر بشری (و به تعبیر قرآن : هوی) بیامیزند . راهیابی دلها و روشن ش  
 افکار در پرتو فروغ آن ، امری خارج از مأموریت پیامبران و مربوط  
 به خود خداوند است :

« و كَذَلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ اَمْرِنَا . مَا ك  
 تَدْرِى مَّا الْكِتَابُ وَلَا الْاِيْمَانُ وَ لَكِن جَعَلْنَاهُ نُو  
 نَهْدِىْ بِهٖ مِّنْ نَّشَاۗءٍ مِّنْ عِبَادِنَا وَاَنْتَ لَتَهْدِىَ الْا  
 صْرَاطَ مُسْتَقِيْمٍ . صِرَاطَ اللّٰهِ الَّذِىْ لَهٗ مَا فِى السَّمَاوِ  
 وَمَا فِى الْاَرْضِ اِلَّا اِلَى اللّٰهِ تَصِيْرُ الْاُمُوْر »<sup>۱</sup>  
 « وَالنَّجْمُ اِذَا هُوَ . مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوٰى  
 مَا يَنْطَقُ عَنِ الْهَوٰى . اِنَّ هُوَ اِلَّا وَحٰى يُّوحٰى »<sup>۲</sup>

۱- « و این چنین روحی از فرمان خود بر تو فرو فرستادیم . تو نمی دانستی  
 کتاب و ایمان چیست ولی ما آنرا نوری قرار داده ایم که هر آنکس از بندگانمان  
 که بخواهیم با آن ، راه می نماییم . و همانا تو ، به راه راست هدایت می کنی ، ر  
 خداوندی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از اوست . آگاه باش  
 بازگشت همه چیز بسوی خداست » (شوری : ۵۲-۵۳) .

۲- « به آن ستاره سوگند وقتی که فروافتد . رفیقان نه گمراه شد و نه از ر  
 بازماند و از روی هوس سخن نمی گوید . . . آن ، چیزی جز الهام نیست که بدو می رسد  
 (النجم : ۱-۴) .

« ولو تقول علينا بعض الاقاويل. لآخذنا منه  
باليمين . ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد  
عنه حاجزین »<sup>۱</sup>.

« يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم  
تفعل فما بلغت رسالته »<sup>۲</sup>.

« فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام و من  
يرد أن يضله يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد في  
السماء .. »<sup>۳</sup>

تکیه بر مبدأ این جهان بینی، نمودار ارزش واقعی و قیمت اساسی  
مت و تنها ملاك اطمینان به خالی بودن از نقص و از نادانی و از هوای  
ن، همان خالی بودن از خصوصیات است که همیشه با کارهای بشری  
راه است و در تمام افکاری که در بت پرستی ها و فلسفه ها داشته است ،  
در آنچه به عقاید آسمانی از خود افزوده ، به چشم می خورد. و همچنین  
أ این ایده دلواری، ملاك تضمین هماهنگی با سرشت بشری و جوابگویی

۱- « واگر پاره‌یی گفتارها بر ما می بست همانا اورا بسختی می گرفتیم و  
ا هر گ اورا می بریدیم و هیچک از شمارا توانایی منع ما نبود » (الحاقه:  
۴-۴۷).

۲- « ای فرستاده، برسان آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده و اگر  
کرده باشی رسالت خویش نگزارده باشی » (مائده : ۵۶). از تاریخ نزول  
ن آیه و دلالت آن بر اینکه پیامبر از ابلاغ آن امر نگران و از عواقب آن بیمناک  
رده است می فهمیم مسأله‌ی پراهمیت و مورد اختلافی بوده و جنجالی به پامی ساخته.  
یعه معتقد است که « ما انزل اليك » فرمان انتصاب علی به امامت است.

۳- « و آنکس را که خدا بخواهد هدایت کند دلش را برای اسلام آماده  
ی سازد و آنکس را که بخواهد گمراه بسازد اورا دلتنگ و سخت سازد گوئیادر  
سمان بالا می رود » (انعام : ۱۲۵).

به تمام جوانب و همه‌ی نیازمندیهای آن می‌باشد. از اینجاست که ای جهان‌بینی و این ایده‌ئولوژی می‌تواند سرچشمه و شالوده‌یی برای یک زندگی جامع و استوار باشد.



فکر بشری گرچه خود، به وجود آورنده‌ی این جهان‌بینی و ایده‌ئولوژی نیست، ولی از آن بکلی بیگانه هم نیست و «عمل» در آن برای او ممنوع نمی‌باشد؛ جز آنکه عمل او در قبال این ایده‌ئولوژی، دریافت و شناخت آن است و هم‌رنگی و هماهنگی در زندگی خارج خود با آن و بس، نه آنکه فکر بشر، آنرا با افکار و اوضاع قبلی خود، که از سرچشمه‌ی دیگری گرفته‌شد یا از خود او تراوش نموده است، بسنجد و این ایده‌ئولوژی را با آن مقایسه کند. همچنانکه حقایق اساسی آنرا از مبدأ آسمانی و فرستنده‌ی آن فرا گرفتیم، وسیله‌ی سنجش و معیار ارزشیابی آنرا نیز از خود آن باید به دست بیاوریم نه از مبدأ بیگانه، تا که با آن راست بیاید و هماهنگ باشد این ایده‌ئولوژی، با آنکه خود میزان سنجش اندیشه‌ها و ارزشهایی است که در زندگانی خارجی انسان برایش به وجود می‌آید، تا با آن حق را از باطل، و درست را از نادرست بشناسد و آنها را پیش خود بسنجد. «فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول»<sup>۱</sup> در عین حال، فکر بشر نیز برای سنجش این ایده‌ئولوژی، وسیله‌ی ارجمند و بزرگ شناخته شده است و شناخت و ویژگیهای این ایده‌ئولوژی و اساس سیراب از سرچشمه‌ی آسمانی آن و داوری تمام ارزشهای مربوط به آن، به عهده‌ی فکر بشر گذارده شده

---

۱- «و چون در چیزی به نزاع شدید به خدا و پیامبر باز گردانیدش.

! بشرط آنکه بشر چیزی از خود به آن نیفزاید یا از آن نگاهد .  
 در روش تربیتی اسلام ، برای پرورش این وسیله سنجش ارزشهای  
 ، یعنی فکر ، در تمام زمینه های ممکنه ، توجه و رعایت بسیار شده

فکر بشر ، تنها گیرنده ی این جهان بینی و ایده ثلویزی نیست بلکه  
 تدریجاً آن نیز هست . امتیاز این جهان بینی و ایده ثلویزی - ربانی -  
 نکه به کمران تا به کران وجود انسان پاسخ مثبت میدهد و پا در  
 ی ادراک اومی گذارد و اگر چیزی را از ماهیت ها و حقیقت ها یا در  
 ها و کیفیت ها ، نتواند درک کند ، می تواند با آرامش خاطر ، بپذیرد و  
 م گردد ، چه اگر قابل درک او نیست ، خارج از منطق پذیرش او هم نیست ؛  
 بی که به این حقیقت ساده تسلیم شده است که : دایره ی جهان بینی ربانی  
 حقیقت ذات و صفات خداوندی و کیفیت اراده و امر او به آفرینش  
 آن است ) هم وسیع تر و پهناور تر از وجود انسانی و هم سرمدی و ازل و  
 ، و کلی و مطلق می باشد و انسان - مانند دیگر پدیده ها - به زمان و مکان  
 و دو پایبند است و به هیچ حال نمی تواند از دایره ی آن حدود پافرانند ،  
 برسد به درک کلی مطلق :

«یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من  
 اقطار السماوات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان»

- ۱- رجوع کنید به فصل: «پرورش عقل» کتاب «منهج التریة الاسلامیه»  
 مد قطب . ( مؤلف ) .
- ۲- «ای گروه پریان و مردمان . نتوانید که از آسمانها و زمین بیرون شوید .  
 و نشوید و نتوانید بیرون شدن جز با فرمان» (رحمان: ۳۳) .



«لأندرکه الابصار و هویدرک الابصار و هو اللطیف  
الخبیر»<sup>۱</sup>

از اینرو نه تنها فکر، بل تمام هستی بشری اورا، توان حرکتی بیرو  
از این مرز نیست؛ وظیفه‌ی او آنست که در حدود طبیعت انسانی و در حدود  
وظیفه‌ی خود، از ذات مطلق و محیط خداوندی حقایق را دریافت کند  
برای توضیح بیشتر این محدودیت، باید دانست که انسان او  
محکوم به قوانین طبیعت خود است، همان طبیعتی که مخلوق است  
حادث، نه کلی و مطلق، و نه ازلی و ابدی، بنابراین ادراک او نیز باید  
محدود به طبیعت او باشد.

ثانیاً محدود است به وظیفه‌ی خود، وظیفه‌ی جانشینی خداوند  
بر روی زمین برای آنکه معنای بندگی خدا (عبودیت) را در آن علم کند  
و به همین دلیل، ادراکی مناسب نقش جانشینی او به او تفویض شده است و  
بیشتر و نه کمتر<sup>۲</sup>. کارهای بسیاری هست که بشر در وظیفه‌ی «جانشینی» خود به  
آن نیازمند نیست و به همین سبب توانایی ادراک ماهیت و کیفیت آن به وی  
داده نشده است گرچه درک امکان آن به وی داده شود. و این کار را حواله کند  
به آنکه «مشیت الاهی مطلق است» و او خود «مخلوق حادث و غیر کلی و  
نامطلق» پس نمی‌تواند به خصایص آن وجود ازلی و ابدی که به هر چیزی  
احاطه دارد، احاطه یابد.

قرآن مجید به برخی از این جنبه‌ها، که چون در طبیعت محدود بشر

---

۱- «دیدگان اورا نیابند و او دیدگان را درمی‌یابد و او نواز شکر و باخبر  
است» (انعام: ۱۰۳).

۲- برای آشنا شدن با مفهوم «جانشینی» به آخر همین کتاب مراجعه کنید.

داخل نمی شوند یا از حدود وظایف محوله به او بیرون هستند، انسان توان احاطه به ماهیت یا کیفیت آنرا ندارد. اشاره فرموده، همانطور که به بیان دو طریقۀ : فطرت سلیم مؤمن و فطرت منحرف گمراه، برای دریافت آن جنبه ها، نیز پرداخته است.

یکی از این جنبه ها، که انسان توان ادراک آنرا ندارد، مسأله ی «کنه ذات» الاهی است، زیرا ذات خدا چیزی نیست که با آنچه انسان می شناسد قابل مقایسه و سنجش باشد:

«لَا تَدْرِكُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يَدْرِكُ الْاَبْصَارَ»<sup>۱</sup>

«لیس کمثله شیء»<sup>۲</sup>

«فَلَا تُضَرُّوْا لِلّٰهِ الْاِمْتَالُ»<sup>۳</sup>

و دیگر مسأله ی اراده و «مشیت الاهی»، کیفیت تعلق آن به خلق است:

«قَالَ : رَبِّهِ اَنِّیْ یَكُوْنُ لِّیْ غَلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِی الْكِبَرُ وَ

اَمْرَانِیْ عَاقِرًا!

قَالَ : كَذٰلِكَ اَتَتْهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ»<sup>۴</sup>

همچنین کیفیت «فعل خدا» است که بالآخر از درك وجود بشری است

و هر بشری که خواسته کیفیت آنرا بیان کند در اشتباه افتاده است. زیرا

آنرا با کیفیت فعل انسان مقایسه کرده است و زینهار از این قیاس.<sup>۵</sup>

---

۱- «دیدگان او را نیابند و او دیدگان را درمی یابد» (انعام: ۱۰۳)

۲- «همانند او، چیزی نیست» (شورا: ۱۱)

۳- «از برای خدا همانندی یاد مکنید» (نحل: ۷۴)

۴- «به پروردگار گفت: چگونه مرا فرزندی شود با آنکه پیری مرا فرا

گرفته و زنم نازاست!

فرمود: خداوند، آنچه خواهد، اینچنین، کند» (آل عمران: ۴۰)

۵- «ارسطو و افلاطون و غیره نیز وقتی خواستند فعل خالق را با مخلوقات

وازان قبیل است مسأله‌ی «روح» ، چه مقصود از آن زندگی باشد  
و چه جبرئیل یا وحی:

«و يسألونك عن الروح. قل الروح من أمر ربي وما اوتيتم  
من العلم الا قليلا»<sup>۱</sup>

وازان قبیل است مسأله‌ی علم بشر به غیب، مگر با اذن پروردگار:

«وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو»<sup>۲</sup>  
«عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارضى  
من رسول»<sup>۳</sup>

«قل : لا اقول لكم عندي خزائن الله ولا اعلم الغيب»<sup>۴</sup>  
«وما تدري نفس ما ذاتكسب غدا وما تدري نفس  
بأى ارض تموت»<sup>۵</sup>

ویکی از موارد «غیب» محجوب ، موعد روز رستاخیز است :

«ان الله عنده علم الساعة»<sup>۶</sup>

---

→ بیان کنند در اشتباه افتادند زیرا به آنچه که از کیفیت فعل انسان می دانستند قیاس  
کردند و خدا مثل و مانند ندارد. (مؤلف).

۱- «و در باره ی روح از تو پرسند. بگو: روح، همان امر پروردگار من است  
و جز آن دکی دانشی به شما نرسیده است» (اسراء : ۸۵)

۲- «و کلیدهای ناپیداها تنها نزد اوست و جز او کسی آنها را نمی داند»

(انعام : ۵۹)

۳- «دانای ناپیداهاست و کسی را بر جهان ناپیدای خود آگاه نکند مگر  
فرستاده یی را که برگزیند» (جن : ۲۶-۲۷)

۴- «بگو: به شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است. و غیب نمی دانم»

(انعام : ۵۰)

۵- «و کس نداند فردا چه به دست آرد و کس نداند در کدام سرزمین میرد»

(لقمان : ۳۴)

۶- « همانا دانای وقت موعود خداست» (لقمان : ۳۴)

«يسألوك عن الساعة ايان مرساها؟ فيم انت من ذكرها؟  
الى ربك منتهيها. انما انت منذر من يخشاها. كانهم  
يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او ضحاها»<sup>١</sup>  
«بل تأتيهم بغتة فتبهمهم فلا يستطيعون ردها ولا هم  
ينظرون»<sup>٢</sup>

خداوند چگونگی دریافت وحی و نظایر آنرا، که فوق ادراک بشرند،  
بان فرموده است :

«هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن  
أم الكتاب وآخر متشابهات. فاما الذين فى قلوبهم زيغ  
فيتبعون ما تشابه منه، ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله—  
وما يعلم تأويله الا الله - والراسخون فى العلم يقولون  
أمنابه، كل من عند ربنا - وما يذكر الا اولوا الالباب.  
ربنا لا نزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك  
رحمة انك انت الوهاب»<sup>٣</sup>

۱- «از تو پرسند درباره ی رستاخیز، چه هنگام است ؟ خود از آن چه دانی ؟  
رجام آن با پروردگار تست . همانا تو ترساننده ی کسانی هستی که از آن بیم دارند.  
نون آن روز را بینند گویا جز شامی یا روز آن بیشتر در جهان نبوده اند. «  
نازعات : ۴۲-۴۶)

۲- « نه بلکه رستاخیز ناگهانی رسد برایشان که در شگفتشان کند و نهرد  
ن توانند و نه مهلت یابند» (انبیاء : ۴۰)

۳- « اوست آنکه قرآن بر تو فرو فرستاد ، پاره یی آیات صریحند که  
مدهی این کتابند و دیگر با معنایی مبهم. اما آن کسان که در دل کزی دارند به دنبال  
هم آن روند که آشوب خواهند و قصد تأویل دارند. با آنکه جز خدا تأویل  
نداند و پر دانا یان گویند بدان گزیدیم همه از جانب خدای ما است. و جز  
ردندان آنرا در نیابند. پروردگارا دل های ما را به کزی مبر پس از هدایتی که  
مودی. و رحمتی از نزد خود بر ما بخش. همانا خود تو بخشایشگری » (آل  
بران : ۷-۸)

در غیر این موارد و مسائل؛ فکر بشر - یا به تعبیر کاملتر «ادراک بشری» - به تدبیر و تفکر و بینش و عبرت، ترغیب؛ و به هماهنگ شدن، در عالم درون و عالم برون، با مقتضیات این ایده‌ثول-وژی و پیشبرد و عمل وفق این ایده‌ثولوژی بزرگ و پهناور، دعوت شده است.

هیچ آئینی مانند دین اسلام در راه بیدار سازی ادراک بشر و روشنگری راه و روش او و تارش و بسیج او برای عمل، گام برنداشته و به رهایی از زنجیرهای وهم و خرافات و کهنات و «اسرار ممنوعه» و درعین حال نگهداری او از افتادن به بیراهه و سرگردانی، نپرداخته است.

هیچ دینی بینش و نگاه را به آثار خداوندی در آفاق و انفس و طبیعت جهان و انسان و نیروهای نهفته و خواص مثبت بشر و آثار قدرت خدا در زندگی بشری که در کارنامه‌ی تاریخ مندرج است، اینسان جلب نکرده و خلاصه، هیچ دینی به قدر اسلام راه ادراک مردم را گسترش نداده و افق دید او را نگشوده است.<sup>۱</sup>

۱- اسلام بشر را به دو دیدگاه مهم جهان‌شناختی رهنمون می‌شود: طبیعت

تاریخ.

پرورش فکری صحیح و واقع‌گرایی ایده‌ثولوژی اسلامی، از تعالیم آن هویدا است. اسلام بشر را نخست به «مشاهده»ی آفاق و انفس و سپس «تفکر» و نتیجه‌گیری دعوت می‌کند.

«آفاق» همان طبیعت پهناور است که با تمام خشک و تر و جاندار و بیجان خود فقط یک چیز است و «انفس» (تن‌ها) عبارت است از پدید آمدن و زندگانی و مرگ انسان. و مشاهده‌ی انفس، اعم است از مطالعه و تجربه‌ی درونی و برونی. و «تاریخ» یعنی پدید آمدن و زندگی و مرگ جامعه‌ها - بزرگترین و مؤثرترین مکتب آموزشی بشر - یکی از چشم‌اندازهایی است که قرآن بشر را - فراوان -

آیات زیر در باره‌ی پرورش فکر و ادراک بشر و ترتیب راه و روش  
بینش و داوری اوست :

« وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ . إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ .  
كُلٌّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا »<sup>۱</sup>

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ  
الظَّنِّ أَلِيمٌ »

« وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمُ الظَّنَّ أَنَّهُ لَا يُغْنِيهِ مِنَ الْحَقِّ  
شَيْئًا »

« مَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ »

و در باره‌ی نگرش به آثار قدرت خداوند در آفاق و انفس فرموده است:

« وَقُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »

« وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا  
تُبْصِرُونَ »

« سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمُ  
أَنَّهُ الْحَقُّ »

و در باره‌ی نگرش به آثار قدرت او در زندگانی بشر و فرجام کارشان،  
که تاریخ از آن یاد کرده می‌فرماید :

« قُلْ : سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ .

ثُمَّ اللَّهُ يَنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »<sup>۲</sup>

---

→ به آن رهبری می‌کند. هیچ مکتبی به این جامعیت و شیوایی به پرورش فکر و بینش  
انسان نپرداخته است.

۱- « آنچه را بدان علم نداری پیروی مکن، که گوش و چشم و دل، همه‌ی اینها  
پرسش شوند » (سوره‌ی اسراء: ۳۶)

۲- « ای کسانی که گرویده‌اید، از پندار بسیار دوری کنید، چه پاره‌ی پندارها  
گناهند » (حجرات: ۱۲)

- « بیشترشان جز از پندار پیروی نمی‌کنند. همانا پندار چیزی از حقیقت را  
بس آور نیست » (یونس: ۳۶)

←

« أولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة  
الذین من قبلهم؟ کانوا اشد منهم قوة واثاروا الارض  
وعمروها وجائتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم  
ولکن کانوا انفسهم یظلمون. ثم کان عاقبة الذین اساؤوا  
السوءی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یتستزون»<sup>۱</sup>  
« أولم یروا انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها؟ والله  
یحکم لامعقب لحکمہ وهو سریع الحساب»<sup>۲</sup>

امثال این رهنمایها در قرآن مجید به مقدار قابل توجهی زیاد  
است و از آن روش کامل پرورش و راهنمایی ادراک بشری به دست

→ - «آنها علمی به آن ندارند، چیزی نگویند جز از روی گمان» (زخرف: ۲۰)

- «بگو: بنگرید چه هست در آسمانها وزمین» (یونس: ۱۰۱)  
- «و در زمین نشانه‌هاست برای باورداران. و در خودتان. آیا نمی‌نگرید»  
(ذاریات: ۲۰-۲۱)

- «نشانه‌ها مان‌داد در آفاق و در خودهاشان نشان خواهیم داد تا بر آنان روشن  
گردد که آن حق است» (فصلت: ۵۳)

- «بگو: در زمین بگردید و بنگرید چسان آفرینش را آغاز کرد و سپس خدا  
جهان و پسین را بسازد. همانا خدا بر هر چیزی تواناست» (عنکبوت: ۲۰)

۱- «آیا در زمین نمی‌گردند تا بنگرند چسان بوده است انجام کسانی که  
پیش از آنها بودند؟ نیروشان از آنان بیشتر بود و زمین را در هم ریختند و آباد کردند  
بیشتر از آن که اینان کردند و پیامبرانشان نشانه‌های آشکار آوردند برایشان و خدا  
به آنان ستم نکرد بلکه خود بر خود ستم می‌کردند. سپس انجام آنان که بدکاری  
کردند آن بود که نشانه‌های خدا را دروغ پنداشتند و آنرا به مسخره گرفتند».  
(روم: ۹-۱۰)

۲- «آیا ندیده‌اند که ما زمین را از اطراف می‌کاهیم؟ خدا فرمانروایی  
می‌کند و فرمانش سپس ندارد و اوحسابرسی بشتاب است» (رعد: ۲۱)

می آید...<sup>۱</sup> و نمونه های بسیار دیگر را در فصول آینده خواهیم دید.



... و خداوند آفریننده ی انسان و دانی به توان او ، می دانست که تاچه اندازه توانایی ادراک قوانین ماده و شناخت نیروهای عالم هستی را در این میدان به بشر داده تا از آنها در مقام «جانشینی» استفاده کند . و می دانست که انسان از کنه و کیفیت اسرار زندگی و رموز تکوین روحی و عقلی (و حتی جسمی مربوط به روح و عقل) تاچه اندازه بدور است و بیشتر این اسرار بر او پوشیده می باشد؛ تا آنجا که در قرن بیستم یکی از بزرگترین دانشمندان متخصص - دکتر آلکسیس کارل در کتاب «انسان موجود ناشناخته<sup>۲</sup>» - با خلوص و صراحت از آن پرده برداشته و می گوید:

«بشریت کوشش بسیاری کرده است تا خود را بشناسد، ولی با آنکه گنجینه یی از نتایج تجربیات دانشمندان و فلاسفه و شعرا و دانشمندان روحانی بزرگ همه ی دورانها را در اختیار داشته ایم فقط توانسته ایم جنبه های معینی از خود را بشناسیم. ما هنوز انسان را به صورت يك مجموعه «کل» نشناخته ایم ، بلکه هنوز او را به صورت چیزی مرکب از اجزاء مختلف می شناسیم و حتی این اجزاء را وسایل ما به وجود می آورند. ما از قافله یی از اشباح تشکیل شده ایم که در میان آن قافله ، حقیقتی مجهول در حرکت است .

---

۱- رجوع کنید به فصل «پرورش عقل» کتاب «منهج التریة الاسلامیه» محمد قطب. مؤلف.

۲- Dr. Alexis Carrel: L'homme cet'in connu



حقیقت آنست که چهل ما بسیار است ؛ بیشتر پرشهای که دانشمندانی که در احوال بشر کنند و کاودارند، از خود می کنند، هنوز بدون جواب مانده است زیرا هنوز در جهان باطن، مناطق نامحدودی هستند که مجهول مانده اند .

ما هنوز تا کنون نتوانسته ایم به پرشهای بسیاری ، مانند پرشهای زیر ، پاسخ بگوییم:

- مولکول های مواد شیمیایی چگونه ترکیب می شوند تا اعضای موقتی یاخته را بسازند ؟

- «ژنها»<sup>۱</sup> (واحد وراثت) که در هسته ی تخمچه های تلقیحی (اسپرماتوزئیدها<sup>۲</sup> و کروموزومها<sup>۳</sup>) موجودند ، چگونه صفات مولود آنها را به وجود می آورند ؟

- یاخته ها چگونه از پیش خود به صورت دسته جمعی ، مانند نسوج و أعضاء ، شکل می گیرند ؟

گویا یاخته ها مانند مورچه یا زنبور بخوبی نقشی را که در زندگی نسوج دارند می دانند و به کمک اعمال مکانیکی مخفی ، جسم ساده و در عین حال پایگاه عضو ، را بنا می کنند .

- طبیعت تکوین روانی و فیزیولوژی ما چیست ؟ می دانیم که ما

---

۱- Genes مولکولهای شیمیایی هستند که در کروموزومهای هسته جا دارند و ناقل صفات موروثی می باشند. در هر هسته چندین هزار مولکول شیمیایی وجود دارد که برخی به رنگ چشم مربوطند و برخی به رنگ پوست و همچنین به سایر خصوصیات مختلف فردی از اوصاف ظاهری و معنوی.

۲- Sperm

۳- Chromosome

از نسوج و اعضاء و سیالها و شعور مرکبیم ولی روابط میان شعور و منخ هنوز به صورت معماست .

- ما هنوز به معلومات تقریباً کاملی از فیزیولوژی یا خسته های عصبی احتیاج داریم ...

طول مدت تأثیر اراده در جسم چه قدر است؟ عقل چگونه از اعضاء متأثر می شود؟ خصوصیات عضوی و عقلی که هر فردی به ارث می برد چگونه می تواند به واسطه ی طریقه ی زندگی و مواد شیمیایی - موجود در طعام - و آب و هوا و قواعد روحی و اخلاقی تغییر یابد ؟

- ما هنوز از شناسایی روابط موجود میان اندام و عضلات و اعضاء و انواع فعالیت های عقلی و روانی بکلی دوریم .

- ما هنوز از عواملی که تعادل عصبی برقرار می کنند و یاد را برابر درد مقاومت به وجود می آورند ، یا به مبارزه با بیماریها بر می خیزند ، اطلاعی نداریم ؟

- ما هنوز نمی دانیم که چگونه حس اخلاقی یا نیروی حکومت و مدیریت یا جرأت ممکن است افزایش یابد .

- از اهمیت نسبی فعالیت های عقلی ، اخلاقی ، دینی نیز چیزی نمی دانیم .

- چه نوع فعالیتی مسؤول تبادل شعورات یا خاطره ها هستند؟  
- بدون شك برای خوشبختی یا بدبختی ، موفقیت یا شکست ، عواملی فیزیولوژیکی وجود دارند . ولی ما آنها را نمی شناسیم .  
- ما نمی توانیم بطور مصنوعی استعداد «سعادت پذیری» را به

فردی بدھیم و تاکنون معلوم نشده که چه محیط تربیتی ؛  
می تواند انسان متمدن و پیشرفته بسازد .

- آیا ممکن است روزی روح پیکار و کوشش و یارنج را ،  
زاییده ی وضع روانی و فیزیولوژیکی هاست ، از میان بردار  
- چگونه می توان در برابر انحطاط و تغییر انسان در تمدن او  
قد علم کرد ؟

... پرسشهای بیشمار دیگری نیز هست که در موضوعاتی که ؛  
به ما کمال اهمیت را دارند ، می توان یافت ولی هنوز به  
پاسخ مانده اند .

واضح است که تمام آنچه را که دانشمندان گذشته ، راج  
مطالعه و بررسی انسان ، انجام داده اند هنوز کافی نیست  
شناخت ما از خودمان در بیشتر موارد هنوز ابتدائی است .

این بود میزان وحد نادانی و عدم اطلاع ما ، نه فقط به حق  
« انسان » - یکی از حقایقی که ایده ثلوزی و جهان بینی کامل و همه ج  
در انعقاد خود به آن نیازمند است - بلکه به کوچکترین و آشکارتر  
جنبه ی این حقیقت ، همانطور که یکی از بزرگترین دانشمن  
قرن بیستم ، که در دانش و اطلاع او از علوم جدید و قدیم کسی ترد  
نکرده است ، آنرا بیان کرده است .

اما درباره ی علل این بی اطلاعی ، ما از زاویه ی دید او و شنا  
علمی (و متد تجربی) که در غرب شایع است و محیط علمی آلکسیس کار

---

۱- آلکسیس کارل: انسان ناشناخته . ترجمه به عربی از شفیق اسعد فر

ص ۱۶-۱۸- ( مؤلف ) .

لور که در مقدمه‌ی کتابش می‌گوید ( و ما در برخی موارد با او موافقیم )  
بن اظهار می‌دارد :

« بی‌اطلاعی ما ناشی از وضع زندگی نیاکان ما ، طبیعت پیچیده‌ی  
ما ، و ساختمان عقل ما است »

و سپس در باره‌ی دو علت اول بحث دقیقی دارد که مربوط به کار ما  
ت و در باره‌ی علت سوم ( ساختمان عقل ما ) چنین می‌گوید :

« در اینجا برای کند فهمی ما در باره‌ی خودمان سبب دیگری  
وجود دارد و آن ساختمان فکری ما است ، که ما را به  
اندیشیدن در باره‌ی حقایق ساده و ا می‌دارد ، چه ما در خود  
یکنوع ییگانگی و بی‌میلی احساس می‌کنیم وقتی می‌خواهیم  
به حل مشکل پیچیده‌ی ما مانند مسأله‌ی ساختمان انسان و  
موجودات زنده بپردازیم و به قول برگسون<sup>۱</sup> : « کمیت عقل  
در درک حقیقت زندگانی بطور طبیعی لنگ است » ، و برعکس ،  
دوست داریم که اشکال هندسی موجود در ذهنمان را در سراسر  
عالم بیابیم . »

« دقت نسبت‌های موجود در کار های هنری ما و وسایل کار ما  
همه از خصوصیات اصیل فکر ما است . هندسه در جهان ما وجود  
نداشت ما آنرا ساختیم و وسایل طبیعی هرگز به دقتی که خاص  
وسایل انسانی است ، متصف نبودند . »

« در دنیا دقت و صراحتی را که فکر ما داراست نمی‌یابیم و به  
همین سبب می‌کوشیم با ربط دادن عناصر مختلف این جهان ،

---

۱- Henrie Bergson فیلسوف فرانسوی (۱۸۵۹-۱۹۴۱).

که جملگی از يك قاعده‌ی ساده تبعیت می‌کنند ، آنها را از پیچیده‌شان رها نموده و به صورتی قابل محاسبه و درك ، دریا و همین کار ، بشر را از این همه پیشروی در زمینه‌های علوم فیزیکی شیمی بهره‌مند ساخت .<sup>۱</sup>

« در علم فیزیک و شیمی موجودات زنده » نظیر همین پیرو را مشاهده می‌کنیم ، زیرا قوانین فیزیک و شیمی در جانداران نیز همانند عالم جمادات است ( همانطور که پیشتر به فکر «کلود برنار»<sup>۲</sup> رسیده بود ) و همین حقیقتا که به ما نشان می‌دهد که فیزیولوژی جدید - مثلاً - چه

---

۱- و همین احساس موجب شد که ذوق هنر پروریونانی «اقلیدس» پایه‌گذار هندسی گردد که جز در مقداریر كوچك مصداقی ندارد و در عالم طبیعت بكلی مریبی استفاده است . این احساس خیالگرا و ایده‌آلیست اقلیدس ریاضیات و علولاقول دوهزار سال به عقب انداخت و اگر نواندیشانی چون دکارت ولایب‌نیتز گائوس یاریمان ولباچوسکی و کانتور نبودند هنوز در جهالت دیرینه بسر می‌برد ، همچنانکه همین احساس گمراه‌ساز بشری که در فکر یونانی فلاسفه‌یی چون افلاطوارسطو - هر کدام به يك نوع - تجلی داشت ، در فلسفه و جهان‌بینی بشر جنایتی که هنوز آثار آن در فکر و عقل بشر باقی است و هنوز دین باوران - و شگفتا مسلمانان نیز - خدا و اصول اصلی دین را بر ویرانه‌های آن و به گمان پایه‌یی است و قابل اعتماد ، بنا می‌کنند .

امروز آنان که خون افلاطون و ارسطو و اقلیدس در رگهایشان جریان دارد دانش و بینش خود از شیوه‌ی قرآن (شیوه استقراء و مشاهده و فکر و تجربه) است می‌کنند و ما پیروان اسلام و قرآن از روش پوشالی و پوسیده‌ی نیاکان آنها .

۲- Claude Bernard (۱۸۷۸-۱۸۱۳) پزشك فرانسوی و پایه‌گذار فیزیولوژی .

قلیایی مانندن خون و آب دریا را ، که از يك قانون پیروی می کنند ، یا نیرویی را که عضلات در حال انقباض مصرف می کنند ، تخمیر مواد قندی خون است ؛ و امثال آن ، را کشف نمود.

« بررسی مسائل فیزیکی و شیمی موجودات زنده ی دیگر تقریباً ، مانند سایر اشیاء مادی ، ساده شده است و این وظیفه ی خطیری بود که فیزیولوژی آنرا با کامیابی به انجام رسانیده است .

بررسی موضوعات فیزیولوژیکی مطلق<sup>۱</sup> یعنی آنچه که از موجودات زنده به دست می آید - دشواری بس مهمتری را باما روبرو می سازد ، زیرا بی نهایت كوچك بودن اشیاء مورد نظر به كار بردن فنون<sup>۲</sup> معمولی فیزيك و شیمی را بر ما غیر ممکن می سازد ، مثلاً به چه وسیله یی می توان از ترکیب شیمیایی هسته یاخته های جنسی و یا کروموزومها یا ژنها ، که کروموزومها را تشکیل می دهند ، پرده برداشت ؟ و به هر حال مجموع کلی این مواد شیمیایی بی نهایت كوچك اهمیت شایانی دارند زیرا آینده ی فرد و نوع بشر به دست آنهاست . »<sup>۳</sup>

« آسیب پذیری برخی از بافتها ، مثلاً اعصاب ، باندازه یی زیاد است که مطالعه ی آنها در حال زنده بودنشان تقریباً محال است .

---

۱- در متن «الفسیولوجیه الحقه». [Proprement dit]

۲- Technique

۳- «در این زمینه اخیراً کوششهای فراوانی شده است ولی برخلاف فاتی که به نفع مسلکهای مادی می شد، پیشرفت چندانی ننموده اند» (مؤلف)

ماهنوز فنى كه مارا در نفوذ به اعماق مخ و پيچيدگيها ياهمكار  
ياخته هاى آن ، يارى دهد ، در دست نداريم و فكر ما ، كه عايش  
زيبايى و سادگى محاسبات رياضى است ، وقتى در باره ي انب  
وحشتناك ياخته ها و تركيبها و احساسهاى كه فرد از آن ساخته  
شده ، مى انديشد دوچار وحشت مى شود و به همين دليل ،  
مى كوشيم كه مجموعه را با ساير افكارى كه فايده ي آن در قلمر  
علوم فزيك و شيمى و مكانيك و همچنين در سيستم هاى فلسفى  
دينى ثابت شده است ، تطبيق دهيم ولى اين كوششها پيشرف  
چندانى نخواهد داشت ، زيرا نمى توان بدن انسان را تا ب  
اصول فزيكو شيمى يا بالطبع تابع يك حقيقت روانى دانست  
انسان شناسى به همه علوم ديگر نياز منداست ولى در عين حال  
لازم است كه مانند يك علم اصيل - همچون فزيك اتمى  
قدرى هم به توسعه و پيشرفت خود پردازد .

« و بطور خلاصه : سر عقب ماندگى معرفت انسان بامقايسه با  
پيشرفت شايدان علوم فزيك و شيمى و مكانيك و فضا در چند چيز  
است : ۱- فرصت كافى نداشتن نياكان ما ۲- پيچيدگى موضوع  
۳- ساختمان فكرى ما .

اينها مشكلات اساسى بر سر راه ما هستند كه اميدى به برداشتن  
آنها نيست و پيروزي بر آنها دشوار و مستلزم كوششهاى بسيارى  
خواهد بود .

خود شناسى ما هرگز در سادگى و تجرد و زيبايى به پايه ي علوم  
مربوط به « ماده » نخواهد رسيد ، زيرا احتمال آنكه عوامل

عقب ماندگی انسان شناسی برداشته شوند ، وجود ندارد پس باید پذیرفت که علم انسان (انسان شناسی) از همه علوم دیگر دشوارتر است .<sup>۱</sup>

این بیان ، علل جهل به حقیقت انسان یا کوچکترین و آشکارترین آن ، از نقطه نظر دانشمند بزرگ غربی است ، که بانمام اختلاف ن ، به این گواهی او بسنده می کنیم که سبب اصلی عقب ماندگی شناسی ( همان طبیعت و ساختمان مغز ما ) را بخوبی لمس نموده

این ساختمان طبیعی عقل بشر به وظیفه‌ی او در روی زمین (وظیفه‌ی نبی) بستگی دارد و می بایست ساختمان فکر و عقل او بگونه‌یی که برای انجام وظیفه‌ی او مناسبتر باشد . انسان در راه کشف و ماده و قوانین آن و همچنین به معرفت بیشتری در باره‌ی خود باز نرفته‌ای دیگری خواهد رسید ولی اسرار خلقت انسان و سر مرگ گی و سر روح انسانی تاابد براو پوشیده خواهد ماند و از ادراک او خواهد ماند ، زیرا هیچیک در حوزه‌ی وظیفه‌ی اصلی او نیستند . به هر حال از خلال گواهی این دانشمند در حقیقت بر ما آشکارا

د :

اول - رحمتی که خداوند به انسان فرموده و او را با آن درجه‌ی ، که دانشمند غربی گواه آنست ، رها نکرده تا برای خود ولوژی بسازد ، ایده‌ئولوژیی که نه تنها به خود او ( که بر خودش لاست ) بلکه به تمام حقایق بزرگ جهان ، همچون الوهیت و

۱- انسان موجود ناشناخته . ص ۱۸-۲۳ . ( مؤلف ) .



هستی و حیات و ... ، مربوط می شود . و او را به خود وانگذاشته تا بر خود راه و روش و قانون زندگی ، که اطلاعی همه جانبه از انسان و جهان بی وسیع در شناخت حقیقت جهان هستی و نیروی برتر آفریدگار گردانند آن ، می خواهد ، به وجود آورد .

دوم - با علم به مقدار چهل بشر ، ارزش ادعای افتخار آمیز مدعی نو و کهن جهان بینی ، و قانون گزاران بشر ، هویدا می شود ؛ جایی افکارشان به گمراهی و راههایشان به تباهی و کوتاهی و زنگدگیشان بیدبخ و بینوایی انجامید ؛ اینها همه نتایج طبیعی و میوه های تلخ آن افتخار و آن نادانی عمیق هستند .<sup>۱</sup>



جهان بینی یی که «ربانی» است ، هدیه یی آسمانی و خالص است که به دست بشر می رسد و بشر ناتوان و نادان را از تلاش و صرف نیرو ، این زمینه - که نه وسیله ی آن به وی داده شده و نه زاه آن در دسترس قرار گرفته - معاف می سازد تا با هم رنگی و دریافت این هدیه و بهره یی از آن در راه پایه گذاری زندگانی خود و معیار ارزشیابی ارزشها و راهها با آن ، خاطری آسوده داشته باشد . و آنکاه که از این ره آورد اله بدور افتادند ، در گمراهی شدند و آراء و عقایدی ابراز داشتند که به آ باید خندید و گریست و شیوه ها و مقرراتی ساختند که بر پایه یی چهل عمی

---

۱ - به تفصیل مراجعه شود به کتاب «الاسلام ومشكلات الحضارة» (مؤلف خوشبختانه این کتاب به نام «ادعاینامه یی علیه تمدن غرب» و به توسه برادران برومند آقای سیدعلی خامنه یی و آقای سیدهادی خامنه یی به شیوه یی شایسته و شیوا به فارسی ترجمه شده است.

بشری و کجبینی ها و کج رویهاشان بود ، و ره آورد آن بدبختی و بینوایی .  
استاد ابوالحسن ندوی در اثر گرانبهای خود «ماذا خسر العالم بانحطاط  
المسلمین» در این باره چنین می گوید:

«پیامبران - که درود بر آنها باد - مردمان را از ذات و صفات و افعال  
خدا و آغاز و انجام جهان و پس از مرگ انسان ، از برای آن آگاه  
ساختند که در راه این آگاهی ها انسان در رنج کوشش و تلاش  
دانشی که الفبای آنرا نیاموخته اند ، نیفتند ، چه این دانشها  
ماوراء احس و طبیعت بشرند و حواس بشر در آن بیکارست و اندیشه ی  
او پای در گل .

ولی مردمان سپاس این نعمت نگذاشتند و این راه را با  
پای چوبین خود از نو آغازیدند و قدم در قلمروی ناشناخته  
گذاشتند که راهنمای کار آمدی نداشتند بیش از بیش در گمراهی  
ورنج و هرزه درایی افتادند ، بیشتر و بدتر از آنکس که به معلومات  
جغرافیایی فعلی بشر قناعت نورزد و به آنچه که به مرور دهور  
معلوماتی درباره ی جغرافیا و حدود و نقشه های زمین به ارث به ایشان  
رسیده قانع نماند و با آن عمر کوتاه و توان اندک و نبودن ابزار کار ،  
از نو ، به یافتن بلندی کوه ها و گودی دریا ها یا تعیین حدود و مسافت  
بیابانها پردازد و کاری از پیش نبرده ، شکست خورده ، بامشتی  
یادداشت باز گردد .

این مثل کسانی است که بدون بینایی و راهنمایی ، به علوم  
الاهی می پردازند و باره آوردشان ، مشتی معلومات ناتمام و آراء  
و عقاید شتابزده ، بازمی گردند ، هم گمراهند و هم دیگران را



کار کسانی که به فکر خود پایه گذار ایده ثلوثی هامی شوند یا برای تفسیر هستی و مناسبات آن با سایر اشیاء، افکار و مکاتب فلسفی به وجود می آورند به مراتب از آنچه که استادندوی نشان داده است، گمراهتر و برای زندگانی بشر خطرناکترند. ولی خطرناکتر از همه ی اینها تحریفانی است که در مورد عقاید آسمانی، به ویژه در مسیحیت، شد و در اروپا، کلیسیا، به نام این مسیحیت تحریف شده، قدرت را به دست گرفت و افکار باطل و عقاید علمی غلط و ناقص خود را در زمینه ی علوم مادی بزور به مردم خوانید و در جولانگاه دانش، با کمال وحشیگری، با مطالبی که انک و علامت دین داشت، و دین از آن بیزار بود، مسیر دلخواه خود را دنبال کرد.

سرچشمه ی همه ی این اشتباهکاریها دخالت فکر بشر در اصل ربانی بودن مذهب و عقیده ی مسیحی و افزودن و تفسیر و تأویل و تحریف در این عقیده ی آسمانی بود.

وقتی به خاطر بیاوریم که همه ی این مکاتب فکری در اروپا، همچون ایده آلیسم، پوزیتیویسم- ماتریالیسم دیالکتیک<sup>۲</sup>، که به دشمنی دین و ایده ثلوثی دینی برخاستند، سرچشمه یی جز این انحراف و اوضاعی که بر اساس این کج رویها بود، نداشتند، خواهیم دانست که بلای عالمگیر امروز بشریت جز این ریشه یی ندارد که فکر بشر به مداخله در اصل آسمانی «ربانی بودن جهان بینی و ایده ثلوثی» لایق بشر، پرداخت. بلایی

۱- ماذا خسر العالم.. ص ۶۸. (مؤلف).

۲- «عقلیه مثالبه - وضعیه حسیه - جدلیه مادیه»

که در تاریخ طولانی بشر مشابهی نداشت.

برای روشن شدن این موضوع مناسب است که تاریخچه‌ی فشرده زسیر فکر اروپایی، که عکس‌العمل طبیعی انحراف از طرز فکر دینی بدخالت فکر بشر و ورود عوامل سیاسی و اختلافات نژادی و مذهبی در آنست، در اینجا بیاوریم؛ و شاید این سخن پرده از حکمت و عنایت خدای تعالی که جهان‌بینی و ایده‌ثولوزی اسلامی را از تحریف بشری و هرگونه کوششی که به نام «تجدید دینی» یا «تطور در فکر دینی» و... برای بدخالت‌عنصر بشری در ربانیت موضوع بشود، نگاه داشته است، پرده بردارد.

بنابراین، تنها پناهگاه بشریت که دست بشر کوتاه فکر، آنرا به بازیچه نگرفته و تا به امروز به‌وی رهنمایی و آرامش و اطمینان بخشیده، جهان‌بینی و ایده‌ثولوزی اسلامی است.

در این خلاصه‌ی سیر فکر اروپایی و مقابله‌ی آن با کلیسیا و طرز فکر مذهبی آن، به‌گلچینی از کتاب دکتر محمد بهی، فصل «دین مخدر است» از کتاب «فکر اسلامی نو و مناسبات آن با استعمار غربی» بسنده می‌کنیم:

(نزاع مذهب با عقل و حس در تاریخ فکر اروپا)

«از قرن چهاردهم تا به امروز بر تاریخ فکر اروپایی چهار مرحله گذشته است و اروپا در این دوران شاهد نزاعهای فراوان در اطراف تعیین مدار «معرفت» بشری (دین- عقل- حس- واقع) بوده و در هر یک از این مراحل، بحث‌ها در ارزش مطلق یا نسبی آن (معرفت نسبی- یقین مطلق) پیش آمده، چه پاسخ آن مثبت و چه منفی باشد، و از همه‌ی این سؤالات و بحث و جدال‌ها،

«مکاتب فلسفی» که تعبیری از ارزش و حقیقت معرفت بشری (و در حقیقت موازین آن) هستند، به وجود آمدند.

دوران برتری مذهب  
مذهب یا کتب مقدس در طول قرون وسطا  
تنها وسیله شناخت طبیعت و راهنما و  
(یا کتب مقدس)  
تعیین کننده ی خط مشی بشر، و مدار جامعه

بودند. مقصود از دین در آن دوره «مسیحیت» می بود، و منظور از مسیحیت: «کانولیک» و کانولیک عبارت بود از حکومت «پاپ» و پاپ رأس يك قدرت مرکزی کلیسایی که به نام خدا ولی در دست پاپ. کسی جز پاپ و اعضای مجلس کاردینال ها حق تفسیر کتاب مقدس را نداشت؛ نص کتاب مقدس همان فهم و استنباط کلیسای کانولیک بود؛ عقیده ی تثلیث «سه گانه پرستی» «اصل» ی در مسیحیت بود و اعتراف به گناه و خرید و فروش اسناد ثبتی اراضی بهشت «رکن» عبادات .. و.. دیگر اموری که به عنوان مذهب و نظام لاهوتی به کانولیک بستگی داشتند.

در قرن پانزدهم با شروع جنگهای صلیبی، اثرات مثبت عقلی و فکری آن نیز در اروپا آغاز گشت. هارتین لوتر (Luther. ۱۴۵۳-۱۵۴۶ میلادی) در برابر کلیسیا به پا خاست و با تعالیم پاپ و کلیسای کانولیک که او تعلیمات شیطان می نامید، به مبارزه پرداخت و بهشت فروشی را وسیله ی بردگی دانست، و با سه گانه پرستی و سلطنت پاپ به مخالفت برخاست. قدرت را در مسیحیت از آن کتاب مقدس و گفتار خداوند (نص) معرفی کرد و خواستار آزادی بحث و فکر در کتاب مقدس شد (نه آزادی

مطلق) و در عین حال کتاب مقدس را ، در امور مربوط به ایمان ، اساس ، و ایمان را مقدم بر عقل و طبیعت دانست .

پس از وی «کالون» (Calvin ، ۱۵۰۹-۱۵۶۴ میلادی) به دنبال وی لوتر ، مدعی شد که حقیقت مسیحیت همان کتاب مقدس است و مسیحیت صحیح ، تثلیث را نمی پذیرد .

با جنبش اصلاحی لوتر و کالون ، مسیحیت در یک جدال اعتقادی و فکری افتاد و موضوع مناقشات عقلی و مکاتب فلسفی گردید ؛ منظور از مسیحیت همان کاتولیک پاپی بود که لوتر دست به اصلاح آن زده بود و هر یک از فلاسفه که به دین و اقتدار مادی آن تاخته بودند منظورشان حمله به سلطه ی پاپ بود و کسانی که دین و عقل را دو نقیض معرفی می کردند منظورشان نسبت میان کاتولیک و تثلیث و بهشت فروشی آن با عقل انسانی به معنای عام بود . فلاسفه یی - مانند هگل - که از مسیحیت دفاع نمودند نیز از تعلیمات تصفیه شده ی مسیحیت فرآورده ی لوتر ، در مقابل تعلیمات کلیسای کاتولیک ، دفاع می کردند .

بدین ترتیب آن «دین» که مورد مناقشات فلسفی در اروپا قرار گرفت نوع خاصی از دین بود و به نام فلسفه آنچه از آن پذیرفتند گوشه یی از تعالیم خاص آن بود و کسانی که به حساب فلسفه ، آنرا طرد کردند ، گوشه ی دیگری از تعالیم آن را طرد می کردند .<sup>۱</sup> دوران برتری عقل - دین و کتاب آسمانی - با همه اختلافاتی

---

۱- و امروز بچه مسلمانان - ندیده و نسنجیده - همان حرفها را برای ما ،

تحفه ی فرنگ ، می آورند !

که در حدود یا در تعالیم آن وجود داشت - تا نیمه‌ی دوم قرن هیجدهم میلادی به عنوان تنها مرجع معرفت بشرا اعتبار خود را حفظ کرد .

نیمه‌ی دوم قرن هیجدهم که در تاریخ فلسفه‌ی اروپا دوره‌ی روشنگری است ، دارای ویژگی است که آنرا از قرون پیش از آن و پس از آن جدا می کند و این ویژگی در آلمان و انگلستان و فرانسه ، بطور مشترک در دوره‌ی خاص خود ، دیده می شود و فلاسفه‌ی آن ، و هر یک در چهار چوب فکری خود ، نشانه‌ی دیگری برای این دوره اند .

ویژگیهای این دوره عبارتند از:

الف- برتری و استقلال عقل و توانایی آن برای آنکه آینده‌ی بشریت را به دست بگیرد و خود را از بردگی میراثی بشر برهاند تا مانعی بر سر راه او نباشد .<sup>۱</sup>

ب- شجاعت و جرأتی که در برابر رویدادهای تاریخی ، که محک آزمایش عقل هستند ، فرو نماند . و همچنین بنیانگذاری دولت و جامعه و اقتصاد و قانون و دین و تربیت ؛ بر شالوده‌ی نو و هر یک بر اساس بی نقص و سالم خود .

ج- ایمان به پیوستگی همه مصالح و منافع و ایمان به برادری بشر ، بر پایه‌ی این فرهنگ عقلی ، پایدار در روزگاران ...»

....

---

۱- در نقل گفتار دکتر آلکسیس کارل حد معرفت عقل درباره‌ی حقیقت انسان را ملاحظه کردیم ، آنهم نه در قرن هجدهم ، بلکه حتی در قرن بیستم نیز .- ( مؤلف ) .

«معنای همه‌ی اینها، برتری عقل-درمرخله‌ی معرفت-برغیرخود است و منظور از آن «غیر»، که رقیب عقل می‌باشد، دین است: درمرتبه‌ی اول مسیحیت کاتولیکی و پس از آن گاهی پروتستان به عنوان اصلاح شده‌ی آن.

در نظر این مکتب، عقل، حق دارد که به تمام رویدادهای زندگی و لوازم آن همچون سیاست و قانون و دین، نظارت کند، چه هدف همه در زندگانی، «انسانیت» است.

این دوره همان گونه که به دوران روشنگری و همچنین به دوره‌ی انسانیت معروف است «دوره‌ی ایمان فلسفی به خدا» (Déism)<sup>۱</sup> نیز نامیده شده است (خدایی که آفریننده‌ی جهان نیست و الهامبخش و وحی رسان نمی‌باشد). و چون خواص هر چیز را از نام آن می‌توان شناخت پس مقصود از روشنگری همان راندن دین از صحنه، و جایگزینی عقل به جای آن است و «انسانیت» که این دوران پیام‌آور آن می‌باشد، چیزی جز جایگزین «تقرب

---

۱- Déism: این مکتب خداوند را آفریدگار انسان و جهان می‌دانولی می‌گوید خدا پس از آفرینش آنرا با قوانین خود به حال خود گذارده و دیگر دخل و تصرفی در آن نکرده و نمی‌کند. اصل آن در انگلستان به وجود آمد و پدر آن هربرت چربری Herbert Cherbury (۱۶۴۸-۱۵۸۳) بود.

پس از قدرت مذهبی کلیسیا، ده‌تیسم سرپوشی برای بیدینی و انکار خدا و وسیله‌ی سهل برای مادیگری و درافتادن بامنهب گردید. فرهنگ فلسفی (چاپ روسیه) از گرایندگان به این روش و لئو روسورا از فرانسه و جان لاک و نیوتون را از انگلستان و بطور کلی دانشمندانی همچون لایب‌نیتز و هیوم را نام می‌برد که تصادفاً هیچک چنين اعتقادی نداشته‌اند.



به خدا، به معنای هدف درزندگانی بشر، نیست و خدایی گه وحی و آفرینش ندارد، و در شرایطی که در رویدادهای زندگی حکمرانی و برتری از عقل است، می تواند به وجود آید.

بنابراین در دوره ی روشنگری، نزاع میان دین و عقل است و نتیجه ی این منطق، تسلیم و خضوع دین در برابر عقل. به همین جهت این دوره را دوران برتری و سروری عقل شمرده اند. و از اینجا معلوم شد که نزاع عقل و دین، به معنای نزاع فکر انسانی با مسیحیت کلیسایی بوده است و انگیزه ی این نزاع، شرایط و موقعیت کلیسا در اروپای آن زمان، چه در زمینه ی بحث و اظهار نظر و چه در عرصه ی سیاست و چه دایره ی عقیده و ایمان. دوران برتری حس - با پایان قرن هیجدهم، تقریباً دوره ی روشنگری! به پایان رسید و دوره ی دیگری از دورانیهای فکری اروپا با طلیعه ی قرن نوزدهم آغازید. موضوع نزاع همان موضوع سابق بود: دین - عقل - طبیعت.

ولی امتیاز قرن نوزدهم در فلسفه ی خاص آن است، زیرا توجه فکر در این مکتب به برتری و سروری «طبیعت» بر دین و عقل و به استقلال «واقع» در شناخت حقایق، در برابر دین و عقل است. این قرن دوره ی «اصالت خارج» یا مکتب تحقیقی یا اثباتی و وضعی (Positivism)<sup>۱</sup> است که يك نظریه ی فلسفی است در زمینه ی معرفت و شناخت اشیاء.

---

۱- که به آن فلسفه یا مکتب تحقیقی - مکتب اثباتی - وضعی یا مکتب اصالت واقع، اصالت حس، اصالت تجربه نیز گویند.

این مکتب درجوی خاص به پا خاست ؛ جو تمایل برخی از دانشمندان وفلاسفه به پیکار با کلیسیا ، زیرا که کلیسیا مدعی يك نوع خاص « معرفت » بود و در نزاع بارقا از آن استفاده می کرد و دیری با آن برتری خود را بردشمنان کلیسیا حفظ نموده بود . همان معرفت کلیسایی به معنای معرفت مسیحی کاتولیکی یا معرفت دینی یا معرفت متافیزیکی (به معنای عام) . علاوه بر معارضه با کلیسیا و مبادی معرفتی آن ، انگیزه‌ی دیگر معارضه‌ی مکتب اصالت تحقق و خارج ، ورشکستگی فلسفه‌ی دوران روشنگری<sup>۱</sup> یعنی فلسفه‌ی عقلی<sup>۲</sup> یا فلسفه‌ی مثالی<sup>۳</sup> - در نظر فلاسفه‌ی تحققی - و افلاس آن در برابر هدف خود ، یعنی رد منطق کلیسیا در مسأله‌ی انسان و تنظیم جامعه‌ی انسانی ، بود ، چه این فلسفه در دوره‌ی هگل از نو به تأیید وحی و دین متمایل گردید .

پس هدف و منطق اصلی مکتب اثباتی ، معارضه با کلیسیا و با مبادی معرفت آن بود که به نام علم و زیر پرده‌ی معارضه متافیزیکی (ماوراء الطبیعه) و فلسفه‌ی عقلی و مثالی انجام می شد . و گرنه مکتب اثباتی ، در همان حال که به انکار دین - به معنای دین کلیسیا - می پرداخت ، خود شالوده‌ی دین جدیدی را به جای آن می گذاشت ، به عنوان آئین « انسانیت بزرگ » ، که پرستش و تشریفات مذهبی همانند تشریفات مسیحیت و

---

۱ - Rationalism

۲ - Idealism

قداست واحترامی همانند آئین کاتولیک ، برای خود داش  
 پایه و اساسی که این مکتب، بر آن قرارداد داشت «طبیعت» و  
 آن بود . در نظر آنان طبیعت همان حقیقت ، واقع ، و  
 است. شناخت طبیعت به عنوان تنها منبع معرفت یقینی و حقه  
 است نه تنها منبع مستقل معرفت. شناخت طبیعت به این مع  
 عبارت است از اینکه : طبیعت، تنها عاملی است که حقیقه  
 در عقل انسان منعکس می سازد و به عقل الهام می بخشد  
 خطوط اصلی چهره ی آنرا ترسیم می نماید. تنها طبیعت است  
 عقل انسان را می سازد. این انسان ، نه از ماوراء طبیعت ا  
 می پذیرد و نه از دوران ذات خود چه در ماوراء طبیعت حقی  
 وجود ندارد ( بلکه حقیقت نداشت ) و نیز آنچه را عقل از  
 به دست آورد، حقیقت نیست، بلکه وهم و خیال است. بنابر  
 دین که همان وحی و الهام از ماوراء طبیعت است، فریب  
 سراب می باشد . الهام چیزی است که هیچیک از موجود  
 عالم طبیعت نتوانسته اند آنرا به ما بشناسانند و مجسم کنن  
 الهام از خداست که از تمام این طبیعت بیرون است <sup>۲</sup>.

فلسفه ی مثالی نیز همچونان ، وهم است و به هیچ گوشه ی  
 حقیقت این طبیعت بستگی ندارد ، چه مثالیگری تصوراتی

---

۱- رجوع کنید به ضمیمه ی آخر همین کتاب. عنوان «اگوست کنت

۲- واقعاً چقدر میان ادراك تا ادراك و انسان تا انسان ممکن است فاص

باشد. گروهی از فیزیکدان ها به قول خودشان در دل هر ذره یی خدا را می بینن

گروهی دیگر آنرا در هیچ پدیده یی مشاهده نمی کنند

انسان است درباره‌ی خود بدون آنکه از طبیعت بی‌کرانی، که او را فرا گرفته و در آن زندگی می‌کند، الهام گرفته باشد.

پس آنچه را که انسان به معنای يك موجود - از انسان به عنوان موضوعی قابل توصیف یا از طبیعتی که در میان زندگی می‌کند به عنوان موضوعی قابل حکم و خبر، بر زبان می‌آورد - چه آنرا از معارف دین گرفته باشد و چه از فلسفه‌ی مثالی - سخنی بی‌واقعیت است از چیزی واقعی، ... سخنی دروغ است که انسان گوینده‌ی سخن، فریب دین به حکم آداب و سنن، و فریب خیال را به حکم خود خواهی، خورده است.

عقل انسان - یعنی معرفتی که در آن است - زاییده‌ی طبیعت است... وراثت، خانواده، زندگی اقتصادی و اجتماعی جلوه‌های آنند و مخلوق است ولی خالق او همین وجود حسی ما است؛ و می‌اندیشد ولی تحت تأثیر عوامل محیطی، پایبند جبر است، ولی زندگی مادی او قید و جبر را به وجود آورده، پیش از او عقلی، نیست همان گونه که برای انسان معرفت سابق و وجود ندارد. عقل انسان و معرفت او بدون سابقه به دنباله‌ی وجود انسان به وجود می‌آیند. عقل و شناخت انسان، انعکاسی از زندگی حسی و مادی او هستند.

طبیعت درباره‌ی خود سخن می‌گوید و بر اسانی که بخواهد در آن زندگی کند، لازم است که به منطق او اعتماد نماید. تنها منطق طبیعت است که را مراست را در زندگانی انسان پیش پای او می‌گذارد و اوست که هدفهای انسان را تعیین می‌کند، نه

منطق خدا پرستان و نه مکتب اصالت عقلیه‌ها و نه منطق نظریه‌ی روان شناسان در انسان شناسی .

راه زندگانی طبیعی انسان، از فرد آغاز، و به جامعه ختم می‌شود. بنابراین خود فرد، هدف نیست و زندگی او هدف تلاش‌های نمی‌باشد؛ هدف نهایی او که باید برای آن بکوشد و به سوی برود - همچون عارفی که هدفش یکی شدن و پیوستن به ما است - جامعه است و جامعه نه تنها آخرین هدف فرد بلکه ما اوست و انسان آزادی و زندگانی خود را از دست می‌دهد تا آزادی و زندگی جامعه را تأمین نموده باشد.<sup>۱</sup>

مارکسیسم - (ماتریالیسم دیالکتیک)<sup>۲</sup>: نظریه‌ی مارکس یک نظر مادی است که در آن، تحت تأثیر فلسفه‌ی تحقیقی «اگوست کورنلیوس لایبنیتس» قرار گرفته است. در این نظریه وجود عقل مانند مکتب مکانیکی، مورد انکار نیست بلکه فقط وجود ماده، پیش از عقل به حساب آمده و اهمیت و اعتبار ماده بمراتب بیش از است زیرا عقل برای به وجود آمدن محتاج به ماده است و به ماده نمی‌تواند موجود شود .

نتیجه آنکه مارکس نه فقط با ، بقاء عقل (یا روح) پس از

---

۱ - بی‌ارجی انسان - فرد - و به همدادن عناصر ذاتی او بلکه عناصر انسانی او در سیستم‌هایی که بر اساس این مکتب هستند از همین جا سرچشمه می‌گیرد. و به مفصل این مطلب در جلد دوم این کتاب در فصل «انسان» درایده‌تولوی اسلا خواهد آمد - (مؤلف).

۲ - الجدلیة المادیة.

که نظریه‌ی ادیان است. مخالف می‌باشد بلکه اساس فکر دینی، یعنی ایمان به خدایی که يك موجود ازلی مستقل و مبرای از ماده است، را رد می‌کند. هر دینی به لحاظ ریشه‌ی وجود آن، در نظر مارکس، منفور است و می‌گوید که تمام ادیان مخدر ملت‌ها هستند.

به نظر مارکس، عقل تابع ماده است زیرا انعکاسی از آنست (برعکس عقیده‌ی هگل که ماده را انعکاس عقل می‌دانست) عقل آینه‌ی بی‌است که عالم مادی را به‌ما نشان می‌دهد.

این‌ا- مارکسی درباره‌ی حقیقت مادی، شامل منطق مارکسیسم در تمام رویدادهای طبیعت و جوانب آن می‌گردد ولی در مورد تطبیق با آن اصل اولی، نهادها و رویدادهای اقتصادی از نقطه نظرهای متعدد، نیروی مادی اصلی محسوب می‌شوند و رویدادهای سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، انعکاسی از رویدادهای اقتصادی می‌باشند.

مارکس و انگلس<sup>۱</sup>، گرچه حقیقت تاریخ را در رویداد های زندگی اجتماعی به معنای کلی کلمه یافته‌اند ولی وجهی نظرشان بالاصاله در میان این رویدادها، به جنبه‌ی اقتصادی آن است و بنابراین عوامل، تمام حالات اجتماعی را در اوضاع اقتصادی آنها می‌جویند و تمام رفتار انسانها در تاریخ اجتماعات بشری را معلول همین عامل اقتصادی می‌دانند.

به عقیده‌ی آنها، تطورات اقتصادی، تنها عامل مؤثر زندگی

---

۱- رجوع کنید به ضمیمه‌ی آخر کتاب.

دولتها و سیاست آنها و همچنین علم و دین می باشد و برهمی  
منوال تمام ثمرات فرهنگی و فکری نیز فرع زندگانی اقتصاد:  
هستند بنابراین باید همه ی تاریخ را تاریخ اقتصاد نام نهاد.



بدین ترتیب، فرار از کلیسیا و عقاید دینی تحریف شده و آمیخته  
با افکار بشری آن و فرار از سلطنت آنها به نام دین، ابتدا به مکتب مثالگرای  
(ایده آلیسم) انجامید که دامنه یی از معارضه ی دین و اثبات سیطره ی عق  
- نظریه ی فیخته - گرفته تا اثبات دین با این دلیل که خدا همان عقل اس  
- نظریه ی هگل - به همراه داشت و سپس به مکتب تحقیقی، دست افشا  
اکوست کنت و اشتین تال<sup>۲</sup> و مکتب ماتریالیسم دیالکتیک - فرآورده ی مارکم  
و انگلس - ختم گردید.

تمام این خط طویل انحراف، در فکر و فلسفه ی اروپایی، نتیجه:  
همان فکر دینی با افکار بشری بود که کلیسیا و مجامع پی در پی، آنرا به وجو  
آوردند<sup>۳</sup>، مقولاتی که کلیسیا از آن بهره برداری کثیف خود را نمود.

بایک نگاه به این لغزشهای فکری، بر هر محققى روشن می شود که  
آنان که برای گریز از کلیسیا، از خدا گریختند، به هیچ حقیقت باضابطه ی  
نرسیدند تا عذری برای ادعای جستجوی پناهگاهی برای فرار از معماها:

---

۱- منتخباتی از صفحه ی ۲۸۳ تا ۳۱۷ .... (مؤلف).

۲- Stendhall

۳- مانند مجمع خلقدونه که آریوس یگانه پرست را تکفیر کردند و سایر  
مجامع قسطنطنیه و طلیطله .. که هر چند یکبار برای آنکه پرده یی بر ضعف خود  
بکشند و موقعیت خطرناک و متزلزل خود و کلیسیا را تحکیم کنند یکی دو نفر از روشنفکران  
و اصلاح طلبان را تکفیر می کردند.

اء طبیعت، ایشان باشد. آیا مثلاً فلسفه‌ی ایده‌آلیسم به چه ی مضبوط رسیده است؟ آن عقلی که دور از خدا و طبیعت مأموریت بت موجودات بهوی واگذار شده کدام است؟ از ماهیت عقل یاویژگیهای با از طرز عمل و فعل و انفعالاتش چه می‌دانند؟ این عقل کجاست؟ بهوجود می‌آید؟ طبیعت آن چیست؟ قانون آن کدام است؟ تمام اینها نهایی است که حتی در قرن بیستم هم پاسخی ندارد.

اما مقولاتی را که این مکتب ارائه داد و حتمی دانست و همه مسایل را بر آن بنیان نهاد؟ «اصل تناقض»<sup>۱</sup> که این مکتب بر آن بنا شده لمارکس آنرا به کار برده است) چیست؟ ارزش واقعی چه اندازه ....؟ اصل تناقض اصلی است مجرد و انتزاعی که با واقعیت جهان بی ندارد.

فیخته اصل تناقض را به این صورت بکار می‌برد:

«تصور انسان، تنها از خود، گام نخستین است و بنا به تعریفی که از هدف فلسفه‌ی خود کرده و شبیه به مقدماتی است که نتیجه را به دنبال دارند، می‌گوید: وقتی انسان به خود (یعنی هنگامی که «من» به «من») بیندیشد دو نتیجه به دست می‌آید: اول آنکه «من» همان «من» است.<sup>۲</sup> دوم آنکه هر چه «نه من»، [غیر من]

---

۱- در منطق صوری، تناقض عبارت است از مقابله‌ی عدم و وجود يك چیز  
ن وجود وحدت در چند چیز شرط است و گرنه تناقض نخواهد بود: وحدت  
ضوع - وحدت در محمول - وحدت در جهت - وحدت در شرط - اضافه  
- جزء - قوه - فعل - زمان - مکان - حمل (اولی و شایع).

۲- حمل موهوی و این همانی.



است «نه‌من» است و از من خارج، پس در يك طرف «من» و د طرف ديگر «نه‌من» قرار می‌گیرد، از طرفی وجود «نه‌من» د بطن «من حقیقی» است بنابراین «من» چون «نه‌من» در بطن اوست هم شامل «من» است و هم «نه‌من»<sup>۱</sup> پس اندیشه‌ی (تصور انسان درباره‌ی خودش سه مرحله یا سه گانگی را در فک به وجود می‌آورد. و چون در اصل و در هنگام اندیشیدن انسان در باره‌ی خود چیزی جز «من»، وجود نداشت پس تمام چیزها بیرون از ما - همان نه‌من - را فقط از راه آنکه «من» حقیقه دیگری - یعنی «نه‌من» - در خود دارد، درک می‌کنیم و این چیزها خارجی نه فقط در «من» قرار دارند بلکه نتیجه‌ی فعالیت «من» نیز می‌باشند»<sup>۲</sup>.

اکنون به چه اندازه واقعیت جهان از چهره‌ی خود نقاب بر می‌گیرد وقتی بدانیم «من» تنها وجود واقعی است و «نه‌من» و «جز من» در آغ وجود ندارند و بر اثر فعالیت فکری «من» و در شکم آن، به وجود می‌آیند و همان ثمره «من» است؟ این مقوله چه مقدار واقعیت را نشان می‌دهد هیچ! عقیده‌ی بی است ساخته‌ی فیخته، تا فقط بنیاد مکتبی نو باشد بیش از آن؛ و به همین دلیل این اساس خیالی با واقعیت، رابطه‌ی بی، برای زندگی، مایه‌ی بی ندارد.

---

۱- این را ما تریا لک نیک به حساب جمع نقیضین می‌گذارد که همانطو که ملاحظه می‌شود وحدت موضوع و سایر وحدتها رعایت نشده است.

۲- از کتاب الفکر الاسلامی الحدیث وصلته بالاستعمار الغربی ص ۸۹

۲۹۰- (پاورقی مؤلف).

مکتب تحقیقی، حق دارد این فلسفه را که درعالم واقع، بی معناست و در زندگانی بشر نمی تواند کاری انجام دهد، مسخره کند؛ اگر بالعکس ایده آلیسم، مکتب تحقیقی را به مسخره نگیرد که نه تنها بهتر از آن را نیاورده بلکه از ایده آلیسم خیالپرداز نیز دورتر رفته و حقیقت را واژگونتر نموده است.

فیخته با اصلی که گذشت و دیدیم که از واقعیت، بری است، قاعده بی به دست می دهد و می خواهد با آن ثابت کند که عقل تنها موجود حقیقی است که وجودش احتیاج به چیز دیگری ندارد.

«این اصل - بطوری که فیخته آنرا بکار برده - به ما می گوید که عقل از غیر خود مستقل و بی نیاز است و برای خود موجود می باشد و وجود او ذاتی است و در وجود چیز دیگری به وجود نیامده است. پس، ماهیت عقل، از خود عقل، به دست می آید نه از خارج از آن؛ زیرا اگر عقل به خارج از خود محتاج باشد، «نه من» نقطه ی شروع خواهد بود و در نتیجه عقل پیش از آنکه به دیگری برسد خود را، از دست داده است؛ چون معنی «نه من» نفی وجود «من» یعنی نفی وجود خود عقل است.»<sup>۱</sup>

این اصل که «معنای نه من نفی وجود من است» چه واقعی را نشان می دهد؟ و این حکم چه فایده بی دارد؟ این حکمی است که خود عقل، عقلی که از مذهب رهایی یافته! آنرا طرد می کند؟ چه عقلاً مانعی ندارد که «من» و «نه من» هر دو موجود باشند و هستی هیچیک به دیگری

---

۱- الفکر الاسلامی و... ص ۲۹۰-۲۹۱ (مؤلف).

بستگی نداشته باشد .

مسئله آن نیست که به حقیقتی برسند بلکه مسئله آن است که خدایی غیر از خدای کلیسیا علم کنند ؛ خدایی که کاهن و کاردینال و پاپ و کلیسیا نداشته باشد ؛ این است که عقل را به خدایی می نشانند تا که نه نگهبان بخواهد و نه کاهن . هدف نهایی آنها همین است و بس .

هگل با استخدام اصطلاحاتی غیر از اصطلاحات فیخته ، اصل تناقض را بکار برده است :

«فیخته اصل تناقض را همانطور که دیدیم برای اثبات برتری عقل در معرفت بردین و طبیعت بکار برده بود و هگل همان اصل را برای تأکید ارزش عقل و بعد برای تأیید مجدد نظریه‌ی الوهیت و تأکید وحی به عنوان آخرین وسیله‌ی یافتن حقیقت ، با این فرض که «خدا» همان «عقل» است ، استخدام نموده است .

هگل به جای سه اصطلاحی که فیخته در بکار بردن اصل تناقض ، سه مرحله‌ی فکری نامیده است ، به عبارت مخصوص به خود از آنها تعبیر نموده است ، یعنی : تز - آنتی تز - سنتز .<sup>۱</sup>

هگل در باره‌ی فکرمی گوید برترین مرحله‌ی آن «عقل مطلق» است و این عقل مطلق دارای هستی ازلی و ذاتی است ، قبل از هستی طبیعت و عقل نهایی . این عقل مطلق همان خداست و طبیعت از آن سرچشمه گرفته ولی با آن مغایر است زیرا طبیعت متکثر

---

### ۱ - Thèse-Antithèse-Synthèse

معادل عربی آنها در متن «الدعوی - مقابل الدعوی - جامع الدعوی و مقابلهایا» و در فارسی «بر نهاد - برابر نهاد - باهم نهاد است .»

است و عقل مطلق یکتا با یکتایی مطلق و بدون قید.  
 با هستی طبیعت ، فکر از عقل منطق نامحدود ، به عقل مقید  
 و محدود ، منتقل می گردد . پس طبیعت عبارت است از خروج  
 فکر از مدار اول خود ؛ و به همین دلیل این فکر ضروری و  
 تصادفی است و آزادی و اختیار در آن راه ندارد و نقیض  
 ( و آنتی تز ) عقل مطلق محسوب می شود . چون عقل مطلق را  
 « تز » فرض کنیم ، طبیعت « آنتی تز » آن خواهد بود و فکر ، با  
 نردبان تضاد و تناقض ، از عقل منطق به عقل مقید - یا از نقیض  
 به نقیض دیگر - جا به جا می شود .

پس فکر به لحاظ آنکه فکر است تا به الان در نقیض خود  
 گنجانیده شده ؛ ولی فکر از نو در طبیعت در تلاش کسب وحدت  
 است ، زیرا که در طبیعت متفرق آنرا از دست داده بود ، و  
 می کوشد تا آنرا دوباره به دست بیاورد . دست آورده اش همان  
 « عقل مجرد » است و عقل مجرد همان نهایت و هدف و  
 - به اصطلاح - « سنتز » طبیعت می باشد .<sup>۱</sup>

این بود نمونه‌یی از مکتب ایده آلیسم ، که مکتب تحقیقی در اروپا  
 را در تنگنا قرار داد و جا داشت که بر آن سخت بگیرد . کارایشان بازی  
 با مکتب تصورات عقلی و انتزاعی و اصطلاحاتی بود که نه از واقعیت  
 می داشتند و نه با انسان واقعی و زندگانی حقیقی ، ربطی .

طرفداران مکتب تحقیقی نیز که به خدای کلیسیا و خدای «عقل» ،

---

۱- الفكر الاسلامی الحديث وعلاقته بالاستعمار الغربی، ص ۲۹۳-۲۹۵-

کفر ورزیدند ، به خداوندی بهتر از آن روی نیاوردند . آنها خدایی از طبیعت برای خود تراشیدند و آنرا علم کردند . تازه خود طبیعت چیست ؟ این طبیعت که عقل می آفریند و به قول خودشان « حقیقت را در عقل منعکس می کند » چگونه چیزی است ؟ آیا وجودی محدود است یا آنکه نامحدود می باشد ؟ یا عبارت است از همه ی این چیزهای مختلف از قبیل اجسام و اشکال و حرکات و هیأت ؟ آیا طبیعت حقیقتی مستقل از فهم انسانی دارد ؟ یا همان صورتی است که از محسوسات ، در عقل نقش می بندد ؟ یا حقیقتی است که عکس العمل عقل ، از آن آگاهی مطابق واقع است و گاهی مخالف ؟

اگر این طبیعت همان آفریننده ی عقل بشری است آیا او را از عدم محض به وجود آورده است ؟ و چرا برای حیوان و گیاهان عقل نیافریده ؟ و آیا طبیعت دارای اراده و اختیار است که تنها یکی از موجودات را برای این نیکی برمیگزیند ؟

حقیقت طبیعت اگر جز بر فکر بشر بردیگری هویدا نمی شود ، پس آیا بروز آن به وجود عقل بشری بستگی ندارد ؟ پس چگونه این طبیعت آفریننده ی آن عقل است که جز در وی ظاهر نمی شود ؟

این عزیزان ما را به معمای رهنمونند که دارای ضابطه و حدی نیست ... فقط به طبیعت اشاره و حواله می کنند ! طبیعت خود چیست ؟ آیا طبیعت همان ماده ی اصلی عالم وجود است ؟ و ماهیت این ماده چیست ؟ آن چیزی را که آنها ماده نامیده اند و آنرا چیز ثابتی فرض می کنند آیا برخودشان نیز آشکار شده است که حدود ماهیت آنرا نمی توانند تعریف

---

۱- مؤلف گویا به اصل تطور و تکامل توجه و اعتنایی نداشته است.

و بیان کنند؟ ماده پس از انحلال تبدیل به پرتو می شود. آیا طبیعت همان پرتو است یا آنکه همان ماده است؟ یا آنکه ماده - و همچنین طبیعت - صورت‌هایی هستند که این پرتو در آن مجسم می شود؟<sup>۱</sup>

به هر حال، این، خدای آنها را ثابت نمی کند، خدایی که در عین تجسم، آزاد است و در عین آزادی مجسم؛ در کدام يك از حالات خود عقل بشری را می آفریند؟ و آیا خود اوست که این همه صورت‌بی آرام بسی انتها برای خود می سازد؟ ... از پرتو به نذر و از نذر به جرم<sup>۲</sup> و از جرم به نذر و از نذر به پرتو؟ حیات و سلول زنده و کتون در ترقی بماند، طبیعتاً این خداوند چه وقت نیروی آفرینش دارد و در کداميك از حالاتش؟ و چه کسی انسان را که طبیعت، خالق عقل اوست آفرید. آیا ابتدا، عقل او را آفرید یا پس از آنکه انسان به وجود آمد طبیعت، عقل را به او بخشید؟

اگر طبیعت، همان است که «حقیقت را در عقل انسانی منقوش می سازد» ... پس فایده‌ی عقل انسانی چیست؟ مگر همه‌ی موجودات زنده‌ی طبیعت، صدای سخن او را نمی شنوند؟ آیا ممکن است این حقیقت در عقل استران و خران و طوطیان و بوزینگان نیز نقش بیند؟ و آیا آن

---

۱- پاسخ آنست که طبیعت عبارت از مجموعه‌ی مواد و تبدیلات و تبدلات

آنهاست.

۲- رابطه‌ی  $E=mc^2$  نشان می دهد که همانطور که ماده به انرژی قابل تبدیل است عکس آن نیز ممکن است یعنی تشعشعات پراکنده در فضا می توانند به قدرت حق بصورت ذرات اتم و مولکول متکاثف شوند و نیز در آزمایشگاهها تجربه و ثابت شده است که فوتونهای اشعه‌ی گاما که انرژی بیشتری دارند در شرایط معینی بر یکدیگر تأثیر می کنند و زوجهای الکترون و پوزیترون **Positron** می سازند.

حقیقتی که در عقل طوطی یا عقل بوزینه ، نقش می بندد ، همان حقیقتی است که در عقل اگوست کنت یا کارل مارکس نیز نقش بسته است؟

اگر طبیعت است که حقیقت را در عقل انسانی منقوش می سازد، پس حقیقت صحیح کدام است؟ آیا این حقیقت و عقل است که زمین را مرکز عالم می داند یا آنکه اورا چیزی جز یک سیاره ی کوچک از توابع خورشید به حساب نمی آورد! آیا عقل و حقیقت، ماده را همین اجسام سخت می دانند یا اورا جز انرژی فشرده در شکلی قابل تحول نمی شمارند؟ آیا حقیقت و عقل ، طبیعت را چیزی بجز عمل عقل می دانند یا عقل را انعکاس ماده؟

کدامیک از این موضوعات عقلی همان حقیقتی است که طبیعت آنرا در عقل بشری نقش نموده است؟ آیا ممکن است در نقش ، خطایی باشد یا آنکه خود عقل در این نقش اخلاص می کند؟ و آیا عقل ، این مقدار استقلال و قدرت را دارد؟ با آنکه فلسفه ی تحقیقی می گوید: «جز آنچه طبیعت نقش می کند چیز دیگری وجود ندارد.»

حیات و آغاز و اسرار آن را می گذاریم به وقت دیگر و پرسش دیگری می کنیم: این خدایی که عزیزان ماده گرا به ما عرضه می کنند، کدام است؟ ما ، در برابر خود و در عقل و در واقع چیز مضبوطی از آن نمی یابیم ، پس چگونه آنرا برمی گزینیم و به آن در می آویزیم؟ مگر غباری است که به حس اندر نمی آید و در عقل ما نمی گنجد؟ با آنکه خدا را شکر ، ما از کلیسیا گریختگان نیستیم!

برسیم به فلسفه ی کارل مارکس و انگلس، که مسخ مشمشرکننده ی زندگی بشر و مسخ عوامل و جولانگاه آن و اسارت در دخمه ی «اقتصاد» است. و هرچه انسان خود را در برابر عظمت جهان مادی بیشتر بیابد

اشمئزازش افزونتر می گردد ، جهانی که هماهنگی عظیم و شکفت انگیز آن می نماید که برای زندگانی بشر آماده شده است . اینجاست که انسان نمی تواند از احساس اشمئزاز از چنین فکر کوتاه و حقارت آن خودداری کند ، فکری که عظمت جهان هستی و هماهنگی که آینده ی بشر را دربردارد ، او را مجذوب و شیدا نمی سازد و به این همه عظمت و جذبه ، پشت می کند تا در دخمه ی «اقتصاد» و تولید و ابزار آن فرو رود . نه تنها به چشم هدف و انگیزه ی بشر ، بلکه به عنوان علت نخستین و خداوند آفریدگار او و پروردگاری که حیات به کرشمه ی او پایدار است ! .... باز می گردیم به سخن اولمان ؛ همه ی این گرفتاریها ، از آغاز تا انجام ، ثمره ی طبیعی انحراف کلیسیا و مجامع آن در مفهوم «اصل ربانی» بود و تلاش فلسفه و فکر اروپا برای فرار از برابر کلیسیا و خدایی که به دنبال خود می کشید . شکر خدا را که این اصل در اسلام محفوظ و از دستبرد ایمن ماند و کلیسایی بالای سر خود نداشت و میان آن با عقل و دانش بشری ، آن برخوردی که فکر اروپا را به آن گمراهی و سرگردانی کشانید ، روی نداد . جهان بینی و ایده ثلویزی اسلامی عقل و دانش بشر را در ماوراء ارکان و اصول خود آزاد می گذارد و نه تنها عقل را از کندوکاو در عالم هستی باز نمی دارد ، بلکه او را به این کار وادار می کند و بر این کار برمی انگیزاند و نه فقط مانع پیشرفت دانش بشری نمی شود ، بلکه در چهار چوب جهان بینی ربانی ، به عقل و علم بشری ، مقام جانشینی خود را عطا می کند .

نعمت و رحمت ، خداوندگار بزرگ راست که اصل ربانی را به ما عنایت فرمود و آنرا در میان ما نگاهداری کرد .





(ثابت است)

« پس ، روی خود راست براین ،  
 راستین بنه ، دینی که همان سرشت خدا  
 است ، همان که مردم را بر آن سرش  
 آفرینش خداوند را دیگرگونگی نیست  
 این همان دین استوار است » \*

تمام خصایص جهان بینی اسلامی از خاصیت « ربانی » بودن  
 سرچشمه می گیرد. و چون ربانی است و از جانب خداست ، انسان با  
 به استقبال آن برود و آنرا به آغوش دل بپذیرد ؛ با آن یکرنگ شود ،  
 در تمام زندگانی خود آنرا بکار اندازد.

این جهان بینی و ایده ثلوثی ، چون فرآورده ی فکر بشر یا معجز  
 و دوره ی خاص یا معلول عوامل طبیعی و جغرافیایی نیست و اره غائی است  
 راهبردار و راهبر ، از جانب آفریدگار برای بندگان ، خاصیتی دیگر  
 آن پدیدار می شود : خاصیت « ثبات ». ثبات محور و ممدار برای ته

---

\*- فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق  
 الله ذالك الدين القيم».

تولات و حرکات ، ثبات در شالوده و در ارزشهای ذاتی این ایده‌تولوژی. انی که با آن، این اساس فکری بر اثر تغییرات و تحولات پدیده‌های ندگانی و اوضاع گوناگون مراحل عمل ، تغییر نمی‌کند ، بلکه تمام یده‌های زندگی و اوضاع عملی ، محکومند که در چهار چوب اصول بت فکری این ایده‌تولوژی و مدار لایتغیر آن باشند .

این محدودیت نه تنها سبب جمود در فکر یا زندگی نمی‌شود بلکه بشرط آنکه فکریا حیات انسان در دایره و مدار ثابت خود باشند - آن اجازه‌ی تحرك می‌دهد و بالاتر از آن ، خود انگیزه‌ی حرکت آن ز می‌گردد .

این سنت ( ثبات مدار و محور ) نه تنها در ایده‌تولوژی الهی و لامی هست بلکه قانون جهان آفرینش و نشان خاص صنع خداست .

ماده‌ی این جهان - چه به صورت اتم و چه به صورت انرژیها و توه‌ای گسترده ورها وچه به صورت‌های دیگر- دارای ماهیت ثابتی است ی با حرکتی دائمی و شکلی پذیری بی‌شکیب و بی‌امان . اتم‌ها دارای ته‌های ثابتی هستند که الکترون‌ها به گرد مدار ثابت آنها در چرخشند و ستاره و سیاره‌ی مداری خاص دارد که با حرکتی منظم و محکوم به لامی ویژه ، به گرد آن می‌چرخد... و همین انسان که به یاری نفخه‌ی روح هی ، انسانیت خود را یافته و از سایر مخلوقات برتر شده و نشان گزیدگی به دست آورده ، با حفظ ثبات « انسانیت »<sup>۱</sup> ، تطورات مختلف

---

۱- داروینیسم نو دست به اصلاح داروینیسم قدیم زده و می‌گوید که انسان لحاظ زیست شناسی و جهات عقلی و روانی مخلوقی منحصر به فرد است و از بگر حیوانات بکلی جداست. از این سخن تاسخن ما که «انسانیت انسان خاصیتی ←

فردی از جنین گرفته یا کهنوت و فرتوتی و تطورات اجتماعی گوناگون با تمام فراز و نشیب های آن ، می گذراند و هیچگاه این تطورات او را انسان بودن و از نیروها و انگیزه ها و استعدادات ناشی از انسانیت بیرون نمی برد .

همچنین ، اشتیاق وافر و جنبش این انسان برای دگرگون ساختن زمین ، یکی از همین حقایق ثابت است که در مرحله ی اول ، از طبیعت عمومی جهان - جهان ماده ی متحرک و اجرام کیهانی - و سپس از فطر انسانی خود و مقتضای وظیفه ی او در جانشینی خدا بر روی زمین ، سرچشمه می گیرد . وظیفه ی جانشینی خدا مقتضای حرکت است ، حرکت برای دگرگون ساختن و فرازمندی موجودات روی زمین ... ولی اشکال و صور هم حرکت ثابت ، گوناگون و فراوان است .<sup>۱</sup>

« حرکت درمدار ثابت و بر محور ثابت » انگ و نشان خاص خداست و از اینرو در طبیعت ایده ثولوزی اسلامی نیز بطور برجسته آشکاری جلوه گر است .

نمونه هایی از زیر بنا و ارزشهای « ثابت » این ایده ثولوزی را نشان دهنده ی همان « محور ثابت » هستند و منهج اسلامی با تمام تحر خود درمدار ثابت و برگردان می چرخد ، ذیل اعرضه می کنیم ( تفصیل آ در جلد دوم خواهد آمد ) .

---

→ ثابت است « گامی بیش نیست ... گرچه داروینسم هرگز این گام را بر نخواه داشت . ( مؤلف ) .

۱ - نیز به کتاب « معركة التقاليد » محمد قطب ص ۸۴ و ۸۵ مراجعه کنید

( مؤلف ) .

تمام آنچه که به حقیقت خداوند متعلقند - که پایه‌ی ایده‌ئولوژی  
می‌است - حقیقت و مفهوم ثابت و پایداری دارند و تغییر و تبدیل  
پذیرند ... همچون حقیقت وجود خداوند و سرمدی بودن و یکنایی  
با تمام تجلیاتش، و قدرت و چیرگی و تدبیر امر آفرینش و اراده‌ی  
نتهایش و سایر صفات خداوندی که در عالم هستی و زندگانی و مردم  
زند.

... این حقیقت که همه‌ی جهان - جاندار و بی‌جان - آفریده‌ی  
اوندند و به خواست خدا موجود شده‌اند و برای هر چیز و هیچ‌کس در  
جهان، در آفرینش و تدبیر و نگهداری، انبازی خداوند نیامده است.  
... این حقیقت که بندگی تمام جانداران و بی‌جانان برای خداوند  
ت و بندگی همه مردمان و حتی پیامبران آنها بندگی مطلق است و همه  
سان بنده‌اند و نشانی از الوهیت در هیچ‌یک نیست.

... این حقیقت که ایمان به خدا با آن صفات که خدا خود را بدان  
فی‌نموده و اعتقاد به فرشتگان و کتب آسمانی و فرستادگان او و قبول  
درست‌خیز و تقدیر نیک و بد، شرط صحت و قبولی اعمال مردمان است  
رنه کردارشان باطل، غلط و مردود خواهد بود و به حساب نخواهد آمد.  
... این حقیقت که «دین»، نزد خدا فقط «اسلام» است و خدا جز  
لام از مردم دینی را نمی‌پذیرد، و معنای اسلام، اختصاص الوهیت به  
است و تسلیم امر او شدن و به فرمان و راه و قانون او تن در دادن. و  
همان دینی است که او برگزیده نه ادیان دیگر را.

... این حقیقت که انسان اشرف مخلوقات روی زمین است و جانشین  
او بر روی آن و تمام اشیاء روی زمین مسخر اویند. بنابراین بالاترین

ارزشهای مادی این جهان از آن اوست و وجود او ارزشهای دیگر  
تحت الشعاع قرار می دهد .

... این حقیقت که همه ی مردم از يك ریشه اند و به همین دلیل  
از این بابت همه باهم مساویند و تنها ارزش برتری در پرهیزکاری و کردار  
يك است نه در ارزشهای دیگری همچون مال و موقعیت و طبقه یا جنس  
سایر ارزشهای خاکی .

... این حقیقت که هدف هستی و آفرینش انسان، عبادت خداست  
به معنای بندگی مطلق برای خداوند و بس ... با تمام شرایط آن  
نخست کردن نهادن به فرمان او در همه کارها ، چه بزرگ و چه کوچک  
و در پندار و کردار به وی توجه داشتن ، و سپس جانشینی بر روی زمین  
بر ابراهیمی - یا به تعبیر قرآن : برابر دینی - که مقرر فرموده ، چه هر دو  
تعبیر اشاره به يك حقیقت هستند .

این حقیقت که رمز هر اجتماع انسانی (ملت)<sup>۱</sup> عقیده و ایده ثلوثی  
اوست ( یعنی همان طریقه ی الهی ) نه جنس و نژاد و سرزمین و رنگ  
و طبقه ی اجتماعی و نه مصالح اقتصادی و سیاسی یا هر چیز دیگر .  
این حقیقت که دنیا دارا بتلا و امتحان است و جای عمل ، و آخرت  
سرای حساب و کیفر عمل ؛ و اینکه انسان در هر حرکت و هر عمل و در  
هر کار يك یابد و در هر نعمت یا ضرر ، مورد آزمایش است . و این حقیقت  
که برگشت همه کارها به سوی خداست .

تمام این اصول و ارزشها ثابت و غیر قابل تغییر و تبدیل هستند .  
ثابتند تا پدید آمده های زندگی و صورتهای مختلف آن در مدار آن در حرکت

---

۱- رجوع کنید به ضمیمه ی همین کتاب: به عنوان «ملت».

پیوسته باشند و مقتضیات این اصول در حرکت همه تطورات زندگی بستگی که در جامعه هست و هر نظامی که برای فرد و جامعه در نظر شود و خلاصه در همه احوال و اطوار ، باید مراعات گردد .

افق جلوه‌گاه این اصول و ارزشها پا به پای گسترش زندگانی و ی دانش بشر می‌تواند وسیعتر و بازتر شود ولی اصل آن همیشه خواهد ماند و این مفاهیم در مدار ثابت آن حرکت و گسترش داشت .

... این حقیقت که انسان ، جانشین پروردگار بر روی زمین است جانشینی جلوه‌های مختلف دارد : کشاورزی و کشت و کار ؛ زیرا زندگی و طول تجارب به او نشان داده که کشت و کشاورزی برای تنیاجات خود اوضروری است . اتمرا می‌شکافد و اقمار مصنوعی به فضا تدنازاسرار طبیعت غلاف جوی زمین یاسیارات و نوابع گردآنها دارد .<sup>۱</sup>

اینها و امثال اینها صورتهایی از « جانشینی » ، بر روی زمین که استعداد گسترش و افزایش دایمی دارند ولی اصل جانشینی دگرگوئیها ، خود ثابت است و مفهوم ثابت آن اقتضا دارد که بین وحق اودر جانشینی - مطابق آنچه خداوند معین کرده است - چیزی نشود و اقتضا دارد که هیچ چیز در جهان از انسان برتری نجوید زش انسانی خودرا برای ماهواره‌یی یا بهره برداری از « تولیدی » از دست ندهد . انسان سرور اقمار مصنوعی و تولید و صنعت است هی آن .

---

۱- رجوع کنید به عنوان « خلافت » ضمیمه‌ی آخر همین کتاب .



... این حقیقت که هدف وجود هستی انسان «عبادت» است و هدف در هر حرکتی که انسان روبه خدا برود می تواند ظاهر شود و فعالیت های بشر نامحدود و تابع مقتضیات جانشینی بشر که هر آن در تبع و تزیاد است .

مظهر عبادت ، بندگی - فقط - خداست ، یعنی که در تمام ش زندگی فقط از آئین او فرمان ببرند و این شؤن بی کرانند و تابع مقتضیات فراوان جانشینی ، و در حال تجدد و نمو ؛ اما اصل هدف ، ثابت است . تغییر ناپذیر . ولی آنگاه که با تمام نیرو به سوی خدا نرود و در هر آئین او را بکار نبندد ، به این حقیقت ثابت ، پشت پا زده و از هدف و انسانی خود دور شده و کردار چنین کسی باطل و اصلاح ناپذیر و مر دین باوران است .

به همین ترتیب ، وسعت دایره ی این موضوعات همیشه در تغییر و جلوه های آن گوناگون ولی با همه ی تطورات ، در دایره ی این ایده ثلوه اسلامی ثابت و پایدارند و در هیچ حالی تغییر پذیری ندارند .<sup>۱</sup>



ارزش این گونه ثبات و یکنواختی ایده ثلوه ی در آن است حرکت بشری و تطورات زندگی او را تحت نظام در آورد و آثر ارا

---

۱- طبیعت به تمام تطوراتی که لازمه ی تکاملجویی آنست ، اصولی ثابت و لایتنیر نیز دارد مانند سرعت نور و جاذبه و ثبات بار و جرم هسته و الکترون و بقای انرژی و اصل انرژی و نسبیت و ثابت پلانک ... اگر روزی این اصول ثابت یفتند ، بی نظمی ، جهان را به هیچ خواهد کشانید و ثبات اینها ناشی از دیگری در پس پرده است .

که بی لکام به سر نوشت بینوایی دوچار گردد، آنچنان که ملل مغرب زمین  
 ۱، آنجا که از ایده ثولوزی الهی فاصله گرفتند فرا گرفت، و نگذارد که  
 شریعت به سرابی که به بدبختی و سرگردانی و قهقرا به دنبال دارد، بیفتد.  
 ارزش يك ایده ثولوزی در آنست که يك معیار ثابت به دست بدهد  
 « انسان » تمام رویدادهای فکری و هر چه را که در طول زندگانی خود  
 آن روبه رو می شود با این معیار ثابت بسنجد و قرب و بعد آنرا با حق و  
 سواب به دست بیاورد تا از گمراهی که بر سر آن هیچ اختر و هیچ راعنمایی  
 رای راهیابی نیست، آسوده و در امنیت باشد.

ارزش يك ایده ثولوزی در آن است که به فکر انسانی تکیه گاهی  
 ابرجا بدهد؛ تکیه گاهی که بتوان به كمك آن فکر انسان را استوار  
 داشت تا که از توفان شهوات و عوامل مؤثر دیگر نلرزد. پیداست که اگر  
 بن تکیه گاه، معیاری ثابت نباشد و پایه پای تحولات فکر بشری دستخوش  
 تغییر و تحول بشود، ممکن نیست بتواند خود ضابطه یی برای فکر  
 شر باشد.

یکی از ضروریات روح بشر و زندگانی انسانی، آن است که  
 حرکاتش در مداری ثابت و گرد محوری ثابت باشد. یعنی همان سنت و  
 اعدای عمومی که در سرتاسر جهان ساری و جاری است و در هیچیک از  
 وجودات این جهان استثنا نشده است. این ضرورتی است که شاید هرگز  
 انند امروز این گونه آشکار نشود. امروز که بشر باز دست دادن این  
 صل استوار و ثابت، مانند سیاره یی که از مدار خارج شده باشد و با  
 صادمی خود و موجودات دیگر را به نیستی بکشاند، زمام امورش از  
 قطعی اتکا و محوری ثابت بریده شده است.

«ولو اتبع الحق اهوائهم ففسدت السماوات والارض

ومن فيهن . »<sup>۱</sup>

فرزانه‌ی هوشمندی که به سرسام مردم این زمانه دوچار نشده باشد و در گرداب حیرت و سرگشتگی آنان مستغرق نباشد، وقتی به وضع بی‌سامانی بشر امروز نظاره کند، خواهد دید که در تمام افکار و نظامات و همه‌ی عادات و اوضاع و حرکاتش گرفتار اشتباهی زشت‌گونه و شنیع است، بشری که همچون دیوانگان جامه بر تن می‌درد و مانند نابخردان کارهای ناروا و نسنجیده می‌کند.

این دیدور فرزانه چه خواهد دید: بشری در فکر و عقیده آن چنان که در لباس مد پرست است و روی به کعبه‌ی مدها؛ مردمی از درد درخروش و چون رانندگان در رفتار و چون دیوانگان در خنده و چون مستان در نعره را؛ که به دنبال بوجند و راهی آن سوی خیال، و پربهاترین متاعشان را به دور می‌اندازند و پاره سنگ پست و بی ارزش را در بر می‌گیرند.

نفرین باد! آنچنانکه داستانها از آن بازگویی کنند! روح انسان را سر می‌برند تا از لاشه‌ی او ایزاری بسازند، ابزار تولید بیشتر! ارزشهای انسانی و شناخت‌زیبایی و خلق و مفاهیم عالیه‌ی او را بر باد می‌دهند تا سود اقلیت سودجو و رباخوار و تجار کامیابی جنسی و سازندگان فیلمهای سینمایی و «مدخانه»<sup>۲</sup> ها را تأمین کنند.

---

۱- «واگر حقیقت از هوسهایشان پیروی کرده بود آسمانها و زمین و هر آنچه

در آنها بود تباه گشته بودند». (سوره‌ی مؤمنون: ۷۱).

۲- «بیوت الازیاء». Beutique, Maison تله‌های پول و دامخانه‌های

جوانان و مدپرستان بیچاره که برای اخفای هزاران عقیده‌ی حقارت و به‌جای

سیمای این مردم و نگاه و حرکاتشان ، ظاهر و آرمان و افکارشان ، عقاید و خواسته‌هاشان ، غدیه‌ی گریزا و رانده را به ما می‌نماید ... نه درنگی که چیزی را درست و آشکار ببینند و نه دیده‌یی ودلی ... مردمی گریزا از خود ، خودی گرسنه و مضطرب و سرگردان ، که نه بر هیچ چیز ثابت قرار می‌گیرد و نه گرد محوری ثابت و مداری یکنواخت باقی می‌ماند . با آنکه روان بشری هرگز قادر نیست که تنها و دور از نظام و جهان هستی زندگی کند و بشر تا سرگردان و ویلان است و انسان تا به يك راهبر راهنما نرسد ، مالك خوشبختی نخواهد شد .

گرد این بشر واژگون بخت را ، غده‌یی سودجو احاطه کرده است که از بی هدفی و سرگردانی کشنده‌اش بهره‌برداری کند ، گروهی از رباخواران و تهیه‌کنندگان فیلمهای سینمایی و مدسازان و گردانندگان جراید و ناشرین کتب ... و تا این بلالزده بخواد از راه خود بازگردد و از خطای خود منصرف شود ، جنون و گمراهی بیشتری را به وی الهام می‌کنند و به نام «تطور» و «آزادی» و «نوسازی» بدون قاعده و حد ، او را به سوی گمراهی می‌رانند . جنایت وجه جنایتی بی‌کران در حق بشر و در حق این گروه نابسامان .<sup>۱</sup>



فرضیه‌ی «تطور» مطلق ، در همه‌ی اوضاع و در تمام ارزشها و اصول فکری که وسیله‌ی سنجش ارزشها هستند ، با اصل واضح ساختمان این → آرایش شخصیت و «کاراکتر» خود ، به شکل لباس و پیرها بودن آن اهمیت می‌دهند .

۱- به «ادعای نامه علیه غرب» رجوع کنید.

جهان و سرشت عالم طبیعت تناقض و ناسازگاری دارد ؛ وسیل تباهیها، از این ناسازگاری برمی خیزد .

تطور برای هر چه که با زمان پیش برود ، برای هر فکر ، هر ارزش و هر وضع یا نظام لازم است ، زیرا آنرا از زوال نگه می دارد ؛ ولی برای آنچه که بر این فکر ، و این ارزش و وضع و نظام حکومت دارد «تطور» ، امری پوچ و بیجاست ، آن اصل فکری بی قیمت دارد که جوهری ثابت داشته باشد .

فکر اروپایی از آن هنگام ، در اندیشه ی نفی مطلق «ثبات» و جانشین کردن فکر «تطور» مطلق افتاد که از کلیسیا می گریخت و آشکارا و نهان خود را از یوغ آن خلاص می کرد ، بی آنکه اصل عقیده یا شریعت را کنار بگذارد ، بلکه فقط «ثبات» اصول عقیده و شریعت بود که به تنهایی انگیزه ی انقلاب رهایی بخش فکر اروپایی گردید .

این مطلب در خلال مطالب گذشته بوجهی قابل تفسیر - نه تأیید - بر ما روشن گردید و بر فکر غربی - گرچه ناسالم و اشتباه است - نمی تازیم ، زیرا در آغاز با عقیده ی آمیخته با بت پرستی اساطیری روبرو بوده است و سرانجام با خودرأیی و خودسری کلیسیا ، که به نام اساس «ثبات» عقیده ، و با آن خرافات تاریخی ، مدتها به جهان فکر و علم و بشریت فرمانروایی می کرده است .

ما به ملامت آنها بر نمی خیزیم ولی با این حال ، لازم است که به علل حقیقی «چموشی» فکر غربی و تمایزش به «تطور» در همه چیز و بدون پایبندی به هیچ ثبات و هیچ ارزش و هیچ حقیقت استوار ، پی ببریم .  
اصل تطور ، در همه جا و همه چیز يك «حقیقت علمی» نیست بلکه

خواسته‌یی است بی‌لکام و بی‌هدف که انگیزه‌اش گریز از آغوش بی‌مهر کلیسیاست .

داروین - مؤسس نظریه‌ی تطور و تکامل موجودات در مسیر زندگی - از جهان هستی و مصدر هستی‌ها و اراده‌یی که آفریدگار هستی است، سخنی نمی‌گوید بلکه تمام بررسی‌های او تنها گوشه‌یی از عالم هستی را شامل می‌شود، یعنی وجود موجودات، پس از فرض وجود حیات در جهان. و به فرض صحت نظریه‌ی او - که امروز تیشه به ریشه‌ی آن زده است<sup>۱</sup> - خود اصل تطور و خط تکامل، نشان می‌دهد که در ما وراء آن اراده‌ی ثابتی وجود دارد که همه‌ی تطورات، به امر او می‌گردند و برابر با برنامه‌ی ثابت و حساب شده‌یی است، نه بحسب اتفاق و تصادف... و می‌فهمیم که «تطور»، جزئی از قانون «حرکت» و جنبش است که خود، یکی از قوانین جهان است. و می‌دانیم که حرکت عالم هستی، بی‌قاعده نیست بلکه تحت قانونی «ثابت» و در مداری ثابت می‌باشد.

در هر حال نه روش علمی و نه حقایق علمی هیچیک داروین را - که به رمز حیات راه نیافته و نتوانسته بود آنرا با دلیل علمی اثبات کند - وادار به گریز از انتساب این تطور به خدا نکرد بلکه وجود تطور، خود به خود، دلیل بر وجود آفریدگاری برای آنست و نظم و هماهنگی آن با عالم وجود، راهنمای آنکه به وجود آورنده‌ی آن، صاحب اراده و اختیار و دانا و با خبر

---

۱- رجوع کنید به کتاب «الانسان والعلم الحديث» جولیان هکسلی و کتاب «الانسان لا یقوم وحده» کریسی مورین ترجمه به عربی محمود صالح الفلکی به نام «العلم یدعو الی الایمان» و همچنین نگاه کنید به ضمیمه‌ی همین کتاب در عنوان داروین». (مؤلف).

و توانا به هر چه بخواهد، است.

اما داروین چرا از خدا می‌گریخت؟ داروین از آنرو از کلیسیا می‌گریخت که از خدای آن - که به نامش نام و کام می‌جستند - گریزان بود و به همین دلیل، زندگی را به طبیعت مطلق نسبت داد - طبیعتی که به قول خود او، قدرت نامحدود دارد و از آنرو و انمود می‌شود که بی‌ثبات است - و انگهی مهمی بررسی داروین در خط سیر زندگی است نه در مبدأ آن؛ و شامل «همه چیز» - چه حین الوجود و چه پس از آن - نمی‌شود.<sup>۱</sup>

مارکسیسم از تمام مکاتب تحقیقی بیشتر با اصل «حرکت در مدار ثابت و گرد محور ثابت» دشمنی دارد زیرا با قبول این حقیقت آشکارا، در طبیعت جهان مادی، این مکتب، اولین پایه‌ی خود را از دست می‌دهد و ادعای روشنفکری و پیشرفتگی مکتب او باطل می‌شود.

«مارکس با حربه‌ی دیالکتیک (جدل) و منطقی که در آن از اصل تناقض - که فیخته و هگل دو فیلسوف آلمانی آورده بودند - استفاده شده، مسلح است. اگر فیخته اصل را در «نصیر» و هگل در «فکر» وارد کرده بودند، مارکس آنرا به استناد تاریخ جوامع، در «اقتصاد» بکار می‌برد. به نظر مارکس، هر چیزی نقیض خود را نیز در درون دارد بطوری که هر چیز، خودش را از بین می‌برد. این همان تعریف و ترسیم عمومی اصل تناقض است و لسی مارکس آنرا برای از میان رفتن جوامعی که بر اساس سرمایه‌داری هستند بکار می‌برد.

---

۱- رجوع کنید به کتاب «الانسان بین المادیة والاسلام» و «معركة التقاليد» محمد قطب. (مؤلف).

به عقیده‌ی او، جوامع پیش از سرمایه‌داری، یعنی فئودالها؛ پادشاهان و کنت‌ها (مالکین عمده) چون در داخل خود عنصر مقابل و نقیض خود را داشتند، از میان رفتند و بر همین منوال این جامعه‌ی جدید - سرمایه‌داری - نیز بزودی تبدیل به نقیض و مقابل خود (یعنی جامعه‌ی کمونیستی دارای يك طبقه‌ی کارگری) خواهد شد.

با آنکه دستگاه اصل تناقض با فقط يك بار تبدیل و تحول چیزی به چیز دیگر از کار نمی‌ایستد و باید همیشه دو نقیض به جامع خود (سنتز) مبدل شوند و این جامع به سمتی برود که باز نقیضی به بار می‌آورد و از جامع و نقیض آن دو باره و سه باره جامعه‌ی سنتز زاینده گردد و الخ... با اینکه منطق این اصل استمرار و تحول همیشگی است ولی مارکسیسم نمی‌خواهد در انتظار تحول جامعه بنشیند و از فنای جامعه‌ی کمونیستی و سقوط آن و مرگ جامعه در آغوش جامعه‌ی بی‌نوتر (نقیض خود) دم بزند، چه برسد که چشم به انتظار آن باشد. چه بنای «اصل» بر این بود که هر چیزی نقیض خود را بالا جبار در شکم خود پیوراند و سپس نوزاد عامل مرگ مادر گردد.

نتیجه‌ی قبول این تحول دایمی - که مارکس و کمونیزم، بدون دلیل آنرا متوقف می‌کنند - آنست که هر که از ارزشهای جاویدان دم بزند، از چیزی نشدنی دم زده، حتی آنها که معتقدند که برخی از ارزشهای موجود را باید نگاهداری کرد. کسی که معتقد به تغییر و تحول همه چیز است، کمال ساده لوحی است که دم



از محافظه‌کاری بزند.

مارکس، مانند هگل، در اصل تناقض، توضیح می‌دهد که هر چیزی دو نیروی عمده و متناقض دارد، یکی را «تز» و دیگری را ضد تز- «آنتی تز»- می‌نامد و این دو نیرو یکدیگر را از بین می‌برند ولی از مرگ آندو، فرزندی به نام «سنتز» متولد می‌شود که آن نیز پس از ابتلا به آنتی تز دیگری از بین می‌رود و سنتز دیگری ظاهر می‌شود والی آخر... و این تسلسل را پایانی نیست.<sup>۱</sup> ظاهر عبارات مارکسیست‌ها نشان می‌دهد که اصل تناقض را منحصر در دایره‌ی «جامعه» - که مارکس آن را صحنه‌ی تناقض این اصل معرفی کرده- می‌دانند و کلمه‌ی جنگ و نزاع میان طبقات جامعه را - که حریصانه به صورت اصطلاحی خاص خود در آورده‌اند - به جای کلمه‌ی «تقابل» میان دو چیز و مقابلش - که فیخته و هگل بکار می‌بردند - بکار می‌برد. بکار بردن اصل تناقض در دایره‌ی «جامعه» - که مارکسیسم انتخاب نموده - دلیل بر این است که کمونیزم - به عنوان يك جامعه - با ارزشترین جوامعی است که تا به حال وجود داشته است: [جامعه‌ی سنتز]. به این معنا که با انحلال جامعه‌ی امپریالیستی جامعه به نقیض خود، از يك طرف به حکام پادشاه و از طرفی دیگر به بردگان و بینوایان تجزیه و تبدیل

---

۱- ولی مارکسیسم در مواقعی که دلخواه اوست این قانون را متوقف می‌کند و حرکت و تطور را پیش از نهضت کمونیزم قبول دارد ولی پس از آنکه به کمونیزم رسید خط بطلان بر آن می‌کشد و آن را يك تفکر علمی می‌نامد. این خود بالاترین نقطه ضعف ویی خاصیتی اصل مذکور است - (مؤلف).

می‌شود و از نزاع این دودسته، «سنتز» آن یعنی جامعه‌ی فئودالی به وجود می‌آید و فئودالیسم یعنی جامعه و حکومت اقطاعی (یا تیول داری و دیهسالاری) در برابر مالکین جزء از یک طرف و زارعین از طرف دیگر از بین می‌رود و بازار نزاع این دو طبقه - مالک و زارع - جامعه‌ی «سرمایه‌داری» زاییده می‌گردد و مارکسیسم می‌خواهد بگوید که امروز، سرمایه‌داری (در صنعت) بزودی در نیروی مقابل و ضد خود - یعنی نیروی کار فرما از یک طرف و نیروی کارگر از طرف دیگر - ساقط خواهد شد و جامعه‌ی بی‌که از برخورد و تضاد این دو زاییده می‌شود جامعه‌ی کمونیستی مارکسیستی است با داشتن فقط یک طبقه.

اکنون می‌پرسیم که آیا اصل تناقض در این جامعه‌ی جدید (کمونیست مارکسیست) هم برپا و باقی خواهد بود یا آنکه به حکم ضرورت جهان هستی (و خود منطق این اصل یک ضرورت حتمی بود) به نقش خود، پایان خواهد داد.

انتقال جامعه از حالی به حال دیگر در نظر مارکسیسم همراه با تطور ارزشها نیز می‌باشد، فئودالیسم از پادشاهی بهتر و برتر است و سرمایه‌داری از فئودالیسم و دیهسالاری، و کمونیسم از سرمایه‌داری. و بدویضای دعوت مکتب کمونیسم همین تزیبتری جوامع از یکدیگر است و بسیاری از مردم برای آن از کمونیسم پیروی می‌کنند که فکر می‌کنند در راه برقراری جهان و جامعه‌ی بی‌بتر از آنچه در آنند کوشا هستند<sup>۱</sup>.

۱- الفکر الاسلامی الحدیث... تألیف محمد البهی، ص ۳۱۱-۳۱۵. (مؤلف).

از ملاحظه اصول مارکسیسم روشن می شود که این مکتب، مبتدا بر استبدادی است که ناشی از علاقه ی وافر به رسیدن به نتایج و اهدا پیش بینی شده است نه برواقعیت یا جستجوی حقیقت.

اصل تناقض - بدان گونه که در فلسفه ی فیخته و هگل دیدیم - به حکم ایده آلی فکری است. و بی سود که کارل مارکس آنرا به تاریخ جواهر بشری، تطبیق نموده است. این مکتب، تمام زیر بنا های جوامع بشر را که - بنابه فرض اصل تناقض - تحول و تطور در همه ی آنها راه خواه یافت، یکباره به دست نفی می سپارد و تنها زیر بنای اقتصادی را پایه عمل قرار می دهد و به شرح تحول در این پدیده می پردازد؛ زیر بنا که با تمام اهمیتی که دارد نمی تواند جایگزین یا نمودار سایر زیر بنا ها زندگی انسانی باشد و انگهی تاریخ اجتماع معینی (جامعه ی اروپا)، پایه ی فلسفه ی خود قرار می دهد و حکم کلی خود را در تاریخ این جامعه خاص بیان می دارد و نقطه های معینی را در آن انتخاب می کند و معلوم است که یک فرد که در یکی از قرون و مراحل تاریخ زندگی می کند محاسب است بتواند همه ی عوامل مؤثری را که در طی قرون مختلف در زندگی این جامعه، نقشی داشته اند به دست بیاورد و درک کند.

کمونیسم، تنها یکی از مظاهر آن را می گیرد و بقیه را رها می کند و باز برای بار چهارم و پنجم و ... دهم حکم می کند که هر دوره بطو مطلق و از هر لحاظ، از دوره ی پیش بهتر بوده است [یعنی اصل تحول تکامل] و با وجود این حاضر نیست که این چرخ دوار را بگذارد به حرکت و پیشروی خود ادامه دهد و وضعی بهتر و کاملتر از کمونیسم به وجود بیاورد. کمونیستها سیر تاریخ را در همین نقطه متوقف می کنند و تما

ستی‌های آینده را فدای کمونیزم می‌سازند .

همراه این تناقضات در ساختمان مسلکی که بنیادش خود رأیی و  
ت، وزن و قدر ارزشهای واقعی جهان نیز لوٹ می‌شود؛ نه فقط در  
بیروان فلسفه بلکه حتی در میان مخالفین آنها در اروپا و آمریکا نیز.  
فرار از گذشته و میراث آن و دریافت هر چه نو تر؛ از هم پاشیدن  
ه سد شهوات و بی بند و باریها و مسخره‌ی هر چه ارزش اخلاقی و غیر  
قی، آلاشی است که مارکسیسم هدفی خاص را در ماوراء آن پنهان  
است، نه منطقی که نتیجه‌ی یک بررسی علمی باشد.

اصل تطور نامتناهی، برای توجیه کارهایی است که کمونیسم  
واحد بکند و قبل از هر چیز توجیه هر آنچه «دولت» نسبت به افراد  
نکرد، بطوری که هیچ اصل ثابت و اصل پذیرفته‌ی نماند تا که ملت  
ابر دولت به آن پناه برد و بطوری که چیزی به عنوان «حق ثابت»  
اسنامه‌ی پایدار در میان نباشد تا مردم به آن روی آور گردند و یا  
داوری بخواهند .

در مقابل این آزادی دولت از هر قید و بند در برابر ملت، دولت نیز  
اد در بی قید و بندی، در تمایلات شهوانیشان آزادی می‌دهد تا در  
این آزادی حیوانی، بهای ارزشهای ازدست رفته و آزادیها و حقوق  
داده‌ی خود را دریافت کنند .

یک آزادی حیوانی برای شهوات، در مقابل یک آزادی استبداد در  
مت، «پایا پا»<sup>۱</sup>، به جای آنکه این معامله و این نرخ را واگذار

---

۱- طبق شنیده‌ها، برخی از دول کمونیست معاملات دیگر را هم کالا در مقابل  
انجام می‌دهند .

به يك سازش عرفی فيما بين كنند آنرا بريك اصل فلسفی و يك مكتب  
كه بر اساس اصل تناقض و منطق ماترياليسم ديالكتيك متكى ا،  
پايور ساخته اند .

... و اين است همان مكتب و مسلکی كه اعتقاد دارد كه «  
مخدر است» و ثبات و عدم تطور ارزشهای دينی به منظور خدمت به ط  
حاكمه به وجود آمده است !



ثبات در ارکان ايده‌ئولوژی اسلامی و ارزشهای آن - كه پيرو  
عمومی جهانست - تنها ضامن خاصيت «حرکت در مدار ثبات و گرد»  
ثابت» برای زندگی اسلامی است.

اين اصل، هماهنگی فکر اسلامی و حیات اسلامی را با نظام عد  
جهان تضمین می‌کند و آنرا از شر تباهی جهان هستی ناشی از پیروی  
بشر، دور از قاعده‌ی ثابت كه با خواسته‌های بشری از جا در نر  
نكهداری می‌نماید .

اين ثبات، همانست كه فكر اسلامی و جامعه‌ی اسلامی ر  
آلودگیی كه در مرام ماركسی و جامعه‌ی كمونیست هست، دور  
می‌دارد؛ آلايشی كه فكر غربی و جوامع غربی - حتی آنها كه با مارك  
از نظر مذهب و سیاست مبارزه می‌كنند - را فرا گرفته است، از آن‌ه  
كه بر اثر نابسامانیها، از دایره‌ی عقیده پا فراتر نهادند .

« ثبات »، عنصری است كه در ضمیر مسلمانان و روح جاه  
اسلامی، طمأنینه می‌گستراند، معلول اطمینان به ثبات مداری كه زند  
در آن در حرکت است و به ثبات محوری كه زندگی گرد آن می‌چر

احساس که بشر بامشیت الاهی و با گامهایی استوار و متوالی رو به  
نی رو به جلو - از دیروز به امروز و از امروز به فردا - با رشدی  
جانبه و ترقیبی ثابت دارد. و بالاخره این همان چیزی است که وجود  
ن اساسی ثابتی را در جامعه‌ی اسلامی برای فرد مسلمان تضمین می‌کند  
و فرمانروایانش یکسان از آن پیروی کنند و دست فرمانروایان آنها  
ر اساس آن اصول و حقوق و آزادیش در مقابل آزادی شهوترانی و  
لات حیوانی به توده های مستغرق در ذلت استبداد حاکمان ، باز  
اشته است .



ایده‌ی ثلویزی اسلامی بر اساس يك ثنویت در حالات زندگانی بشر  
نده و ارزش این دو حالت بستگی به خود آنها دارد نه به زمان و مکان،  
گی به میزان ثابت ربوبی دارند که زمان و مکان در آن بی تأثیرند.  
دو حالتند که در طول زمان و اختلاف مکان با زندگی بشر سروکار  
د: حالت راهیابی و هدایت و حالت گمراهی و ضلال - گرچه گمراهی  
بی تازه گیرد - حالت حق و باطل - هر قدر که باطل گوناگون باشد -  
ت نور و حالت تاریکی - هر اندازه که تاریکی دارای انواع مختلف  
، - حالت اتباع شریعت و حالت پیروی هوی - هر مقدار که هوی  
بد داشته باشد - حالت اسلام و حالت جاهلیت - در تمام اقسام جاهلیت -  
ت کفر و حالت ایمان - هر قسم کفر موجود باشد - . مردم وقتی اسلام،  
راه زندگی و نظام اجتماعی را در پیش نگیرند راه دیگری جز کفر  
هلیت و هوی و تاریکی و باطل و گمراهی در پیش نخواهند داشت :

« ان الذین عند الله الاسلام »

« ومن يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه »

« فما ذا بعد الحق الا الضلال »

« ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها ولا تتبع اهل

الذين لا يعلمون »

« و ان هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه ولا تتبعوا

السبل فتفرق بكم عن سبيله »

« الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور

والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم

من النور الى الظلمات »

« ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون

« افحكم الجاهلية يبغون ؟ ومن احسن من الله حكماً

لقوم يوقنون »

« فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول

ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر »<sup>۱</sup>

---

۱- همانا دين نزد خدا ، اسلام است». (آل عمران : ۱۹).

«وهر که جز اسلام دینی خواهد هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد» (آل

عمران : ۸۵).

«جز گمراهی ، چیست آن سوی حقیقت» (یونس : ۳۲).

«سپس ترا بر جادهی فرمان خود نهادیم به دنبال آن برو و از هوسهای

کسانی که نمی دانند پیروی مکن» (الجاثیه : ۱۸).

«و همانا این راه راست من است و به دنبال آن بروید و راههای دیگر را پیروی

مکنید تا شمارا از راه او پراکنده سازد» (الانعام : ۱۵۳).

«خدا دوست کسانی است که گزیده اند. آنان را از تاریکیها به روشنی پیروز

می برد و کسانی که کفر ورزیدند دوستانشان سر بر تافتگاند که آنان را از روشنی

به تاریکیهای برند» (البقره : ۲۵۷).

«و آنان که به آنچه خدا فرو فرستاده حکم نکرده اند ، ناسپاسانند ،

(المائدہ : ۴۴).

چون این مدار ثابت بماند ، زندگانی انسانی - چه از لحاظ فکری  
یده‌یی وجه از لحاظ واقع و نظام - می‌تواند در درون آن با آزادی و  
ش به حرکت ادامه دهد و با استمداد از ایده‌تولوزی کلی و ثابت و استوار  
تطور فطری صحیح پاسخ گوید .

ارزش بزرگ این خاصیت در تثبیت پایه و اساسی است که احساس  
کر مسلمان بر آن بنا شده و جامعه و حیات اسلامی بر بنیاد آن به حال  
ت و استقرار می‌ماند ، اساسی ثابت که در عین حال رشد و نمو احساسات  
و قوانین و قراردادهای جوامع را آزادی می‌گذارد تا که در قالبی خشک  
جان - آنطور که کلیسیا در قرون وسطا می‌خواست - منجمد نماند و  
ند ستاره‌ی گمشده‌یی که مدار خود را از دست داده یارمه‌ی رهاخته‌یی  
به مهلکه افتاده، از هر گونه ضابطه‌یی محروم نباشد ، آنچنانکه اروپا  
تاریخ معاصر به آن گرفتار شده و سرانجام به پرتگاه فکری مارکسیسم  
اد .

همین خاصیت ثبات بود که در طول هزار سال عمر این ایده‌تولوزی،  
ومندی و خودداری جامعه‌ی اسلامی را علی‌رغم تمام ضربات و تکانها  
جوم و حشیانه‌ی دشمنان آن در همه جا تضمین نمود و نگذاشت ضعف و  
ماندگی در آن آشکار گردد ؛ مگر آن گاه که مسلمانان از این خاصیت  
لری دست برداشتند و آن هنگام که دشمنان اسلام در نقشه‌ی دور کردن

---

- « آیا حکم جاهلیت را خواهند ؟ وجه کس بهتر از خدا حکم فرماست برای  
نها که باور می‌دارند » (المائدة : ۵۰) .

« و چون در چیزی به نزاع اندر شدید به خدا و پیامبر باز گردانیدش اگر به خدا  
و زوایسین گرویده‌اید » (النساء : ۵۹) .



و گوشه گیر ساختن احکام و برنامه های اسلامی و جایگزین کردن برنامه ها، خود به جای آن، پیروز شدند.<sup>۱</sup>

بدون شك آن جامعه یی که دنبال رو عقایدی است که متکی به اصل ثابتی نمی باشد و هر لحظه به شکلی درمی آید و از فکر بشری که شناخت محدودی دارد، سرچشمه می گیرد و از معرفتی که برپایه ی ظن و حدس احتمال و فرضیه های متغیر بنا شده است پیروی می کند و از این همه معرفت ناقص یا مطابق دلخواه خود خدایی می سازد و عقاید و ارزش ها را با آن می سنجد، این چنین جامعه یی دائماً دستخوش تزلزل های شدید و نوسان های دایمی خواهد بود که نتیجه یی جز حیرت عقل و سرگردانی ضمیر و ناراحتی اعصاب و باختن و از دست دادن زندگی و تباهی وجود نخواهد داشت یعنی همان چیزی که امروز در جوامع اروپایی گسسته از هر « اصل ثابت »، به چشم می خورد و همان چیزی که بشریت امروز به بدبختی آن گرفتار است و به دنبال جوامع کم گشته ی اروپایی، درس گشتگی و گمراهی بسر می برد.<sup>۲</sup>

ایده ثلویزی باید زیر بنا و ارزشی ثابت داشته باشد که از منبعی با علم و اراده ی ثابت ناشی شده باشد، منبعی که سر تا سر مسیر و میسر و عمل این ایده ثلویزی را زیر نظر گرفته و پیچ و خم های این گذرگاه را پوشیده نباشد، اشتباه ارزیابی هر دیروز او امروز روشن و بر ملا نشود و شہوت و هووی در ارزیابی او اثر نگذارد. اینجاست که حرکت و تحول

---

۱- به کتاب «هل نحن مسلمون» محمد قطب مراجعه شود- (مؤلف).

۲- به کتاب [ ادعای نامه علیه غرب ] «الاسلام ومشكلات..» مراجعه شود.

(مؤلف).

تطور و رشد و ترقی نه زیانمند بلکه مطلوب است ، این حرکت و تحول  
 ماهنگی با فطرت و جهان است ، که همیشه در حرکت بر گرد محور  
 : ثابت ، و در مدار « ثابت » می باشد ، حرکتی هوشیارانه و با هدف و در  
 سیری مشخص و استوار ، حرکتی که ضامن برقراری دراز مدت ملتها و  
 هماهنگی واقعی آنها با طبیعت است .

ما که در ایده ثلوی اسلامی خاصیت حرکت را ( در محور و مدار  
 ثابت ) داریم نیازمند مقابله و مبارزه با جمود در قالبهای خشك ( افکار  
 کلیسایی ) نمی باشیم زیرا برای این ایده ثلوی و زندگانی که در پرتو  
 آن باشد اصلا خطر جمود وجود ندارد ، زیرا حرکت و تحول در این  
 ایده ثلوی در حکم يك قانون است همچنانکه حرکت قاعده مسلم جهان  
 است و جمود و رکود و فساد مردود آن و همچنانکه جهان ، با فرض بقاء  
 حقیقت آن ، حرکتش دایمی و تپورش پیوسته و در هر لحظه است .

وقتی به مکاتب فلسفی غرب می نگریم خاصیت « تطور مطلق » را در  
 بیشتر آنها مشاهده می کنیم ولی نه تطوری با محور ثابت . اینجاست که  
 باید عوامل تاریخی را که این طرز فکر سرکش را به وجود آورده ،  
 هوشیارانه به یاد بیاوریم و دریابیم که تا چه اندازه از دشمنی عمیق برضد  
 طرز فکر دینی مایه گرفته و در ما و راء این دشمنی چه عللی پنهان گشته است ؛  
 و باید درك کنیم که راه و رسم این طرز فکر آستن از دشمنیهای دیرین با  
 کلیسیا ، صلاحیت آنرا ندارند که الگویی برای ما و برای ایده ثلوی  
 اسلامی باشد و روانیست که ما در بحث اسلامی از آن یاری جویم .

ما از چنین عقیده بی کینه و نوز تاریخ ، راه و روش می آموزیم و از  
 نتایجی که به آن رسیده اند اقتباس می کنیم و گاه پاره ای از آنرا به عاریت

می گیریم و آنرا در مقام معرفی اسلام و سخنی از جامعه یا روشهای فکری و عقیده‌ی آن می آمیزیم! اینها همه جهلند در لباس معرفت و گاه آمیخته‌یی از نادانی و سوء نیت.

استاد محمد اسد (جدید الاسلام و لثوبولد فایس سابق) در کتاب  
بر ارج خود «الاسلام علی مفترق الطرق» می گوید :

«تاریخ به ما می آموزد که همه فرهنگهای انسانی و همه تمدنها همانند موجودات جاندار، باید همه مراحل مختلف زندگی - از تولد و نوجوانی و غنفلوان شباب و سپس پیری و کهنوت - را بگذرانند. تمدن و فرهنگ بشر، مانند گیاهی می روید و از بین می رود تا راه را برای فرهنگهای جدیدی که متولد شده اند، باز بگذارد.

اما اسلام، که روزگاری شاهد عظمت و شکوه و الهام بخشی کارهای بزرگ به دست مردان بزرگ و فداکاریهای گوناگون آن بوده ایم و بتدریج دگرگونی یافته و اوضاع تازه‌یی به خود دیده و سرانجام به رکود و ایستایی انجامیده و بالاخره به چیزی بی محتوا و میان تهی تبدیل شده و امروز انحطاط و انحلال کامل آنرا به چشم خود می بینیم، آیا مشمول این قاعده است؟ نه! زیرا وقتی به یاد بیاوریم که : «اسلام تمدنی مانند سایر تمدنها و زائیده‌ی فکر بشر نمی باشد و وقتی بدانیم که اسلام راهی است که خداوند آنرا پیش پای ملتها و برای همه‌ی زمانها و مکانها گسترده است، وضع داوری بکلی تفاوت می کند.

همچنین فرهنگ اسلامی وقتی نتیجه و ثمره‌ی پیروی ما از يك

دین آسمانی باشد دیگر هرگز مانند سایر فرهنگها، تسلیم مرور زمان و مقید به قوانین زندگی موجودات آلی نخواهد بود. وانگهی آنچه را که انحلال اسلام می‌نامیم در حقیقت خلأ و مرگی است که به سبب بیدلی و گرانجانی بردل‌های ماسایه‌افکننده و نمی‌توان با وجود این آفت به نوا و نغمه‌ی ازلیت گوش‌فراداد. گذشته از آن، ازاینکه انسانیت - با رشد و بلوغ امروزی - توانسته باشد از اسلام جو اثر بماند اثری ظاهر نیست، زیرا جامعه‌ی متمدن انسانی، هنوز قدم اول خود (یعنی بنیاد فکر برادری انسانها) را بر یک پایه و اساس عملی به آن صورت که اسلام بر اساس فکر «ملت‌ی واحد به نام امت» نهاده، نتوانسته است بردارد. بشر هنوز نتوانسته بنیاد بنایی عالی، مانند نظام اجتماعی اسلام را بگذارد که اصطکاکها و برخورد‌های نامطلوب افراد در آن کمتر باشد و هنوز نتوانسته است مقام انسان را اندکی بالا ببرد و بر احساس امنیت یا برخورد شبنختی و امید معنوی او بیفزاید.

در همه‌ی این موارد، بالعیان، پیشرفت‌های بشریت در جنب آورده‌های اسلام و به‌ثمر رسانده‌های آن فوق‌العاده ناچیز است. پس به کدام دلیل است که می‌گویند عمر اسلام به سر آمده؛ آیا جز این است که اسلام بر شالوده‌ی دینی خالص می‌باشد و کالای دین بی‌مشتري است و امروز بازاری ندارد؟

آیا ما وقتی نظامی بر پایه‌ی دین را مشاهده کنیم که نتوانسته است راهی عملی برای زندگی ارائه نماید - راهی مناسبتر با

مزاج انسان و کاملتر از آنچه عقل بشر از راه پیشنهاد یا اصلاح بیاورد۔ خود در صحنه‌ی برتری جویی دین، دلیل قاطعی نیست؟ ما دلالی داریم که اسلام پشتیبان هر آنچیزی است که کوشش انسان آنرا به ثمر رسانده باشد زیرا کشف و ارائه‌ی آن از اسلام، دلخواه و مورد پسند خود او بوده خیل‌سی پیش از آنکه دست بشر به آن برسد؛ و هر کجا که انسان در تطورات خود راه خطا و اشتباه پیموده، اسلام آنرا، پیش از آنکه بشریت به خطای خود پی برده باشد با صدای بلند و آشکار به بشر، هشدار داده و یادآور شده و صرف نظر از اعتقاد دینی، از نظر عقلی محض هم مشاهده می‌کنیم که اسلام بشریت را بصورتی عملی و با اطمینان تام به پیروی از هدایت اسلامی تشویق کرده است.

بر خلاف نظر برخی از مسلمانان، ما به اصطلاح دین اسلام احتیاج نداریم، زیرا اسلام امروز، کامل است و پیش از این هم کامل بوده است، نیاز ما در آنست که مناسبات خود را با دین اصلاح کنیم و به معالجه‌ی غرور و کسالت و کوتاه نظری و بطور خلاصه معالجه و ترمیم خرابیهایمان بپردازیم.

اسلام به عنوان یک بنیاد روانی و اجتماعی، از هر تحسینی غنی است و از هر تغییری در مفهوم یا برنامه‌های اجتماعی آن، ولو اندک، بی‌نیاز است و پیوند فرهنگهای بیکانه با آن بشیمانی سختی عایدمان خواهد کرد و زیانی حتمی بر ما وارد نخواهد آورد.

---

۱- الاسلام علی مفترق الطرق: محمد اسد ترجمه‌ی عمر فروخ ص ۱۰۹-

به عقیده‌ی ما، زیان، تنها به‌ما مسلمانان وارد نیامد، که دامنه‌ی این زیان حتمی، یعنی تحریف تنها منبع بازمانده‌ی هدایت آسمانی و مسموم یا گل‌آلوده کردن یکتا سرچشمه‌ی راهنمایی ناب الاهی، بزودی به‌همه‌ی بشریت خواهد رسید. بشریت به‌سبب دورماندن از این پایگاه ثابت و استوار، بزودی به‌زیان آن دوچار خواهد شد، در سر «زمینی که ایمان فلك رفته به باد» و جایی که به‌سبب کردار مردم فساد همه‌جا را فرا گرفته و وسیله‌ی بی‌برای نجات، جزمین زوال ثابت و استوار، که يك سر آن به‌دست خداست، نباشد.

آنها که به نام تجدید و اصلاح و تطور و یا به عنوان رهایی از یادگارهای قرون وسطا یا تحت هر شعار دیگر، در اندیشه‌ی متزلزل ساختن این پایگاهند، دشمنان واقعی ما و دشمنان واقعی بشریت‌اند، آنها سزاوار طردند و بایستی از بشریت خواست که آنان را از خود براند.

این گروه از پیشرفتگی و روشنفکری دم می‌زنند و علیه ارتجاع سخن‌ها می‌گویند در حالی که خود هنوز خوشه چین خرمن پوسیده‌ی قرن نوزدهم و حتی قرن هیجده‌مند. نه فرزند خود که زاده‌ی اروپاییان را دایگی می‌کنند، مهربانتر از مادر. و هنوز دستشان به محصول قرن بیستم نرسیده است. اینان لااقل نیم قرن عقب ماندگی فکری دارند و هنوز ندانسته‌اند که در حالی که اینان پایبند ما تریالیسم و تخیلات مارکسی و یا نظریه‌ی داروین و پیروان او هستند، در اروپا طرز فکر مخالف مارکسیسم و داروینیسم همچون يك پدیده‌ی عمومی و هر جایی ظاهر و شکوفان شده است. اینها مرتجعین به لباس روشنفکرند. نه روشنفکران واقعی که

امروز خود را ناچار به بازگشت به دین می بینند و پس از سه قرن حیرت و  
گمراهی و اضطراب ، ازدین ، یقین و راحت و اطمینان می جویند .

ما مسلمانان - که خدا ما را از شر حوادث تاریخی بی گناه  
گمراهی و جهالت فکر غربی گردید ، حفظ نموده است - نادانتر از همه  
خواهیم بود اگر بدون عذر و بی هیچ سببی و هیچ بهانه ای رویداد تاریخی ،  
در وادی سرگردانی و گمراهی بیفتیم .

وقتی این پایگاه ثابت را که می توان روزی به آن پناهنده شد و پس از  
عمری گمراهی و تشویش ، از آن آسایش و امنیت و ثبات طلبید ، از دست  
بدهیم نه فقط خود که همه ی بشریت را به تباهی کشانده ایم . بیایید  
عواقب خطرناک این کار بزرگ ، در برابر خود و همه ی بشریت ، را بسنجیم .

( «همه گیر» است )



« و همه چیز را

- بروشی -

برشمرديم \*

ویژگی سوم ایده‌تولوژی اسلامی، خاصیت «کلی و همگانی بودن» آن است. این خاصیت نیز از طبیعت خاصیت اول: (ربانی بودن) - نه ساخته‌ی انسان - سرچشمه می‌گیرد. کلی و همه‌گیر بودن، نشان اصیل کارگاه الاهی است.

انسان، به زمان و مکان، محدود و محصور است. در زمانی پا به عرصه‌ی هستی گذارده و هستی او سرانجامی خواهد داشت. بایبند مکان است و برای جایگزینی به مکانی محتاج است و از قید مکان رهایی ندارد. دارای دانش و تجربه و ادراکی محدود می‌باشد، دانشش با هستی او آغاز و پا به پای هستی او و در زمان و مکان و همگام با وظیفه‌ی جانشینی او بر روی

---

\* - «وکل شیء احصیناه فی امام مبین» (یاسین: ۱۱).

مین، به پیش می رود و توسعه می یابد. گذشته از این محدودیتها، از رفی به ناتوانیهای مادی و از طرف دیگر به توسن سرکش غریزه و همچنین قصور و جهل گرفتار و محکوم می باشد.

چنین انسانی و با این شرایط و به دلیل چنین محدودیتهایی، وقتی رصد ایجاد ایده ثلویزی یا آئینی برای زندگی بیفتد، لاجرم اندیشه عمل او نیز محکوم به همان محدودیتهای زمانی و مکانی و ضعف تجربی ادراکی و نفوذ غرایز و جهل و قصورهاست. اندیشه‌ی او «جزئی» خواهد بود و مناسب یک زمان، نه «مطلق» و برای همه زمانها؛ و پایبند یک مکان خواهد بود نه تمام مکانها و متناسب حالتی نه تمام احوال و برای طح معینی نه هر سطحی.

بعلاوه، هرگز انسان، به همه زوایا و جوانب یک کار نمی تواند دسترسی یابد زیرا که «همه چیز»، زمانهای طولانی و مکانهای متعدد و سباب و علل یشمار دارند و در ماوراء وجود انسان و حوزه ادراک او ستند... بعلاوه که اندیشه‌ی بشری دو آفت بزرگ دارد «ضعف» و «هوی»، که دو داغ قدیمی انسانند. به این ترتیب، فکر بشری و کار بشر، هرگز نخواهد توانست که همگانی و کلی باشد. فکر بشری «جزئی» است، بزمان معینی بستگی دارد و جزئی بودن در آن ایجاد نقص می کند و زمانی بودن آن ناپایداری می آورد و محتاج به تغییرش می سازد و به همین سبب است که در افکار مستقل بشری یا روشهایی که ساخت بشرست - بدانسان که تاریخ اروپا به ما نشان می دهد - همیشه «تناقض» و «جدال» وجود داشته است.

اما آنگاه که خدای متعال سر رشته را به دست گیرد، نه در

ایده‌تولوژی ونه در آئین زندگی بشر - که زاییده‌ی آنست - هیچیک  
قصور و نقص و ناتوانی و فاصله را که فرآورده‌های بشر گرفتار آن بودند  
در آن نمی‌توان یافت ... بدین ترتیب است که «جامع» بودن یکو  
مختصات درخشان ایده‌تولوژی اسلامی می‌گردد.

خاصیت «همگانی» بودن که انگ و امتیاز خاص این ایده‌تولوژی  
است به صورت‌های مختلفی جلوه می‌کند: .... یکی از برگزین جلوه‌ها  
آن، برگشت همه‌عالم در آغاز و در رهنوردیهای مادی و معنوی خود و  
همه جوششها و گردشها و تطورها و تغییرها، به خدای متعال است و وج  
تدبیر خدا، با اراده‌ی ازلی و ابدی بی‌نهایت خود و اراده و قدرت و خواست  
بی‌کرانه در آن. خداوند، آفریدگار جهان و جانداران و بیجانهای آن  
کارگردان هر جنبش و جوشش و هر گردش و گونش، و تنها بایک اراده  
است. اوست که در آغاز، هستی را سرانداخت و سپس باخواست خو  
هر تغییری و هر جوششی نور را دانست به پا کرد. این همان حقیقه  
باشکوه «توحید» است که زیربنای نخستین جهان‌بینی اسلامی است.

بیان این حقیقت، فضای پهناوری را در معارف قرآنی اشغال کرد  
که نمی‌توان همرا در اینجا بیان کرد. بخشی از آن را در فصل «عملکرد»  
بودن جهان‌بینی اسلامی و بقیه را در بیان خاصیت دیگر «یکتاکرایی»  
- در آخر این کتاب - آورده‌ایم و تفصیل کامل آنرا به عنوان نخستین زیربنای  
جهان‌بینی اسلامی، در جلد دوم (مخصوص بیان ارکان جهان‌بینی) خواهد  
آورد. اکنون می‌پردازیم به ارزیابی این خاصیت:

این جهان‌بینی - از راه خاصیت جامع و همه‌گیر بودن - می‌توان  
وجود جهان را در آغاز ایجاد و سپس تمام حرکات و جوششهای آن

صوص جوشش پدیده‌ی «زندگانی» (حیات) را درماده‌ی سخت، تفسیر  
د. بدون شك حیات چیزی‌سوای ماده‌ی بیجان و سخت است و چیزی  
گفت و دهشت‌زا و حساب‌شده که مابین ویژگی‌های آن بنا ماده، فاصله‌یی  
ندازه‌ی فاصله‌ی وجود و عدم، وجود دارد.

جهان هستی، در برابر انسان نخست‌پرده از روی خویشتن برمی‌دارد  
بگونه‌یی جهان‌بینی در دیده‌ی دل او مرسم سازد و سپس هماهنگی  
بادل شکفت و شهر آشوب خودرامی نماید - هماهنگی که محال است  
حسب تصادف و احتمال به وجود آمده باشد؛ چه احتمال و تصادف قانونی  
دکه به موجب آن محال است که در وجودی اینهمه هماهنگی خود به خود  
وجود آمده باشد.<sup>۱</sup> - و از او جهان‌بینی‌یی می‌طلبد که این هماهنگی و  
سقرا توجیه کند.

پدیده‌ی «حیات» نیز در برابر انسان خودنمایی می‌کند و علامات  
فهام بسیاری برای او باخود می‌آورد که از آنچه معمای اصل وجود و  
مجهان داشت، کمتر نیست.

آیا حیات درماده‌ی بیجان چگونه جوشیده به وجود آمد؟ و چگونه  
ین رفتار شکفت خود که هزاران هماهنگی و تعادل بادقت آنرا احاطه  
ده است، ادامه می‌دهد؟

تنها جهان‌بینی اسلامی است که می‌تواند تفسیری قابل درک برای

---

۱- رجوع کنید به فصل «المصادفه» کتاب «العلم يدعو الى الايمان»  
یف کریسی مورین و ترجمه به عربی محمود صالح الفلکی - (مؤلف). همچنین  
کتابهای «اثبات وجود خدا» ترجمه‌ی آقای آرام و کتب مربوط به حساب  
تمالات.

اینهمه هماهنگی در طرح جهان عرضه نماید و هموست که قادر باشد جهان بینی جامع خود همه‌ی علامات استفهام، از هستی اولیه‌ی جهان تا تمام رویش‌هستیها و مستیهای دیگر، را پاسخ بدهد و همچنین رمز در ماده‌ی بیجان و سیر شکفت انگیز پس از آنرا به‌ما نشان دهد ب آنکه حتی از یک سؤال بگریزد یا به جدال پناهنده شود و یا به طبیعت اموری دور از فهم عمومی حواله کند.

فاصله‌ی میان نیستی و هستی بحدی است که امکان عبور از آن به عقل بشری وجود ندارد. جهان چگونه پدیدار شد؟ اگر مقصود از طبیعت همین وجود مادی است چگونه به وجود آمد؟ عقل بشری بدون ح به یک «اراده» سازنده که چون «بخواهد» «می‌شود» این فاصله هولناک چگونه می‌تواند عبور کند؟<sup>۱</sup>

عقل بشر، اگر به این اراده‌ی مبدعه (: سازنده) اعتراف نکند تحلیل و تفسیر در مانده خواهد شد و یا مانند فلاسفه‌ی اعصار و امصار مخد به اشتباه و یاوه‌گویی خواهد افتاد. فاصله‌ی میان ماده‌ی خشک و بیجا یا خته‌ی زنده نیز همانند فاصله‌ی عدم و وجود است، و فاصله‌ی دهشت که عقل بشر بدون حواله به اراده‌ی سازنده‌ی خداوندی که :

«اعطی کل شیء خلقه ثم هدی»<sup>۲</sup>

از طبیعت آن عاجز است.

عقل و جان بشر در اینجا به جوابی آسوده ساز می‌رسند، زیرا لا زندگی به ماده‌ی بیجان از منبع دیگری غیر از خود ماده‌ی بیجان باید آ

---

۱- ص ۴۱-۴۵ کتاب «ذره‌ی بی انتها» آقای مهندس بازرگان را مطالعه کنید

۲- «همه چیز را هستی بخشید و به راه انداخت»

«ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش» و «فاقد لایعطیه»؛ و نمی شود گفت که این خاصیت در خود ماده پنهان است سؤال دیگر پیش می آید که در بی نهایت زمان پیش، چگونه این تدرآن نهفته شده است؟ تا در وقت معینی ظاهر شود، بدون آنکه در پس اراده بی و اراده کننده بی باشد.

بحث از جهان و حیات، در این فصل کافی است و در جلد دوم از آن بحث خواهد شد اکنون بازمی گردیم به خاصیت جامع و عام بودن و بازگشت همه ی جهان به سوی خدا و شمول اراده و اداره و سلطه ی هر چیز، که از آن سخن می گفتیم، و برخی از آیات قرآن را که این بت در آن مرتسم شده است در اینجا می آوریم:

«انا کل شیء خلقناه بقدر»

«وخلق کل شیء فقدره تقدیرا»

«وکل شیء عنده بمقدار»

«الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی»

«انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون»

«ان ربکم الذی خلق السماوات والارض فی ستة ايام

ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا

والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامرہ الاله الخلق

والامر. تبارک الله رب العالمین»

«وآیه لهم اللیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون

والشمس تجری لمستقر لها ذالک تقدیر العزیز العلیم

والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم.

لا الشمس یبغی لها ان تدرك القمر ولا اللیل سابق النهار

و کل فی فلك یسبحون»

«والله خلق كل دابة من ماء... فمنهم من يمشى على بطنه  
ومنهم من يمشى على رجلين ومنهم من يمشى على أربع  
يخلق الله ما يشاء. ان الله على كل شيء قدير»  
«وجعلنا من الماء كل شيء حي»

«ان الله فائق الحب والنوى يخرج الحي من الميت  
مخرج الميت من الحي ذالكم الله فاني تؤفكون. فاصباح  
الاصباح وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبما  
ذالك تقدير العزيز العليم. وهو الذي جعل لكم النجوم  
لتهتدوا بها في ظلمات البر والبحر. قد فصلنا الايات  
لقوم يعلمون. وهو الذي انشاكم من نفس واحدا  
فمستقر و مستودع قد فصلنا الايات لقوم يفقهوا  
وهو الذي انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات كل شيء  
فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا ومن النخل  
طلعها قنوان دانية وجنات من اعناب والزيتون والرمان  
مشتبها وغير متشابه. انظر والى ثمره اذا اثمر وينعه ان فوا  
ذالكم لايات لقوم يؤمنون»<sup>۱</sup>

۱- «ما هرچیز را با اندازه آفریدیم» (قمر: ۲۹)

«وآفرید هرچیز را و آنرا با اندازه قرارداد» (فرقان: ۱)

«وهرچیزی نزد او اندازه‌ی خود را دارد» (رعد: ۸)

آن [خدایی] که آفرینش هرچیز را بدو بخشید و آنرا راهبری فرمود  
(طه: ۵۰).

«همانا گفتن ما با چیزی که خواست ما باشد آنستکه «باش» می‌شود  
«پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین را درشش روز آفرید  
سپس بر تخت فرمانروایی نشست، روز را باشب که باشتاب به دنبال اوست  
می‌پوشاند و خورشید و ماه و ستارگان در بند فرمان اویند. بدانید که  
آفرینش و فرمان از اوست. خجسته باد خدایی که پروردگار جهانیان است».

و حتی اسلام رویدادهایی که اسباب نزدیک و روشنی دارند ، در  
اعاین علل ظاهری به اراده‌ی خداوند برمی گرداند :

«نحن خلقناكم فلولا تصدقون؟ أفرأيتم ما تمنون؟ أأنتم

تخلقونه ام نحن الخالقون؟ نحن قدرنا بينكم الموت

«و شب برای آنان آینی است . روز را از آن برکنیم و ناگهان در تاریکی  
، و خورشید به جایگاه خود روان است آنست نهاد به اندازه از نیرومند دانا»  
« و ما را منزلها نهادیم تا هنگامی که چون شاخه‌ی خشکی باز گردد . نه  
رشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی گیرد و هر يك در مدار خود  
برند» (یاسین: ۳۷-۴۰) .

«و خداوند همه جنبندگان را از آب آفرید ، پاره‌یی بر شکم روند و پاره‌یی  
و پا و پاره‌یی بر چهار پا خدا آنچه خواهد بیا فرزند چه خدا بر هر چیزی تواناست»  
(ر: ۲۵)

«و همه چیز را از آب زندگی بخشیدیم» (انبیاء : ۳۰)

«همانا خدای شکافده‌ی دانه و هسته ، زنده را از مرده بیرون آورد و بیرون  
رنده‌ی مرده از زنده است . خدای اینست به کجا سرگردان می‌روید ؟ شکافده‌ی  
دادان است و شبید را برای آرامش ساخت و خورشید و ماه را برای حساب نمودن .  
است نهاد به اندازه از نیرومند توانا . و او کسی است که ستارگان از برای شما  
د تابدان در خشکی و دریا از تاریکیها راه بیرون یابید . این نشانه‌ها برای  
ایان نهادیم .

«و اوست آنکه شمارا از يك تن بساخت و از جایگاه و امانتگاهی . همانا  
، نشانه‌ها را برای گروهی که می‌فهمند آوردیم . و اوست آنکه از آسمان آبی  
و فرستاد و بدان رویدنی هر چیز بیرون ساختیم و از آن سبزه‌یی که دانه‌یی سوار  
هم بیرون ساختیم و از گل نخل گل آن خوشه‌های آویخته و باغها از تاکها و  
نون و انار مانند و بی مانند ... بنگرید میوه‌ی آنرا چون میوه دهد و رسیدنش  
انا در اینها نشانه‌هاست برای آنها که باور می‌آورند» (انعام: ۹۵-۹۹) .



و ما نحن بمسبوقين. على ان نبذل امثالكم وننشكم في  
 لاتعلمون. ولقد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذكرون  
 افرأيتم ما تحرثون. انتم تزرعونه ام نحن الزارعون  
 لو نشاء لجعلناه حطاما فظلمتم تفكهون؟ انا لمغرمود  
 بل نحن محرومون! افرأيتم الماء الذي تشربون؟ اانه  
 انزلتموه من المزن! ام نحن المنزلون؟ لو نشاء لجعلناه  
 اجاجا فلو لا تشكرون. افرأيتم النار التي تورون؟ اانه  
 انشأتم شجرتها ام نحن المنشؤون؟ نحن جعلناها تذکر  
 و متاعا للمقوين .. فسبح باسم ربك العظيم»

« فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم وما رميت اذ رميت  
 ولكن الله رمى وليبلى المؤمنین منه بلاء حسنا» ۱

در اینجایش از این مجال ترسیم خاصیت «جامعیت» این جهان بینو  
 باسیمای توحید، نیست. همین مجمل مارا بسنده است و تفصیل آن در

---

۱- «ما شمارا آفریدیم پس چرا نمی پذیرید؟ چه می دانید از آن منی که  
 می ریزید؟ آیا شما می آفرینید آنرا یا آفریننده مایم؟ ما مرگه را در میان شما نهادیم  
 و از ما پیشی نگرفته اند. تا همانندان شما به جای شما بیاوریم و شمارا به جوری که  
 نمی دانید باز آوریم. و آفرینش نخستین را دانسته اید پس چرا هشیار نمی شوید.  
 چه می دانید از آنچه می کارید؟ آیا آنرا رویانیدید یا ما رویاننده ایم؟ اگر خواهیم  
 آنرا همه بی سازیم و به شگفتی شوید [و گوئید] زیانمندان مایم نه بلکه بی نصیبانیم!  
 چه می دانید از آبی که می نوشید؟ آیا شما آنرا از ابر و فرستادید یا ما؟ اگر خواهیم  
 آنرا شور سازیم پس چرا سپاس نمی گزاید؟ چه میدانید از همین آتشی که می افروزید؟  
 آیا شما درخت آنرا بساختید یا ما؟ آنرا هشدار و بهره ای از برای بیا بانیان کردیم  
 پس نام خدای بزرگوارت را منزه ساز» (سوره ی واقعه : ۵۷-۷۴).

«و آنرا شما نکشته یید بلکه خداوند کشت و چون تیر انداختی تو نبیند اختی  
 بلکه خداوند انداخت تا دین باوران از آن آزمونی نیکو دهند» (انفال : ۱۷).

جلد دوم این کتاب خواهد آمد .

جان کلام آنکه جهان بینی اسلامی است که با خاصیت جامع بودن شمول خود و شرط توحید ، عقل و دل بشر را آرامش می بخشد و او را حقیقت: مؤثرات عالم وجود - همان گونه که واقعاً هست - مربوط میسازد . فکر بشری را از سرگردانی و بی راهبری و از حواله به عللی غیر مضبوط و گاهی غیر موجود - ( همچون حواله به عقل یا طبیعت یا به موجودات فسانه‌ی زاییده‌ی بت پرستی که رنگ فلسفه یافته و در تاریخ جای گرفته‌اند ) هائی می بخشد .

بالاخر از همه « عنصر اخلاقی » یی است که زاییده‌ی این طرز جهان بینی است و اسلام آنرا در قلب و زندگی بشر جای می دهد تا بدان سیله سر رشته‌ی سراسر جهان و حیات را به دست خدا و نظر و سلطه‌ی او سپارد . ( در فصل « عملکرد » بودن ایده‌ی ثلویذی اسلامی از آن بحث خواهد شد ) .



جلوه‌ی دیگر جامعیت جهان بینی اسلامی در آنست که جهان بینی ، ایه پای سخن از حقیقت « الوهیت » و خصایص و آثار و صفات او به حکم نکه الوهیت همان حقیقت نخستین و بزرگ و اساسی این جهان بینی است ، از « عبودیت » و مختصات آن نیز سخن می گوید و از واقعیت جهان و حیات و انسان برده بر می دارد و طبیعت و سر آغاز و صفات و احوال روابط بین او و مقام والای خداوندی ( الوهیت ) را معرفی می کند ، و در یک شته فکر منطقی و فطری ، میان تمام این حقایق ، ربطی همه جانبه رقرار می کند بجوری که با سادگی و صرافت فکر و دریافت انسان و

باسازمان وجودی اوسازد .

بدین ترتیب از مجموع حقایقی که در دامن این جهان بینی - و در نهایت دقت و وسعت - وجود دارند ، يك جهان بینی ( يك صورت کامل و تفسیر جامعی از جهان و بشریت ) به دست می آید که نیازمند هیچ منبع دیگری نیست بلکه به دلیل وسعت و جامعیت و عمق و دقت خود و هماهنگی بیشتری که دارد ناممکن است از منبع دیگر ، چیزی به خود بیفزاید .

تباهی و درهم آمیختگی و پیچیدگی در جهان بینی اسلامی از روزی آغاز شد که گروهی - که در تاریخ به نام فلاسفه ی اسلام شناخته شده اند - برای جهان بینی اسلامی به گدایی از افکار فلسفی یونانی و در یوزهی برخی اصطلاحات آن ، به خصوص از ارسطو و افلوطین و الاهیون مسیحی ، برخاستند .

جهان بینی اسلامی بحدی دقیق و عمیق و باندازه یی ریشه دار و هماهنگ و یکپارچه است که هیچ عنصر بیگانه یی را به خود راه نمیدهد ؛ گرچه تنها يك اصطلاح و فقط برای «تعبیر» باشد ، تعبیری که به اقتضای روش فکری اجنبی به وجود آمده است .

هر اصطلاحی دارای تاریخی معین و ارتباطاتی معلوم با تاریخ میباشد و نمی شود آنرا از این وابستگیها رهانید و در جای دیگری ، منقطع از تاریخ خود ، بکار برد . جهان بینی اسلامی نیز دارای اصطلاحاتی خاص خود است که با طبیعت ریشه ی لغوی و همه ی وابستگیهای تاریخی و موضوعی و طبیعت و الهامات آن سازگار است و لمس این پدیده ی دقیق نیز احساسی لطیف می خواهد تا بتواند مقتضیات این جهان بینی را در

زمینه‌ی شعور ذهنی و تعبیر خارجی آن، بخوبی درک نماید .

پایه‌ی نخستین جهان بینی اسلامی، معرفی دقیق و جامع خداوندگار است . باتوصیف ذات و صفات و خصوصیات منحصر به فرد خدایی او - که بکلی آنرا از مختصات بندگان جدا می‌سازد - و همچنین معرفی آثار این «وجود» در جهان و در مردم و در همه عوالم و ملت‌های زنده .

این معرفی در قرآن ، در دایره‌ی بسیار وسیعی تکمیل شده است که به موجب آن وجود الاهی در جان بشر به صورت وجودی روشن و مسلم جای می‌گیرد که زندگی بخش و مؤثر است و جان را با تمام زوایایش فراچنگ دارد و روان آدمی، زنده می‌است و وابسته‌ی او و از او توان جدایی - و نه فراموشی و غفلت - ندارد چه ذات الاهی بحدی توانایی و آشکاری و عمل از خود می‌نمایاند که پیوسته انسان جان خود را با او روبرو و چشم در چشم و او را امداد در خود مؤثر می‌بیند .

« الحمد لله رب العالمین . الرحمن الرحیم . مالك

يوم الدين »

« الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم،

له ما في السموات وما في الارض . من ذا الذي

يشفع عنده الا باذنه ؟ يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم

ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه

---

« سپاس خداوند راست پروردگار جهانیان . بخشایشگر مهربان دارنده‌ی

روز جزا .. (سوره‌ی حمد).

«الله . خدایی جز او زنده و پاینده نیست نه چرت می‌گیرد او را و نه خواب.

از اوست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است . کیست که بی‌اجازت نزد

او شفاعت کند؟ به پیش چشم و پشت سرشان داناست و به چیزی از دانش او چیره

نشوند مگر به آنچه او خواهد، سرپر فرمانروایی او به پهنه‌ی آسمانها و زمین -

السموات والارض ولا يؤده حفظهما و هو العلى  
العظيم ،

« الله لاله الا هو الحى القيوم نزل عليك الكتاب  
بالحق مصدقا لما بين يديه وانزل التوراة والانجيل  
من قبل هدى للناس وانزل الفرقان ان الذين كفروا  
بآيات الله لهم عذاب شديد. والله عزيز ذو انتقام.  
ان الله لا يخفى عليه شىء فى الارض ولا فى السماء  
هو الذى يصوركم فى الارحام كيف يشاء لاله الا  
هو العزيز الحكيم » .

« قل اللهم مالك الملك ، تؤتى الملك من تشاء و  
تنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء و تذلل من تشاء  
بيدك الخير انك على كل شىء قدير. تولج الليل فى النهار  
و تولج النهار فى الليل و تخرج الحى من الميت و  
تخرج الميت من الحى و ترزق من تشاء بغير حساب  
« قل : لمن ما فى السموات و الارض ؟ قل : لله ..  
كتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم الى يوم القيامة  
لا ريب فيه . الذين خسروا انفسهم فهم لا يؤمنون

---

→ است ونگهدارى اين هردو بروى گرانى نكند و اوست و الاى بزرگوار» (سورهى  
بقره: ۲۵۵).

«الله . خدايى جزا و زنده و پاينده نيست . اين كتاب را براستى بر تو فرو  
فرستاديم كه پذيراي كتابهاى پيشين است و تورات و انجيل را از پيش فرو فرستاد  
از براى راهنمايى مردم و قرآن را فرو فرستاد . آنانكه به آيات خدا ناسپاسي كردند  
عذاب دردناكي را دارند و خدا بزرگ و تلافى جوست . بر خداوند چيزى - نه در  
زمين و نه در آسمان - پوشيده نماند . هموست كه شمارا در زهدانها نقش مى بندد  
هر طور كه خواهد . خدايى نيست جزا و كه گرانمند و فرزانه است» (آل عمران:  
۶-۲).

« بگو: خداوند ا پادشاهها ! فرمانروايى به آنكه خواهى بخشى و فرمان ←

وله ما سكن في الليل والنهار و هو السميع العليم .  
 قل : اغير الله اتخذ وليا فاطر السماوات والارض ؟  
 وهو يطعم ولا يطعم . قل : انى امرت أن اكون اول  
 من اسلم ولا تكونن من المشركين . قل : انى اخاف  
 ان عصيت ربي عذاب يوم عظيم . من يصرف عنه  
 يومئذ فقد رحمه وذلك الفوز المبين . و ان يمسك  
 الله بضرفلا كاشف له الاهو وان يمسك بخير فهو  
 على كل شيء قدير . وهو القاهر فوق عباده و هو  
 الحكيم الخبير . قل : اى شيء اكبر شهادة ؟ قل : الله  
 شهيد بينى وبينكم و اوحى الى هذا القرآن لانذرکم  
 به ومن بلغ . انکم لتشهدون ان مع الله آلهة اخرى ؟  
 قل : لا شهد . قل : انما هو اله واحد و انتى برىء  
 مما تشركون »

→ از هر که خواهی گیری و آنکه خواهی عزت دهی و آنکه خواهی خوار سازی  
 خویشها به دست تست و تو بر هر چیز توانایی. شبدا در روز درمی آوری و روز را  
 در شب گذاری و زنده را از مرده بیرون سازی و مرده را از زنده بیرون آری و هر که را  
 خواهی بی شمار روزی دهی» (آل عمران: ۲۶-۲۷).

«بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از کیست؟ بگو: از برای خداست که  
 بر خویش مهر آوری مسلم ساخته. همانا شمارا تا روز واپسین که شکی در آن نیست  
 گرد آورد. آن کسان که بر زیان آرند و آنان ایمان نمی آرند. آنچه در شب  
 و روز آرام دارد از اوست و اوست شنوای دانا. بگو: آیا جز خدا آفریدگار آسمانها و زمین  
 را به سروری گیرم؟ او می خوراند و خورنده نیست. بگو: من مأمورم نخستین مسلم  
 باشم و مباد از مشرکان باشی.

» بگو: اگر سرپیچی کنم از عذاب روز بزرگ می ترسم. هر کس که در  
 آن روز از او دست بردارد همانا خدا به او رحمت آورده و آن کار مکاری هویداست.  
 و اگر خدا بر تو گزندى رساند جز او بردارنده ی آن نیست و اگر به تو نیکی رساند

« الله يعلم ما تحمل كل انثى و ما تفيض الارحام و  
 ما تزداد و كل شيء عنده بمقدار . عالم الغيب و  
 الشهادة الكبير المتعال . سواء منكم من اسرا القول  
 و من جهر به و من هو مستخف بالليل و سارب بالنهار  
 له معقبات من بين يديه و من خلفه يحفظونه . من  
 امر الله - ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا و ما  
 بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد لهم و ما  
 لهم من دونه من وال . هو الذي يريكم البرق خوفا  
 و طمعا و ينشئ السحاب الثقال . و يسبح الرعد بحمده  
 و الملائكة من خيفته و يرسل الصواعق فيصيب بها  
 من يشاء و هم يجادلون في الله و هو شديد المحال .  
 له دعوة الحق و الذين يدعون من دونه لا يستجيبون  
 لهم بشيء الا كباط كفيه الى الماء ليبلغ فاه - و ما

→ باز او بر هر چیزی تواناست . و اوست چیره بر بندگان و اوست فرزانه‌ی باخبر .  
 بگو چه چیز گواهی بزرگترست؟ بگو: الله . گواه میان من و شماست و این قرآن را  
 بر من به الهام فرستاد تا بدان شمارا بیم دهم و هر کرا [به قرآن] رسد . آیا شما  
 گواهی دهید که خدایی دیگر با الله هست؟ بگو گواهی نمیدهم . بگو : همانا او خدایی  
 یکتاست و همانا بیزارم از آنچه به انبازی گیرید» (انعام: ۱۲-۱۹) . خداوند میداند آنچه  
 را هر زنی باردارست و آنچه در زهدانها کم یا افزون گردد و هر چیزی نزد او  
 به اندازه است . دانای نهان و آشکار است و بزرگ و والا گرا . یکسان است که از شما  
 کسی آهسته سخن گوید یا آنکه آشکارش سازد و آن کس که در شب نهان است  
 و در روز روان . از برای او [انسان] فرشتگان پیاپی هست در پیش رو و  
 پشت سر که او را به امر خدا نگهداری کنند خداوند سرنوشت مردم برنگرداند مگر  
 خود به خود بگرداند . و هرگاه خدایای گروهی گزندی خواهد بازگردانی برای  
 آن نیست و جز او دوستی ندارند . او همان است که برق را برای بیم و امید به شما  
 می نماید و ابرهای سنگین سازد . تند زبان به سپاس او دارد و فرشتگان از بیم او

هو بيافه - وما دعاء الكافرين الا في ضلال .  
 والله يسجد من في السماوات والارض طوعا وكرها  
 وظلالهم بالغدو والاصال . قل : من رب السماوات  
 والارض ؟ قل : الله . قل : افاخذتم من دونه اولياء  
 لا يملكون لانفسهم نفعا ولاضرأ ؟  
 قل : هل يستوى الاعمى والبصير ؟ ام هل تستوى  
 الظلمات والنور ام جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه  
 فتشابه الخلق عليهم ؟ قل : الله خالق كل شيء وهو  
 الواحد القهار ،

« و له من في السماوات والارض و من عنده  
 لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحشرون . يسبحون الليل  
 والنهار لا يفترون . ام اتخذوا آلهة من الارض هم  
 ينشرون ؟ لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدنا فسبحان

---

وصاعقه‌ها فرستد و به کسی رسد که خدا خواهد و آنان در باره‌ی خدا به نزاع اندرند  
 و او سختگیر است. به حقیقت خواندن از آن اوست و کسان دیگر که می‌خوانند  
 چیزی پاسخشان نگویند مگر چون کسی دودست باز بر آب گشاید تا آب به لب  
 خویش رساند، و هرگز نتواند رسانید و خواندن کافران جز در گمراهی نیست. و  
 آنچه در آسمانها و زمین است به میل یا به زور بر خدا سجده کنند و سایه‌هاشان  
 هر بامداد و شامگاهان . بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو: الله بگو پس  
 چرا جز او سرورانی گرفتید که سود و زیان خود ندارند ؟

« بگو : آیا بینا و نابینا برابرند ؟ یا که تاریکی و نور یکسانند ؟ یا  
 شریکانی برای خدا قرارداد داده‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و آفریده‌ها برایشان  
 همانند گشته؟ بگو: خدا آفریننده‌ی هر چیز است و او یکتا و جبره‌است » (رعد: ۸-۱۶).  
 « و از اوست آنچه در آسمانها و زمین است و آنان که نزد اویند از بندگی او  
 کبر نورزند و خسته نگردند . شبانروز بی مستی تسبیح‌گویند . آیا از زمین  
 خدایانی گرفته‌ید که باز زندگی دهند؟ اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا



اللّٰه ربّ العرش عما یصفون ! لا یسأل عما یفعل و هم  
یسألون «

« سبحانّ الله ما فی السماوات والارض وهو العزيز الحکیم .  
له ملک السماوات والارض یحیی و یمیت و هو علی  
کل شیء قدير . هو الاول والاخر والظاهر والباطن  
وهو بکل شیء علیم . هو الذی خلق السماوات  
والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش یعلم  
ما یلج فی الارض وما یمخرج منها وما ینزل من السماء  
وما یرج فیها وهو معکم این ما کنتم واللّٰه بما تعملون  
بصیر . له ملک السماوات والارض و الی اللّٰه ترجع  
الامور . یولج اللیل فی النهار . و یولج النهار فی  
اللیل وهو علیم بذات الصدور . »

جهان بینی اسلامی ، طبیعت جهان هستی بی راکه مردم در آن  
زندگی می کنند و مختصات و روابط آنرا با آفریدگار و نشانه بی که از  
حقایق باخود دارد و آمادگی این طبیعت برای زندگی و زندگان . . را  
با اسلوبی بیان می کند که برای فطرت و خرد قابل درک باشد و انسان

---

→ می بودند، تباه شده بودند. پس منزّه است پروردگار عرش از آنچه وصف کنند.  
از آنچه بکند بازخواست نشود و آنها خود بازخواست شوند» (انبیاء: ۱۹-۲۳).  
« آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح گوی خداست و او نیرومند فرزانه است.  
پادشاهی آسمانها و زمین از اوست. زنده می سازد و می میراند و بر هر چیزی  
تواناست. او نخستین و واپسین و آشکارا و پنهان است و به هر چیزی داناست. اوست  
که آسمانها و زمین را درشش روز آفرید و سپس بر سریر فرمانروایی نشست  
به آنچه به زمین رود و آنچه از آن برون گردد و آنچه از آسمان فرود آید و هر چه در  
آن بالا رود، داناست. و او هر کجا باشید با شماست. و خدا به آنچه می کنید بیناست.  
پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و همه کارها بدو بازگردد. شب را در روز  
فرورد و روز را در شب. و او بدانچه در دلهاست آگاه می باشد» (سوره ی الحديد: ۱-۶)

سداق آنرا در خارج و در فطرت خود بیابد؛ و با تعریفی دامنه‌دار  
 دم را به شناخت و ادراك ناموس جهان خلقت و اسرار آن و به‌سازی  
 حیح و سودایی که ناشی از این ادراك و شناخت و این بازتاب باشد،  
 خواند:

«الذی جعل لكم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من  
 السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم . فلا  
 تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون»

«الحمد لله الذی خلق السماوات و الارض و جعل  
 الظلمات والنور . ثم الذین کفروا برهم يعدلون»  
 «الله الذی رفع السماوات بغير عمد ترونها ، ثم  
 استوی علی العرش ، وسخر الشمس والقمر کل یجرى  
 لاجل مسمى، یدبر الامر یفصل الايات لعلکم یلقاء  
 ربکم توفقون . و هو الذی مد الارض و جعل فیها  
 رواسی و انهارا و من کل الثمرات جعل فیها زوجین

«آنکه زمین را بستر و آسمان را بنایی از برای شما ساخت و از آسمان  
 بی فرو فرستاد و با آن میوه هارا روزی شما ساخت . پس همانندانی از برای  
 خدا مسازید با آنکه می‌دانید» (بقره: ۲۲).

«سپاس خداوند را که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و نور ساخت و  
 از آنها که کفر می‌ورزند پروردگارشان را همانند آرد» (انعام : ۱).

«خداوندی که آسمانها را بی ستونی که آنرا ببینید بر افراشت و سپس بر سریر  
 ادشاهی نشست و خورشید و ماه را به کار گرفت هر يك برای مهلت معلومی رواند.  
 جهان را می‌گرداند و نشانه‌ها را یکی پس از دیگری می‌آورد . شاید به دیدار  
 پروردگارتان باور آورید. و او همانست که زمین را بر کشید و در آن کوهها و رودها  
 گذاشت و از هر يك از میوه دو جفت نهاد. با شب روز را پوشاند . همانا در آن  
 شانه‌هاست از برای آنها که می‌اندیشند. و در زمین پاره زمینهای همسایه و باغهای  
 اك و كشت و نخل است از يك بن و غیر يك بن که به يك آب سیراب شوند و در

الثنين ، يغشى الليل والنهار ان في ذلك لآيات لة  
يتفكرون. وفي الارض قطع متجاورات وجنات من اعد  
وزرع ونخيل صنوان وغير صنوان يسقى بماء واء.  
ونفضل بعضها على بعض في الاكل ان في ذلك لآيا  
لقوم يعقلون »

« هو الذى انزل من السماء ماء لكم منه شرا  
ومنه شجر فيه تسمون. ينبت لكم به الزرع والزيتون  
والنخيل والاعناب ومن كل الثمرات ان في ذلك لا  
لقوم يتفكرون . وسخر لكم الليل والنهار والشم  
والقمر والنجوم مسخرات بامرہ ان في ذلك لآيا  
لقوم يعقلون . »

« وما ذراکم فی الارض مختلفا الوانه ان فی ذالک  
لاية لقوم یذکرون وهو الذى سخر البحر لتأکلوا م

→ میوه شان برخی را بر برخی برتری دادیم. همانا در آن نشانه هاست برای آن  
که بخردند» (رعد: ۲-۴).

«اوست آنکه از آسمان آبی فرو فرستاد برای شما که از آن نوشابه‌ی اوست  
و درختان که در آن می‌چرانید و به آن کشت و زیتون و نخل و تاک و از همه میوه ه  
رویابند. همانا در آن نشانه هاست، برای آنها که می‌اندیشند. و شب و روز را مسخر  
شما ساخت و خورشید و ماه و ستارگان با فرمان او مسخرند همانا در آن نشانه هاست  
برای آنها که بخردند. و آنچه که از برای شما رنگارنگ در زمین آفرید. همانا در  
آن نشانه‌یی است برای آنها که بهوشند. و اوست آنکه در بارها مسخر ساخت تا از آن  
گوشت تازه بخورید و زیوری که بپوشیدش از آن بیرون آید. و کشتی را بینی‌آز  
را بشکافد و تاج از خدا فرونی خواهید و شاید که شما سپاس گزاریید. و در زمین لنگر ه  
نهاد که شما را نلرزاند و رودها و راهها، باشد که راه یابید. و نشانها و با ستاره‌ها  
را راه یابند. آیا آنکه بیافریند مانند آنست که نیافریند ؟ آیا هشیار نمی‌شوید؟»  
(نحل: ۱۰-۱۷).

←

لحمًا طرياً و تستخرجوا منه حلية تلبسونها و ترى  
الفلک مواخر فيه و لتبتغوا من فضله و لعلمکم تشکرون  
و القى فی الارض رواسی ان تمید بکم و انهارا و  
سبلا لعلمکم تهتدون. و علامات و بالنجم هم يهتدون.  
افمن یخلق کمن لا یخلق ؟ افلا تذکرون ،

« اولم یرالذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا  
رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شیء حی افلا  
یؤمنون ؟ و جعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم و  
جعلنا فیها فجاجا سبلا لعلمهم یهتدون . و جعلنا  
السما سقفا محفوظا و هم عن آیاتها معرضون . و  
هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر کل فی  
فلك یسبحون ،

« الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض و الفلک تجری  
فی البحر بأمره و یمسک السماء ان تقع علی الارض الا  
بأذنه . ان الله بالناس لرؤوف رحیم .

« و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق و ما کننا عن الخلق  
غافلین . و انزلنا من السماء ماء بقدر ، فاسکناه فی

« آیا آنان که کفر ورزیدند نمی بینند که آسمانها و زمین بسته بودند و بازشان  
دیم ؟ و هر چیز را از آب ، زندگی نهادیم پس آیا نمی گروید . و در زمین لنگرها  
دیم که آنها را نلرزاند و در آن دره ها و راهها ساختیم شاید راه یابند . و آسمان  
سقی ساختیم محفوظ و آنان از نشانه های آسمانی رویگردانند . و اوست آنکه  
، و روز و خورشید و ماه آفرید . هر یک درمرداری شناورند » (انبیاء : ۳۰-۳۳) .  
« نبینی که خدا مسخر شما ساخت آنچه در زمین است ؟ و کشتی در  
ا به فرمان او رود و آسمان را نگهدارد که بر زمین نیفتد جز با خواست او . همانا  
اوند به مردم مهربان و بخشایشگراست » (حج : ۶۵) .

« و همانا بر فراز شما هفتد راه آفریدیم و از آفرینش غافل نبوده ایم و از

الارض، وانا على ذهاب به لقادرون. فانشأ  
بهجنات من نخيل واعناب، لكم فيها فواكه كثيره، و  
تأكلون»

«ألم تر أن الله يزجى سحاباً، ثم يؤلف بينه. ثم ي  
ركاماً، فترى الودق يخرج من خلاله؟ و ينزل  
السماء من جبال فيها من برد، فيصيب به من يشا  
يصرفه عن يشاء، يكاد سنا برقه يذهب بالابصار  
يقلب الله الليل و النهار. ان فى ذلك لعبرة ل  
الابصار»

«ألم تر الى ربك كيف مد الظل، ولو شاء لجعله سا  
ثم جعلنا الشمس عليه دليلاً؟ ثم قبضناه ائینا  
يسيراً. وهو الذى جعل لكم الليل لباساً، و الا  
سباتاً، وجعل النهار نشوراً. وهو الذى ارسل الر  
بشراً بين یدی رحمته و انزل من السماء ماء طهو

---

→ آسمان آبی فرو فرستادیم باندازه و در زمین جای دادیمش و ما به بردن آن توانای  
سپس با آن از برای شما باغها از نخل و تاک آفریدیم در آن از برای شما میوه  
بسیار است و از آن می خورید» (مؤمنون: ۱۷-۱۹)

«ندیده یی که خدا ابری فرستد و میان اجزای آن پیوستگی آرد و آ  
فشرده سازد تا آنکه باران را از میان آن ببینی که بیرون آید و از آسمان از کوهها  
که در آن است تگرگ فرو فرستد و بهر که خواهد رساند و از هر که خواهد آ  
باز دارد درخشش برق آن ابر، دیدگان را فرو بندد. خدا شب و روز را به هم مبدل سا  
همانا در آن برای روشن دلان عبرت است» (نور: ۴۳-۴۴).

« ندیده یی که پروردگارت سایه را چنان گسترد و اگر می خواست آ  
نگه می داشت. و خورشید را راهبر او ساختیم و پس از آن آنرا آهسته در هم کشید  
و او کسی است که شب را پوششی از برای شما ساخت و خواب را آسایشی و روز  
پیا خاستنی. و اوست که باده را به مژده و طلوعه ی رحمت خویش فرستاد و از -

لنحیی به بلدة میتا ونسقیه مما خلقنا انعاماً و اناسی  
کثیراً»

«و آیه لهم الارض المیتة احیینها و اخرجنا منها  
حباً فمنه یأکلون . و جعلنا فیها جنات من نخیل و  
اعناب و فجرنا فیها من العیون . لیأكلوا من ثمره و  
ما عملته ایدیهم ، افلا یشکرون ؟ سبحان الذی خلق  
الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما  
لا یعلمون . و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار فاذا هم  
مظلّمون . و الشمس تجری لمستقر لها ذالک تقدیر  
العزیز العلیم . و القمر قدرناه منازل حتی  
عاد کالعرجون القدیم . لا الشمس ینبغی لها ان تدرك  
القمر ولا اللیل سابق النهار و کل فی فلك یشحون»  
«قل: ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین  
و تجعلون له انداداً . ذالک رب العالمین . و جعل فیها  
رواسی من فوقها ، و بارک فیها ، و قدر فیها اقواتها  
فی اربعة ايام سواء للمسائلین . ثم استوی الی السماء

---

سمان آب پاکیزه بی فرو فرستادیم تا با آن سرزمینی مرده را زنده سازیم و آنرا به  
دهای خود - چهار پایان و مردمان - بسیار بنوشانیم» (فرقان : ۴۵-۴۹).

«و زمین مرده نشانه بی است برای آنها. که آنرا جان دادیم و از آن دانه بی  
ن ساختیم و اکنون از آن می خورند. و در آن باغها از نخل و تاک ساختیم  
مه سارها از آن شکافیم تا از میوه ی آن بخورند و از آنچه به دست خود ساخته اند. پس  
سپاس نمی گزارند؟ منزّه است خدایی که تمام جفتهارا آفرید و رویدنیها و  
ن و آنچه نمی دانند. همین شب نشانه بی است برای آنها که روز را از آن  
، کنیم و در تاریکی می افتند و خورشید رو به جایگاه خود روان است. آن است  
و بزرگ دانا . و ما در خانه ها معین کردیم تا آنجا که چون شاخ خشک باز  
رود نه خورشید را رسد که ما را در یابد و نه شب بر روز پیشی گیرد و هر یک

وهی دхан فقال لها و للارض : ائتيا طوعاً او كرها  
 قالتا : ائینا طائعين . فقضاهن سبع سموات في  
 يومين ، و اوحى في كل سماء امرها . و زينا السموات  
 الدنيا بمصابيح و حفظاً ذاك تقدير العزيز العليم  
 « اقلع ينظر و الى السماء فوقهم كيف بنيناها و زيناها  
 و مالها من فروج . و الارض مددناها و القينا فیه  
 رواسبی و انبتنا فیها من كل زوج بهيج . تبصرة  
 ذكری لكل عبد منیب . و نزلنا من السماء ماء مبارک  
 فانبتنا به جنات و حب الحصيد . و انزلنا من السماء  
 طلع نضید . رزقاً للعباد و احيينا به بلدة ميتا کذا  
 الخروج »

→ در مدار خود شناورند.

« بگو: آیا شما ناسپاسی کنید کسی را که زمین را در دوروز آفرید و از برای او همتایانی سازید. آن خدای جهانیان را؟ و در آن لنگرها پدید کرد از بالای و خجسته ساخت داخل آنرا و خوردنیها در آن معین نمود در چهار روز یکبار برای همه خواهانها. و سپس بر آسمان قرار گرفت که دودی بود و به آن فرمود به زمین بامیل یا بدون میل به نزد من آید گفتند بامیل آمدیم . و در دوروز آنها هفت آسمان ساخت و فرمان خود را در هر آسمانی به وحی فرستاد و آسمان جهان با چراغها بیاراستیم و تانگاهداری باشند. آن است تقدیر عزیز دانا » (فصلت ۹-۱۲)

« آیا ننگریسته اند به آسمانی که بر فراز آن است که چگونه آنرا ساخته و بر آراستیم و شکافی در آن نیست. و زمین را بر کشیدیم و لنگرها در آن افکند. و در آن هر جفت روح انگیز رویانندیم تا روشنی و هشیاری فزاید هر بنده بی را بازگرد است. و از آسمان آبی خجسته اثر فرو فرستادیم و با آن باغها و دانه درو شدنی رویانندیم و نخلهای بلند که شکوفه هایی رسته دارند. روزی برای بندگان و با آن زمینهای مرده زنده ساختیم و بیرون شدن شمانیز آنچنان است » (سوره ی قاف ۶-۱۱)

این جهان بینی، همچنین، از زندگانی وزندگان برایشان سخن می گوید  
 مع زندگانی و مصدر جانداران و برخی ویژگیهای آنها را، به اندازه‌ی  
 معرفت بشر را یارای آن باشد، می‌شناساند و میان آنها و جانداران  
 بپیوند «عبودیت خدا» پیوستگی به وجود می آورد و با رشته‌ی اراده‌ی  
 خداوندی درآفرینش، آنها را به هم وابسته می‌سازد و در اشتراك  
 ن در برخی خصوصیات که نمودار يك اراده‌ی خلاقه و يك سازندگی  
 كار می‌باشد همراه را يك كاسه و در کنار هم نشان می‌دهد و نعمت خداوند  
 ، که بسیاری از جانداران را مسخر آنها ساخته، یاد آور می‌شود :

« وجعلنا من الماء كل شيء حي »

« و الله خلق كل دابة من ماء فمنهم من يمشي على بطنه

ومنهم من يمشي على رجلين ومنهم من يمشي على اربع

يخلق الله ما يشاء ان الله على كل شيء قدير »

« وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم

اعثا لكم ما فرطنا في الكتاب من شيء »

« وما من دابة في الارض الا على الله رزقها و يعلم

« و از آب همه چیز را زنده ساختیم » (انبیاء : ۳۰).

« و خداوند همه جنبندگان را از آبی آفریده پاره‌یی بر شکم راه روند و پاره‌یی

دو پا و پاره‌یی بر چهار پا. خدا آنچه بخواهد می‌آفریند. خداوند بر همه چیز

رأناست » (نور: ۴۵).

« هیچ جانوری در زمین و نه پرنده‌یی که باد و بال پرواز کند جز امتی چون

ما نبودند. مادر کتاب، چیزی فروگذار نکردیم و سپس به سوی پروردگارشان

از می‌گردند » (انعام: ۳۸).

« هیچ جنبنده‌یی در زمین نیست مگر آنکه روزیش با خداست و جایگاه و

مانتسرای آنان را می‌داند. همه در کتاب آشکاراست » (هود : ۶).



مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین»

«وَتَأْتِيَنَّ مِنْ دَابَّةٍ لَاتَحْمِلُ رِزْقَهَا، اللَّهُ يَرْزُقُهَا إِيَّاكُمْ...»

«وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً. فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ

وَرَبَّتْ وَانْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ يَهِيجٌ»

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ

يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تَخْرُجُونَ»

«وَأَيُّ لَهْمِ الْأَرْضِ الْمَيِّتَةِ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا

حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ. وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ

وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ. لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَاَعْمَلْتُمْ

أَيْدِيَهُمْ إِلَّا يَشْكُرُونَ؟ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا

مِمَّا تَنْبَتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»

«فَاطْرَأ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا

وَمِنْ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ

هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»

→ «وجه بسیارند جانورانی که روزی خود را نمی کشند خدا آنها و شمارا روزی دهد» (عنکبوت: ۶۰).

«وَمِنْ رَايِنِي افسرده و هرگاه بر آن آب فرستیم جنیید و پرورید و از هر جفت دل انگیزی رویانید» (حج: ۵).

«زنده را از مرده بیرون آورد و مرده را از زننده و زمین را پس از مردن زننده سازد و آن چنان بیرون آورده شوید» (روم: ۱۹).

«و نشانیهی است زمین مرده. آنرا جان دادیم و از آن دانه بیرون ساختیم که از آن می خورید. و در آن بهشتها از نخل و تاکها ساختیم و چشمه سارها در آن بر شکافتیم تا از میوهی آن بخورید و از آنچه دستاوردهی شما بود آیا سپاس نمی گزاید. بآه است آنکه همه جفتها را آفرید از روییدنیها و از خودشان و از آنچه نمی دانند» (یاسین: ۳۳-۳۶).

«آفریدگار آسمانها و زمین از شما جفتها ساخت و از چهار پایان جفتها و در آن شمارا بیفزاید همانند او چیزی نیست و اوشنوا ویناست» (شورا: ۱۱).

« والذى نزل من السماء ماء بقدر، فأنشرنا به بلدة ميتا ، كذلك تخرجون ، والذى خلق الأزواج كلها وجعل لكم من الفلك والأنعام ما تركبون . لتستووا على ظهوره ، ثم تذكروا نعمة ربكم اذا استويتم عليه و تقولوا : سبحان الذى سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين »

« فلينظر الانسان الى طعامه . انا صببنا الماء صبا . ثم شققنا الارض شقا . فأنبتنا فيها حبا وعنبا وعضبا وزيتونا ونخلا وحدائق غلبا وفاكهة وأبا متاعا لكم ولأنعامكم »

« سبح اسم ربك الاعلى . الذى خلق فسوى . والذى قدر فهدى . والذى أخرج المرعى فجعله غناء احوى »

« والله يسجد ما فى السماوات وما فى الارض من دابة

→ «وآنکه از آسمان آبی فرو فرستاد به اندازہ، و سرزمینهای مرده با آن برپا ساختیم و آنچنان شمارا بیرون آوردند. و آنکه همه جفتها را بیا فرید و از برای شما کشتی و چهارپایان چیزها آفرید تا سوار شوید تا بر پشت آنها قرار گیرید و نعمت پروردگار تان را بیاد آرید آنگاه که بر آن قرار دارید و بگوئید پاک است آنکه این را از برای ما مسخر ساخت و ما تاب آن نداشتیم» (زخرف : ۱۱-۱۳).

«انسان باید به خوراک خود بنگرد . ما آب را بگونه‌ی بریختیم و زمین را بگونه‌ی بشکافتیم و در آن دانه را رویانیدیم و انگور و سبزی و زیتون و نخل و باغهای نبوه و میوه و علف را . تا بهره‌ی شما و چهارپایان گردد» (عبس : ۲۲-۳۲).

«تسبیح گوی نام پروردگار و الایته که آفرید و پرداخت و آنکه به اندازہ برآورد و راهنما شد و آنکه چراگاه بیرون آورد و آنرا خشک و تیره می‌سازد» (اعلی : ۱-۵).

«و به خدا سجده آرند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین جنبند و فرشته‌اند»

والملائكة وهم لا يستكبرون يخافون ربهم من فوقهم  
 ويفعلون ما يؤمرون «  
 « ألم تر أن الله يسبح له من في السماوات والأرض ،  
 والطير صافات ، كل قد علم صلاته وتسبيحه والله  
 عليم بما يفعلون » .

همچنین از انسان و از مصدر و منشأ او و از طبیعت و مختصاتش ؛  
 از موقعیت او و هدف از هستیش در این جهان ، و از بندگی خداوند و  
 مقتضیات این بندگی ، سخن می گوید و همچنین از توان و ناتوانی بشر و  
 وظائف و تکالیف او و از هر خرد و کلانی که تعلق به زندگی او بر روی  
 خاک و به جایگاه جهان دیگرش دارد ...

چون قصد ما در اینجا فقط بیان خاصیت جامع و شامل بودن در  
 فکر قرآنی بود نه بیان حقایق این جهان بینی و زیربنای آن ، تنها به  
 ذکر بعضی از آیات مربوط به حقیقت انسان و آیات مربوط به حقیقت  
 الوهیت و حیات و جهان و .. که گذشت اکتفا می کنیم و حدیث مفصل را  
 به محل آن ( جلد دوم فصل « زیربنای جهان بینی اسلامی » ) احواله  
 می نمائیم :

« ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ مسنون .  
 والجان خلقناه من قبل من نار السموم . واذ قال ربك

---

و کبر نور زند. از خداوندشان از فرازشان ترسند و آنچه فرمان داده شده اند می  
 کنند» (نحل : ۴۵).

« مگر نمی بیند که آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح گویند  
 و پرندگان بالغشا . هر يك دانا به درود و تسبیح خودند و خداوند به آنچه می کنند  
 داناست » (نور : ۴۱) .

« همانا انسان را از گل خشك شده از گل سیاهی بدبو بیافریدیم . و

للملائكة انى خالق بشر من صلصال من حمأ مسنون .  
 فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين .  
 فسجد الملائكة كلهم اجمعون ، الا ابليس ابى ان  
 يكون مع الساجدين .»

« ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين . ثم جعلناه  
 نطفة فى قرار مكين . ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا  
 العلقة مضغة ، فخلقنا المضغة عظاما ، فكسونا العظام لحما ،  
 ثم انشأناه خلقا آخر ، فتبارك الله احسن الخالقين .  
 ثم انكم بعد ذلك لميتون . ثم انكم يوم القيامة  
 تبعثون »

« و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون . ما اريد  
 منهم من رزق وما اريد ان يطعمون . ان الله هو الرزاق  
 ذو القوة المتين »

« واذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة ،

→ بریان را پیش از آن از آتش بی دود ساختم و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان  
 فرمود من آفریننده ام بشری را از گل خشکی از گل سیاه بدبو و هرگاه آن را  
 پرداختم و در او از روح خود دمیدم برابر او به سجده ییفتید. فرشتگان همگی  
 سجده نمودند جز ابلیس، سر بر تافت از آنکه از سجده کنندگان باشد» (حجر: ۲۶-۳۱).

«همانا انسان را از مایه یی از گل بیافریدیم آنگاه او را نطفه یی ساختم در  
 جایگاه پایدار و آنگاه آن نطفه را خون بسته آفریدیم و آن خون بسته را پاره  
 گوشتی ساختم و آن پاره گوشت را استخوانها کردیم و به آن استخوان گوشت  
 پوشانیدیم و آنگاه آنرا آفرینش دیگری بخشیدیم خجسته باد خدایی که بهترین  
 آفریدگاران است و بعد از آن شمار مردگانید و پس از آن روز قیامت پرا نگیخته گان»  
 (مؤمنون : ۱۲-۱۶) .

«و بریان و انسان را نیا فریدم مگر تا بندگی کنند نه از آنها روزی خواهم  
 و نه آنکه خوراك آورند چه خداوند خود روزی بخشنده صاحب نیروی پایدار»

قالوا : اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك ونقدس لك ؟ قال : انى أعلم ما لاتعلمون «

« و لقد كرمنا بنى آدم وحملناهم فى البر والبحر و رزقناهم من الطيبات و فضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا «

« لقد خلقنا الانسان فى كبد «

« قلنا : اهبطوا منها جميعا . فاما يا تبينكم منى هدى . فمن تبع هداى فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون . والذين كفروا و كذبوا بآياتنا ، اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون «

« والعصر . ان الانسان لفى خسر . الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر «

---

→ است) (ذاریات : ۵۶-۵۸) .

«و چون پروردگارت به فرشتگان فرمود من در روی زمین جانشینی یافاریم گفتند آیا آفرینی کسی را در آن که در آن تباهی آرد و خونها ریزد با آنکه ما ترا تسبیح گویم و تنزیه کنیم . فرمود : من چیزی دانم که شما نمی دانید « (بقره : ۳۰) .

«فرزندان آدم را گرامی ساختیم و آنان را در خشکی و دریا حمل نمودیم و از پاکیزه ها روزیشان دادیم و آنان را بر بسیاری از آن کسان که آفریده ایم برتری بخشیدیم» (اسراء : ۱۷)

«همانا انسان را در رنج آفریدیم» (البلد : ۲) .

«گفتم: همگی از بهشت پایین شوید و چون هدایت از من به شما رسد آنکسان که هدایت مرا پیروی نمایند نهیمی بر آنهاست و نه غمگین شوند و آنکسان که ناسپاسی کنند و به نشانه های ما انکار نمایند آنها در آتشند و آنان در آن جاویدانند» (بقره : ۳۸-۳۹)

«ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن  
 اقرب اليه من حبل الوريد»  
 «اولم ير الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو  
 خصيم مبين»

«وكان الانسان اكثر شىء جدلاً»  
 «ان الانسان خلق هلوعاً . اذا مسه الشر جزوعاً و  
 اذا مسه الخير منوعاً الا المصلين»  
 «يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفاً»  
 «واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعداً او قائماً  
 فلما كشفنا عنه ضره مر كأن لم يدعنا الى ضره»  
 «ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه ، انه

→ «سوگند به عصر که انسان در زیان است جز آنان که گرویدند و کردار نیک  
 آوردند و به حقیقت و به صبر تو صیبه نمودند» (سوره ی عصر).  
 «وهمانا انسان را آفریدیم و دانیم که دلش به چه چیز و سوسه گریست و ما  
 از شاهرگ به او نزدیکترین» (قاف: ۱۶)  
 «آیا انسان ندیده است که ما او را از نطفه یی آفریدیم و اکنون دشمنی  
 آشکار است» (یاسین : ۷۷)

«وانسان از هر چیز جدال گریز» (کهف: ۵۴)  
 «همانا انسان را حریص آفریده اند چون بدی به او رسد شیون بردار است  
 و چون خویش رسد خویشش را دار جز آنان که نماز گذارند» (معارج: ۱۹-۲۲)  
 «خدا خواهد شما سبکبار باشید و انسان ناتوان آفریده شده است»  
 (نساء : ۲۸)

«چون بر انسان زیان رسد، خفته یا نشسته یا ایستاده مارا بخواند و چون  
 از او زیان برداریم چنان کند که گویی مارا بهزبانی که بدو رسیده بود، نخوانده  
 است» (یونس : ۱۲)

«و چون انسان را رحمتی بچشانیم و آنگاه از وی باز گیریم نو مید و ناسپاس ←

ليؤوس كفور . وئئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته  
 ليقولن: ذهب السيئات عني انه لفرح فخور .  
 » ويدعو الانسان بالشر دعاءه بالخير ، وكان الانسان  
 عجولا «

« كلا . ان الانسان ليطغى . أن رآه استغنى »  
 » ونفس وما سواها . فآلهمها فجورها وتقواها . قد  
 افلح من زكاها . وقد خاب من دساها «  
 » لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم . ثم رددناه  
 اسفل سافلين . الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات  
 فلهم اجر غير ممنون»

این چنین فراوان و گوناگون ، نصوص و آیات قرآنی را در  
 مورد این حقایق اساسی مشاهده می کنیم ، آیاتی که در صدد بیان و  
 تحدید و تشریح این حقایقند تا قاعده و شالوده‌ی کامل و جامعی برای  
 ایده‌تولوزی مستقل اسلامی باشد، یعنی ایده‌تولوزی‌یی که خشت و مصالح  
 آن نیز - همچون طرح شالوده‌اش - از مصدري ربانی صادر شده است ،

---

→ است» (هود: ۹-۱۰)

«وانسان به سراغ بدی رود آنچنان که به سراغ خوبی وانسان شتابگر است»  
 (اسراء: ۱۱)

«نه چنانست. همانا انسان چون خود را بی نیاز دید سر برداشت» (علق: ۶-۷)  
 «سوگند به جان و آنچه آنرا پرداخت و بدکاری و خودداری به او آموخت.  
 رستگار شد آنکه جانرا پاکیزه داشت و زیان کرد آنکه جانرا آلوده ساخت»  
 (شمس: ۷-۱۰)

«و همانا انسان را در بهترین نهاد آفریدیم و آنگاه او را به پایین ترین جا  
 راندیم جز آنان را که به دین گرویدند و نیکو کاری نمودند و پاداش بی منت از آن  
 آنهاست» (تین: ۴-۶)

و مصدري كه به صحت و دانش و اطلاع مهندس آن اطمینان داریم و می‌دانیم كه به استمداد از مصادر دیگر كه شناختی جزئی و غیر یقینی دارند و خود سردر گم راهی دلیلند ، هیچ نیازی نیست .



جلوه‌ی دیگر « شامل و جامع بودن » در جهان بینی اسلامی را آنجا می‌توان مشاهده کرد كه چون همه چیز جهان و وجود زندگانی و جانداران و كار انسان و اشیاء را به يك « اراده »ی جامع و همگانی مربوط ساخت ، و چون با جامعیت خود ، تمام حقایق بزرگ ، همچون حقیقت نخستین و سترك و بنیادی « الوهیت » و حقیقت جهان و انسان ، را در بر گرفت . آنگاه جهان و وجود انسانی و همه جوانب و خواسته‌ها و نیازمندیها و روی‌آوریهای او را به يك سو گرایش می‌دهد ، كعبه‌یی كه انسان همه چیز خود را از آن بخواهد و با تمام وجود ، خود را به آن سو بكشاند ، نقطه‌ی واحدی كه بیم و امیدش از آن سو باشد ؛ آن كس كه باید از خشمش پرهیزد و رضایتش را جویا باشد و همه چیز خود را از برای او بخواهد ؛ آن كس خالق و مدبر و مالك همه چیز است .

عقیده‌یی كه بشر را به يك نقطه - مبدأ - باز می‌گرداند تا همه افكار ، ارزشها و ارزیابیها و شرایع و قوانینش را از آن مبدأ دریافت كند ، و پاسخ هر پرسشی را در برخورد با جهان و زندگی و انسان و علامات استفهامی كه از آنها برمی‌خیزد ، از آن نقطه بجوید .

چون انسان بدین گونه مجتمع شد ، در ادراك و رفتارش ؛ فکرو پاسخگویش در مراحل عقیده و رفتار و دریافت و جویش ، و همچنین مسأله‌ی زندگی و مرگ و كوشش و حرکت و سلامت و رزق و بالاخره دنیا



و آخرت ... دیگر صدباره بی نخواهد بود که هررویش به کعبه بی و هر قدمش در جاده بی باشد .

انسان ، وقتی بدین گونه متمرکز گردد دارای بهترین حالات خود خواهد بود زیرا در حالت « وحدت » ، که نشانه بی از حقیقت و واقعیت در تمام مراحل جهان و حیات است ، قرار خواهد گرفت . آفریدگار تعالی خود حقیقتی واحد است ... جهان و کیهان - باتمام اشکال و جلوه های گوناگونش - واحد است ؛ زندگی ، واحد است و جانداران - با تمام انواع مختلف خود - واحدند . انسان نیز - باتمام افراد و استعداد های گوناگونش - يك حقیقت ، و « واحد » است ، و هدف وجود انسان ، - یعنی بندگی خدا ، باتمام اختلاف در ظاهر و مظاهر آن - نیز واحد است ، و واحد است هر اندازه و تا هر جا که انسان حوصله کند و کار و بررسی جهان هستی را داشته باشد .

وقتی انسان در وضعی قرار گرفت که در تمام مراحل خود دوش به دوش « حقیقت » باشد ، به اوج و استعداد نیروی ذاتی خود رسیده و به اوج هماهنگی و همبستگی با حقیقت جهانی که در آن زندگی میکند و با آن سودا دارد و با حقیقت تمام موجودات آن چه مؤثر و چه متأثر .. « واصل » شده است . این همان هماهنگی است که به انسان اجازه می دهد که بهترین و برترین آثار خود را به وجود بیاورد و بزرگترین نقشها را ایفاء کند .

برگزیدگان صدر اسلام چون به اوج این حقیقت رسیدند ، دورانیهای به دست آنها در جهان پدید آمد که درکیان وجود انسانی و تاریخ او آثاری عمیق از خود باقی گذاشت و این حقیقت اگر بار دیگر

وجود آید ، به هر اندازه که در سرراش موانعی باشد ، کارها انجام  
 واهد داد ؛ چرا که این حقیقت ، یکی از نیروهای اصیل جهان  
 متی است واز به وجود آورنده ی این جهان ؛ و خود به خود نیرویی است  
 رقابل مقاومت .



یکی از جلوه های این تمرکز و وحدت انسانی آن جاست که  
 ر کات انسان در انجام عبادت ، یعنی هدف وجود انسانی - که بندگی  
 ندای یکتا در تمام شوون جانشینی او در همین عبادت ظاهر می گردد -  
 بورت يك حرکت را به خود می گیرد .

این تمرکز روانی و حرکتی (تجمع) همان امتیاز بزرگ اسلام و  
 جهان بینی اسلام است که تفسیر تمام حقایق رو در روی روح بشری و  
 وجیه همه جوانب فعالیت های انسانی نیز می باشد . در اسلام - فقط اسلام -  
 نسان می تواند با يك زندگی ، هم برای دنیا و هم برای آخرت زندگی  
 ئرده باشد و می تواند فعالیت خود را برای معاش خود ، فعالیتی در راه  
 خدا محسوب دارد . و کوشش روزانه ی او در لباس جانشینی خدا و تحصیل  
 زق ، می تواند کمال انسانی مطلوب دین را برای او تحصیل نماید .

این کار تنها به يك چیز بستگی دارد : اخلاص بندگی برای خدا  
 بر شعایر دینی و در عمل ... و توجه داشتن ، توجه به يك نقطه در تمام  
 حرکات و انگیزه ها و در هر عمل و هر نیت و در هر حرکت و هر اقدام ؛ و پا  
 را از دایره ی پهناور حلال خدا - که تمام طبیبات زندگی را در بردارد -  
 آن طرفتر نگذاشتن .

خداوند انسان را با همه نیروهایش از برای آن آفرید که با

فعالیت و کار ، خود را نشان دهد و به این وسیله ، نقش خویش را ایفاء کند و در خلال کار برد این همه انرژیهای مجتمع و نیروهای شکل‌یافته هدف هستی خود را با آسانی و راحتی و باطمینان و سلامت و آزادی کامل که منشأ همه آنها بندگی خدای یکتاست ، تحقق بخشد.

اسلام با این خاصیت خود صلاحیت آنرا یافت که شاهراهی جا و کامل برای زندگی باشد ، شاهراهی که شامل اعتقاد در ضمیر و سازمان ( در زندگی اجتماعی ) است ... که این دو نه فقط بایکدیگر تعارضی ندارند ، بلکه لازم است به صورت آمیخته و متداخل و غیر قابل انفکاک باشند ، زیرا این هر دو در طبیعت این دین حلقه‌ی واحدند جدا کردن بین آنها گسیختن و تباه کردن آن .

تقسیم فعالیت‌های انسان به « عبادات » و « معاملات » مسأله‌ی اساسی و نخواستنی است که پس از تدوین « فقه » به وجود آمده است ، و با آنکه بد مقصود از این کار فقط يك تقسیم « فنی » بوده که لازمه و نشانه‌ی یک تألیف علمی است ، ولی متأسفانه بعدها آثار بدی در فکر و سپس در تمام حیات اسلامی از خود باقی گذاشت ؛ چه در فکر مردمان از کلمه « عبادت » چنین نقش بست که صفتی مخصوص نوع اول فعالیت‌هایی که « فقه عبادات » شامل آن می‌شود ، است و نسبت به فعالیت‌های دسته دو که « فقه معاملات » شامل آن می‌گردد ، صفت « عبادت » جاری و صادق نیست . و این اعتقاد بدون شك تحریف ایده‌ئولوژی اسلامی بود که انحرافی همه‌جانبه در جامعه‌ی اسلامی و در همه زوایای حیات آن به دنبال داشت .

در ایده‌ئولوژی اسلامی فعالیت‌ی انسانی که معنای عبادت بر آن

مطبق نشود یا تحقق بخشیدن عبادت در آن فعالیت خواسته نشده باشد،  
و ندارد. اسلام از آغاز تا انجام هدفش تحقق بخشیدن به معنای عبادت  
توس.

در آئین اسلام تمام حقوق مدونه: حقوق اساسی، حقوق مالی و  
نیز جزایی و مدنی و قانون خانواده و سایر قوانین، جز تحقق بخشیدن  
مر «عبادت» در زندگی انسان هدفی ندارند، و فعالیت‌های انسانی به این  
ف - که قرآن آنرا هدف وجود انسانی دانسته - نزدیک نمی‌شود مگر  
گاه که مطابق آن برنامه‌ی خدایی باشد. آغاز کار آنست که خداوند را  
گانه‌خداوندی و یکتایی در معبودیت بشناسیم تا از حلقه‌ی عبادت او  
رونرفته باشیم. خروج از عبودیت او یعنی خروج از هدف و مقصود  
تی انسانی و در حقیقت از دین خدا بیرون شدن.

وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم بطور روشن و آشکار می‌بینیم که  
مالی را که فقها برخلاف مفهوم و اصطلاح اسلامی آن - نام عبادات  
آن داده‌اند، از بخش دیگری، که فقهاء به نام معاملات نامیده‌اند،  
با و بدور نمی‌باشد. این حقیقت قابل تغافل یا چشم پوشی نیست که این  
دو - عبادات و معاملات - در سیاق آیات قرآنی و در برنامه‌ی که اسلام  
ضه کرده به هم پیوسته‌اند، و هر دو بال «عبادت» - یعنی همان هدف  
بود انسانی - هستند و عبودیت انسان و قبول یکتایی خدا، از آن  
به می‌گیرد.

این تقسیم، بامرو را بام به مردم چنین فهمانیده است که آنان با اداء  
دات اسلامی «مسلمان» محسوب می‌شوند، اگرچه آن دسته کارهای  
کرشان (و به اصطلاح: معاملات) بامنهی اسلامی و راه خدایی مطابق

نباشد و چه اشتباهی بزرگ. زیرا که اسلام، واحدی است قسمت ناپذیر  
آنکس که اسلام را تقسیم کند از این «واحد» و به تعبیر دیگر از «د»  
خارج شده است.

این حقیقت بزرگی است که باید هر مسلمانی که به فکر مسا  
بودن است و میل دارد که هدف وجود انسانی خود را تحقق بخشد،  
اطراف آن فکر خود را به کار اندازد.

اهمیت و ارزش این حقیقت نه تنها در اصلاح عقیده‌ی ایه  
- گرچه اصلاح این عقیده خود هدفی با عظمت و بنیاد سراسر زندگی  
است - بلکه همچنین در احساس شیرینی زندگی، ناشی از عبادت یو  
آن، و بلوغ این احساس به سرحد کمال و هماهنگی مؤثر است.

هنگامی ارزش حیات انسانی ما بالایی می‌گیرد که تمام فعالیت  
ما «عبادت خدا» باشد و هر فعالیت، چه کوچک و چه بزرگ، عبادت یو  
و جوهر پنهان آن - یعنی قبول یکنواختی به خدایی و اقرار به بندگی خ  
چشم انداز ما گردد. این همان مقامی است که انسان از آن جایی ب  
ندارد و کمال انسانی او «بلوغ» خود را در جستجوی آن می‌یابد. این ه  
مقامی است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - در برترین جا  
خود - حالت دریافت وحی از جانب خدا و شبروی آسمانی خود (معراج  
به آن رسید :

«تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالم  
نذیرا»

«سبحان الذی اسرى عبده لیلا من المسجد الحرام»

الى المسجد الاقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا  
انه هو السميع البصير»<sup>۱</sup>.

استاد راه یافته ، محمد اسد ( لثوپولد فایس ) در کتاب خود :  
«لام علی مقترق الطرق» از فرق جهان بینی اسلامی با جهان بینی های  
در این شأن و از تأثیر این گونه اندیشه در احساس جدی گرفتن  
ی و اهمیت هر حرکتی در آن به سبب اعتقاد به آنکه تنها وسیله ی رسیدن  
ن به آخرین درجات کمال انسانی در زندگی مادی است، مطلبی دقیق  
می کند؛ وی در فصل «راه اسلام» می گوید :

« عبارت در اسلام با عبادت در ادیان دیگر فرق دارد.<sup>۲</sup> عبادت  
در اسلام منحصر به اعمالی که مانند نماز و روزه خشوع خالصند،  
نمی باشد ، بلکه تمام فعالیت های زندگی انسان را نیز در بر  
می گیرد . چون هدف آفرینش بشر عبادت خداست پس باید  
به این زندگی با تمام جلوه های آن بدیده ی يك كثير الاضلاع  
اخلاقی بنکرد. همچنین لازم است که تمام اعمالش را هر چند  
که کم ارزش باشند، به چشم عبادت بنکرد و آنها را با توجه

---

۱- «خجسته. آنکه قرآن را بر بنده ی خود فرو فرستاد تا ترساور جهانیان  
د» (فرقان : ۱)

«پاك است آنکه بنده ی خویش را شبی در مسجد الحرام تا مسجد اقصا که گرد  
رافرخنده ساختیم، به شب روی برد تا نشانه هایمان را به او بنماییم. همانا اوست  
ای بینا» (اسراء : ۱)

۲- مقصود وی صورت فعلی و امروزی ادیان است و گر نه همه ادیان آسمانی  
ریشه دارند. عبادت خدا معنی عبودیت برای او و قبول یکتایی او و او را  
ن همه فعالیتها دانستن است. (مؤلف).

بجای آورد و بداند که همین اعمال هستند که گوشه‌ها برنامه‌ی جهانی که خداوند ابلاغ فرموده است، را تشکی می‌دهند. ممکن است مردمان عادی به‌چنین وضعی به‌چند ایده‌آلی دور دست، نظر کنند ولی مگر یکی از اهداف این دین، آن نیست که به ایده‌آلها تحقق ببخشد؟

این حقیقت در اسلام جای تأویل ندارد؛ اسلام به‌ما می‌آموزد که اولاً معنی زندگی همان عبادت همیشگی خداست که تمام کارهای گوناگون زندگی انسان نمایان می‌شود. و ثانیاً مادام که زندگی خود را به دو بخش - معنوی و مادی - تقسیم کنیم رسیدن به این هدف محال است، چه این دو بخش حیات ما باید در اندیشه و رفتارمان متقارن باشند تا همه بسا هم یک چیز هماهنگ بشوند؛ عقیده‌ی ما به یگانه بودن خداوند باید نزدیک ساختن و یکی نمودن همه جلوه‌های مختلف زندگی توأم باشد و تجلی کند.

نتیجه‌ی منطقی در این کار هست که در عین حال فرق دیگری میان اسلام و سایر مذاهب معروف می‌باشد و آن اینست که اسلام - از نقطه نظر آموزندگی - تنها مسؤولیت رابطه میار خالق و مخلوق را، که مربوط به ما و راء الطبیعه است، بردوش ندارد بلکه - لا اقل با تأکید به همین اندازه - برای ارتباط میار فرد و جامعه نیز رسالت و آموزگاری دارد.

زندگی دنیا، از دیدگاه اسلام، نه صدفی میان تهی است و نه رؤیایی از جهان آخرت، بدون داشتن معنای دیگری، بلکه

زندگی دنیا ، يك واحد فعاله و خود به خود کامل است و خداوند  
تعالی هم «واحد» است ، نه فقط در ذات خود بلکه در هدف  
بودن نیز و به همین علت است که نه فقط آفرینش او جوهرأ  
بر اساس وحدت است بلکه مهمتر از همه هدف خلقت او نیز  
بر آن اساس می باشد .

عبادت خدا در معنای وسیع خود به معنای «زندگی ساز انسانیت»  
است . تنها این احساس است که می تواند باو غ انسان را به مرحله  
کمال - در دایره ی زندگی فردی - به ما بنمایاند و در میان  
سایر مذاهب ، تنها اسلام را می بینیم که آشکارا می گوید :  
« کمال فردی در زندگی دنیا ممکن می باشد » . اسلام این  
کمال را به بعد از مرگ و فنای شهوات بدنی و «جسمانی» موکول  
نمی کند و همچون مسلك هندویی ( برهمنیسم ) و بر اساس  
« تناسخ ارواح » و يك سلسله تناسخهای پی در پی ، وعده ی  
مراتب و مدارج معنوی به ما نمی دهد ؛ و با مسلك بودا ( بودائیسم )  
که می گوید در اینکه کمال بشر و نجات او از پس فانی شدن  
نفس جزئی و جدایی کامل او از عالم است ، موافق نیست .  
اسلام علناً می گوید انسان در زندگانی فردی دنیوی می تواند  
به کمال مطلوب خود برسد ، به شرطی که از تمام مواهب دنیوی  
زندگانی دنیا کمال استفاده را نموده باشد .<sup>۱</sup>



---

۱- الاسلام علی مفترق الطرق ص ۲۱-۲۳ ترجمه ی عربی دکتر عمر فروخ-



باری ، این جامع بودن جهان بینی اسلامی علاوه بر آنکه برای بشر آسایش فطری می آورد (چون او را با طبیعتی واحد و همچود طبیعت خود رودررو می سازد و دردشواری و سرگردانی نمی اندازد ) اور از هر راهی جز راه خدا رفتن یا قبول هیچ سلطه یی جز سلطه ی او داشته نیز باز می دارد ... در هر زاویه از زوایای زندگی باشد . فرمان و قدرت و سلطنت ، نه فقط در «عبادات» فردی ، مخصوص به خداست و نه تنها در کار آخرت ؛ بلکه فرمان و حکم هم در دنیا و هم در آخرت و در آسمان و زمین و در غیب و شهود و در نماز و دیگر کارها ... در هر نفس و هر حرکت و هر جنبش و هر قدم از خداست :

« و هو الّذی فی السماء اله و فی الارض اله ، ۱ »

(هما هنگ است)

« در آفرینش آن بخشایشگر دو نگونگی نیست » \*

ویژگی چهارم این جهان بینی در هماهنگی و تعادل و توازن آن است ؛ هماهنگی در زیربنای خود و در اشارات و الهامات خود . خاصیت هماهنگی این جهان بینی با خاصیت « جامعیت » ، پیوسته است . جهان-بینی اسلامی همگانی و شامل است و شمول آن هماهنگ و متوازن . این خاصیت جهان بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی، آنرا از خود باختگی یا بلند پروازی یا آفت پذیری<sup>۱</sup> در برخورد با جزر و مد های بشری حفظ کرده است، آفاتی که هیچیک از ایده‌ئولوژیها از آن برکنار نمانده‌اند؛ چه مکتبهای فلسفی و چه عقاید و افکار دینی که فکر بشر با افزودن یا کاستن یا تأویل نامناسب ، زلال آنرا گل آلوده ساخته است .

این خاصیت در موارد بسیاری جلوه‌گری می‌کند که ما بارزترین

---

\* « ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت » .



هماهنگی میان دو نوع درك ضروری بشر : درکی برای آنکه به دنبال آن درك ، به جستجوی براهین و حجت‌های آن و علل و اهداف و مقتضیات عملی آن برخیزد تا بتواند آنچه را که درك نموده و شناخته بازندگی واقعی خود تطبیق نماید . . . و درکی برای آنکه به آن سر بسپارد و تمام کارهای خود را به حساب آن بگذارد .

سرشت بشر آسایش خود را در این هر دو درك ، می بیند ، زیرا هر دو گونه درك در سرشت او برای خود جایی دارند و به دست آفریدگار آن نهاده شده اند .

خداوند دانا به طبیعت و ادراك بشری که می دانست بشر ظرفیت همه اسرار این جهان را ندارد و قادر به درك همه آنها نیست ، در سرشت او آسایشی نهاده است که در گرو «مجهولات» است همانگونه که در سایه‌ی معلومات خود نیز در خود آسایشی احساس می کند و میان این دو آسایش ( شناخته و ناشناخته ) تعادل و هماهنگی برقرار کرده ، همان گونه که در طرح جهان هستی نیز همین تعادل برقرار است .

عقیده‌یی که در آن «غیب» و مجهول و حقیقتی برتر از ادراك بشری محدود نباشد ، «عقیده» نیست و انسان در آن چیزی را که به ندای فطرتش پاسخگو باشد و عطش باطنی به مجهول مستتر در پشت پرده‌اش را سیراب سازد ، نمی یابد . همانطور که عقیده‌یی که سراسر آن معما و چیستان غیر قابل درك برای عقل بشر باشد ، عقیده نیست . در جوهر بشری يك عنصر یابنده نهفته است و فکر انسانی باید به سایقه‌ی آن با چیزی رودر رو

شود که برای او مفهوم باشد و بتواند در آن کاری انجام دهد و آنرا بررسی و منطق سازد و یک عقیده‌ی جامع آن است که این هردو جانب را رعایت نماید و تعادل فطرت را با این هردو حفظ کند . انسان در چنین عقیده‌ی است که تمام خواسته‌ها و نیروهای نهفته در خود را بسنده می‌یابد .<sup>۱</sup>

مسأله‌ی ذات خداوند و چگونگی تعلق اراده و فرمان او به آفرینش و حقیقت روح ، از حقایقی هستند که فکر بشر راهی به احاطه و درك آنها ندارد ولی صفات او مانند هستی و یگانگی و توانایی و اراده و آفرینش و تدبیر او تماماً از چیزهایی هستند که فکر بشری می‌تواند به ادراك آنها بر خیزد و آنرا ادراك نماید و اسلام تمام این مختصات و صفات خدایتعالی را با براهین قانع کننده‌ی آن به فکر انسانی عرضه کرده است ، جهان و حیات و انسان و روابط و مناسبات آنها با یکدیگر از هر لحاظ در جهان بینی اسلامی منطقی روشن و قابل فهم و آرامبخش دل و عقل بیان شده و بر پایه‌ی براهینی که برای فطرت قابل قبول باشد ، بنا گردیده است :

« أم خلقوا من غير شيء ؟ أم هم الخالقون ؟ أم

خلقوا السماوات والارض ؟ بل لا يوقنون »

ام اتخذوا آلهة من الارض هم ينشرون ؟ لو كان فيهما

آلهة الا الله لفسدتا ، فسبحان الله رب العرش عما

يصفون ! لا يسأل عما يفعل وهم يسألون . ام اتخذوا

۱ - به عنوان « انسان طالب مجهول مطلق » ضمیمه‌ی آخر کتاب رجوع کنید .

« آیا از هیچ آفریده شده‌اند یا آنها خود آفریدگار خودند ؟ یا آسمانها و

زمین را آفریده‌اند ؟ نه بلکه باور نخواهند داشت » (طور: ۳۵)

« یا خدایانی از زمین گرفته‌اند که پس از مرگ بر خیزانند . اگر در آسمانها

من دونه آلهة ؟ قل هاتوا برهانكم . هذا ذكر  
من معى وذكر من قبلى . بل أكثرهم لا يعلمون الحق  
فهم معرضون »

اوليس الذى خلق السماوات والارض بقادر على ان  
يخلق مثلهم ؟ بلى وهو الخلاق العليم . انما امره اذا  
اراد شيئا ان يقول له : كن ، فيكون »  
« وضرب لنا مثلا ونسى خلقه . قال : من يحيى العظام  
وهي رميم ؟ قل يحييها الذى أنشأها اول مرة وهو  
بكل خلق عليم »

« ام من خلق السماوات والارض وأنزل لكم من السماء  
ماء فأنبثنا به حديق ذات بهجة ماكان لكم ان تنبتوا  
شجرها ! االه مع الله ؟ بل هم قوم يعدلون ! ام من  
جعل الارض قرارا وجعل خلالها انهارا وجعل لها  
رواسى وجعل بين البحرين حاجزا ! االه مع الله ؟  
بل أكثرهم لا يعلمون . ام من يجيب المضطر اذا دعاه

---

→ وزمین خدایانى جزا الله می بود زمین و آسمان تباه گشته بودند. پس پاك است الله  
خدای عرش از آنچه اورا براومى بندگانند. از آنچه می کند بازخواست نشود و آنها  
مورد بازخواستند. یا جزا و خدایانى گرفته اند؟ بگو دلیل خود بیاورید. این یادگار  
همراهان من و کسان پیش از من است. نه بلکه بیشترشان نمی دانند حقیقت چیست  
و آنان رویگردانند » (انبیاء: ۲۱-۲۴)

« آیا آنکه آسمانها وزمین را آفرید توانا نیست که مانند آنان را بیافریند ،  
چرا و او آفریدگار داناست. امر او چون چیزی را بخواهد آنگونه است که به آن  
چیز گوید: بشو! او به وجود آید » (یاسین: ۸۱)

« و از برای ما مثلى زد و آفرینش خود از یاد برد. گفت چه کسی استخوانهای  
پوسیده را زنده سازد. بگو: آنرا کسی زنده سازد که نخستین بار ساخت و بهر  
آفرینشی داناست » (یاسین: ۷۸)

« .. یا آنکه آسمانها وزمین را آفرید و از برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد »

و یکنف السوء و یجعلکم خلفاء الارض ؟ االه مع الله  
 قلیلاما تذکرون ! ام من یمهدیکم فی ظلمات البر و البحر ؟  
 و من یرسل الريح بشرأ یسن یدی رحمته ؟  
 االه مع الله ؟ تعالی الله عما یشرکون ! ام من یدؤ الخلق  
 ثم یعیده ؟ و من یرزقکم من السماء و الارض ؟ االه  
 مع الله ؟ قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین »

« و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر  
 تنتشرون . و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً  
 لتسکنوا الیهما ، و جعل بینکم مودة و رحمة ، ان فی  
 ذلک لایات لقوم یتفکرون . و من آیاته خلق السماوات  
 و الارض و اختلاف السنتکم و اللوانکم . ان فی ذلک  
 لایات للعالمین و من آیاته منامکم باللیل و النهار  
 و ابتغاکم من فضله ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون .

---

و به آن باغهای خرم رویانندیم شمارا نرسد آنکه درخت آن برویانید. آیا با الله  
 خدایی هست نه بلکه آنان گروهی کجروند. یا آنکه زمین را جایگاه ساخت و در  
 لابلای آن رودها نهاد و کوهها برای آن نهاد و مانعی میان دو دریا گذاشت. آیا  
 باین خدا، خدایی هست؟ نه بلکه بیشترشان نمی دانند. یا آنکه درمانده را چون  
 خدا را بخواند، پاسخ گوید و بلارا از او بگرداند و شمارا جانشینان روی زمین کند  
 آیا با این خدا خدایی هست؟ بسیار کم هشیار می شوند. یا آنکه در تاریکیهای  
 خشکی و دریا راهنماییتان کند و آنکه باد را به نوید رحمت خویش فرستد آیا با  
 این خدا خدایی هست؟ خدا از آنچه برایش انباز آرند و الا تراست. یا آنکه  
 آفرینش را از سر گیرد و دوباره آنرا باز گرداند و آنکه از آسمانها و زمین به شما  
 روزی دهد آیا با این خدا خدایی هست؟ بگو: دلیل خود را بیاورید اگر راستگوید»  
 (نمل: ۶۰-۶۴)

« از نشانه های او آنستکه از خودتان همسران برایتان آفرید تا نزدش  
 آسایش یابید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. همانا در این نشانه هاست برای  
 گروهی که می اندیشند. و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین است و در گونی

ومن آیاته یریکم البرق خوفا وطمعا وينزل من السماء  
ماء فیحیی به الارض بعد موتها ، ان فی ذالک لآیات  
لقوم یعقلون . ومن آیاته ان تقوم السماء والارض بأمره ،  
ثم اذا دعاکم دعوة من الارض اذا نتم تخرجون »

و همچنین است اراده‌ی براهین دیگر و نشانه‌های قدرت خدا در  
آفاق و انفس برای دیدن و اندیشیدن و به عنوان دلیل و برهان ... و فکر  
بشر در نگرش و دریافت و مناقشه در حجج آن با موازینی که داراست ،  
آزادی دارد و تمام این براهین زنده ، در دایره‌ی نظر و در سطح فکر و ادراک  
بشر می باشند .

فطرت بشر این چنین - در جهان بینی و ایده‌تولوژی اسلامی -  
گم شده‌ی خود و چیزهایی را که خواسته‌های فطری او را پاسخگو باشند  
کران تا به کران ، از مجهول تا به معلوم و از غیب تا مشهود می یابد و از  
عرصه‌ی پنهان و جلال خداوندی که عظمت خالق خود را درک کند ... تا  
پهنه‌یی که در خور ادراک اوست و تا ارزش و ارجمندی وجود خود را در  
جهان و نزد خداوند بتواند بشناسد ، در برابر خود می بیند .

وجود انسانی با این دو وزنه ، تعادل خود را می یابد ؛ به مجهول

---

→ زبانها تان و رنگها تان . همانا در این برای دانا یان نشانه‌هاست . و از نشانه‌های او  
خواب شما در شب و روز است و بهره‌جویی تان از بهره‌ی اوست . همانا در آن نشانه‌هاست  
برای گروهی که شنوایی دارند . و از نشانه‌های او آنکه برق را برای بیم و  
امیدتان به شما بنمایاند و از آسمان آبی فرو فرستد و بدان زمین را پس از مرگش  
زنده سازد . همانا در آن نشانه‌هاست برای گروهی که خرد می‌ورزند . و از نشانه‌های  
او آنکه آسمان و زمین به امر او برپا ایستد و هرگاه شما را بخواند از زمین  
ناگهان بیرون شوید» (روم: ۲۰-۲۵)



بی نهایت ایمان می آورد و به معلوم پهنای می اندیشد.



جلوه گاه دیگر : تعادل میان اراده ی فعال و بی نهایت خدا و اثبات سنتهای جهان است. اراده و مشیت خدا از هر قید و بندی که بشر فکر کند آزاد و رهاست. خدا به مجرد «اراده» و خواست خود هر چیز را از نیست به هست می آورد و برای آنکه چیزی را به وجود آورد نه قاعده و قانونی بالای سردارد و نه قالبی در دست :

« انما قولنا لشيء - اذا اردناه - ان نقول له :

كن . فيكون »

« رب اني يكون لي غلام وقد بلغني الكبر وامرأتی

عاقراً . قال : كذا لك الله يفعل ما يشاء .

« قالت رب اني يكون لي ولد ولم يمسنی بشر . قال :

كذا لك الله يخلق ما يشاء اذا قضی امرأ فانما یقولنہ : كن

فيكون »

« وامراته قائمة فضحكت ، فبشرناها باسحاق ومن

وراء اسحاق يعقوب . قالت يا ويلتنا االد وانا عجزوز

---

« سخن ما به چیزی که آنرا اراده کنیم آنستکه به آن بگوییم: بشو و

می شود » (نحل: ۴۰) « پروردگارا چگونه مرا پسری شود که پیری مرا فرا گرفته

وزنم نازاست؟ گفت: این چنین خدا آنچه خواهد بکند » (آل عمران: ۴۰)

« مریم گفت: پروردگارا چگونه مرا فرزندی شود که بشری مرا لمس نکرده؟

گفت این چنین خدا آنچه خواهد می آفریند. هرگاه فرمانی دهد به آن می گوید بشو

و می شود » (آل عمران: ۴۷). « وزن او ایستاده بود و خندید. و او را به اسحاق و از

پس اسحاق به یعقوب مژده دادیم گفت ای وای با اینکه فرتوت شده ام، بزمیم؟

و این شوهرم پیر مردی است این چیز شگفتی است گفتند: از کار خدا تعجب می کنی؟ »

(هود: ۷۱)

وهذا بعلى شيخاً ؟ أن هذا لشيء عجيب ؟ قالوا :  
اتعجبين من امر الله ؟ »

« ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ،  
ثم قال له : كن . فيكون . الحق من ربك ، فلا تكن  
من الممترين »

« ورسولا الى بنى اسرائيل أنى قد جئكم بآية من  
ربكم : انى اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فأنفخ  
فيه ، فيكون طيراً - باذن الله - وأبرى الاكمه  
والابرص واحيى الموتى - باذن الله - وانبتكم بماتاً تكونون  
وما تدخرون فى بيوتكم . ان فى ذلك لآية لكم ان  
كنتم مؤمنين »

« او كالذى مر على قرية - وهى خاوية على عروشها -  
قال : انى يحيى هذه الله بعد موتها ؟ فاما ته الله مئة  
عام ثم بعثه . قال : كم لبثت ؟ قال : لبثت يوماً أو

« مثل عيسى نزد خدا همانند آدم است ، او را از خاک آفرید و به او فرمود :  
. و شد آنچه از خدای تست حق است پس ازدو دلان مباش » (آل عمران: ۵۹)  
« و پیامبری برای بنی اسرائیل ، بامعجزه یی از جانب خداوندتان به نزد شما  
. هام : از گل پیکره ی پرندگان رامی سازم و در آن می دمم و پرنده یی می شود با فرمان  
او و کور مادرزاد و پسر را شفامی بخشم و مردگان را زنده می سازم به اذن خدا و  
نچه می خورید و می اندوزید در خانه به شما خبردهم همانا در آن نشانه ها است  
زای شما اگر دین باور باشید » (آل عمران: ۴۹)

« یا هم چون آنکس که به شهری - با کاههای تهی - گذشت و گفت : خدا چگونه  
ن را از پس مردن زنده سازد ، و خدایش صد سال بمیراند و سپس برانگیخت  
. رسید : چه مقدار خفتی ؟ گفت : يك روز یا پاره یی از روز را . فرمود : نه بلکه  
سال خفته یی . به خوراک و نوشابه ی خود بنگر که نگردیده است و بنگر دراز گوش  
د را و ترا عبرتی می سازیم از برای مردمان و بنگر استخوانها را چسان -

بعض يوم ! قال : بل لبثت مئة عام ! فانظر الى طعامك وشرابك لم يتسنه . وانظر الى حمارنا - ولنجعلك آية للناس - و انظر الى العظام كنا نشرها ثم نكسوها لحماً . فلما تبين له ، قال اعلم ان الله على كل شيء قدير «

« قالوا : حرقوه وانصروا آلهتكم ان كنتم فاعلين قلنا : ياناركوني برداً وسلاماً على ابراهيم . و ارادو به كيداً فجعلناهم الاخيرين «

« فلما تراءى الجمع ان قال أصحاب موسى : ان لمدركون . قال : كلا ان معي ربى سيهدين . فاوحينا الى موسى ان اضرب بعصاك البحر ، فانفلق ، فكا كل فرق كالطود العظيم «

« ... لاندري ... لعل الله يحدث بعد ذلك امراً »

... وآيات ديگر.. که آزادی مشیت الاهی و مقید نبودن آن را :

---

بلند می سازیمش و به گوشت می پوشانیمش و چون بر او آشکار شد، گفت: دانم که خدا بر هر چیزی تواناست» (بقره: ۲۵۹)

«گفتند: اورا بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر اهل کارید. گفتیم: ای آتش سرد و آرام باش برابر ابراهیم. نیرنگی برای او داشتند و ما آنان را زیانکارتر ساختیم» (انبیاء: ۶۸)

«و چون دو گروه به چشم هم آمدند یاران موسی گفتند: ما گرفتار ایم. گفت: هرگز زیرا که پروردگارم بامن است که بزودی راهنمایی خواهد کرد. و به موسی الهام کردیم که با عصایت به دریا بزنی، از هم شکافت و هرجانبی چون کوهی بزرگ گردید» (شعراء: ۶۱)

«نمی دانی.. چه بسا خداوند پس از این چیزی پدیدار سازد» (طلاق: ۱)

دی که بشر آنرا قانون لازم و حتمی می داند، نشان می دهند.<sup>۱</sup>

در عین حال اراده‌ی دورانیش خداوندی بر آن تعلق گرفته است به صورت ناموسها و قوانین طبیعی جاری و سنتهای دایمی، چهره نشان ؛ قوانینی که برای بشر قابل مراقبت و درك باشند و بشر بتواند زندگی را با آن قوانین هماهنگی دهد و بر اساس آن با جهان هستی کنار بیاید، ولی ه و مشیت خدا در نظر و از دیدیهی بشر باید مطلق و آزاد باشد و ندکه خدا هر چه را بخواهد ، می تواند به منصفی ظهور برساند ، آنکه برروالی باشد که به صورت قوانین مادی عادی جهان در نیاید و نتها و قوانین جاری جهان پیروی نکند و این خود در برابر آنهمه سنن ی سنتی است، سنت آزادی مشیت خدا، و از این روست که خداوند دیده را به تفکر در سنتهای خود در جهان و سود و سودا با آن و ملاحظه‌ی نام کارها، به قدر توانایی ادراك بشری، گسیل می دارد :

۱- در حقیقت مستثنیات قانون هم جزء قانونند ولی در دستگاهی بزرگتر. بشری که عمر تمدن و دانش او از چند هزار سال (چهار یا کمی بیشتر) تجاوز کند خیلی زود است که نسبت به قوانین این جهان چند میلیارد سالی اظهار نظر کند و آنچه را که با کشفیات او تطبیق نمی کند مردود و عجیب و باور دنی بداند .

معجزاتی که در ادیان آسمانی ثابت شده است و قرآن نیز به برخی از آنها ه یا تصریح دارد - برخلاف قول دانشمندان ما - هیچیک برخلاف قوانین ت نمی باشند بلکه فقط خلاف عادت و مختصر دانش ما از این جهانند و به لاج «خرق عادت» می باشند نه خلاف قانون. مترلینگ می گوید\*: چیزی که آنرا قانون و ناموس طبیعت می نامیم عبارت از رشته عاداتی است که بتدریج کرده و آنرا طبقه بندی می کنیم».

\* نقل از ص ۲۲۴ وحی و نبوت آقای شریعتی .

« قال ابراهيم : فان الله يأتى بالشمس من المشرق فأبها من المغرب فبهت الذى كفر »  
 « لالشمس ينبغي لها ان تدرك القمر ولا اللىه سابق النهار »  
 « سنة الله فى الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة ا تبديلا »

« قدخلت من قبلكم سنن فسيروا فى الارض فانظروا كيف كان عاقبة المكذبين »  
 « اولم يهدتهم كم اهلكنا قبلهم من القرون يمشو فى مساكنهم ؟ ان فى ذلك لآيات افلا يسمعون ؟ »  
 « ولقد ارسلنا من قبلك رسلا الى قوهم فجاءوهم بالبينات فانتقمنا من الذين اجرموا وكان حقاً علينا نه المؤمنين »

« ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا وجاءته رسلهم بالبينات و ما كانوا ليؤمنوا . كذا لك نجز : القوم المجرمين »  
 « ولو ان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا فاخذناهم بـ كانوا يكسبون »

« ابراهيم گفت : زیرا که خدا خورشید را از مشرق بیرون آورد و تو آنرا از مغرب بر آر و آنکه کفر می ورزید مات شد » (بقره: ۲۵۸)  
 « نه خورشید را رسد که به ماه رسد و نه شب راست که بر روز پیشی گیرد »  
 (یاسین: ۴۰)

« سنت خدا در میان پیشینیان است. و هرگز در سنت خدا تبدیلی نیایی »  
 (احزاب: ۶۲)

« سنتها پیش از شما گذشته است و برگردید بر روی زمین و بنگرید فرجام »

... و در مرز میان ثبات سنتها و بی نهایت بودن اراده‌ی خداوندی،  
 یربشری بر پایه‌ی استوار قرار می‌گیرد و عمل خود را بر آن استوار  
 سازد و طبیعت جهان خاکی و راه زندگی و هدف کوشش و پاداش تلاش  
 د را در می‌یابد و با ناهوس جهان و سنتهای حیات دنیای ما آشنا  
 شود و از آن و از تجربیات علمی خود بهره می‌گیرد که در عین حال  
 گوی و روح او بسته‌ی وجود خداست و دل او پیوسته‌ی اراده و مشیت  
 ا، که نه چیزی پیش از اراده‌ی او می‌خواهد و نه چیزی را دور از او تمنا  
 کند و در تنگناهای زمانه هرگز نومید نمی‌گردد، آزاد اندیش و غیر  
 دود به قالبهای خشك است و اراده‌ی خداوند را نیز در چنان قالبی  
 صور نمی‌بیند و همچنین درك او فرو نمی‌ماند و آرزوی او نهفته ... و در  
 می‌یکنواخت بسر نمی‌برد.

يك مسلمان همیشه دست به دامان «اسباب» می‌زند، چون اين يك

- ناباوران چگونه بوده است» (آل عمران: ۱۲۷)

«مگر راه ننموده است از برایشان که از گذشتگان شان که در آرامکده هاشان  
 رفتند چه اندازه به هلاکت رساندیم. همانا در آن نشانه هاست پس آیا نمی‌نبوشند»  
 (جده : ۲۶)

«و همانا پیش از تو پیامبرانی به مردمشان فرستادیم و نشانه ها از برایشان آوردند  
 ز آنان که گناه کردند انتقام گرفتیم و بر ماست که مؤمنان را یاری کنیم» (روم: ۴۷)  
 «پیش از شما ملت‌ها را هلاک ساختیم آنگاه که ستم نمودند و پیامبران شان نشانه ها  
 ردند و لسی آنها نگرویدند. این چنین گروه گناهکاران را پاداش دهیم»  
 (نس : ۱۳)

«و اگر آنکه مردم شهرها گرویده بودند و پرهیز نموده همانا بر کتهای  
 سمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم و لسی تکذیب کردند و ما آنها را به دست  
 رده شان کیفر دادیم» (اعراف : ۹۶)

دستور است، و بروفق سنت طبیعت عمل می کند؛ چون مأمور، بهر عا  
 آنست (ولی نه از این جهت که اسباب و وسایل نتیجه آورند.) در ماور  
 اسباب و علل پس از آنکه به وظیفه ی حیاتی خود، جنبش و کار و کوش  
 و استفاده از اسباب و علل، قیام نموده باشد، همه کارها را به خالق اسب  
 بازگشته می بیند.

بدینسان فرد مسلمان با اعتقاد به ثبات سنتهای خدا (قوانین چهار  
 در پایه گذاری تجارب و روشهای علمی خود، از سودا با جهان و اسرار  
 نیروهای نهفته ی آن، بهره برداری می کند و هیچیک از مزایای علم  
 تجربی و روشهای علمی را از دست نمی دهد و در عین حال دل او زنده  
 اتصال با خداست و باطن او ناگسستنی از احساس اخلاق و ادب. احسا  
 که باعث خجستگی و پاکیزگی و بلندی عمر است و زندگی انسانی را  
 حدود نیروهای نهفته ی او به آخرین درجه کمال ممکن در جهان می رسا



... تعادل میان اراده ی بی نهایت خداوند و اراده ی محدود انسان  
 این بحث همان است که در تاریخ عقاید و همچنین در فلسفه ها و بت پرستی  
 جهان به «قضا و قدر» یا «جبر و اختیار» معروف شده است. اسلام ثا  
 می کند که اراده ی الهی بی نهایت است و فاعلیتی دارد که فاعلیتی دیگر  
 او را وجود ندارد. در عین حال انسان را نیز دارای اراده ی مولد  
 مؤثر می داند و نقش اول عرصه ی زندگی و مقام جانشینی خدا را به انس  
 می دهد، که نقشی است بزرگ، و انسان را مرکز و محور ممتاز نظام هست  
 می سازد و پهنه ی پر دامنه ی را - ولی متعادل و متوازن - در عالم عمل و فعال  
 و تأثیر در اختیار او می گذارد همراه با اعتقاد به بی نهایت بودن اراده ی الهام

ل حقیقی بودن خداوند در ما و راء همه‌ی اسباب ظاهری، و با این فرض که  
 لیت انسانی نیز خود یکی از علل و اسباب ظاهری حوادث است، و حیات  
 ان و اراده و عمل و حرکت و فعالیت او همه در دایره‌ی اراده‌ی بی نهایت  
 اوندی می باشند، اراده‌ی که به این هستی و هر چیز و هر کس که در آن  
 ت، احاطه دارد... و در قرآن مجید می خوانیم :

« ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا  
 فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذالک علی الله یسیر »  
 « قل : لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی  
 الله فلیتوکل المؤمنون »

« وان تصبهم حسنة یقولوا : هذه من عند الله وان  
 تصبهم سیئة یقولوا : هذه من عندک . قل : کل من  
 عند الله فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا »  
 « قل : لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم  
 القتل الی مضاجعهم »

« اینما تکنونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج  
 مشیة » ۱

۱- هیچ مصیبت که بر زمین و نه به شما رسد، نیست جز آنکه از پیش از  
 نرینش آنها در نوشته‌ی هست همانا این برخدا آسان است» (حدید : ۲۲)  
 بگو هرگز بلا به ما نرسد جز آنچه خداوند برای ما نوشته. او سرور ماست و  
 بنان فقط به خدا توکل کنند» (توبه : ۵۱). «و اگر نیکی به آنها رسد گویند از  
 انب خداست و اگر بدی رسد گویند از جانب تست بگو همه از جانب خداست  
 برای چه این گروه چیزی نمی خواهند بفهمند» (نساء : ۷۸)

«بگو: اگر در خانه هاتان می بودید آنها که سرنوشتشان کشته شدن بود به  
 رامگاه خود می آمدند» (آل عمران : ۱۵۴)  
 «هر کجا باشید مرگ شمارا درمی یابد و اگر چه در حصاری محصور باشید»  
 (نساء : ۷۸)



و از جانب دیگر می خوانیم :

« ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم »  
« ذالك بان الله لم يك مغيراً نعمة انعمها على قـ  
حتى يغيروا ما بأنفسهم »  
« بل الانسان على نفسه بصيرة، ولوالقى معاذيره »  
« ونفس وما سواها فالههنا فجورها وتقواها قد افا  
من زكاهها و قد اخاب من دساها »  
« ومن يكسب اثماً فانما يكسبه على نفسه »<sup>۱</sup>

.. و پس از این آیات و آن آیات می خوانیم :

« كلا انها تذكرة فمن شاء ذكره وما يذكر الا ا  
بشاء الله هو اهل التقوى و اهل المغفرة »  
« ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلاً و مـ  
تشاؤون الا ان بشاء الله »  
« اولما اصابكم مصيبة قد اصابتم مثلها قلتم: ا  
هذه؟ قل: هو من عندنا انفسكم ان الله على كل شىء قد  
وما اصابكم يوم التقى الجمعان فباذن الله »<sup>۲</sup>

- 
- ۱- « خداوند هرگز چیزی از مردم را نمی گرداند تا آنکه تمام چیزهایی  
که در خود آنهاست برگردانند » (رعد: ۱۱)  
« زیرا که خدا برگرداننده نعمتی که به گروهی بخشیده، نبوده تا آنکه تم  
چیزهایی که در خودشان است برگردانند » (انفال: ۵۳)  
« بلکه انسان بر خود بینا ترست اگر چه عذرهای بگزارد » (قیامه: ۱۴)، « و جا  
و آنچه آنرا پرداخت و بدکاری و پرهیزش آموخت. رستگار آنکه جانرا پاکیز  
ساخت و بیچاره آنکه آنرا آلود » (شمس: ۷-۱۰)، « هر که گناهی سازد همانا برا  
خود ساخته » (نساء: ۱۶۱)  
۲- نهر گز. که آن یاد آور است هر که خواهد به یاد آورد آنرا. و به یاد نیارد  
جز آنکه خدا خواهد اوجای پرهیز و بخشودگی است » (مدثر: ۵۴) —

انسان چون این سه دسته آیات گوناگون را بخواند وسعت مفهوم  
قدر، را در اعتقاد اسلامی درمی یابد<sup>۱</sup> و حوزه و میدان عمل و اراده ی  
نسانی را که در دایره ی همین «قدر» است، بخوبی درک می کند .

مکاتب فلسفی و عقاید تحریف شده در این مسأله به گمراهی افتادند  
و جز سرگردانی و سردرگمی چیزی عایدشان نشد ؛ همچون متکلمین  
اسلامی که در این مسأله وارد شدند ، چه متکلمین اسلامی در حل این  
مسأله به دنبال روش فلسفی یونان بیش از آن رفتند که به دنبال روش  
اسلامی .

در عقیده ی اسلامی ، با توجه به اصول آن ، این مسأله در حقیقت  
مشکلی نیست . «قدر» خداوند در میان مردمان همان چیزی است که  
اشیاء را به وجود می آورد و موجودات را می آفریند و همه ی رویدادها  
و اشیاء و اشخاص از او هستند و هموست که زندگی مردم را رنگی  
گوناگون می دهد .

هر چیزی در جهان در حد و مقدار خاص به وجود می آید و  
هر حرکتی در مقدار معینی تمام می گردد ، ولی قدر خداوند در میان مردم  
( انسان ) از خلال اراده و عمل خودشان و تغییراتی که به دست خود در  
آن می دهند ، لباس تحقق می پوشد :

→ «همانا این یادآوری است هر که خواست، به سوی خداوندش راهی را  
در پیش گرفته و نخواهند جز آنکه خدا خواهد» (انسان: ۲۹)

«آیا وقتی مصیبتی به شما رسید که در برابر آنرا رسانده بودید، گفتید: این  
از کجاست؟ بگو: آن از جانب خودتان است همانا خدا بر هر چیزی تواناست و  
آنچه روز رسیدن دو گروه بر شما رسید با اذن خداوند بود» (آل عمران: ۱۶۵)  
۱- رجوع کنید به «قضا و قضایه» ضمیمه ی همین کتاب.

« ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم » ،

اراده‌ی مردم، با مشیت مطلقه‌ی خداوند منافاتی ندارد زیرا اراده‌ی خدا و انسان در بعضی از آیات قرآنی - مانند دسته‌ی سوم آیات که گذشت - همراه با یکدیگر آمده‌اند .

این تناقض و تعارض بین دو اراده ، ما و خالق ، ناشی از طرز تفکری است که ما خود آنرا ساخته‌ایم و ناشی از رابطه‌ی غلطی است که بین اراده‌ی خداوندی و حرکت انسان در حوزه‌ی آن ، برای خود مجسم می‌سازیم ؛ و راه صواب آنست که برای بررسی این مسئله در مرتبه‌ی اول اصول عقلی پیشین خودمان را کنار بگذاریم و اصول فکریمان از آیات قرآنی ، که در این مسئله آمده است ، دریافت نماییم ، چه در این پهنه که راهبری جز خدا نداریم به چیزی ره نخواهیم برد ، هم : « فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا » فرمود ، و ، هم : « وما تشاؤون الا ان يشاء الله » . قرآن در جایی می‌فرماید : « بل الانسان على نفسه بصيرة ولو القى معاذيره » و در جای دیگر می‌فرماید : « فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للإسلام و من يرد ان يضله يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد في السماء » (انعام: ۱۲۵) و در عین حال فرموده است : « و ما ربك بظلام للعبيد » (فصلت : ۴۶) بنابراین - مطابق اعتقاد يك فرد مسلمان درباره‌ی خداوند و عدالت او در کیفر دادن و عمومیت اراده و قدرت او - در اینجا ، درباره‌ی حقیقت این روابط ، باید پذیرفت که انسان در کار و ابتکار تا باندازه‌ی آزادی دارد که تکلیف و پاداش یا کیفر بر کار او روا باشد ، بدون آنکه این آزادی اراده ، با اراده‌ی بی‌نهایت خداوند که همه مردم و اشیاء و رویدادها را در بردارد ، تعارضی داشته باشد . اما چگونه ؟

چگونگی تمام افعال خداوند و کیفیت ربط اراده‌ی او با آفریده و آفرینش او برای عقل بشری قابل ادراك نیست . جهان بینی اسلامی باطمینان به وجود تقدیر الاهی وعدل و رحمت و فضل او ، حل این مسأله را به عقل بی نهایت واگذار می کند ، چه فکر بشر که به حدود زمان و مکان و سایر انفعالات محدود است توانایی درك این کیفیات و روابط ی نهایت را ندارد و هرگز نمی تواند کیفیت رابطه میان مشیت الاهی و مالیت بشری را کشف نماید . کشف این روابط ، اراده و علمی بی نهایت کامل و محیط می خواهد . این مسأله را کسی می داند که به حقیقت انسان ترکیب وجود او و انرژیهای سرشته و مقدار اختیار محدود به جبر او که کیفر بر آن روا باشد - واقف است .

تعادل در فکر و احساس بشر و اطمینان به حرکت برابر منهای خدا برای وصول به هدف ، فقط بستگی به این گونه طرز فکر و این جهان بینی دارد

مسأله‌ی «خیر و شر» نیز بر همین منوال است و از نقطه نظر اسلامی هیچ مشکلی در کار آن نیست . اسلام می گوید : دنیا جای گرفتاری و عمل است و آخرت جای حساب و کیفر . زندگی در این دنیا يك مرحله‌ی کوتاه از آن سفر دراز است و سرگذشت انسان در دنیا ، آخرین ماجرای شر نیست بلکه مقدمه‌ی بی است برای بعد و آزمونی است برای ارزیابی

---

۱- چون دنیا يك محیط مادی است و در هر محیط مادی اصل بر تکامل است . تکامل مبتنی بر تضاد و کشمکش و تنازع و انتخاب احسن است پس از این میان هم خیر برمی خیزد و هم شر (یعنی نامالایمات و اضداد) و تا شر (و شیطان) نباشند تکامل میسر نمی شود . بنابراین ، نبودن شر در دنیا خود شری بزرگتر است !

در مرحله‌ی حساب .

اسلام برای ضمیر بشری مشکل درك این مسأله را - این گونه - حل می‌کند و ثبات وطمأنینه به‌وی می‌بخشد . رنجی را که نیکوکاران بر روی زمین می‌کشند ، تمام نصیب و سرنوشت آنها نیست ؛ نصیب و سرنوشت دیگر او آنسوی دیگر است تا در میان دو مرحله‌ی زندگی و میان دو کفه‌ی ترازوی سرنوشت ، تعادلی برقرار شود . اما این هردو کفه ، از يك ترازو هستند و ارادی واحدی بر آنها حکمفرماست ، نه در آن اراده فتوری است و نه در این ترازو خللی .

اسلام آن ادراکی را که انسان در اعماق باطن خود می‌یابد ، مخاطب قرار می‌دهد ، شعوری را که مسلمان دین‌باور نیکوکاری - که در زندگی به راه خدا می‌رود و برای راه خدا در زندگی بشرک‌و شاست - داراست .

مسلمان در همان حالی که در دنیا از وجود شرور و اشرار رنج می‌برد باز در خود احساسی از رضایت و خوشبختی می‌کند ( و این پاداشی موقت ، پیش از پاداش آخرت اوست ) احساسی ناشی از احساس شعور او به رضای خداوند از کار و پیکار او . سرشت بشری گواهی می‌دهد که بشر به اقتضای فطرت ، پاداش خود را در نزاع با شر و باطل و یاری نیکی و حق ، خود به خود با خود عمل می‌گیرد و لذت او از این پیکار هم پاداش و هم یکی از عوامل هستی اوست ؛ در همان حالی که رنج را برخورد هموار می‌سازد با شر و باطل رودررو می‌شود و به قدر توان خود پنجه در پنجه‌ی آن می‌افکند ، پاداش او در سرشت خود او نهان است و در عین حال به پاداش نيك دنیا و آخرت هم دلگرم است و اطمینان دارد ؛

اطمینانی که حتی پیش از روز حساب واپسین اثر می بخشد :

«الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله . الا بذكر

الله تطمئن القلوب »

«أفمن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه؟

فويل للمقاسية قلوبهم من ذكر الله أولئك فسی ضلال

مبین »

«ان الذین قالوا: ربنا الله ثم استقاموا تعزل علیهم الملائكة

الاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم تعدون.

نحن اولیاءکم فی الحیات الدنیا و فی الآخرة و لکم فیها

ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون . نرلا من غفور

رحیم »

« ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم

مؤمنین »

« قل هل تربصون بنا الا احدى الحسینین و نحن

نترصد بکم ان یصیبکم الله بعذاب من عنده و بایدینا .

فترصدوا انا معکم مترصدون » ۱

۱- «آنانکه گرویدند دلهاشان بایاد خدا آرامش یابد. بدان که بایاد خدا

دلها آرامش یابد» (رعد: ۲۸)

«آیا آنکه را خدا دلش را برای اسلام آماده ساخت آیا در روشنگری خدای

خود است؟ وای برسخت دلان از یاد خدا. آنها در گمراهی آشکارند» (زمر: ۲۲)

«آنانکه گفتند: «خدای ما الله است» و پایداری کردند، فرشتگان بر آنها فرود آیند

که مباد بترسید و غمگین شوید و مزده بادا به بهشتی که خوانده شده اید. مادوستان

شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم و در آنجا آنچه خواهید هست و آنچه بخوانید.

ارمغانی از بخشندهی مهربان» (فصلت: ۳۰)

«سست نشوید و غمگین مباشید که شما برترین هستید بشرط آنکه مؤمن—

اما سؤالاتی مانند: «شر چرا به وجود می آید و خداوند چرا رنج آفرین است؟» و او که بر جلوگیری و به وجود نیامدن آن تواناست و اگر بخواهد می تواند همراه به راه راست هدایت فرماید و یا اگر بخواهد همراه می تواند هدایت شده، بیافریند، چرا شر را به وجود آورد؟». در جهان بینی اسلامی جایی برای خود ندارند.

خداوند، بر تبدیل فطرت انسان یا آفرینش، به فطرتی دیگر تواناست ولی خواسته است که انسان را به این فطرت و جهان هستی را به شکلی که می بینیم بیافریند، و کسی از مخلوقات را حق آن نیست که از سبب آن پرسد چه هیچیک از مردمان، «خدا» نیستند و از نظام کلی جهان و مقتضیات این نظام در طبیعتی که این گونه وجود دارد، آگاهی

→ «باشید» (آل عمران: ۱۳۹)

«بگو آیا برای ما جز یکی از دنیای انتظار برید و ما چشم بر آن داریم که عذابی از خدا از جانب خودش یا به دست ما - بر شما رسد. چشم بدارید ما نیز همراه شما به انتظاریم» (توبه: ۵۲).

۱- رنج و ناخوشی امری علمی (یعنی نبود خوشی) است و لازمی زندگی جهان مادی و خدا آفریدگار موجودات است نه خالق عدم و انگهی جلوگیری از شر و... جلوگیری قاعده‌ی تکامل طبیعی است و خودستمنی بزرگ، که بر خدا روانیست. هدایت به راه راست هم به آن معنا که در فرهنگ ما هست. منظور نیست. هدایت خدا - به یک معنا - اوائلی طریق است (و در تکوینات همان طبیعت و فطرت) و خداوند هرگز یا المباشره کسی را به خانه نمی‌رساند بلکه وسایل آنرا در «اختیار» او می‌گذارد و گر نه «عدالت» انجام نشده و خوبی و بدی به منصفه ظهور نرسیده است. اساساً فرق انسان و حیوان در همین اختیار است و اختیار وسیله‌ی تشخیص خیر و شر است و راهیابی و هدایت به سوی حق. و اگر کسی با چندین چراغ که فراراه اوداشته‌اند در شرافتد بیاید تا سزای خود یافته باشد.

ندارند و حکمت پنهانی در آفرینش هر مخلوقی را نه درک می کنند و نه می توانند درک کنند . تنها ذات خداوند است که می داند ؛ زیرا که تنها اوست که جهان هستی و جانداران و بی جانهای آنرا آفریده است و تنها اوست که به آنچه خیر و خوبی است ، داناست ... می آفریند و نگه می دارد ، و تنها اوست که بهترین اندازه و مناسب ترین وضع خلقت را می داند و می سازد و در آن قالب می ریزد :

« فتبارك الله احسن الخالقين » . « الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدى » . « ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة ولكن لیبلوکم فیما آتاکم ، فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم فیہ تختلفون » . « ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل علی العالمین » . « ونبلوکم بالشر والخیر فتنة والینا ترجعون » ۱

در اینجا کلمه ی « چرا ؟ » نه از مؤمن راستین و نه از یبیدین بد آئین شنیده نمی شود . مؤمن نمی پرسد زیرا پا خدای خود - خدایی که ذات صفاتش را در سایه ی جهان بینی اسلامی شناخته - بیش از این ادب می ورزد

۱- « فرخنده است خدا بهترین آفرینندگان » ( مؤمنون : ۱۴ ) . « آنکه آفرینش هر چیز را بدو بخشید و رهبری فرمود » ( طاه : ۵۰ ) « اگر خدا می خواست شمارا يك گروه می آفرید ولی [ بگونه یی آفرید ] که با آنچه می آورید شمارا بیازماید پس به نیکی ها بشتابید . بازگشت همه ی شما به سوی خداست و در آنچه شما اختلاف داشتید به شما خبر خواهد داد » ( مائده : ۲۴۸ ) . « و اگر خدا مردم را بایکدیگر نمی راند زمین را تباہی می گرفت ولی خدا به جهانیان فزونی بخش است » ( بقره : ۲۵۱ ) . « و شمارا بانیکی و بدی آزمایش کنیم و به سوی ما بازمی گردید » ( انبیاء : ۳۵ ) .



و، زیرا که بیش از هر کس دیگر به کوتاه دستی ادراک بشر در این عرصه واقف است. و بیدین نمی پرسد زیرا رأساً وجود خداوند را باور ندارد تا چه رسد به این سؤال. بیدین اگر خدا را باور داشته باشد خواهد دانست که اقتضای خدایی او همین است و هر چه را خدا بپسندد لامحاله همان «خیر» خواهد بود.

این سؤال است که ژازخوایان و یا کم خردان می کنند. روانیست که این ایراد سبب شود تا این واقعیت را با موازین عقلی بشر بسنجیم و توجیه کنیم زیرا این مسأله طبیعتاً سطحی بالاتر از سطح عقل بشری دارد و میدانی وسیعتر از دید ادراک انسانی؛ ادراک واقعیت خیر و شر با «خدا» بودن ملازمه دارد و انسان، خدا نیست، پس ناچار است که به این واقعیت تن در دهد و به مقتضیات آن همچنان، تسلیم باشد.<sup>۱</sup>

اما اسلام سبب شر و افتادن انسان در تنگنای آن را این گونه بیان می کند که این سبب و عامل ضعیفتر از آنست بطور قهر و غلبه بر انسان تسلط یابد؛ تسلط چنین عامل شری، تنها برای امتحان و آزمایش است که در پیکار انسان و شیطان پدیدار می شود و همان جا میان شیطان و پیروزی او حجاب نیرومندی از ایمان و یاد خدا و پناه بردن به دامن او وجود دارد:

« قال : رب بما اغويتني لازينن لهم في الارض

ولاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين. قال :

هذا صراط على مستقيم . ان عبادي ليس لك عليهم

سلطان الا من اتبعك من الغاوين »

« قال : اهبطا منها جميعاً بعضكم لبعض عدو .

---

۱- رجوع کنید به فصل «ربانی» همین کتاب - (مؤلف).

فاما یا آئینکم منی هدی فمن اتبع هداى فلا یضل و  
لا یسقى . ومن اعرض عن ذکرى فان له معیشة ضنکاً و  
نحشره یوم القیامة اعمی . قال : رب لم حشرتنى  
اعمی و قد كنت بصیراً ؟ قال : کذا لك انتك آیاتنا  
فنسيتها و کذا لك الیوم تنسى .»

« وقال الشیطان لما قضی الامر : ان الله وعدکم وعد  
الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان .  
الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم»  
« فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم»  
« انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم  
یتوکلون . انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین  
هم به یشرکون»

« ان کید الشیطان کان ضعیفاً »<sup>۱</sup>

۱- «گفت: خدایا چون مرا گمراه ساختی روی زمین را برای آنان بیارایم  
همه شان را گمراه سازم جز بندگانى را که مخلصین از آنانند . فرمود : این راهى  
ستقیم به سوى من است . ترا چیرگى بر بندگان من نیست جز آن گمراهان که ترا  
بروى کنند» (حجر: ۳۹-۴۲) . «فرمود: (شما دو تن) از آن فرود آید و برخی  
رخی دیگر را دشمن . مگر هدایتى از من به سوى شما آید و هر کس هدایت مرا  
بروى کند نه گمراه گردد و نه بدبخت . و آنکس که از یاد من رویگردان شود دژندگى  
مختى خواهد داشت و روز قیامت او را ناینا پیا خواهیم کرد . گوید : خدایا چرا  
را که بینا بودم کور برپا داشتى ؟ فرماید: این چنین است . آیات ما را دیدى و فراموش  
کردى و این چنین امروز فراموش گردى!» (طها: ۱۲۳-۱۲۶) .

«و شیطان گفت - چون کار از کار گذشت - : خداوند به شما وعده پى حق داد  
من به شما وعده دادم و به آن پشت کردم و مرا بر شما چیرگى نبود . جز آنکه  
نمارا بخواندم و مرا پاسخ گفتید پس مرا ملامت مکید و خود را ملامت کنید»  
«ابراهیم : ۲۲) .

باقی می ماند این اشکال که وقتی خداوند تعالی انسانها را با استعدادها، معینی<sup>۱</sup> که موجب میل به خیر و هدایت یا شر و گمراهی می شود می آفریند، چرا بدکار گمراه را کیفر می دهد و نیکوکار راه یافته را دنیا و آخرت پاداش می بخشد؟

این سؤال فریبنده را قرآن پاسخ گفته و فرموده است که خدای متعال انسان را نخست در «احسن تقویم» آفرید و انسان فقط با «غفلت از خدا» است که از این مقام خود ساقط می شود، و باید انسان پیوسته به خوبی و بدی آزمایش گردد و در او استعداد ترجیح و انتخاب (اختیار) و یاری خواستن از خدا نهفته است و خداوند آنکس را که در راه رضای او بیکار کند، یاری می نماید :

«لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون»

«و نفس وما سواها . فاهمها فجورها و تقواها . قد افلح من زكاهها . وقد خاب من دساها»

«انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه

→ «و آنگاه که قرآن بخوانی از شر شیطان رانده به خدا پناه ببر... همانا او را بر کسانیکه ایمان آورده اند و به خدایشان توکل دارند، چیرگی نیست. چیرگی او بر آنهاست که او را پیروی کنند و آنها که برای خدا شریک آورند» (نحل : ۹۸-۱۰۰).

«نیرنگ شیطان ضعیف است» (نساء : ۷۶).

۱- برخی از استعدادات بشر ناشی از عوامل جغرافیائی و مواد غذایی و معدنی .. است که در منش و شخصیت او اثر می گذارد همانطور که در سیما و بدن او مؤثر است و این عوامل گرچه طبیعی هستند ولی «اختیاری» می باشند.

سمیعاً بصیراً انا هدیناه السبیل اما شاکراً واما کفوفاً  
 « ان سعیکم لثنتی فاما من اعطی واتقی و صدق  
 بالحسنی فسنیسره للیسری واما من بخل واستغنی و  
 کذب بالحسنی فسنیسره للعسری »  
 « والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا وان الله  
 لمع المحسنین »<sup>۱</sup>

پاسخ دیگر، که پیش از این هم گذشت، آنست که «قدر» خدا  
 بان مردم از خلل اراده و عمل خود مردم و محیط اطرافشان به تحقق  
 بودند و پاسخ همان سخنی است که در سر آغاز این بحث گذشت.  
 گذشته از آن، جهان بینی اسلامی به ما می آموزد که خداوند  
 و نه تکالیف روشنی به انسان داده و از یک مشت کارهای روشنی هم  
 باز داشته و این هر دو زلال و بی غل و غشند و بر علم انسانی پوشیده  
 اند، نه مجهولند و نه در پس پرده ی غیب. بر اساس همین دو نوع تکلیف

۱- «همانا انسان را در بهترین نهاد آفریدیم و سپس به پستترین جایگاه باز  
 ادیم جز آنان را که گرویدند و کردار نیک آفریدند که پاداش بی منتی دارند» (تین :  
 ۱). «و جان و آنچه آنرا بپرداخت و بدکاری و خودداری به وی باز آموخت همانا  
 آنکه پاکیزه اش داشت و زیان یافت آنکه بیالودش» (شمس: ۷-۱۰). «ما انسان را  
 نه بی آمیخته آفریدیم که به آزمون دو چارش کردیم و اورا بینا و شنوا ساختیم،  
 را به او نمودیم خود یا سپاسگزار است یا بی سپاس» (انسان: ۲-۳).

«همانا کوشش شما گوناگون است، آنکس که بخشید و خوددار بود و  
 را راست پنداشت همانا براه آسانش بریم و آنکس که بخل و رزید و  
 بازی خواست و نیکی را دروغ پنداشت براه دشوارش نهیم» (لیل :  
 ۱).

«آنانکه براه ما در تلاشتند، را راهنمایی نمایم و خدا بانی کواران است»  
 (ت: ۶۹).

هم حسابرسی می‌شوند . اما کار غیب و قدر و ماوراء دیدگاه ما ، امر نیستند که ما مأمور به بررسی آنها باشیم و به هیچیک از متعلقات - جز اعتقاد به خیر و شر ، که «قدر» اند و از جانب خدا - ما نشده‌ایم .

بنابرین راه مسلمان ، راهی مستقیم و روشن است : قیام و عمل به تکا روشن - تا آنجا که بتواند - ، و خودداری از آنچه نهی شده است . باید به شناخت آنچه خدا امر فرموده و نهی نموده بپردازد و به ما این هردو و پس پرده‌ی ادراک محدود خود ، دست نیازد . خداوند چیزی که بشر توان انجام آنرا نداشته باشد یا ما ؛ قهری جلو او را گرفته باشد به وی تکلیف نمی‌کند و او را از کار نتواند از آن خود داری کند یا عاملی قهری او را به سوی آن می‌را باز نمی‌دارد :

« لا یكلف الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت »

و اذا فعلوا فاحشة قالوا : وجدنا علیها آ  
والله امرنا بها . قل ان الله لا یامر بالفحشاء . اتقوا  
علی الله ما لا تعلمون ؟ قل امر ربی بالقسط و ان  
وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له

۱- « خدا کسی را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کند هر کس را پا همان است که به دست آورده و کيفر ، آنچه برای خود ساخته » ( بقره : ۱۶ )  
« و هرگاه بدکاری کنند گویند : پدران خود را برای این کار دیده‌ایم و خدا ما را فرمان داده . بگو خدا به بدکاری فرمان نمی‌دهد آیا چیزی را که نمی‌دانید ؛ بندید ؟ بگو فرمود پروردگارم مرا به عدل و روی خود به جانب هر سجده‌گاه و خدا را اخلاص‌مندانه بخوانید » ( اعراف : ۲۸ )

کسی که باور نداشته باشد که خداوند هیچکس را بیشتر از توانش  
 ن، و یانهی، نمی کند خدا را باور نداشته است! بس، همین است.  
 تعادل میان اعتقاد و احساس از یکطرف، و فعالیت و حرکت از طرف  
 ، این گونه حاصل می شود و جهان بینی اسلامی در ضمیر انسان،  
 س رغبت به خوبی و پایداری و شوق به حرکت و کار (بایاری خدای  
 ) را این چنین می بخشد؛ همچنانکه با این روش، ریشهی تعطیل و  
 و منفیگری<sup>۱</sup> و حواله ی معاصی به خداوند یا سستی و جمود، را خشک  
 ازد.

انسان دین باور می داند که خداوند برای بندگانش، کفر و اشاعه ی  
 اء در جامعه را نمی پسندد، و دوست نمی دارد که بی تلاش و بدون کوشش  
 یها دوری گیرد یا حقی بی یآوری بماند یا پهنه ی زمین بی جانشین خدا  
 . انسان مسلمان می داند که این دنیا جای آزمایش است، آزمایش  
 نیروش؛ و هر حرکت یا حالتی برای امتحانی است و برای هر کار نیک  
 ناپسند در روز حساب، کیفری. می داند که او جانشین خدا بر روی  
 ن، است و در جهان دارای موقع و مقامی و الاست و در تغییرات و  
 رات جهان نقشی دارد؛ و می داند که اگر به وظیفه ی «جانشینی» برابر  
 ج و راه خدا برخیزد، پاداش خواهد برد و اگر نپذیرد و از دنبالای  
 بهراسد، کیفر خواهد یافت، اگر چه هراس او از بیم عواقب آن و برای  
 ز از گرفتاری باشد.




---

۱- سه مکتب و سه فلسفه: تعطیل - ارجاء - منفیگری. به ضمیمه ی  
 ر کتاب مراجعه کنید.

... و تعادلی میان مقام والای انسان در جهان و بندگی بی قید و باز او برای خداوند. جهان بینی اسلامی در این مرحله از تمام لغزشها تزلزلهایی که ایده‌آولوژیها و مذاهب و مکاتب دیگر دچار آن شده‌اند برکنار مانده است. نه بشر را به صورت‌های گوناگون، تا به مقام خدایی رساند و نه او را تا سرحد پستی و بی‌مقداری تحقیر نموده است.

اسلام میان حقیقت و مقام خداوندی و بندگی، مرزی استوار روشن معین می‌سازد تا جای هیچ شبهه و اشتباهی نماند. خداوند - د جهان بینی اسلامی - در ماهیت و حقیقت خود همانندی ندارد: «لیس کمه شیء». هیچکس در وجود، با او برابر نیست: «هو الاول والاخر والظاهر الباطن». در بقا ابد باز ندارد: «کل من علیها فان و یقی وجه ربك ذو الجلال والاكرام». سلطه‌ی او بی‌شریک است: «لا یسأل عما یفعل وهم یسألون» آفریننده، فقط، اوست: «الله خالق كل شیء». شریک رزق ندارد: «الله یسط الرزق لمن یشاء ویقدر» دانا، اوست: «والله یعلم وأنتم لا تعلمون» بی‌نظیر است: «ولم یکن له کفواً احد». هیچکس شریک قان و نکذاری ندارد: «ألم لهم شركاء شرعوا لهم من الدین مالم یأذن به الله؟» و همچنین دیگر خصایص خداوندی ....

ولی انسان - در نظر اسلام، مانند تمام مخلوقات جهان، بنده و خداست؛ بنده‌یی که نه در ذات او شبیه است و نه در صفات، نه مانند اعتقاد کلیسیا در باره‌ی مسیح - علیه السلام - که برخی برای طبیعت لاهوتی غیر مادی قایلند و برخی دیگر لاهوتی و مادی (ناسوتی) هر دو!

قرآن در باره‌ی مسیح می‌فرماید:

«ان هو الا عبد أنعمنا علیه وجعلناه مثلاً لبنی اسرائیل»

« لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله ولا للملائكة  
المقربون »

« ان كل من في السماوات والارض الا آتى الرحمان عبداً »<sup>۱</sup>

ولی همین انسان و با این بندگی، نزد خداوند مقام والاّیی دارد ،  
حی از خداوند دراو دمیده شده است. در جهان هستی گرامی است تا  
از هی که خداوند به فرشتگانش - که بندگانِ مقرب او هستند -  
ان می دهد که برای بزرگداشت این انسان به وی سجده کنند :

« و اذ قال ربك للملائكة: اني خالق بشرا من صلصال من  
حمأءسنون فاذا سوّيته ونفخت فيه من روحي فقعوا له  
ساجدين . فسجد الملائكة كلهم اجمعون »<sup>۲</sup>

این انسان، جانشین در روی زمین و حکمفرمای بر موجودات  
ت و زمین و آنچه در آنست مسخر اویند و در طرح آفرینش و پیش از  
نی او به حساب او گذارده شده اند :

« و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة  
قالوا ائجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن  
نسمع بحمدك ونقدس لك. قال اني اعلم ما لا تعلمون.  
وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال  
انبؤوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين . قالوا

---

۱- « هرگز مسیح سرپیچی ننماید که بندهی خدا باشد و نه فرشتگان نزدیک [این  
بند]. در آسمانها و زمین چیزی نماند جز آنکه به بندگی خدا کمر بسته گانند »  
یم: ۹۳).

۲- « خداوند تو به فرشتگان فرمود: من در کار آفرینش بشری از سفالی  
گل هستم و هرگاه او را پرداختم و از فرمان خود در وی دمیدم برای او به سجده  
آیید و همه فرشتگان به سجده درآمدند » (حجر: ۲۸-۳۰).



سبحانك لاعلم لنا الا ما علمتنا انك أنت العبد  
الحكيم . قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئو  
باسمائهم قال لهم اقل لكم انى اعلم غيب السماوا  
والارض واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون «  
« وسخر لكم مافى السماوات وما فى الارض جميعا منا  
» والقى فى الارض رواسى ان تميد بكم وانهارا  
سبلا لعلكم تهتدون «

« ألم تر ان الله سخر لكم ما فى الارض والفلک تجري  
فى البحر بأمره ويمسك السماء ان تقع على الارض  
بأذنه ؟ ان الله بالناس لرؤوف رحيم »<sup>۱</sup>

انسان وقتی مقام بندگی خدا را احراز کند در والاترین مقام،  
و در بهترین حالات خود قرار گرفته است، زیرا فقط در این حالت اس

---

۱- «و چون خداوندت به فرشتگان فرمود من در کار آفرینش جانشین  
بر روی زمین هستم گفتند آیا کسانی را در آنجا آفرینی که در آن تباکاری کنند  
خونریزی براه اندازند با آنکه ما ستایشگر تویم و تسبیحگو. فرمود: «من آنچه  
ندانید را دانم» و تمامی نامهارا به آدم آموخت و سپس آنها را به فرشتگان نشان داد  
و فرمود مرا از نام آنها خبر دهید اگر راستگو بودید. گفتند تو منزهی. ما دانشی بجز  
آنچه به ما آموختی نداریم و تویی دانای فرزانه. فرمود: ای آدم نامهای آنها را  
به فرشتگان بگو و چون نامهای آنانرا به خبر گزارد فرمود: نگفتمنان که من نه  
آسمانها و زمین را دانم و دانم آنچه را که آشکار سازید و آنچه پنهان کنید» (بقره  
۳۰-۳۳). «و رام ساخت هر آنچه را که در آسمانها و در زمین است از برای شه  
و از جانب خود» (جاثیه: ۱۳). «و بر روی زمین کوهها نهاد تا شمارا از لرز  
نگهدارد و جویها و راهها شاید که راه یابید» (نحل: ۱۶). «آیا ندیدید که خداوند  
رام کرد برای شما هر آنچه را که بر روی زمین است و کشتی در دریا به فرمان او  
رود و آسمان را نگاهداشت تا جز به اذن او بر زمین نیفتد، که خدا به مردمان دلسو  
و مهربان است» (حج: ۶۵).

که در بهترین حالات فطرت و خوشترین حالات کمال و واقعی ترین مراحل هستی می باشد، این مقامی است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - در داستان وحی و آن شبروی ملکوتی و معراج، به آن وصف شده است و مقامی است که خداوند در جمله :

« وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون »<sup>۱</sup>

آنها هدف نهایی وجود انسانی قرار داده است؛ و همین مقام است که انسان را از بندگی مردم باز می دارد و شرافت او را با تمام اختلاف موقعیتی که دارد، حفظ می کند؛ و این مقام است که جبهه ی آنان را بر فراز می دارد تا بجز برای خدا کمر، خم نکند و در عین حال از خود بزرگ بینی ناروا در روی زمین و تبهکاری و غرور دوری نمایند، و آنها را با پرهیزکاری در دل برای سروری یگانه که همه در پیشگاهش یکسانند، بسیج می کند و از بنده یی که برای خود خصوصیات خداوندی را مدعی گردد و برای مردم بدون سلطه یی از طرف خدا در شؤون زندگی شان قانون گذاری کند، بیزاری می جوید؛ بنده یی که خویشتن را منشأ قدرت بداند و اراده و خواست خود را قانون مردمان<sup>۲</sup>

از اینجاست که در جهان بینی اسلامی، میان عظمت و فاعلیت انسان و بندگی و اعتقاد به یکتا خدایی خداوند، تعارضی وجود ندارد و برای بزرگداشت انسان و بالا بردن مقام او نیازی نیست که جامعه ی بندگی خدا را از تن او بدر آورند یا صفتی «لا هوتی» به «ناسوتی» بودن او بیفزایند؛

۱- «وانسان و پریان را جز برای بندگی نیافریدم»

۲- لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه گفته بود: «Etat, c'est moi» «قانون،

یعنی من» یا خود احمق بوده است و الحق... یا مردم فرانسه!

آنان که رهبران کلیسیاها و مجامع مقدسه! برای بزرگداشت و احترام عیسی - علیه السلام - کردند .

« لقد كفر الذين قالوا: ان الله هو المسيح ابن مريم، وقال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربي وربكم انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة وماواه النار وما للظالمين من انصار. لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من اله الا الله واحد وان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب اليم . اقلا يتوبون الى الله ويستغفرونه والله غفور رحيم. ما المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وانه صديقة كانا يأكلان الطعام انظر كيف نبين لهم الايات ثم انظر اني يؤفكون ،

« واذ قال الله يا عيسى ابن مريم ءانت قلت للناس اتخذوني وامي الهين من دون الله. قال سبحانه ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك انك انت علام الغيوب. ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربي وربكم وكنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شيء شهيد . ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانهك انت العزيز الحكيم ،

« لن يستنكف المسيح ان يكون عبد الله ولا الملائكة المقربون ومن يستنكف عن عبادته ويستكبر فسيحشرهم اليه جميعاً »<sup>۱</sup>

---

۱- «مانا کافر شدند آنان که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است. مسیح پسر مریم می گفت ای اسرائیل زادگان خدا را پرستید که خداوند من و شماست.»

همچنین نیازی نیست که برای بزرگداشت انسان و اعلان  
والامقامی او در زمین و قدرت و فاعلیتش؛ یا آنگاه که خداوند دریچه‌یی از  
اسرار ماده را بر روی مایه گشاید یا نیرویی از نیروها را مسخر مایسازد...  
خداوند را كوچك جلوه دهیم. خدا و انسان دو هم‌آورد و مانند نیستند و  
زود روی هم نایستاده‌اند که پیروزی یکی شکست آن دیگری باشد و  
نیرومندی یکی زبونی دیگر.

→ همانا هر که به خدا شرك بورزد بهشت را خدا بروی حرام خواهد ساخت و  
جایگاه او در آتش است و ستمکاران را یاور نباشد. همانا کافر شدند آنان که گفتند  
خدا، سومین سه خداست. و خدایی جز خدای یگانه نیست و اگر از گفتار خود  
دست برندارند به کافران‌شان عذابی دردناک رسد آیا به خدا باز نمی‌گردند و  
بخشش نمی‌طلبند با آنکه خدا بخشنده و مهربان است. مسیح پسر مریم جز فرستاده‌یی  
نبود که فرستادگانی از پیش بر او گذشته بودند و مادرش پاکیزه خصالی بود  
هر دو [چون دیگر انسانها] غذایی خوردند بنگر چسان نشانه‌ها را برایشان بیان می‌کنیم  
و باز بنگر چسان به گمراهی می‌افتند» (مائده: ۷۳-۷۵).

«و آنگاه که خدا فرمود ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردمان گفته‌یی مرا و  
مادرم را به خدایی بگیری نه الله را؟ گفت: منزه می‌تو. مرا چه رسد که چیزی که  
حق من نیست گویم اگر گفته بودم تو دانسته بودی. آنچه در اندیشه دارم می‌دانی  
و آنچه تو خواهی من نمی‌دانم چه تو دانای پنهانهای. جز آنچه به من فرمودی به آنها  
نگفتم که خدا را بندگی کنید که خداوند من و شماست و تو- تا من در میان‌شان بودم-  
دیده و رشان بودی و چون مرا برداشتی خود دید بان آنانی و بر هر چیزی نگران.  
اگر آنان را شکنته کنی بندگان تویند و اگر پیامریشان خود تو فرزانه و بزرگی»  
(مائده: ۱۱۶-۱۱۸).

« مسیح هرگز سربچی از بندگی خدا نکرد و نکردند فرشتگان مقرب  
و هر که سربچی از عبادت او کند و خود را بزرگ بیند همگان را به سوی خود  
برانگیزاند» (نساء: ۱۷۲).

این طرز فکر زشت و ناپسند را افسانه‌های یونان و یهود در اذهار اروپاییان وارد کردند تا بحدی که هنوز - حتی پس از مسیحی شدن آن‌ها نیز - بروجودشان حکم فرماست .

افسانه‌هایی که می‌گفتند «ژئوس»<sup>۱</sup> خدای خدایان به «پرومتیوس» خشم گرفت، زیرا که سر آتش مقدس (رمز معرفت) را از پشت بزرگ خدایان دزدیده و به انسان سپرده بود و ژئوس نمی‌خواست انسان به آن رمز آشن شود مبادا به مقام خدایی برسد و او را از سروری خدایان و خداوندی دیگر خدایان بیندازد ؛ و ژئوس به این گناه او را به ترسناک‌ترین انتقام‌ها گرفت ... و یا افسانه‌های «تورات» که می‌گویند : خداوند ترسید که انسان - پس از آنکه از درخت معرفت خوشه‌یی دانش برگرفت - مباد از درخت حیات هم بخورد و مانند یکی از خدایان ! شود ؛ و انسان را از بهشت راند و بر او و بردرخت زندگانی نکهبان و تبع آختا گمارد ! .... و یا افسانه‌یی که نیچه<sup>۳</sup> در هذیانهای جنون آلوده‌ی خود در کتاب : «چنین گفت زردشت» آورده است تا فاش سازد که خدا مرده و انسان برتر یا ابرمرد (سوپرمن) پایه عرصه‌ی وجود گذارده است !

« کبرت کلمة تخرج من افواههم ان يقولوا الا کذبا »

در اسلام ، انسان، مقام واقعی خود را پیوسته ولی آرام ، می‌یابد . او بنده‌ی خداست و با همین بندگی، گرامی‌ترین آفریده‌ها می‌شود . تا انسان بنده‌ی خداست والا خوشبخت و بهروز است .

---

Zeus - ۱

۲- Prometteus ، خدای دانش

۳- رجوع کنید به ضمیمه‌ی کتاب.

از این رهگذر دانستیم که ، هنوز در نهاد فکر و ایده ثولوژی  
 روپایی ، مایه‌یی از افکار افسانه‌یی گوناگون ، نهفته است و همه ثمرات  
 فکری و عملی غرب ، پنهان و آشکار ، با مکتب و ایده ثولوژی اسلام سر  
 جنگ دارند و بالنتیجه هر عاریه‌یی که از آن منبع باشد آبتن عداوتی  
 طبیعی با فکر و ایده ثولوژی اسلامی است و سخت نارواست اگر از آنان  
 قتیاسی کنیم یا کمکی بطلبیم ، زیرا که نوشداروی آنان شرنگی کشنده  
 است و تار و پود ایده ثولوژی اسلامی را از میان می برد .



... و تعادلی میان «بیم» و «امید» و یکسانی را بطه‌ی بنده و خداوندگار ..  
 در هر دو حال .... چه صفات فاعله‌ی خداوند در جهان و حیات ،  
 موجودات و انسان را با تعادل تمام بین این هر دو حالت در انسان جمع  
 کرده است . در جلوه‌یی از قرآن مجید در یکجا صفاتی رامی بیند که دل را  
 از جامی کند و لرزه بر ارکان می اندازد و همچون :

«واعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه و انه اليه تحشرون»

« يعلم خائنة الاعين وما تخفى الصدور»

« ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و

نحن اقرب اليه من حبل الوريد »

« واعلموا ان الله يعلم ما في انفسكم فاحذروه»

« واتقوا الله واعلموا ان الله شديد العقاب »

« سنستدرجهم من حيث لا يعلمون و املئ لهم ان

كیدی متین »

« ان بطش ربك لشديد »

« والله عزيز ذو انتقام »

« وكذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى و هي ظالمة ان

آخذه الیم شدید »

« و ذرنی والمکذبین اولی النعمة ومهلهم قليلا .  
ان لدینا انکالاً وحجیماً وطعاماً ذا غصة وعذاباً الیماً .  
یوم نرجف الارض و الجبال و كانت الجبال کتیباً  
مهیلاً » ۱

و نیز آیات قرآنی راجع به عذاب قیامت که سیمای هولناک و  
دهشتناکی دارند . جلوه‌ی دیگر قرآن در آیاتی است که دل را سرشار  
از آرامش و لبریز آسایش می‌کند و امید و آرزو به دل می‌بخشد و روح را  
آنس و قرب می‌افزاید ، مانند :

« و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة  
الداع اذا دعان ،  
« أم من یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء و

---

۱- « و بدانید که خدا میان مرد و دل او قرار می‌گیرد و مردم به‌سوی او  
برانگیخته شوند » (انفال: ۲۴).

« چشمان خیانتگر و آنچه دلها پنهان سازند را می‌داند » (مؤمن: ۱۹).  
« و همانا انسان را آفریدیم و می‌دانیم آنچه دل او و سوسه می‌کند و مآز مرگ او  
به او نزدیک‌تریم » (ق: ۱۶).

« و بدانید که خدا آنچه را در دل شماست می‌داند از او بهر اسید » (بقره: ۲۳۵).  
« و از خدا بهر اسید و بدانید که خدا سختگیر است » (بقره: ۱۹۶). « بزودی آنان را  
در نور دیدم آنچنان که ندانند و مهلتشان دهم که نیرنگم سخت است » (قلم: ۴۲-۴۵).  
« که صولت پروردگارت سخت است » (بروج: ۱۲). « و خدا بزرگ انتقامگیر است »  
(آل عمران: ۴). « و این چنین پروردگارت گیر د آنگاه که شهرهایی که ستمگر بودند  
را بگناهشان گرفت و کیفر او سخت است » (هود: ۱۰۲) و باش با این منکران  
توانگر و اندکی مهلتشان ده که نزد ما پندهاست و آتشی و خوراکی رنجآور و  
کیفری سخت در آن روز که زمین و کوهها لرزند و کوهها تپه‌هایی پراکنده باشند »  
(مزل: ۱۱-۱۲).

يجعلكم خلفاء الارض ؟ االله مع الله»  
 « الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء والله يعدكم  
 مغفرة منه وفضلا والله واسع عليم »  
 « وما كان الله ليضيع ايمانكم ؛ ان الله بالناس لرؤوف  
 رحيم »

« يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا »  
 « ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم وآمنتم ؟ وكان الله  
 شاكرا عليما »

« ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم  
 الرحمان ودا »

« وهو الغفور الودود »

« والله رؤوف بالعباد »

« ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم  
 اجرا حسنا ما كئين فيه ابدا »<sup>۱</sup>

۱- « و چون بندگانم از من پرسند، همانا من نزدیکم پاسخ گویم خواندن  
 خواهندگانرا چون خواهند » (بقره: ۱۸۶)  
 «.. یا آن کسیکه درمانده را پاسخ گویند هر گاه او را بخواند - و بدی را  
 براندازد و شمارا جانشینان زمین سازد آیا خدایی با الله هست؟ » (نمل: ۶۲).  
 « شیطان شمارا به ناداری خواند و بهمرزگی فرماید و خدا به بخشش و فزونی از  
 خود و خدا گشایشگر داناست » (بقره: ۲۶۸). « این خدا نیست که ایمان شمارا  
 تباه سازد. که خدا به مردمان دلسوز و مهربان است » (بقر: ۱۲۳). « خدا خواهد  
 که بر شما سبک گیرد و انسان ناتوان آفریده شده است » (نساء: ۲۸). « خدا چه سازد  
 با کافر عمل شما اگر سپاس گزاری و بگروید؟ و خدا سپاسگر داناست » (نساء: ۱۳۷).  
 « آنان که گرویدند و نیکی کردند بزودی بخشایشگر برایشان دوستی آرد » (مریم: ۹۶).  
 « و او بخششگر دوستار است » (بروج: ۱۴). « و خدا بر بندگان دلسوزست »  
 (بقره: ۲۰۷). « و مژده دهد مؤمنان را که کار نیکو کنند که پاداشی زیبا دارند و  
 درنگ ابدی در آن کنند » (کهف: ۲).



و همچنین آیات مربوط به نعمت‌های قیامت که سیمایی دلپسند دارند.<sup>۱</sup>

این دو چشم انداز دل، تعادلی میان بیم و امید و انس و فرار و وحشت و اطمینان به وجود می‌آوردند و انسان را در سلوک به سوی خداوند، با قدمی استوار و دیده‌یی باز و دلی زنده و امیدوار و نگران پرتگاهها و پیوسته رو به بلندی و روشنایی، راه می‌برند؛ انسانی که نه هرزه دراست و نه از پا افتاده، نه غافل می‌شود و نه فراموش می‌کند، در پرتویاری و رحمت خداست. خدای او نه بداندیش است و نه سختگیر و نه او را برای انتقام خود در گناه می‌اندازد.

وقتی میان عقیده‌ی اسلام درباره‌ی خدا و خداپرستی یونانی و خدای بزرگشان (ژئوس) - که سنگدل و حسود و شهوتران، بد خوی کینه‌جو معرفش می‌کنند - مقایسه کنیم؛ یا اسلام را با عقیده‌ی اسرائیلیان گمراه، درباره‌ی خدای متعصب جنگاور جسور، بسنجیم؛ یا آنرا با عقیده‌ی ارسطو درباره‌ی خدایی که بر فراز جهان است و به هیچ چیز مردم نمی‌پردازد و جز درباره‌ی خود نمی‌اندیشد - زیرا که ذاتش اشرف ذوات است و بر او شاید جز اندیشه در اشرف ذات - بگذاریم یا با فکر مادیون و خدای آنها «طبیعت»<sup>۲</sup> کور و کر و لال مقایسه کنیم ... ارزش این تعادل در جهان بینی اسلامی و اثر واقعی آنرا در زندگانی بشر و روش زندگی و اخلاق و نظام

---

۱- رجوع کنید به کتاب «مشاهدات قیامه». (مؤلف).

۲- اگر کسی خدا را همان طبیعت (Nature) بداند تا یک قدمی خدای واقعی پیش رفته است و او را باید خداپرست به حساب آورد ولی مادیون، «ماده» (Matter) را همه چیز و همه کاره می‌دانند نه طبیعت را و منظور مؤلف از طبیعت، مصداق کوچک آن یعنی ماده است.

آن، درمی یابیم. ( در فصل آینده به شرح این نکته خواهیم پرداخت ).



... و تعادلی میان شناخت بشر و منابع معرفت او با جهان خارج. بب نامشهود و یا به تعبیر دیگر: ازوحی و نص تا .. در آغاز این بحث دیدیم که در انتخاب منبع معرفت، در مکاتبی چه تحولانی رخ داد و چگونه گاهی نص (کتاب آسمانی) یا وحی آنها منبع معرفت دانستند و گاهی تنها عقل را و گاهی فقط طبیعت را. يك از این مکاتب برای به مقام خدایی رساندن منبع معرفت خود تردد قوا نكار سایر منابع، چه زحمتهای که بخود راه دادند.

اما اسلام - که دینی جامع و متعادل است و به تمام حقایق عالم هستی دارد - بدون هوی و شهوت و بدون غرض ورزی و جهل و قصور و نکه خود را به سختی و زحمت بیندازد، با اطمینان و تکیه به خود مقت کامل و جامع، از هیچیک از منابع واقعی معرفت بدور نمانده و هر يك را به آن داده است و با دقت و تعادل و طمأنینه، هر يك را در درجه ای واقعی خود نهاده است.

اسلام - همانطور که گذشت - ابتدا بازگشت همه ی خلق را به وند یگانه و تدبیر و اراده ی اومی داند و می گوید: تمام جهان و آنچه نیست، و این انسان و خرد و ادراك او، همگی آفریده ی اویند .. و نروست که هرگز در نقش جهان خلقت ( و به قول غریبها: طبیعت ) یات و تطورات آن ( که اقتصاد، خدای مارکسیسم گوشه یی از آنست ) معرفت انسان و شناخت عقلانی یا احساسی و یا ... دو چار تناقض و

نردید و ناهماهنگی نمی‌شود زیرا در نظر اسلام، طبیعت، حیات، و حس، همه ساخته و پرداخته‌ی خدا و از جانب اویند؛ همانطور که و. نیز از جانب اوست.

آری اسلام به منبع «وحی» - که منبعی صادق است و در آن باره راهی ندارد و هرگز دستخوش هوی نمی‌گردد<sup>۱</sup> -، ارج بسیار قایل است و از اینرو وحی را بالاترین منابع معرفت بشری می‌داند ولی در عین حال ارزش عمل عقل و هر آنچه را که بشر از جهان هستی دریافت می‌کند، هیچ و لغو و بی‌اثر نمی‌شمارد؛ زیرا که جهان نیز کتاب مفتوح خدا و است و همانند وحی برای بشر معرفت‌زا است. بایک فرق، که معرره انسانی ناشی از جهان - چون فعالیت و عمل خود انسان است - قاطع و صواب است ولی وحی همان حق الیقین است و خطا در آن راهی ندارد.<sup>۲</sup>

خداوند تعالی در فطرت و آفرینش، انسان را با جهان هستی و دیب

---

۱- الهام، اتصال و جرقه‌یی است که انسان صغیر را به روح جهان (انسان کبیر) مرتبط و متصل می‌سازد و بستگی به صفای آینه‌ی دل گیرنده دارد و چون پیامبر خالی از هوی هستند، در وحی پیامبران نیز اثری از هوی نیست ولی در مکاشفای برخی از اصحاب معنا که دلشان خالی از زنگاری نبوده، از خواسته‌هاشان در آن‌ها می‌توان یافت.

۲- وحی و عقل (یادل و دماغ) و علم (تجربه یا مشاهده) همه از «طبیعت به معنای اعم» سرچشمه می‌گیرند و به همان نسبت که خطا در عقل جایز است در الهامات بشری نیز رواست مگر آنکه به صورت «وحی» به معنای انحصار و درمور پیامبران باشد که در آن‌ها وحی و عقل در یک طریق و یک جاده افتاده است و بالطبع خطا در وحی و در عقل آن‌ها نیز جایز نیست.

داران، همانک آفریده است<sup>۱</sup> همه مخلوق خدایند و همه آنچه را  
ارند از خدا دارند و همگی از راهنمایی تکوینی او بهره می گیرند:

« قال : ربنا الذى اعطى كل شيء خلقه ثم هدى ،  
« سبح اسم ربك الاعلى . الذى خلق فسوى والذى قدر  
فهدى »

« ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون ،  
« وما من دابة فى الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا  
امم امثالكم »

« الذى جعل لكم الارض مهدا وسلك لكم فيها سبلا ،  
« منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة  
اخرى »

« سبحان الذى خلق الأزواج كلها مما تنبت الارض  
ومن انفسهم ومما لا يعلمون »  
« فاطر السماوات والارض جعل لكم عن انفسكم ازواجا  
ومن الانعام ازواجا »<sup>۲</sup>

---

۱- يعنى تطابق انسان صغير و انسان كبير.

۲- «گفت : خداوند ما که آفرینش را بهر چیز بخشید و آنرا رهنمون شد»  
(۵۰: ۱۵). «بنام خداوند برترین تسبیح گوی. آنکه آفرید و پرداخت و  
به اندازه ساخت و رهنمون شد» (سوره اعلی). «و از هر چیزی یک جفت آفریدیم  
که یاد آور شوید» (ذاریات : ۴۹) .

«هیچ جنبنده‌ی در روی زمین و هیچ پرنده‌ی که به دو بال پرد، نیست جز  
هایى همچون شما» (انعام: ۳۸).

«آنکس که زمین را از برای شما گهواره ساخت و راهها در آن برای شما  
(طاه: ۵۳). «از آن آفریدیمتان و در آن بازگردانیمتان و باردیگر از آن  
تان آوریم» (طاه: ۵۵). «منزه آنکه همه‌ی جفته‌ها را آفرید از رویدنیها و از خود  
را از آنچه نمی‌دانید» (یاسین: ۳۶). «آفریدگار آسمانها و زمین. از خودتان  
آفرید و از چهار پایان جفته‌ها» (شورا: ۱۱).

آیات قرآنی بسیاری درباره‌ی توافق و هماهنگی و همبستگی بین همه مخلوقات خدا - و از جمله انسان - وارد شده است که در تمام آن یگانگی و یکنواختی عالم طبیعت را در جهت کلی بازگو می‌کند و برخی از آن را می‌آوریم :

« الم نجعل الارض مهاداً والجبال اوتاداً وخلقناكم ازواجاً وجعلنا نومکم سباتاً و جعلنا الليل لباساً وجعلنا النهار معاشاً وبنینا فوقکم سبعاً شداداً وجعلنا سراجاً وهاجاً و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجاً لنخرج به حياً ونباتاً و جنات الفا فا »

« ا انتم اشد خلقاً ام السماء ؛ بناها . رفع سمک فسواها و اغطش لیلها و اخرج ضحاهها و الارض به ذالک دحاهها . اخرج منها مائها و مرعاهها و الجبا ارساها متاعاً لکم و لانعامکم »

« فلینظر الانسان الى طعامه : انا صببنا الماء صاً ثم شققنا الارض شقاً فانبتنا فیها حباً و عنباً وقض و زیتوناً و نخلاً و حدائق غلباً و فاکهة و ابا متاعاً و لانعامکم »

« و الله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ان فی ذالک لایة لقوم یسمعون . و ان لکم فی الانعا لعیبة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم ، لیر خالصاً سائغاً للشاربین و من ثمرات النخل و الاعناب تتخذون منه سکراً و رزقاً حسناً ان فی ذالک لایة لقوم یعقلون . و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبا بیوتاً و من الشجر و مما یرشون . ثم کلی من الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللاً یرج من بطون شراب مختلف الوانه فیہ شفاء للناس ان فی ذالک

## لايه لقوم يتفكرون ،

« والله جعل لكم من بيوتكم سكناً وجعل لكم من جلود  
الانعام بيوتاً تستخفونها يوم ظعنكم و يوم اقامتكم  
ومن اصوافها وابارها واشعارها اثاثاً ومتاعاً الى  
حين والله جعل لكم مما خلق ظلالاً وجعل لكم من  
الجبال اكناً وجعل لكم سراييل تقيكم الحروس رايل  
تقيكم بأسكم كذا لك يتم نعمته عليكم لعلكم تسلمون »

۱- « آیا زمین را بستری نساختیم و کوهها را میخها و شمارا جفتها آفریدیم  
خواب شمارا آرامشی قرار دادیم و شب را پوششی کردیم و روز را زندگی و  
بالای [سر] شما هفتگانه‌یی پیوسته و استوار ساختیم و چراغی فروزان نهادیم  
زایرها آبی فراوان فرو فرستادیم تا بدان دانه و گیاه و باغهایی درهم برآریم »  
نبأ : ۶-۱۶ .

« آیا شما در آفرینش دشوار ترید یا آسمان ؛ بنیاد آن نهاد و سقف آن را  
لابرده و پیرداختش و شیش را تار یک کرد و روزش را بیرون آورد و زمین را پس از  
نگسترانید و آبش را از آن بیرون کرد و چراگاهش را و کوهها را استوار ساخت  
بره‌یی از برای شما و چار پایانتان » (نازعات : ۲۷-۳۳) . « پس باید که انسان به  
وراك خود بنگرد ما آبرای بگونه‌یی ریختیم و زمین را بگونه‌یی شکافتیم و در آن  
انه و انگور و سبزی و زیتون و نخل و باغهای انبوه و میوه و علف درو یانیدیم که بهره‌یی  
ای شما و چار پایانتان باشد » (عبس : ۲۴-۳۲) .

« و خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و بدان زمین را از پس مردنش زنده  
اخت همانا در آن نشانه‌یی است برای آنان که می‌شنوند و همانا برای شما در  
بارپایان عبرتست . شمارا از درون آنان میان سرگین و خون ، شیر و ناب و گوشت  
ای نوشندگان سیرابان می‌کنیم و از میوه‌های خرما و انگور که سرکه و رزقی  
بوی می‌گیرید . همانا در آن نشانه‌یی است برای گروهی که می‌اندیشند و خداوند  
و به زنبور الهام کرد که از کوهها خانه‌یی بگیرد و از درخت و از آنچه بلندی سازند  
سپس از همه‌ی میوه‌ها بخورد و به راههای خداوندت فرمانبرداری ببرد . از درون آن

این آیات، در قرآن همانند ، بسیار دارند که در هنگام بحث حقیقت جهان و حقیقت انسان در جهان بینی اسلامی از آنها خواهیم گفت .

اسلام بر اساس هماهنگی و تناسبی که میان انسان و جهان وجود دارد ، جهان و انسان و جانداران را - پس از منبع وحی - منبع معرفت انسان قرار داده است . قرآن ، ابتدا انسان را به معرفت و دریافت از ما الاهی سوق می دهد و سپس از آفریده اش - همان کتاب هستی - و به وجود خود انسان - که منبع شناسایی خداست - گسیل می دارد .

آیات زیر در مورد گسیل بشر به منبع صادق و ریشه دار نخست - وحی - است که بر دیگر منابع معرفت بشری سروری دارد :

« ان هذا القرآن ، یهدی للتی هی اقوم ،  
« ثم جعلناك على شریعة من الامر فاتبعها ولا تات  
اهواء الذین لا یعلمون »  
« انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون نحن ننة  
علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن  
وان کنت من القافلین ،

→ نوشتار به بی به رنگهای گوناگون بیرون آید که در آن برای مردم شفاست همان در آن نشانه بی است برای آنها که می اندیشند» (نحل : ۶۵-۶۹) .  
« و خداوند از خانه ها تان برای شما آرامش آفرید و از پوست چارپای خانه های بی بیاخت که روز کوچ و اقامت آنرا سبک برگزید و از پشمها و کر و موهای آن اثاثی و بهره یی ساخت تا مدتی و خدا از آفریده های خود سایه باز قرار داد و از کوهها پناهگاه ساخت و جامه ها برایتان آفرید که شما را از گرمانگه دار و جامه ها که از خطر نگه دارد این چنین نعمت خود را بر شما تمام کند شاید که اسه آورید» (نحل : ۸۰) .

«قلنا اهبطوا منها جميعا فاما ياتينكم منى هدى فمن  
تبع هداى فلاخوف عليهم ولا هم يحزنون والذين  
كفروا و كذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها  
خالدون ،

« واذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور. خذوا  
ما آتيناكم بقوة واسمعوا »<sup>۱</sup>

و آیات بسیاری هست که مارا به دریافت و معرفت از راه کتاب  
ش هستی و کتاب نهفته‌ی روح بشر ، رهنمون می‌شود :

« و فى الارض آيات للموقنين و فى انفسكم افلا  
تبصرون »

« سنجیم آیاتنا فی الافاق و فی انفسكم حتى يتبين لهم  
انه الحق »

« افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت؟ والى السماء  
كيف رفعت؟ والى الجبال كيف نصبت؟ و الى الارض  
كيف سطحت؟ فذكر انما انت مذكر »

---

۱ - «این قرآن رهنماست به آنچه استوارترین است» (اسراء: ۹). «سپس  
برراهی ازخواست خود نهادیم و آنرا دنبال کن و دنبال خواستی آنان که  
دانند مرو» (جاثیه: ۱۸).

«ما آنرا قرآنی عربی فرو فرستادیم شاید که به عقل آید . ما بر تو بهترین  
ان را بسراییم بدانچه بر تو این قرآن را الهام کردیم و اگر چه پیش از آن از  
آن بودی» (یوسف: ۲). «گفتیم بفروید شوید از بهشت همگی پس آنگاه که  
هدایتی بر شمارسد هر کس هدایت مرا پیروی کند نهیمی است بر آنها و نه  
این شوند و آنان که کفر ورزیدند و نشانه‌های مارا انکار کردند آنان یاران  
ند و در آن جا ویدانند» (بقره: ۳۸).

«و چون پیمانتان را گرفتیم و طور در ابر بالای سرتان افراشتیم. آنچه به شما  
م بانیرو بگیرید و بشنوید» (بقره: ۹۳).



« أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُ  
 إِلَّا اللَّهُ ؟ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّ فِي الْبَرِّ نَارًا تُبْرِقُ فِي الْغُلِيِّمِ  
 وَتُخْرِجُ مِنْهَا النَّارَ وَالنَّهَارَ وَاللَّيْلَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ  
 وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَاحْيَا بِهِ الْأَرْضُ  
 مَوَاتًا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفَ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ  
 الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

همچنین آیات متعددی در قرآن می یابیم که ما را به کار بر  
 عقل برای معرفت به صورت تدبیر در نشانه های قدرت خدا در جهان  
 با تأمل در حقایق وحی و واقعیات حیات، ترغیب می کند:

« قُلْ: إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ: أَنْ تَقُولُوا لِلَّهِ مِثْلَ  
 فِرَاقٍ، ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا. مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ أَنْ هُوَ  
 نَذِيرٌ لَكُمْ، بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»

۱ - «وبروی زمین نشانه ها است برای باورندگان و در خود هاتان پس  
 نمی بینید» (ذاریات: ۲۰)

«برودی نشانه های خود را در آفاق و در خود هاشان برایشان نشان خواه  
 داد تا بر آنها روشن شود که او حق است» (فصلت: ۵۳) «آیا به شتر نمی نگری  
 چگونه آفریده شده؟ و به آسمان چگونه بالایی گرفته؟ و به کوهها که چگونه  
 بر گزاشده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده؟ پس به یاد آور که تو یاد آورنده ی  
 (غاشیه: ۲۷ - ۲۱)

«آیا نمی بینند پرندگان را که در آسمان مسخرند و جز خدا آنان را نگه نمی دارد  
 همانا در آن آیه ها است برای آنها که می گروند» (نحل: ۷۹) «همانا در آفرین  
 آسمانها و زمین و دوگانگی شب و روز و آن کشتی که بر دریا رود برای سود م  
 و هر آنچه خدا از آسمان آب فرو فرستاد و بدان زمین را پس از مردنش زنده سازد  
 و هر گونه جنبنده در آن گسترده و جریان باد و ابر که مسخر میان آسمان و زمین  
 نشانه ها است برای گروهی که بخردند» (بقره: ۱۶۴).

« افلا يتدبرون القرآن ؟ ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا »

« افلم يسيرا في الارض فتكون لهم قلوب يعقلون بها ؟ او آذان يسمعون بها ؟ فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور »

« ان في خلق السماوات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولي الالباب . الذين يذكرون الله قياما وقيودا وعلی جنوبهم ويتفكرون في خلق السماوات والارض . ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه ! »  
« والله اخرجكم من بطون امهاتكم لاتعلمون شيئا وجعل لكم السمع والابصار والافئدة » ١

جهان بینی اسلامی به این ترتیب، در میان منابع معرفت بشری، وهریک را به جای خود، تعادل برقرار می سازد و برای یاری معرفت

---

۱- «هگو: همانا شمارا به يك چیز پند می دهیم: آنکه دوو تک برای خدا گوید و آنگاه بیندیشید. یارشما دیوانگی ندارد اوجز ترسانندمی شما نیست در برابر شکته بی سخت» (سبا: ۲۶).

«پس آیا در قرآن نمی اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می یافتند» (نساء: ۸۲).

«پس آیا در زمین نمی گردند تادل هایی داشته باشند که بدان بیندیشند ؟ یا گوشهایی که به آن بشنوند؟ چه دیدگان کور نمی شوند ولیکن آن دلها که در سینه اند کور شوند» (حج: ۲۶).

«همانا در آفرینش آسمانها و زمین و دوگانگی شب و روز نشانه هاست برای صاحب دلان . آنان که خدا را ایستاده و نشسته و برپهلوشان یاد خدا می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند . خداوند اینها را باطل نیافریدی چه منزهی؟» (آل عمران: ۱۹۱) «و خداوند شمارا از شکم مادر هاتان بیرون آورد که چیزی نمی دانستید و از برای شما گوش و دیدگان و دلها نهاده» (نحل: ۷۸).

انسان ، میان آنها هماهنگی ایجاد می کند و باین «قرار» ایده ثلویژی و فکر اسلامی تعادل می یابد و برای انتخاب منبع معرفت در سرگردانی و تردید نمی افتد و ناخدارا به خدایی نمی گیرد.

در روش تربیتی قرآن آشکارا دیده می شود که بسیار فکر و ادراک بشری را به چشم انداز جهان و روان و نشانه های قدرت خدا معطوف می سازد و به مصاحبت ادراک انسان با آفاق و انفس کوشش دارد. این عطف نظر ، علاوه بر آنکه خود راهی برای خدا شناسی و شناخت عظمت و نعمتهای او ، از راه مخلوقات و عشق به ذات توانای اوست ، ادراک انسانی را نیز با ویژگیهای آن فراآورده ها و هماهنگی و دقت و نظم آنها - که هیچگونه خلل و تصادم و تفاوتی در آن به چشم نمی خورد - آشنا می سازد ، همانطور که باعث آشنایی او با دیگر حقایق و قوانین عالم نیز می گردد . انسان با دنبال کردن تغییر و تبدل دایمی جهان و مطالعه ای احوال بشر و حالات روان به این نتیجه خواهد رسید که «دوام» ، مخصوص آن خداوندی است که تغییر و تبدیل در او راه ندارد. و هر چیزی ناپایدار است جز ذات خداوند که فنا ندارد و مقصد و ملجأ موجودات است .

این بهره یی اندک نیست که انسان با ملاحظه ی ثبات و یکنواختی نوامیس و قوانین جهان که اینهمه تغییر از آنهاست به این نکته برسد که کار دنیا گراف و بی حکمت و زندگانی بیهوده و بی مقصود و انسان به حال خود ورها ، نمی باشد ، و می فهمد که تدبیری در کارست و تقدیری ، و امتحانی و کیفری و عدالتی بر آن ودقیق ، که تقدیر پردازست .

از این قبیل بسیار در روش تربیتی اسلام دیده می شود و در آینده به مقداری از آن خواهیم پرداخت .

اسلام ، بشر را به این منابع معرفت که برخی هویدا و برخی  
 فته در باطن خود ما هستند ، سوق می دهد تا از کتاب طبیعت همانند  
 ناب آسمانی معرفت بیاموزیم ؛ اسلام میان همه ی این منابع معرفت  
 یون هیچگونه اصطكاك یا تناقض و بدون آنکه هیچیک را به اوج خدایی  
 حاضی حقارت برساند ، هماهنگی و تعادل ایجاد کرده و نشان داده  
 است که هیچ دشمنی میان این منابع معرفت وجود ندارد ؛ دشمنی که  
 ملیر آنرا در تاریخ فکر و فلسفه ی غربی مشاهده کرده ایم . از اینرو در  
 ملام ، هرگز «وحی» - که يك منبع اساسی برای شناخت حقایق است -  
 را ك بشری را پس نمی زند و از کار و ابتکار نمی اندازد ، همچنانکه توجه  
 ، طبیعت هم ، عقل را بی اثر نمی سازد و یا خداوند تعالی را - که از افکار  
 پسیده و پوشالی مورد پرستش غریبان و غریزدگان منزّه است - برکنار  
 می کند .



.... و تعادلی میان فاعلیت جهان و فاعلیت انسان و مقام آندو ...  
 فکر اسلامی در این نقطه نیز از تزلزل و تطوری که در افکار و  
 فلسفه های بشری راه خدایی گم کرده ، راه یافته است ، سلامت مانده ،  
 بن نکته نیز هنگامی روشن می شود که به سردرگمی فلسفه و افکار و  
 بده ثلویذهای مختلف ، واقف باشیم .  
 افلاطون ، ماده را در پست ترین درجه ی ارزشها و موقعیتها قرار  
 می دهد .

وجود در مسلك افلاطون دارای دو طبقه ی متقابل است:  
 طبقه ی عقل مطلق و طبقه ی ماده ( یا هیولی ) . قدرت از آن

عقل مطلق است و همه ناتوانیها از «هیولا»<sup>۱</sup> و میان ایندو موجوداتی هستند که هر اندازه به عقل نزدیک باشند از فرازمندی بهره‌مندند و به هر مقدار که به هیولا پیوندند، به پستی دوچار. هیولا بنا بر نظر اینها نقطه‌ی مقابل عقل مجرد است و به اراده‌ی او از عدم به وجود نیامده است.<sup>۲</sup>

افلوطین - در مکتب نو افلاطونیان - ماده را در پست‌ترین مدارج گذشته است به نظر او خداوند یکتا عقل را آفریده و عقل، روح را، و روح، سایر موجودات را به ترتیب خاصی تا به عالم هیولا، یا به عبارت دیگر، به جهان ماده و فساد برسد.<sup>۳</sup>

مسیحیت - به آن شکلی که کلیسیا به آن داده است - عالم جسد (یعنی عالم ماده) را مصداق کامل «شر» و عالم روح را مظهر «خیر» می‌داند و به همین سبب هر چیز مادی را سزاوار تحقیر و واگذاردن می‌شناسد تا به شر و فساد آن دوچار نگردیم .. یعنی همان عقیده‌ی برهمنی هندیان.

در حالی که عالم ماده در برخی از فلسفه‌ها و اعتقادات چنین وضعی را داشتند، در قرن نوزدهم گروهی مانند اوگوست کنت و فیخته، پیشوایان مکتب تحقیقی به پا خاستند و طبیعت را به پایه‌ی خدایی رساندند و عقل بشری را یکی از آفریده‌های آن دانستند و برخی دیگر، همچون مارکس،

۱- Hyle به یونانی به معنای ماده (Matter) و مکتب اعتقاد به هیولا را Hylozoism می‌گویند.

۲- از کتاب «الله» استاد عقاد. ص ۱۳۷ (مؤلف).

۳- کتاب «الله» - محمود عقاد. ص ۱۸۸. (مؤلف).

اقتصاد را که گوشه‌ی از جهان ماده است به خداوندی گرفتند ، خداوندی که عقل و دین و فلسفه و اخلاق و آداب می‌آفریند ؛ و انسان را در برابر چنین خدایی از ارزش ساقط کردند و او را عاملی منفی و دست بسته دانستند که تنها قابلیت انفعال و تأثر را دارد !

اسلام میان این شخصیت‌های متزلزل و بین گراف‌های این طرف و آن طرف ، حد استوار و ثابتی را پایه‌ی اعتقادی خود قرار داده است و می‌گوید: خداوند ، آفریدگار مدبر و مقتدر است و جهان و انسان آفریده‌ی او که میان آن دو هماهنگی و همکاری و تأثیر متقابل وجود دارد ، انسان ، برتر از ماده است و مثبت و فعال و مسلط بر آن ، در ماده ، تحول و تغییر ایجاد می‌کند و خلق می‌نماید ؛ اسرار پنهانی آنرا آشکار می‌سازد و خود از این اسرار سود بر می‌دارد ، پند می‌گیرد و توشه بر می‌چیند .

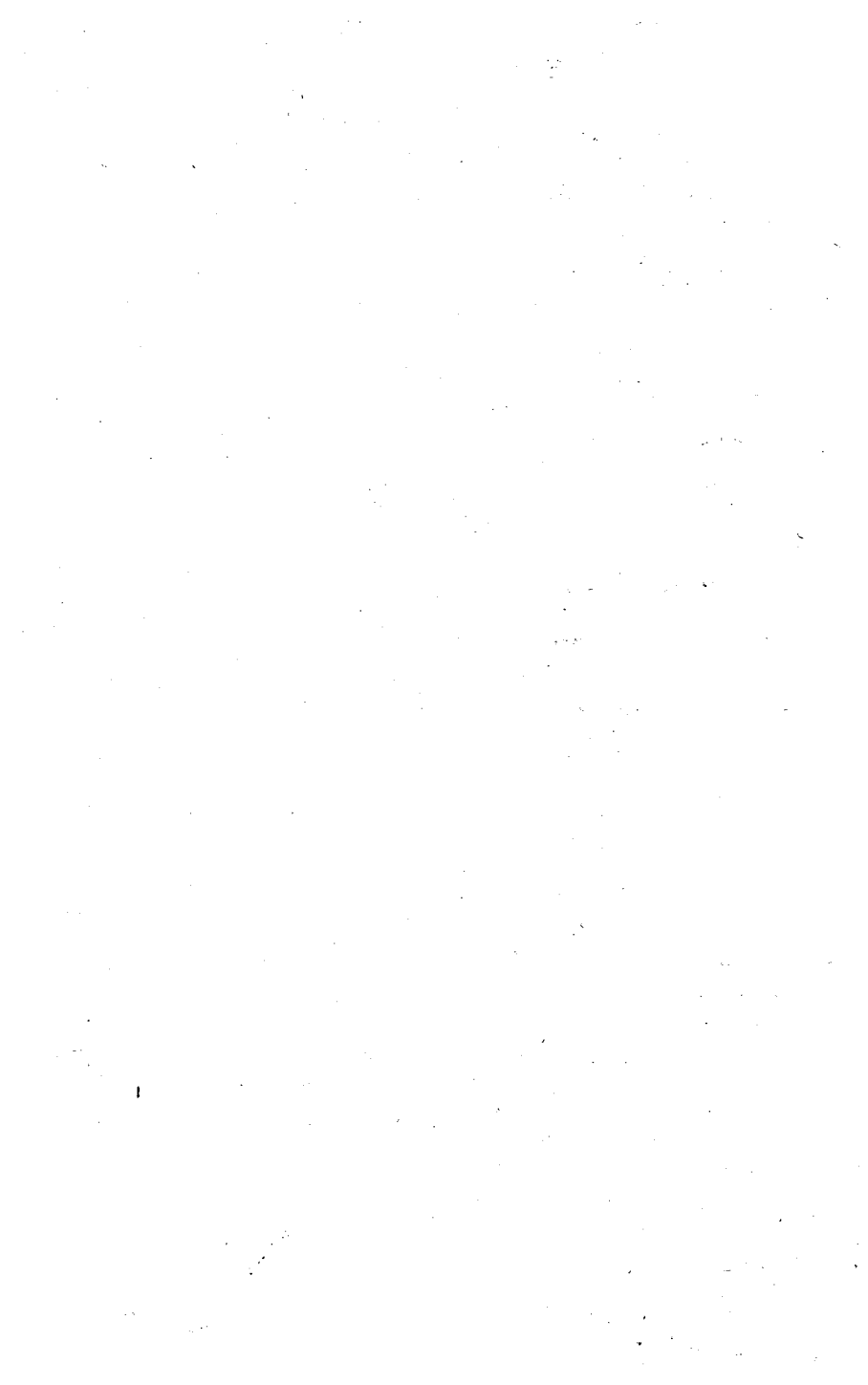
احترام به وجود انسانی - بدون آنکه جهان ماده را تحقیر کند - ضامن این مقام و فضیلت است و زندگی او وزیر بناهای آنرا عزیزتر از آن می‌داند که فدای ارزشی مادی گردد ؛ با آنکه ارزشهای مادی نیز به جای خود ثابت هستند و انسان در نو سازی ، با آنها سروکار دارد .



چهره‌های بسیار دیگری از تعادل و میانگونی ایده ثلوثی و فکر اسلامی هست که فرصت ذکر آن - حتی به اشاره و اجمال - نیست . ما این نمونه‌ها را برای سپردن سر رشته به دست خواننده‌ی پژوهشگر ، آوردیم تا این را ما را با پای همت خود پشت سر بگذارد .<sup>۱</sup>

---

۱- رجوع کنید به فصل: «خطوط مقابله» کتاب «منهج التریة الاسلامیه» محمد قطب. (مؤلف).



(عملگراست)



« بگو : « عمل » بیاورید ، که بزودی  
خدا و پیامبرش و مؤمنان، کارورد شمارا  
خواهند دید . » ❀

پنجمین ویژگی برجسته‌ی جهان بینی و ایده‌ثولوجی اسلامی  
مثبت و مولد بودن آنست ... رابطهی خداوند با جهان هستی و انسان ،  
رابطه‌یی فعالانه و مثبت است و انسان نیز در حدود امکانات وجودی خود،  
همانطور که قبلاً اشاره‌ی اندکی به آن شده، فعال و مثبت است .

صفات خداوندگار در جهان بینی اسلامی ، صفاتی سلبی و منفی  
نیست و کمال الهی به آن صورت که در اعتقاد ارسطو ظاهر می‌شد، صورتی  
منفی ندارد و نیز به صورتی که پارسیان در صفات «هرمز» خدای روشنایی و  
یکی و صفات « اهریمن » خدای تاریکی و بدی و خصوصیات آن دو  
بیان کرده‌اند ، محدود به يك قسمت مربوط به آفرینش و تدبیر آن ،

---

❀ «قل» (اعملوا) ؛ فیری الله عملکم، ورسوله و المؤمنون

باشد ... و مانند خدای فلوپین محدود به یک درجه و طبقه از خلق و یا چون خدای بنی اسرائیل ، خداوندی قبیله‌یی و نژادی نیست و خدایی کب یا همراه با اراده‌ی دیگر ، همانند خدای خیالی مسیحیان ، و یا ند عقیده‌ی مادیها - که وجود خدایی زنده و با اراده را باور ندارند - باره معدوم ، نیز ، نمی باشد .

پیش از آنکه عقیده‌ی واضح و صریح اسلامی را بیان کنیم ، بهتر ت مجملی از این افکار و اعتقادات ، و این تیره روزی را که مختصری آن در اوایل و قسمتهای دیگر این کتاب گذشت ، با اشاره‌یی وزود گذر ، نظر خوانندگان برسانیم .



« اعتقاد ارسطو در باره‌ی خدا آنست که او وجودی است ازلی و ابدی ، با کمالی بی نهایت ، نه آغازی برای اوست و نه انجامی ؛ نه عملی انجام می دهد و نه اراده‌یی می کند ؛ زیرا که « عمل » نتیجه‌ی خواستن و طلبیدن چیزی است و خدا از هر نیازی مبرا است و « اراده » ، یعنی انتخاب یکی از دو چیز و چون برترین و بهترین چیزها نزد او حاضرند ، نیازی به آن نیست که از میان روا و ناروا و برتر و پست تر یکی را برگزیند . به عقیده‌ی ارسطو ، سزاوار خداوند نیست که کار را در « زمان » انجام دهد زیرا خدا ابدی و سرمدی است ، هیچ چیز نمی تواند او را به کاری بخواند و در وجود بی نهایت او که اول و آخری ندارد ، نمی تواند چیز تازه‌یی راه یابد . آنچه با کمال ذات او مناسبت دارد خوشبختی است که از بقاء او ، بقائی

که همه چیزست و نعمتی بالاتر از آن نیست، سرچشمه می‌د  
و از این دایره پافراتر نخواهد گذاشت.

« بنابر این برای این خدای کامل و دارای کم  
بی نهایت فرقی نمی‌کند که جهان را بیافریند یا ماده‌ی اولی  
آن - هیولا - را. این خود هیولاست که قابلیت «د  
شدن» را دارد و با انگیزه‌ی از شوق وجود که در اوست و  
به او عطا کرده و خود را از قوه به فعل در می‌آورد و همی  
انگیزه او را به سوی هستی می‌راند و از نقص به کمال مم  
می‌رساند. هیولا به سبب شوق و قابلیت کمال می‌جنبد و کار می  
و نمی‌توان گفت این خلقت از آن خداست، مگر با فرض آن  
این را خلقت بدانیم. »<sup>۱</sup>

پارسیان دو گانه پرست بودند و «هرمز» را که نیرو و قدر  
محدود به جهان روشنی و نیکی است، خدای نیکیها دانستند و «اهریه  
را که تاریکی و شر قلمرو اویند خداوند بدیها؛ و این دو برادران  
فرزند خداوندی کهن به نام «زروان».

«به گمان پارسیان، سرزمین روشنایی و تاریکی پیش  
آفرینش از هم جدا بودند و هرمز به فکر آفریدن عناصر خوب  
نیکی افتاد و اهریمن از این کار غافل می‌بود، ناگهان روز  
برای کسب اطلاع از کار برادرش به قلمرو او نظری افکند درخش  
کشور برادر، دیده‌اش را خیره ساخت و از عاقبت کار خود بیم  
شد و دانست که بزودی روشنایی جهانگیر خواهد شد و برای

---

۱- از کتاب «حقایق الاسلام و باطل خصوصه» استاد عقاد، ص ۳۳. (مؤلف)

پناهگاهی نخواهد ماند. سر برداشت و دیگر آفریدگان تاریکی  
-شیاطین بدی و تباهی- همراه وی شوریدند تا کوششهای هر مز  
را بی اثر ساختند و جهان را با پستیها و مصیبتها آکنده کردند،<sup>۱</sup>  
(وبیکار همچنان برپاست).

اما فلوطین، که در اوایل قرن سوم میلادی می زیسته است، در  
رهی خداوندی که نه تنزیه او به اندازه بی پیشروی می کند که از هر معقولی  
لانرمی رود. ارسطو، کمال خدای خود را در آن می دانست که به غیر از  
نود نیندیشد زیرا خدا به اشرف موجودات می اندیشد و ذات او اشرف  
وجودات است. خدا، دانای به دیگر موجودات نیست زیرا از مرتبه‌ی  
لم او پایینترند. تنزیه ارسطو درین حد بود. ولی فلوطین با را فراتر  
پاده می گوید: کمال خداوند یگانه‌ی من در آنست که به این اندازه هم  
نود را درك نکند زیرا حتی از این درك هم مبرا و منزّه است!

«چون این مسلك برای ارتباط میان این خدای یگانه، که  
يك دنیا صفاست، یا مخلوقات علوی و سفلی و بخصوص جاندارانی  
که در قالب نمند، واسطه‌ی با ضروری می داشت؛ فلوطین  
ناچار شد بگوید: خدای یگانه، عقل را آفریده است و عقل،  
روح را و روح، موجودات پایینتر از خود را به ترتیب نزولی تا  
عالم هیولا یا عالم ماده و فساد»<sup>۲</sup>

از این رود در مکتب فلوطین، خداوند فقط، عقل را می آفریند و  
ظیفه و نقش او به همین جا ختم می گردد.

۱- استاد عقاد: «الله». ص ۱۸۸. (مؤلف).

۲- مرجع پیشین. ص ۱۸۸. (مؤلف).

اما «یهوه» خدای بنی اسرائیل - آنطور که عقاید منحرف یهودا  
مجسم می کنند - خدایی است ویژه ی اسرائیل که چون ملت او خدا  
بیکانه یی را به پرستش می گیرند، می جوشد و می خروشد و برانگی  
می آورد و انتقام می گیرد و وقتی ملت به سوی او باز می گردند . خش  
می شود و آرام می گیرد و از انتقام و برانگیزی دست می کشد و از آنچه  
ملت برگزیده ی خود روا داشته ، پشیمان می شود !

عقاید کلیسیا درباره ی طبیعت و اراده ی مسیح و لاهوتی بودن آ  
- در فصل اول کتاب - گذشت . این عقیده ، اراده ی خدا را مخلوط یا م  
در اراده ی مسیح می سازد و ... به عقیده ی مادیون و آینده آلیست ها  
به قدر کفایت در این کتاب اشاره نموده ایم .



از این ظلمتسرا به دافق عقیده و فکر روشن و مستقیم اسلامی بازگرد  
انسان در جهان بینی اسلامی با خداوندی سروکار دارد که خالق ، بار  
مدیر ، مقتدر است . هر کاری که اراده کند ، انجام می دهد . و مثبت اس  
همه چیز به او باز می گردد . آفرینش نخستین از اثر اراده ی او بود و بازگ  
تمام حرکات و آفرینش های پس از آن و تمام تغییرات و تحولات نیز به س  
اوست . هیچ چیز در این جهان بدون اراده و علم و تقدیر و تدبیر او  
نمی گیرد . و با اراده و علم و تدبیر خود ، در تمام احوال مباشر همه بندگان  
و همه جانداران و بی جانان است .

قرآن مجید به بیان این حقیقت اساسی بزرگ ، در جهان یی  
اسلامی با تمام صور و اشکال آن همت گماشته و کوشیده است که تمام جلوه ها  
آنها در گوشه و کنار جهان به هر صورتی که با تطورات بی نهایت خود دارد

«ان ربكم الله الذى خلق السماوات والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يغشى الليل النهار يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين»  
«وما كان الله ليعجزه من شيء فى السماوات ولا فى الارض انه كان عليما قديرا»

«قل : اللهم مالك الملك ، تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير تولى الليل فى النهار و تولى النهار فى الليل وتخرج الحي من الميت و تخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب»  
«وهو القاهر فوق عباده وهو الحكيم الخبير»  
«الله يعلم ما تحمل كل انثى وما تفيض الارحام و

۱- «خداوند شما همانا «الله» است. آنکه آسمانها و زمین را درشش روز  
ید و سپس بر مسند خداوندی نشست شب و روز را پوشاند و به دنبال اوست و خورشید  
و ستارگان تسلیم فرمان اویند. هشیار که آفرینش و فرمان از اوست. فرخنده  
بی که خداوند جهانیان است» (اعراف: ۵۴)  
«خداوندندراجیزی در آسمانها و نه در زمین درمانده نسازد که او دانای توانا است»  
طه: ۲۲».

«بگو: خداوند اندازنده جهان را سروری به آن دهی که خواهی و سروری بگیری  
ز که پسندی و عزت دهی آنکه خواهی و پست سازی هر که پسندی بدست نیکوت  
تو بر هر چیز توانائی. شب را در روز نهی و روز را در شب فروبری و زنده از  
و بیرون آری و مرده از زنده خارج سازی و هر آنکه را خواهی بی اندازه روزی  
شی» (آل عمران: ۲۶-۲۷)

«او است چیره بر فراز بندگان و او است فرزانه آگاه» (انعام: ۱۸)

ما تزداد وكل شيء عنده بمقدار. عالم الغيب والشهادة  
 الكبير المتعال. سواء منكم من اسر القول ومن جهر به  
 ومن هو مستخف بالليل وسارب بالنهار له معقبات من  
 بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله ان الله لا يغير  
 ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم  
 سوء فلا مرد له وما لهم من دونه من وال . هو الذي  
 يرثكم البرق خوفاً وطمعاً وينشئ السحاب الثقال . و  
 يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته ويرسل الصواعق  
 فيصيب بها من يشاء وهم يجادلون في الله وهو شديد  
 المحال،

«يحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب»  
 «وان يمسك الله بضرفلائك فلا تبالوا الا هو وان يمسك  
 بخير فهو على كل شيء قدير»  
 «لله ملك السماوات والارض يخلق ما يشاء يهب لمن

---

«خدا داد آنچه را هر زنی باردار است و آنچه در زهدانها کم یا افزون شود  
 و هر چیز را نزد او اندازه است. دانای پنهان و آشکار بزرگ فرازند. همه تان یکسانید  
 چه آنکس که سخن آهسته گوید و آنکس که بلند کند و آنکه در شب پنهان و در روز،  
 روان است در برابر و پشت سر دنیا لگانی دارد که به فرمان خدا او را نگاه دارند.  
 همانا که خدا به گروهی سر نوشت نگرداند مگر آنجا خود بر خود بگردانند و  
 آنگاه که خدا به گروهی، بدی را خواهد بازگردانی برای آن نیست و جز خدا  
 دوستداری ندارند. اوست که برق را بامیدیم و امید به شما بنماید و ابرهای سنگین  
 سازد. و تند بیه ستایش او اندرند و فرشتگان از بیم او. و برق و ابرها فرستد که  
 هر کس را خواهد، گیرد و باز دربارهی خدا در کشمکش هستند همان که سخت  
 آورد است» (رعد: ۸-۱۳).

«خدا هر آنچه خواهد بردارد و نیز گذارد و نوشتهی بزرگ نزد اوست»

(رعد: ۳۹).

يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور. اوزير وجهم ذكر انا  
واناثا ويجعل من يشاء عقيماً

«الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في  
منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى  
الى اجل مسمى»

«ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا  
هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم  
ايضا كانوا. ثم ينبتهم بما عملوا يوم القيامة. ان الله  
بكل شىء عليم»<sup>۱۰</sup>

استقرار چنین عقیده‌ی در ضمیر انسان و در زندگانی او، سر نوشت  
چیزهایی را که به‌ایدۀ ثواب و بوی مطهر است تعیین می‌کند، همچنانکه  
شیء بشری را با تمام دریافت‌های اخلاقی و ارزش‌ها و ضمانت اجرایی آن  
بال خود می‌آورد. (در جلد دوم در فصل «حقیقت الوهیت» مفصلاً از

---

«و اگر ترا خداوند زیانی رساند جز او بردارنده‌ی نیست و اگر نیکی رساند  
هر چیزی تواناست» (انعام: ۱۷).

«سالاری آسمان و زمین از آن خداست هر آنچه خواهد می‌آفریند به هر که  
اهد مادینه‌ی دهد و به هر که خواهد نرینه یا جفتشان سازد نرینه‌ی و مادینه‌ی  
که را خواهد نازا کند» (شورا: ۵۳-۵۴).

«دا جانها را گیرد در هنگام مرگشان و آن که نمرده است را در خواب و  
که بر او فرمان مرگ رفته است را نگه دارد و دیگری را برای سر رسیدی معلوم  
فرستد» (زمر: ۴۲).

هیچ نجوایی در میان سه کس نیست مگر آنکه سه او چهارمین آنهاست و نه  
نمی جز آنکه او ششمین آنهاست و نه کمتر و نه بیشتر جز آنکه او با آنهاست  
کجا باشند و سپس در روز قیامت بدانچه کرده‌اندشان آگاه سازد. همانا خدا  
هر چیزی داناست» (مجادله: ۷).



آن بحث خواهیم کرد.)

این رابطه‌ی فعاله‌ی خداوند با مخلوقات، نقطه‌ی جدایی عقیده‌ی جدی و مؤثر اسلام از عقاید صوری و منفی دیگران است؛ و نیز جامع‌ی و یکتایی آن انفصالی است میان اعتقاد به الفت وجود انسان و فعالیت انسان یا جدا سازی انسان از فعالیت‌های حیاتی او.

اعتقاد انسان و اندیشه‌ی او در باره‌ی خدا و صفات خدا که به‌زندگانی و انسانها مرتبط می‌شود معیار ارزش چنین خدایی در ذهن اوست و نه پذیرش او را می‌سازد. فرق است میان آنکه معتقد است که خدای او به نمی‌پردازد و وجود او را احساس نمی‌کند، یا - مطابق عقیده‌ی برخی فلاسفه - اصلاً از وجود او آگاه نیست، تا آنکه می‌داند و احساس می‌کند که خدای او خالق و روزی‌دهنده و صاحب اختیار او در دنیا و آخرت است. همچنین، فرق است میان آنکس که مانند پارسیان - باد و خدا و - یا مانند بت پرستان - باخدایان بسیاری طرف است، تا آنکه سروکار تنها بایک خداست، صاحب یک اراده و روش، و بندگان او بدقت می‌دانند که از آنها چه می‌خواهد و چه می‌پسندد یا چه چیز را نمی‌پسندد و او را خشمناک می‌سازد.

همچنین فرق است میان کسانی که با خداوندی سروکار دارند و شهوتران، خودپسند، بیدادگر، بی‌مبالات، و بوالهوس - مانند زئوس خدای یونان باستان - است و به عقیده‌ی آنها «زئوس» یا «ژوپیتر»<sup>۱</sup> که او را

---

۱- در یونان زئوس Zeus و در روم ژوپیتر Jupiter نامیده می‌شد همان سرکرده‌ی نابکار خدایان هرزه و بی‌کاره‌شان که هر یک قلمروی و قدرتی داشتند در باره‌ی آنان و اساطیرشان به عنوان میتولوژی Mithologi کتابها نوشته‌اند.

به صورتی حسود و لجوج تصویر می کنند .

« و سرگرم خود و شهوت، که به کار خدایان دیگر و مردم تا آنجا که به کار حفظ سلطنت او مربوط نباشد ، نمی پردازد؛ و به «آسکولاپ»<sup>۱</sup> رب النوع طب خشم می گیرد بجرم آنکه بیماران را شفا می بخشیده است و در نتیجه او را از دریافت مالیات و عوارضی که از روح مردگانی که به جهنم می روند می گرفت ، محروم می ساخته است؛ و به «پرومتیوس»<sup>۲</sup> - خدای علم و صنعت - خشم می گیرد زیرا به انسان هنر استفاده از آتش را می آموخته و دانشی به آنها می بخشیده که آنها را همسنگ خدایان ، نیرومند می ساخته است ؛ و او را به شکنجه بی بی پایان دوچار می سازد. » به مرگ یا اخراج اواز کاخ خدایان قناعت نکرد بلکه برای عذاب او شکنجه بی گونه گون آفرید. او را در کوهی دورست به زنجیر کشید و مرغان آدمخوار بر سر او فرستاد که تمام روز قلب او را پاره پاره کنند و چون شد او را به حال اول برگردانند تا برای مرغان فردا آماده باشد و اینچنین او را در شکنجه بی پیوسته و بی پایان نگاه داشت ، بی آنکه شفاعتی بپذیرد خواهشی را . »

---

→ درباره ی عقیده یی که حتی یادآوری و تجسم آنو آنهمه جهالت و کجروی، هم، رنج آور و دردناک است.

۱- Asclepios فرزند Escuapeo · Apollo، پزشکی که در ۱۲۵۰

ق. م. در یونان می زیسته و در معالجه صرع و هysteria از درمان «تلقین» استفاده می کرده است.

۲- Prometheus

« زن خود » هیره<sup>۱</sup> را فریب می دهد و خدای حاکم برابرها را  
 برای سرگرم ساختن خورشید به آستانه ی خورشید تا دریچه ی  
 صبح را بروی بیند وزن حسود و غیر تمند خدای خدایان را  
 در پرتو خورشید در پرتو خورشید او را بر تخت « اولیمپ »<sup>۲</sup>  
 در میان معشوقگان<sup>۳</sup>ش ، همبستر نبیند .<sup>۴</sup>

فرق است میان چنین خدایی با خداوندی مانند « الله » که دادور  
 و بخشایشگر و بخشنده یی است که همه جور زشتی را ناپسند می دارد و از  
 بدیها جلوگیری می کند و توبه گران و پاکیزگان را دوست می دارد ... و  
 بالاخره فرقی بزرگ و ژرف است میان آنکه خداوند خود را طبیعت کر  
 و لال می پندارد؛ خدایی که از بشر ، عقیده و شعور نمی خواهد و یاروش  
 و نظامی در زندگی و در منش و ادب و ضمیر و رفتار او نمی جوید و اصلاً ،  
 وجود او را احساس نمی کند و از آغاز کار ، دارای ادراکی نیست تا بتواند  
 جز خود چیزی را درک کند و خیر و شر را بشناسد و در نتیجه به زشتی و  
 نیکی ترتیب اثر و پاداش و کیفر دهد<sup>۴</sup> . تا آنکه میدانند که خدای او

---

۱- « Hera » نام یونانی و « Junon » نام رومی اوست و به عقیده ی آنها  
 پاسدار زن و زناشویی بوده است.

۲- « Olympus » به عقیده ی یونانیها مرتفع ترین قله های یونان است که  
 « heaven » بهشت خدایان در آنجاست و زئوس و خدایان دست نشانده در  
 آنجا به عیش و نوش مشغولند و به همین مناسبت در ادبیات به آنها « olympians »  
 گفته اند .

۳- استاد عقاد: « حقایق الاسلام و اباطیل خصوصه » ص ۴۰-۴۱. (مؤلف).

۴- بیشتر منظور مؤلف عالقدر جنبه هایی است که مادیها از ماده در نظر  
 دارند. حقیقت آن است که آنها حتی اعتقاد به خداوندی ماده هم ندارند و ←

الله، زنده و جاوید است؛ روی نیازها همه به درگاه اوست. یکدم از بلوقات غافل نمی ماند، حسابگری است نافراموشکار، دادگری است، ستم نمی کند، رحمت آوری است که به یاری پریشانحالان و درندگان می رود و از آنها رفع پریشانی می کند، ... و دیگر صفات ندیده ی او ...

براستی که «تفاوت از زمین تا آسمان است» .. و همین تفاوت، پان یینی اسلامی را به اوج ارزش رسانده است. اسلام، بسیاری کوشش و د تا این حقیقت را در عقیده ی مسلمانان ریشه دار سازد و وجود داوند تعالی را در تمام شئون زندگانی بطور عمیق بیان کند، زندگی مسلمان صدر اسلام در پر تو و وحی ها، که به واقعیت و متن زندگانی آنها به هر آنچه درد لشان می گذشت، مربوط بود، نمونه یی زنده و ترجمانی ملی از برای این حقیقت است.. بخوبی می بینیم که دست خداوندگار شکارا در کار مردم و در اوضاع روزانه و کارهای شخصی و زندگی فردی اجتماعیشان دخالت می کند و چشم و گوش او در کار است.

— مادیگری. اگر چه مانند بت پرستان بصورتی مذهبی وانمود کنند و برای ماده مبدی به پاسازند. — باز هم يك «مذهب» نیست بلکه يك نوع بی مذهبی و فرار از مذهب است.

اما جهان — یا طبیعت هم، شعور دارد و هم از بشر «نظام» می خواهد و همه چیز بشر از قانون، ادب، اخلاق و دین باوری و عقیده و ایده تلوژی او... عبارت خرای همان نظام هستند، که طبیعت، خود، چیزی جز آن نمی باشد.

طبیعت از خدای بی نظامان هرگز چشم نمی پوشد. تمام شرایع آسمانی و الاخص اسلام رسالتشان آشتی دادن و هماهنگ کردن بشر با طبیعت است و تمام ظامات عالم ناشی از يك نظم است و منتهی به يك بن بست لطیف: خدا.

عنایت خداوندگار را می بینیم که آشکارا در یک خانواده ی کوچک فقیر و گمنام دخالت می کند تا رأی و اراده ی خداوند را در مسأله ی اختلاف زن و شوهری بیان نماید، آنجا که پیغمبر عزیز - صلی الله علیه و آله وسلم - در آن مسأله رأی نیافته بود :

« لقد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشکی الی الله. والله یسمع تعاورکما ان الله سمیع بصیر »<sup>۱</sup>

یا می بینیم که در باره ی ابن ام مکتوم - آن مرد فقیر و نابینا - و پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - به صورتی شیوا می فرماید :

« عیس و تولی ان جاله الاعمی وما یدریک لعل یرکی او یدکر فتنفعه الذکری . اما من استغنی فانت له تصدی وما علیک الایزکی . واما من جاءک یعی وهو یخشی فانت عنه تلهی ؟ کلا ! انها تذکرة فمن شاء ذکره »<sup>۲</sup>

و همین دخالت را یک به یک در حوادث بزرگ و کوچک می بینیم ؛ در هجرت می بینیم که می فرماید :

« الا تنصروه فقد نصره الله اذا اخرجه الذین کفروا ، ثانی الثنین اذهما فی النار . اذ یقول لصاحبه لا تحزن »

۱- « همانا خدا شنید سخن آن زن را که در باره ی همسرش با توجدها و به خدا شکوه می کرد و خدا گفتار شمارا می شنود زیرا که شنوای یناست » (مجادله: ۱).  
 ۲- ترش رویی نمود و پشت کرد از آنکه آن کور به نزد او آمده است و چه دانی بسا که پاکیزه گردد و هشیار شود و یادآوری سودش دهد اما آنکه بی نیازی نمود تو در کاراویی و گر پاکیزه نگردد چیزی بر تو نیست و اما آنکه را با تلاش به نزدت آید تو کوتاهی کنی ؟ ابد آن هشدار است، هر که خواهد هشیار شود » (عیس: ۱-۱۲).

ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه وايداه بجنود  
 لم تروها وجعل كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة الله  
 هي العليا والله عزيز حكيم<sup>۱</sup>

ودر جنگ «بدر» می بینیم که می فرماید :

« كما اخرجك ربك من بيتك بالحق و ان فريقا من  
 المؤمنين لكارهون يجادلونك في الحق بعد ما تبين  
 كأنما يساقون الى الموت وهم ينظرون و اذ يعدكم  
 الله احدى الطائفتين انها لكم وتودون ان غير ذات  
 الشوكة تكون لكم ويريد الله ان يحق الحق بكلماته  
 ويقطع دابر الكافرين . ليحق الحق ويبطل الباطل  
 ولو كره المجرمون . اذ تستغيثون فاستجاب لكم انا  
 ممدكم بألف من الملائكة مردفين . و ما جعله الله الا  
 بشرى و لتطمئن به قلوبكم و ما النصر الا من عند الله .  
 ان الله عزيز حكيم . اذ يفشيكم الناس امنا منه و ينزل  
 عليكم من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز  
 الشيطان و ليربط على قلوبكم و ينبت به الاقدام . اذ  
 يوحى ربك الى الملائكة انا معكم فثبتوا الذين آمنوا  
 ساقى فى قلوب الذين كفروا الرعب فاضربوا فوق  
 الاعناق واضربوا منهم كل بنان<sup>۲</sup>»

---

۱- «اگر یارِش نکند خدا او را یاری نموده است آنگاه که کافران بیرونش  
 کردند دومین دوتن بود وقتی که در آن غار بودند. آنگاه که به یارش گفت غم مخور  
 که خدا باماست و خدا آرامش را براو فرو فرستاد و به لشگریانی که ندیده اند آنرا  
 یاری نمود و شعار کافران راپست ترین قرارداد و شعار الله را همان برترین و خدا  
 بزرگ فرزانه است» (توبه: ۲۰).

۱- «آن چنان که خداوندت از خانه ات در راه حق بیرون کرد و گروهی از  
 مؤمنان دلتاخوش بودند. در اطراف حق باتو مجادله می کنند آنجا که حق آشکار»

## ودر جنگ احد می بینیم که می فرماید :

«ولقد صدقكم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتى اذ  
فشلتم وتنازعتم في الامر وعصيتهم من بعدما اراكم  
تحبون منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة  
فصرفكم عنهم لئيبتيكم ولقد عفا عنكم والله ذو فضل  
على المؤمنين. اذ تصعدون ولا تلوون على احد والرسول  
يدعوكم في اخراكم فانابكم غما بغم لكيلا تحزنوا  
على ما فاتكم ولما اصابكم والله خبير بما تعملون.  
ثم انزل عليكم من بعد الغم امانة ناعسا يفشي طائفا  
منكم وطائفة قد اهتمهم انفسهم يظنون بالله غير الحق  
ظن الجاهلية يقولون هل لنا من الامر من شيء قل ان  
الامر كله لله يخفون في انفسكم ما لا يبدون لك يقولون  
لو كان لنا من الامر شيء ما قتلنا هيهنا . قل لو كنتم في

---

→ شدگوئیا به مرگ کشیده می شوند و می نگرند. و آنگاه که خدا یکی از دو گروه را  
به شما وعده می کرد که از برای شماست و شما دوست می داشتید که بی شوکت آن  
از آن شما باشد و خدا خواهد که حقیقت را بر ملا سازد و بنیاد کافران را بر اندازد  
تا حقیقت پیاشود و باطل بر چیده گردد اگر چه بزهکاران خواهان نباشند. آنگاه که  
خداوند تان را به یاری خواستید و پاسختان داد که با هزار فرشته پیوسته صف مددکاران  
باشم. و چیزی جز نویدی نساخت و تا دلها تان آرامش یابد و یاری جز از نزد خدا  
نیست چه خدا بزرگ فرزانه است. آنگاه که آن خواب که ایمنی از جانب او بود  
شمارا فرا می گیراند و از آسمان بر شما آبی فرو می فرستد تا شمارا بدان پاکیزه  
سازد و آلائش شیطان را از شما بزداید و تا بردلها تان پیوندی زند و بدان قدمها تان  
را استوار سازد. آنگاه که خداوندت به فرشتگان سروشی فرستاد که من باشم و  
آنان را که گروهیده اند پایدار سازید. در دلهای کسانی که کفر ورزیده اند ترس و  
هراس خواهم افکند برگردنها بزنید و از آنان هر سرانگشت بزنید . «  
(انفال: ۵-۱۲).

يوتكم لبرزالدين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم وليبتلى  
الله ما في صدوركم وليمحص ما في قلوبكم والله عليم  
بذات الصدور ۱۲

و در تمام پیکارها و کارهای بزرگ مسلمانان ، همین را می بینیم .  
این دخالت مثبت خداوند منحصر به شؤون مسلمین نیست ، در همه جا  
و همه حال و همه چیز است ، از جمله در شأن پیامبران علیهم الصلات  
والسلام - ، که شرح آنها خدا در قرآن آورده است : یکی داستان موسی -  
علیه السلام - با فرعون و درباریانش که در آن عنایت خداوندی را با  
به پای حوادث به ما می نماید :

﴿تتلو عليك من نبأ موسی وفرعون بالحق لقوم يؤمنون .

۱- «خدا وعده‌ی راستین داد به شما آنگاه که آنان را باذن اومی کشتید تا وقتی  
که سست شدید و در امر به نزاع شدید و پس از آنکه هر آنچه را دوست می داشتید  
به شما نشان داده بود سرپیچی کردید ، گروهی از شما دنیا را می خواهند و گروهی از  
شما آخرت را و سپس شما را از آنان بازداشت تا شما را آزمایش کند و از شما  
در گذشته بود و خدا بر مؤمنان افزایشگر است . آن دم که به بالا می رفتید و به کسی  
رو نمی کردید و پیامبر در پستان شما را می خواند و سزایتان اندوهی داد در برابر اندوهی  
تادیکر بر آنچه از دست داده یید غمگین نشوید و نه بر آنچه به شما رسد و خدا  
آگاه است بدانچه می کنید . سپس به دنبال آن اندوه ایمنی فرو فرستاد خواهی که  
گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی که به فکر خود بودند در باره‌ی خدا ناحق  
می اندیشیدند اندیشه‌ی جاها لانه که می گفتند آیا ما اختیار در کاری نداریم بگو که  
فرمان همیشه به دست خداست در دل پنهان کنند آنچه بر تو آشکار نمی کنند و  
می گویند اگر اندك اختیاری داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه هاتان  
باشید کسانی که مرگ سرنوشتشان بود به آرامگاه خود شتافتند و تا خدا بیازماید  
آنچه در سینه هاتان است و آنچه در دلهاتان است پالاید و خدا به دل اندرون شما  
دانا است » (آل عمران : ۱۵۲-۱۵۴) .



ان فرعون علافی الارض وجعل اهلها شیعا يستضعف  
 طائفة منهم یذبح ابناء هم ویستحیصی نساءهم انه کان  
 من المفسدین . ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی  
 الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین . و نمکن  
 لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم  
 ما كانوا یحذرون . واوحینا الی ام موسی ان ارضیه  
 فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا  
 رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین . فالتقطه آل فرعون  
 لیکون لهم عدوا وحزنا ان فرعون وهامان وجنودهما  
 کانوا خاطئین . وقالت امرات فرعون قرة عین  
 لی ولك لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولدا وهم  
 لا یعشرون . واصبح فؤاد ام موسی فارغاً ان کادت  
 لتبدی به لولان ربطنها علی قلبها لتکون من المؤمنین .  
 وقالت لاخته قصیه فبصرت به عن جنب وهم لا یعشرون .  
 وحرمتنا علیه المراضع من قبل فقالت هل ادکم علی  
 اهل بیت یکفلونه لکم وهم له ناصحون . فرددناه الی  
 امه کی تقرعینہا ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق و  
 لکن اکثرهم لا یعلمون» ۱

---

۱- و از خبر موسی و فرعون بحقیقت بر تو برای گروهی که ایمان می آورند  
 بر می خوانیم. همانا فرعون بر روی زمین بلندی گرفت و مردمش را دنبالرو ساخته  
 بود گروهی از آنرا ناتوان می داشت پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده  
 نگه می داشت چه اواز تباهاکاران بود. با آنکه ما می خواهیم منت گذاریم بر کسانی  
 که بر روی زمین درمانده شده اند و آنان را پیشوا سازیم و آنان را میراثبران کنیم.  
 و روی زمین جایگزینشان کنیم و از آنان به فرعون و هامان و سپاهیانشان آنچه  
 می پرهیزیدند بنماییم. و به مادر موسی الهام کردیم که به او شیر بدهد و چون بر او  
 یمنه کشی او را در آب انداز و مترس و اندوهگین مباش که ما او را به تو  
 بازگردانیم و او را از فرستادگان سازیم. فرعونیان او را گرفتند تا برایشان دشمنی

یاد از احوال نوح - علیه السلام - می فرماید:

و کذبت قبلهم قوم نوح فکذبوا عبدنا وقالوا مجنون  
وازدجر. فدعا ربه انی مغلوب و فانتصر. ففتحنا ابواب  
السماء بماء منہم. و فجرت الارض عیونا فالتقی الماء  
علی امر قد قدر و حملناه علی ذات الواح و دسر تجری  
باعیننا جزاء لمن کان کفرا<sup>۱</sup>

یا در باره ی ابراهیم - علیه السلام - می فرماید :

و قالوا حر قوه و انصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین. قلنا  
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم. و ارادوا ب-  
کید آفجعلنہم الاخرین. و نجیناہ و لوطا الی الارض  
التي بارکنافہا للعالمین و وھبنا لہ اسحاق و یعقوب

- و غمی باشد چه فرعون و هامان و - پانہا نشان خطاکار بودند. زن فرعون گفت  
رجشی است از برای من و تو او را میکش یسا که ما را سودمند افتد یا او را به فرزندی  
بریم و آنها دد نمی یافتند. دل مادر موسی آسوده شد و اگر نه ما بردش پیوستیم  
این کار نمی بود تا از مؤمنان باشد.

و به خواہش گفت او را دنبال کن و او ازدور او را پاید آن گونه کہ آنان  
می فهمیدند. و بروی شیردایگان را نا خوردنی کرده بودیم زنی گفت آیا شمارا  
خانوادہی رہنمایی کم کہ او را از برای شما سرپرستی کنند و آنان نیکخواہ  
باشند. و او را ہمادش باز گردانیم تا دیدہ اش روشن گردد و غمگین باشد و  
بداند کہ وعدہی خدا حق است ولی بیشترشان نمی دانند » (قصص: ۲-۱۳).

۱- «پیش از آنان مردم نوح تکذیب کردند و بندہی ما را تکذیب کردند  
گفتند دیوانہ است. و رنج برد و خداوندش را خواند کہ من مغلوب شدم و یاری  
ن و دہای آسمان را با آبی فرو ریزان گشودیم و زمین را چشمہ ساران شکافیم کہ  
ب برای فرمانی کہ فراہم شدہ بود بہم پیوست و او را بر چیزی کہ تخته پارہای  
بیخ دار بود برداشتیم کہ زیر نظر ما روان بود کیفری بہ آنان کہ کافر شدہ بودند»  
(قر: ۹-۱۲).

نافلة وکما جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون با  
واوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و  
الزکاة وکانوا لنا عابدين»<sup>۱</sup>

بر همین روال ، دست خداوند را در کار جهان و سایر موجودات  
جانداران مشاهده می کنیم :

«ان الله یمسک السماوات والارض ان تزولا ولئن ز  
ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیمًا غفورًا  
«الم یروا الی الطیر مسخرات فی جوال السماء ما یمسک  
الا الله ؟ ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون»  
«وکان من دابة لا تحمل رزقها . الله یرزقها و  
وهو السميع العليم»  
«افرا یتهم ما تحرثون؟ انتم تزرعونه ام نحن الزارع  
لو نشاء لجعلناه حطامًا فظلمتم تفکھون انال مغرہ  
بل نحن محرومون.»  
«اولم یروا انا اناتی الارض ننقصها من اطرافها ؟ و  
یحکم لامعقب لحکمہ وهو سریع الحساب»<sup>۲</sup>

۱- «گفتند : اورا بسوزانید و خدا یا نتان را یاری کنید اگر کارورزید. گفتی  
ای آتش پر ابراهیم سردباش و سلامت. و بر او نیرنگ می خواستند و آنرا از یانکارتر  
ساختیم. و او ولو طرا نجات دادیم به سرزمینی که برای جهانیان خجستگی نهاد  
و به او اسحاق و یعقوب را به دنبال بخشیدیم و همه را نیکو کار ساختیم. و آنها را پیشوایا  
قرار دادیم که به فرمان ما رهنمونی می کردند و به آنان نیکو کاری و نماز و زکاة  
الهام کردیم و عبادتگران ما می بودند» (انبیاء : ۶۸-۷۳)

۲- همانا خداوند آسمانها و زمین را از نابودی نگه می دارد و اگر ناب  
شوند، جز خدا کسی نگهدار آن نیست چه او بر دبار و بخشاينده است» ( فاطر  
۴۱ ) .

«آیا نمی نگرند به پرندگان که در فضای آسمان مسخرند جز خدا نگهدار»

سراسر قرآن مقدس، بیان همین مثبت و مولد بودن است و بنیاد دیگر جهان بینی اسلامی، پس از توحید، همین خاصیت است که حقیقت توحید می تواند در آن جلوه گری کند. امتیاز توحید اسلامی از توحید منفی ارسطو و فلوپتین در فعالیت و تأثیر آن است، یعنی همین.

استقرار این حقیقت در ضمیر مسلمانان اولیه بود که آن چنان مجموعه ای یکتا و ممتازی را در تاریخ بشریت به وجود آورد. مسلمانان نخستین با این حقیقت زندگی می کردند و آنرا زنده و تپان در دل خود می یافتند. روز و شب و صبح و شام سایه به سایه با آن بسر می بردند و مانند زندگی روزمره خود با آن همراه می بودند، همیشه با خدا زندگی می کردند و وجود او را در جان و در زندگی خود، عمیق تر از لمس و مشاهده: «احساس» می کردند و در پناه او بسر می بردند و تحت مراقبت اومی بودند و دست قدرت و اراده ای او را در کارهای کوچک و بزرگ خود و در برداشتن خطایشان و رهنمودشان و حسابرسی خطاهای بزرگ و کوچکشان، می خواستند و از این رو، آن شدند که شدند.

هم احساس داشتند و هم آرامش، هم هشیاری و هم آسایش، هم

---

→ آنان نیست که در آن نشانه هاست برای آنان که ایمان آوردند» (نحل: ۷۹).

« بسا جنبندگان که روزیشان را بر نمی کشند را خدا روزی دهد و شمار او را شنوای داناست» (عنکبوت: ۶۰).

« آیا نمی نگرید به آنچه می دروید؟ آیا شما آنرا کشته بید یا ما میم کشتکاران؟ اگر بخواهیم آنرا هیمه سازیم و شما در اندیشه شوید که ما از زیانزدگانیم نه بلکه از محرومان» (واقعہ: ۶۳).

« آیا نمی نگرند که زمین را از اطرافش نقصان دهیم؟ و خدا فرمان فرماست، فرمانش حتمی است و اوست حسابرس بیدرنگ» (رعد: ۴۱).

توکل و هم عمل ، هم بیم و امید ، هم تواضع و هم بزرگواری (تواضع بر خاطر خدا و بزرگمنشی به بزرگی خدا) ، هم خضوع داشتند (برای خدا) و هم والایی (برای دشمنان او) .. و به همین سبب ، خداوند آنچنان خو و آبادانی و سرفرازی و پاکیی ، بر روی زمین ، نصیب آنان ساخت که تاریخ انسانها بی سابقه بود .



جلوه‌ی دیگر این خاصیت جهان بینی اسلامی ، مولد بودن انسان در جهان و مثبت بودن مؤمن به این عقیده در واقعیت زندگی و بصورت خاص است.

این جهان بینی ایده‌تولوژی از آنرو در ضمیر انسان جایگزین می‌شود که برای تحقق بخشیدن و عملی ساختن خود در صفحه‌ی تاریخ انگیزه‌ی باشد . مؤمن به این دین ، آنجاکه «ایمان» پا بر آستان دل بگذارد باید آنچنان نیروی فعال و مؤثری در خود احساس کند که درخا او و محیط اطرافش می‌گذارد .

ایده‌تولوژی اسلامی ، ایده‌ی منفی و مرده نیست که فقط در غلامی دل زندگی کند . اسلام به ایده‌آلی خیالی و حالانی عرفانی و باطنی قناعت نمی‌ورزد . این ایده‌تولوژی طرحی است عملی برای وصول به واقعیت مطلوب و تا این واقعیت پای بر عرصه‌ی وجود نگذارد از برای آن طرح ارزشی وجود ندارد؛ این طرحی است ببقرار عمل .

اینست آن چیزی که ایده‌تولوژی اسلامی در شعور مسلمان برمی‌انگیزد و از همین رهگذرست که مسلمان - و مدام - در اعماق ضمیر خو آوای سروشی رامی‌شنود که با اصرار او را به سوی تحقق بخشیدن به اید

ۛ در کارگاہ واقعیت جهان می راند و احساس می کند کہ ریشہ بی از  
ن اورا بارور می سازد تا میوہی عمل پیرو راند و پیروی ایمانی خود را  
بن عمل مثبت و سازندہ بہ کار بکیرد و واقعیتی را بنیائگذاری کند کہ  
و تنیدیسی از این عقیدہ ، در جامعہی مردمان باشد .

در ہر کجای قرآن نامی از ایمان یا مؤمنین بردہ شدہ بید رنگ  
از عمل - کہ ترجمان واقعیت ایمان است - نیز شدہ است . ایدہ ٹولوژی  
می ، دریافت تنها نیست ، دریافتی حرکتز است برای آنکہ واقعیتی  
بر طرح اسلام و طبق ایدہ ٹولوژی آن بہ زندگی بدہد .

و انما المؤمنون الذین آمنوا باللہ ورسولہ - ثم لم یترتابوا -  
و جاهدوا باموالہم و انفسہم فی سبیل اللہ اولئک ہم  
الصادقون

وعد اللہ الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات  
لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین من قبلہم  
و لیمکنن لہم دینہم الذی ارضی لہم و لیبدلنہم من  
بعد خوفہم امنایعبدوننی لایشرکون بی شیئا . و من کفر  
بعد ذلک فاولئک ہم الفاسقون

و کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف  
و تنہون عن المنکر و تؤمنون باللہ

و فاستجاب لہم ربہم انی لا اضع عمل عامل منکم  
من ذکر او انی بعضکم من بعض فاولذین ہاجر و او اخرجوا  
من ديارہم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لا کفرن  
عنہم سیمائہم و لا دخلنہم جنات تجری من تحتہا  
الانہار ثوابا من عند اللہ واللہ عنده حسن الثواب  
و العصر . ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و

عملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر»<sup>۱</sup>

در اینجا ایمانی که صرفاً عقیده یا تصور و بدون برگردانی دردنیای واقع باشد، وجود ندارد و ایمانی که فقط بصورت شعارهایی که کورکورانه انجام می‌شود و از عملی که زندگی‌ساز و مسلمان‌پرداز باشد، خالی است، یافت نمی‌شود.

مسلمان، با الهام از ایده‌ئولوژی اسلامی، یکتنه خود را موظف به ادای شهادت، شهادتی برای این دین، می‌بیند و ضمیر و فکر او از این رهگذر آرام نمی‌یابد و به حق‌گزاری نعمت اسلام، یقین نمی‌کند و به نجات از عذاب دنیوی و اخروی خدا دل یکدله نمی‌کند مگر آنکه

---

۱- «مؤمنان کسانی هستند که به خدا و فرستاده‌اش باور داشته و سپس به شک نیفتاده باشند و با مال و جان خود در راه خدا به جهاد برخاسته باشند، آنان مؤمنان راستین هستند» (حجرات: ۱۵).

«خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کردار نیک داشته باشند وعده داده است که آنان را بر روی زمین جانشین سازد همچنانکه پیشینیان آنان را جانشین ساخت و تا «دین» آنان را که برایشان برگزیده در دست‌رسان بگذارد و تاپس از بیمشان، ایمنی جایگزین سازد که مرا بندگی کنند. چیزی را انباز من نکنند و کسانی که پس از آن کفر ورزند فاسق‌اند» (نور: ۵۵).

«شما بهترین ملت‌هایی هستید که از میان مردم برخاسته‌اید، امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر و به خدا ایمان می‌ورزید» (آل عمران: ۱۱۰). «و خداوندشان پاسخ داد که هرگز کردار کسی را - چه مرد و چه زن - تباه نمی‌کنم و آنانکه کوچیدند و از دیارشان رانده شدند و در راه من آزار کشیدند و جنگیدند و کشته شدند همانا بدکارهاشان را من کفاره خواهم داد و همانا آنان را به بهشت‌هایی که از زیر آن جویها روان است خواهم برد به پاداشی از جانب خداوند نزد خدا پاداشهایی نیکوست» (آل عمران: ۱۹۵)

بن شهادت کامل را با تمام تکالیف جانی و مالی و عملی آن ادا

۱

« ومن اعظم ممن کتم شهادة عنده من الله ؟ » ۲

مسلمان این شهادت را نخست ازدرون خود آغاز می کند ، یعنی بان واقعیت حیات شخصی و تمام جوانب و اجزای فعالیت های خود بیات آن ابدۀ ثلوثی که اعتقاد او بر آن بنا شده ، هماهنگی و ت برقرار می کند ؛ از آن پس است که همه حرکات او شهادتگر بن می شوند ؛ شهادتی عملی ، نه زبانی یا بادل و زبان ؛ شهادتی ر و شهادتی مصدق ایمان که عمل او ، عقیده اش را در برابر دیدگان سازد و آثار آنرا در دنیای واقعیت ها و دنیای مردم ایجاد کند .

در مرحله ی بعد ادای این شهادت ، بصورت دعوت دیگران به این ست و با چندین انگیزه ، به معرفی آن برخاستن : نخستین انگیزه ی جبران حق نعمت هدایت به اسلام است و ایمنی از خشم و زیان ، نعمت . دوم انگیزه ی او ، خواهان خیر مردم بودن است و آنها خیری که خود در آنست ، خواندن ، زیرا که مسلمان ، این نعمت خود و خانواده و قوم و عشیره و نژاد خود نیز منحصر و محدود ند ، چون از عقیده ی اسلامی خود آموخته که همه ی انسانها برادرند . انگیزه ی او ، عقیده ی او به این اصل است که گناه کمره شدن

---

۱- رجوع کنید به رسالۀ «شهادة الحق» ابو الاعلی مودودی رئیس جامعہ ی پاکستان. (مؤلف).

۲- «وکیست ستمکارتر از آنکه شهادتی را که از خدا نزد وی است پنهان (بقره ۱۳۰:).



مردم - اگر گمراه شوند - به گردن اوست تا به جایی که به آنها - پس آنکه برخودش روشن و معلوم شد - نگفته باشد و این باری کمرش است بردوش وجدان او ، که ضمیر او را خسته و پشت او را دوتا می کند و معتقد است که این همان باری است که دارندگان رسالت - صلی الله علیه و آله - داشتند و او اکنون جانشین آنهاست و مسؤول کار آنان :

« رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی حجة بعد الرسل » و « ما کننا معذبین حتی نبأ رسولا » ۲

و آخرین انگیزه ی او ، تحقق بخشیدن به منهج خدایی زنده بشرست و برپا نمودن نظام و شیوه یی که زائیده ی این ایده ثلویزی و به یک زندگی اجتماعی انسانی بر این اساس باشد چه این عقیده و ایده ثلوی همان طرح سازنده ی جهان واقعی است که هدف عملی اسلام است تا به و مفهوم اسلام بر روی زمین را تحقق ببخشد و تا مقام خداوندی (والو هی) را خاص «الله» بگرداند ، زیرا که اسلام ، بدون برپا شدن جامعه بر اساس نظام اسلامی و اعتراف به خدایی الله ، محقق نمی شود ، نظامی آنچه دارد در پرتو اعتقاد به خدا باشد و از آنجاست که مسلمانان استعنا یاری و تأییدی را که خدا وعده فرموده ، در خود می یابند ، وعده و شر آشکارا و بی کثری :

« ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الا

---

۲- « فرستادگانی مژده گرو ترساور [ فرستادیم ] تا پس آن فرستاد

مردمان را بر خدا بهانه یی نباشد » (نساء: ۱۶۵).

« عذاب نمی کردیم [ مردمان را ] مگر فرستاده یی برانگیخته باشی

(اسراء: ۱۵).

ان مكناهم في الارض اقاموا الصلاة وآتوا الزكاة  
وأمرؤا بالمعروف ونهوا عن المنكر والله عاقبة  
الامور»<sup>۱</sup>

در طبع و سرشت ایده‌ئولوژی اسلامی، نیرویی محرک وجود دارد  
به انسان را برای تحقق بخشیدن اسلام در چهره‌ی واقعیش، به حرکتی  
ثبت و مولد و ادار می‌کند. دریافت فرد مسلمان از این ایده‌ئولوژی که  
نسان در روی زمین و در نظام آفرینش نیرویی است فعاله و مولد نه‌عنصری  
نفی و پذیرا. او قدم به عرصه‌ی وجود گذاشته تا جانشین آفریدگار  
ر روی زمین باشد تا آئین و شیوه‌ی خداوندی را با سیمای واقعی آن و  
رای به وجود آوردن و سازندگی و برای تکمیل و تغییر و آبادگری و رویش،  
مملی سازد. اینست مقصد از جانشینی خداوند، «خلافت» و «استخلاف»  
اغراضی که خداوند تعالی از خلق نوامیس جهان و طبیعت هستی، داشت  
آنهارا به یاری او فرستاد:

«هو الذي انزل من السماء ماء لكم منه شراب ومنه  
شجر فيه تسمون. ينبت لكم به الزرع والزيتون و  
النخيل والاعناب ومن كل الثمرات ان في ذلك لاية  
لقوم يتفكرون. وسخر لكم الليل والنهار والشمس  
والقمر والنجوم مسخرات بامرہ ان في ذلك لایات لقوم  
يعقلون وما ذرأکم فی الارض مختلفاً الوانہ ان فی  
ذلك لایة لقوم یذکرون. و هو الذي سخر البحر

---

۱- «و خداوند، بی شک هر کس را که به یاری او برخیزد یاری می‌کند زیرا  
که خدا توانا و بزرگ است. آن کسانی را که اگر بر روی زمین جا دهیم نماز را  
برپا سازند و زکات دهند و به نیکی امروز ب‌دی نهی کنند و فرجام کارها از خداست»  
(حج: ۲۰).

لَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حُلِيَّةً وَتَلْبَسُونَهَا  
وَتَرَى الْفَلَكَ مَوَاحِرِفِهِ وَتَلْتَبِتُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ  
تَشْكُرُونَ. وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَانْقَرَأَ  
وَسَبَّالَهُمْ ثَمْدًا أَنْ يَنْجُو مِنْهُمْ يَوْمًا. وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ.<sup>۱</sup>

واین بود مقصودی که ، هنگام جانشین سازی بشر، از بخشیدن  
نیروها و استعدادهای ذاتی به بشر، داشت:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطْنِ امْهَاتِكُمْ لِتَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ  
لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۲</sup>

وشرط این جاننشینی در نظر مسلمانان شناخته شده است:

«قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَكُمْ مِنْهُ هَدًى فَمَنْ  
تَبِعَ هَدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ

۱- «او آن کسی است که از آسمان آبی از برای شما فرو فرستاد که پاره‌یی  
نوشابه و پاره‌یی گیاهی است که در آن می‌چرانید. با آن کشت و زیتون و نخل و  
تاک و هرگونه میوه می‌رویانید که در آن نشانه‌یی است از برای آنها که می‌اندیشند.  
و شب و روز را مسخر شما ساخت و خورشید و ماه و ستارگان فرمانبردار اویند که  
در آن نشانه‌هاست از برای آنها که بخردند. و آنچه را که در روی زمین بارنگهای  
گونگون از برای شما آماده ساخت که در آن نشانه‌یی است از برای آنها که  
بهوشند. و او کسی است که دریا را مسخر کرد تا از آن گوشت تازه خورید و از آن  
زیوری که بپوشید، بیرون آرید و کشتی را در آن بینی که آبشکاف است و تا از فضل  
خدا خواهید و شاید که سپاس گزارید. و در زمین کوهها افکند تا استوارتان دارد  
و رودها و زاهها شاید شما راه یابید و نشانه‌هایی و باستاره آنان راه یابند»  
(نحل: ۱۰-۱۶).

۲- «و خداوند شمارا از درون مادرهاتان بیرون آورد که چیزی نمی‌دانستید  
و از برایتان گوش و چشمان و دلها نهاد شاید که سپاس گزارید» (نحل: ۷۸).

كفروا بآياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون»<sup>۱</sup>

وقتی مسلمان دریافت که موظف است فعال باشد، دیگر در این جهان - چه در برابر نیروهای طبیعت و چه در برابر تقدیر خداوند - احساس خمود نمی‌کند؛ در یکطرف، استعدادهای خدا داده‌ی ذاتی طرف دیگر نیروهای تسخیر شده‌ی طبیعت ... و تعادلی میان مشیت نهایت خداوندی و فعالیت مثبت انسان.

منفی نبودن این ایده‌تولوژی، انسان را به حرکت و فعالیت و تأثیر ارمی‌کند. اسلام نه تنها منفی بودن و جمود را از مسلمان برمی‌دارد بلکه با انگیزه‌هایی مولد و سازنده مسلح می‌سازد و به‌وی می‌آموزد که نه تقدیر خدا، در بشرو در جهان اطرافش، به دست خود بشرو متناسب با لیت اوست:

«ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم»  
«قاتلوهم، يعذبهم الله بايديكم و يخزهم وينصركم عليهم و يشف صدور قوم مؤمنين، و يذهب غيظ قلوبهم و يتوب الله على من يشاء والله عليم حكيم»  
«لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة لئغرينك بهم ثم لا يجاوروك فيها الا قليلا»  
«ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين»

---

۱- «فرمود: همگی از آن [بهشت] فرود آید و اگر هدایتی از من بشما رسد کسان که هدایت مرا پیروی کنند نه ییمی برایشان است و نه اندوه‌گین شوند و آن که به نشانه‌های ماکفرو رزیدند همانان همنشینان آتش و در آن جاویدانند»  
بقره: ۳۸-۳۹.

«ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس

ليذيقهم بعض الذي عملوا لعلهم يرجعون»<sup>۱</sup>

و همچنان به مسلمان می آموزد که از اسلام آوردن او به قبول دل یا سخنی بر زبان قناعت نمی ورزد و او را و انمی گذارد و رها نمی کند مگر آنگاه که درزندگی واقعی و خارجی ، اعتقاد و ایده ثلوثی خود را به منصفه ظهور برساند و اگر عقیده یی به عمل نینجامد او را به حساب و کیفر می گیرد... و تا آنجا که هدایت خداوند نیز پاداشی است که در برابر کوشش به بشر می دهند، نه رایگان:<sup>۲</sup>

---

۱- «همانا خداوند سرنوشت ملتی را دیگرگون نمی سازد مگر آنکه خود بر خودشان دیگرگون سازند» (رعد: ۱۱). «بکشیدشان که خداوند به دستان شما آنان را عذاب کند و خوارشان سازد و شما را بر آنان یاری کند و سوز دل مؤمنان را درمان سازد و خشم دل آنان را ببرد و خدا هر آنکه را بخواهد می بخشد و خدا دانای فرزانه است» (توبه: ۱۴-۱۵). «اگر منافقان دست برندارند و آنها که در دلهایشان بیماری است و شایعه سازان در شهر ترا بر سرشان می داریم و جز اندک زمانی همسایه ی تو نخواهند بود» (احزاب: ۶۰).

«و اگر نبوک را ندن خدا مردمان را به دست یکدیگر زمین تباهی گرفته بود ولیکن خدا بر جهانیان نیکخواهست» (بقره: ۲۵۱). «تباهی در خشکی و دریا آشکار شد بدانچه دستاورد مردمان بود تا برخی از کرده هایشان را بدیشان بچشاند شاید که باز گردند» (روم: ۴۱).

۲- اصل «تساوی عمل و نتیجه» یکی از اصول مسلم و مثبت جهان است. خدا به شرط کار روزی می دهد. به شرط تعلم و رنج تحصیل ما را به دانش رهنمون می گردد. به شرط تربیت و مراقبت، زن و فرزند خوب به ما عطا می فرماید، به شرط زراعت و فلاح، کشت و حاصل خوب نصیب ما می کند. به شرط اخلاق و حسن رفتار ما را در اجتماع، عزیز می گرداند و ... و بالاخره به شرط تحمل رنج سفر روبرو به بالا و خسته کننده به سوی خدا - و باعصای ایمان - است که قله ی هدایت و

«والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا وان الله لمع  
المحسنین»

«ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله الذین جاهدوا  
منکم و یعلم الصابرن»

«قل اعملوا ، فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون ،  
ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم  
تعملون»<sup>۱</sup>

مسلمان، از همه‌ی این احکام ، درمی‌یابد که وجود او بر روی زمین،  
بی هدف و گذرا نیست ، بلکه حدی است که از پیش تعیین گردیده و راه  
و هدف نهایی است که از پیش ترسیم شده و هستی او در جهان ، مقتضی حرکت  
و عمل مثبت ، در خود و در محیط اطراف او و در این جهانی است که  
به جانشینی در آن منصوب گشته و جهانی که طرح آن در آفرینش با طرح  
آفرینش او در آمیخته .... و درمی‌یابد که شکر نعمت وجود و نعمت ایمان  
و نجات از حساب و کیفر خدا میسر نخواهد بود مگر آنکه نقش مثبت و  
فعاله‌ی جانشینی خود را مطابق روش وروالی که خداوند تعیین فرموده،  
ایفا کند و زندگی خود و دیگران را با منهاج خدا هماهنگ سازد و در

→ وصول به درجه‌ی انسانیت رانصیب بشری سازد. در دنیا به کسی مفت و مجان  
چیزی نمی‌دهند. این طرز فکر صوفی مسلکی و درویشی را استعمارگران هشیار  
امروز و دیروز در میان ما مسلمانان رواج داده‌اند .

۱- « کسانی را که در راه ما جهاد کردند هر آینه راهنمایی کنیم و خدا همانا  
بانی کوکاران است» (عنکبوت: ۶۹). «آیا پنداشتید که به بهشت راه خواهید یافت و  
خدا نمی‌شناسد کسانی را که از شما به جهاد برخاستند و برداران را نمی‌شناسد»  
(آل عمران: ۱۴۲). «بگو: کار کنید که بزودی خدا و فرستاده‌اش و مؤمنان کار شما را  
خواهند دید و سپس به دانای پنهان و آشکار بازگردانده شوید و به آنچه کرده‌ید  
آگاهتان خواهد ساخت» (توبه: ۱۰۵).

راه دفع فساد، از این جهانی که اوسرپرست آنست ، به جهاد و کوشش بر حیز  
فساد جهان چیزی جز هماهنگ نبودن دنیای مردم و زندگی  
جامعه‌ها با منهای خدا ، نیست؛ و گناه این فساد- تا بشروطیفه‌ی شهادت  
نظارت را در خود و در غیر و در جهان اطرافش ، ادا نکرده است- برگرد  
او خواهد بود .

وقتی مسلمان ، جهان را این گونه شناخت ، لاجرم ، ارز  
خود را خواهد شناخت و جهاد و تلاش او در راه رسالتش ، بالا خواهد گرفت  
تلاشی با اندازه‌ی عظمت تکلیفی که برگردن دارد و بقدر سنگینی ب-  
مسئولیت سنگینی که بردوش می‌کشد و رنج این سنگینی را تا ملاقا  
خدای خود، تحمل می‌کند ... آن روزی که امانت و شهادت را ادا کرد  
و به حق نعمت - بقدر طاقت خود- وفا کرده و به نجات از عذاب خدا و گرد  
از آتش خشم او امیدوار شده ....

(واقعگراست)



«بگو: منزّه خدای منست ..

مگر جز بشری پیامبر، بودم؟»\*

ششم از ویژگیهای جهان بینی و ایده‌ثولوژی اسلامی، «واقعگرایی»  
آنست<sup>۱</sup>.... این جهان بینی با حقایق خارجی سروکار دارد که دارای  
وجودی حقیقی و اثری مثبت و واقعی هستند، نه با تصورات عقلی مجرد  
و نه با ایده‌آلها و نمونه‌های فکری که در عالم خارج نمی‌توانند وجود  
پیدا کنند.

طرح این آئین برای زندگانی بشری نیز دارای انسگ و نشان  
«واقعیت» است، زیرا طرحی است قابل تحقق و قابل تجسم در صحنه‌ی  
زندگی انسانها. گرچه در حال حاضر واقعیتی است رؤیائی و یا رؤیائی.

---

\* «قل: سبحان ربی. هل کنت الا بشراً رسولاً؟»

۱- ما این تعبیر را به همان معنای لغوی آن گرفتیم، پیراسته از معانی اصطلاحی  
که در محیطهای مختلف بکار می‌برند و مقصود ما از این کلمه: «تحقق در جهان  
خارج» است. با مطالعه‌ی این فصل مقصود ما بیشتر روشن خواهد شد. (مؤلف).

اقعی<sup>۱</sup> زیرا که هدفی چون قلهی اعلای برای بشریت زیر سردارد و نمونه‌یی  
 نامتربین برای زندگی بهتر او . در این فصل به بررسی این دو مفهوم  
 واقعیت، در جهان بینی ایده‌ئولوژی اسلامی می‌پردازیم .



جهان بینی اسلامی سروکارش با حقایق خارجی و قابل لمس است؛  
 حقایقی دارای اثر مثبت و واقعی : با حقیقت خداوندی، که او را از آثار و  
 عمل مثبتش می‌توان شناخت و با حقیقت جهانی که مجسم است و فعل و  
 نفعال آن محسوس و با حقیقت انسانی که نمونه‌های آن انسانهای خارجی  
 واقعی جهان هستند.

خدایی که طرف حساب این جهان بینی است ، «الله» خدای منحصر  
 به فرد است، با تمام ویژگیهای خدایی ؛ ولی این همه ویژگیها ، واقعی  
 متعلق به جهان خارج و دارای اثر خارجی قابل ادراک می‌باشند و عقل  
 شر را برای ترسیم و تجسم سیمای خود ، در یک سلسله قضایای منطقی  
 مجرد - سبکی که خاص متافیزیک است - سرگردان نمی‌سازد بلکه  
 خداوند را با آثار قدرتش در جهان هستی ، نشان می‌دهد. مقام خدایی و  
 ویژگیهای آن ، در این جهان اثر واقعی دارند و اسلام، ادراک بشر را  
 به دنبال شناخت این آثار می‌فرستد تا مختصات آفریدگار را از آفریده‌های او  
 بشناسند :

«فبالحان الله حين تمسون وحين تصبحون و له الحمد  
 في السماوات والارض و عشيا وحين تظهرون، يخرج

---

۱- واقعية مثالية او مثالي واقعية.

۱- و تنزيه از خداست آنگاه که به شام در آید و آنگاه که به پگاه اندر شوید -

الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی /  
 بعد موتها وكذلك تخرجون. و من آیاته ان ۛ  
 من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون. و من آیاته ان  
 لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل  
 مودة ورحمة ان فی ذالک لآیات لقوم یتفکرو  
 و من آیاته خلق السماوات والارض واختلاف  
 واللوانکم ان فی ذالک لآیات للعالمین . و من  
 منامکم باللیل والنهار و ابتغاکم من فضله ان فی  
 لآیات تقوم یسمعون. و من آیاته یریکم البرق ۛ  
 طمعاً وینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعده  
 ان فی ذالک لآیات لقوم یعقلون. و من آیاته ان  
 السماء والارض بامرہ ثم اذا دعاکم دعوة من  
 الا اذا انتم تخرجون. وله من فی السماوات والارض

---

وستایش از آن اوست در آسمانها وزمین و شبانگاه و آنگاه که به نیمروزید. ز  
 را از مرده بیرون سازد و مرده را از زنده وزمین را از پس مرگش زنده ساز  
 اینچنین بیرون شوید. و از نشانه های او آنست که شمارا از خاک آفرید پس آ  
 بشری شوید بازپا خاسته. و از نشانه های او آنست که از خود هاتان همسرانی آ  
 تا در کنارشان آرام گیرید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد همانا در اینها نشانه ها  
 از برای آنانکه می اندیشند. و از نشانه های او آفرینش آسمانها وزمین است  
 دگرگونگی زبانها تان و رنگها تان که در اینها برای جهانیان نشانه هاست. و از نشانه  
 او خوابتان در شب و روز است و امید فزونی نعمت زیرا که در اینها نشانه ها  
 برای آنان که می شنوند. و از نشانه های او آنست که برق را برای بیم و امید  
 به شما نشان داد و از آسمان آبی فرو فرستاد که زمین را پس از مردنش جان بخش  
 زیرا که در اینها نشانه هاست برای آنها که بخردند. و از نشانه های او آنست که آس  
 وزمین به فرمان او برپایند پس آنگاه با خواندنی شمارا از زمین بخواند ناگه  
 از آن بیرون شوید. و از اوست هر آنکه در آسمانها وزمین است و همه فرمانبران

قانتون. وهو الذى يبدؤ الخلق ثم يعيده و هو اهوون  
عليه وله المثل الاعلى فى السماوات والارض و  
هو العزيز الحكيم»

« ان الله فائق الحب والنوى، يخرج الحي من الميت  
و مخرج الميت من الحي ، ذالكم الله فاني تؤفكون.  
فائق الاصباح . وجعل الليل سكناً والشمس والقمر  
حساباً ذالك تقدير العزيز العليم . وهو الذى جعل  
لكم النجوم لتتهدوا بها فى ظلمات البر و البحر .  
قد فصلنا الايات لقوم يعلمون . و هو الذى انشاكم  
من نفس واحدة فمستقر ومستودع قد فصلنا الايات  
لقوم يفقهون. وهو الذى انزل من السماء ماء فاخرجنا  
به نبات كل شىء فاخرجنا منه خضراً نخرج منه حبا

→ اويند. اوست كه آفرينش رامى آغازد وبازمى گرداند واين براى او آسانتر است  
وبالاترين نماد در آسمانها وزمين از اوست واوست بزرگ فرزانه» (روم: ۱۷-۲۷).  
«خداوند شكافدهى دانه وهسته است زنده را از مرده بيرون آرد ويرون  
آرندهى مرده از زنده است خدا اينست پس به كجا سرگردان مى رويد. شكافدهى  
پگاهها وشب را آرامشى ساخت وخورشيد وماه را براى حساب دروزها تان. اينست  
اندازه سازى بزرگوار دانا. و او كسى است كه ستارگان را نهاد تا در تاريخيهائى  
خشكى و دريا به آنها راه يابيد. اين نشانه هارا براى آنها كه مى دانند جدا ساختيم .  
واوست آنكس كه شمارا از يك جان آفريد كه جا يگزين وسپرده شد اين نشانه ها  
را براى آنان كه مى فهمند جدا ساختيم. واوست كه از آسمان آبي فرو فرستاد و  
به آن هر گونه گياه بر آورديم واز آن سبزي نهىي يياورديم كه دانهى سوار بر هم از آن  
بيرون ساختيم واز نخل، از گل آن خوشه هاىي آويخته وباغهاىي از انگور ها و زيتون  
وانار همانند و ناهمانند. به ميوه ي آن هنگامى كه ميوه دهد ومى رسد، بنگريد. كه در  
اينها نشانه هاست براى آنان كه مى گروند. و از پريان براى خدا شريكان بر نهاندند  
وبرايش پسران ودختران ساختند از نادانى منزّه و والا ست از آنچه بهوى مى بندند. —

متراكبا ومن النخل من طلعها قنوان دانية وجنات  
اعناب والزيتون والرمان متشابها وغير متشابه  
انظروا الى ثمره اذا اثمر وينعه . ان في ذالك لآية  
لقوم يؤمنون . وجعلوا لله شركاء الجن وخلقهم  
خرقوا له بنين وبنات بغير علم سبحانه و تعالى :  
يصفون . بديع السماوات والارض انى يكون له و  
ولم تكن له صاحبة وخلق كل شىء وهو بكل شىء  
عليم . ذالكم الله ربكم لا اله الا هو ، خالق كل شىء  
فاعبدوه . و هو على كل شىء وكيل . لا تدركه الابصار  
وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير .

« قل الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى ، آ  
خير ام ما يشركون ؟ ام من خلق السماوات والارض  
وانزل لكم من السماء ماء ، فانبتنا به حقائق ذ  
بهجة ، ما كان لكم ان تنبتوا شجرها ؟ االه مع ا

---

→ آفریدگار آسمانها و زمین است چسان او را فرزندى باشد که یارى مادینه نبو  
و همه چیز را آفریده و به هر چیزى داناست . اینک خداوندتان «الله» است که جز  
خدایى نیست و آفریدگار هر چیز است پس او را بندگى کنید که به هر چیز و ک  
است . دیدگان او را در نیابند و او دیدگان را یابد و او مهرورز آگاهست » (انعا  
۹۵-۱۰۳).

« بگو : سپاس خداوند راست و ایمنى بر آن بندگانیش که برگز  
آیا «الله» بهتر است یا آنچه به شرکت مى آورند؟ یا آنکه آسمانها و زمین را آفر  
و از برایتان آبی از آسمان فرو فرستاد و بدان باغهای دلگشا رویانیدیم که درخت آ  
نمی توانستید برویانید؟ آیا خدایى جز الله هست؟ نه بلکه گروهى هستند که رو  
بر مى گردانند . یا آیا آنکه زمین را جایگاه ساخت و لا بلای آن زد و درگاه داشت و از بر  
آن کوهها نهاد و میان آن دو رود ، مانعى آفرید؟ آیا خدایى جز الله هست نه بل  
بیشترشان نمی دانند . یا آنکه درمانده را آنگاه که او را بخواند پاسخ گوید و بد  
را بر دارد و شمارا جانشینان بر روی زمین سازد؟ آیا خدایى جز الله هست؟ اندکی .

بل هم قوم يعدلون. أم من جعل الارض قراراً ، وجعل  
 خلأها انهاراً وجعل لها رواسي ، وجعل بين النهرين  
 حاجزاً ؟ أالله مع الله ؟ بل اكثرهم لا يعلمون . أم من  
 يجيب المضطر اذا دعاه ، ويكشف السوء ، ويجعلكم  
 خلفاء الارض ؟ أالله مع الله ؟ قليلاً ما تذكرون . أم  
 من يهديكم في ظلمات البر والبحر ، و من يرسل  
 الرياح بشراً بين يدي رحمته ؟ أالله مع الله ؟ تعالى الله  
 عما يشركون . أم من يبدؤ الخلق ثم يعيده ، ومن  
 يرزقكم من السماء والارض ؟ أالله مع الله ؟ قل : هاتوا  
 برهانكم ان كنتم صادقين »

« فاطر السماوات والارض ، جعل لكم من انفسكم ازواجاً ،  
 ومن الانعام ازواجاً يذكركم فيه ، ليس كمثله شيء .  
 وهو السميع البصير . له مقاليد السماوات والارض ،  
 يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ، انه بكل شيء عليم »  
 « ان الله يمسك السماوات والارض ان تزولا ، ولئن  
 زالتا ان امسكهما من احد من بعده » ...

هوش آييد. يا آنکه شمارا در تاريکيهاي خشکي و دريا راه نمايد و آنکه باده  
 ا پيش از رحمت خود به مژدگان فرستد؟ آيا خدایي جز الله هست؟ خدا بر ترست  
 آنچه برای او شريك می آورند. يا آنکه آفرينش را آغاز می کند و سپس آنرا  
 از می گرداند و کیست که از آسمان و زمین شمارا روزی دهد؟ آيا خدایي جز الله  
 ست؟ بگو: دليلتان را بياوريد اگر راستگو هستيد» (نمل: ۵۹-۶۴).

« آفرينندهی آسمانها و زمین، از خود هاتان همسرانی برای شما ساخت  
 از چارپایان جفتهايی، در آن شما را بيفزايد. چیزی همانند او نيست و اوست  
 نواي بينا. کليدهای آسمانها و زمین از آن اوست روزی را برای هر که خواهد  
 رمی گشايد و به اندازه می سازد، که او به هر چیزی داناست» (شوری: ۱۱).  
 «همانا خداوند است که آسمانها و زمین را از پاشيدگي نگه می دارد و اگر  
 پاشيده شوند جز خدا چه کسی آنها را نگه دارد؟!» (فاطر: ۴۱).

جهان بینی اسلامی این گونه با خدایی موجود و صاحب اراده سروکار دارد، خدایی که مخلوقات او گواه وجود اویند و حرکت این جهان و موجودات آن، نشانه‌ی اراده و قدرت اومی باشند و از همین جاست که خدا شناسی اسلام با افکار افلاطون و ارسطو و پلوتین تفاوتی سهمگین پیدا می کند زیرا طرف اعتقاد آنها، خدایی است خیالی و «مثالی» که نمونه (سمبل) وار از مغز آنها تراوش کرده و صورتی رؤیایی دارد، خدایست بدون اراده و عمل زیرا مقتضای کمال یا رؤیایی بودن او، همین است.

به همین سبب بود که این فیلسوفان ناگزیر شدند که واسطه گان و دلالاتی میان خدا و مخلوق بتراشند و به عقاید بت پرستانه و افسانه یی که بر خدا پرستی یونانی حکومت می کرد، پناه ببرند:

«.. وجود»، به عقیده ی افلاطون، دارای دو طبقه ی متمایز و رو در روست: طبقه ی عقل مطلق، و طبقه ی ماده ی نخستین یا هیولا (Hyle) قدرت تماماً به دست عقل مطلق است و ناتوانی، سراسر نصیب هیولا.. و بقیه ی موجودات در این میانه با درجاتی بینابین.... که به هر اندازه که به عقل نزدیک باشند، بلندی می یابند و به هر مقدار که به هیولا نزدیکتر باشند به پستی می گرایند؛ برخی از آنها خدا و نیمه خدایند و برخی دیگر نفوس بشری هستند.

افلاطون این خدایان میانه و «خدایان افقی»<sup>۱</sup> را از برای آن برگزید که وجود بدیها و نقص و رنج را به گردن آنها بگذارد،

---

۱- عقول عرضیه = ارباب انواع = مثل.

زیرا که عقل مطلق، کمالی است وراء زمان و مکان و چیزی بجز خوبی و فضیلت از او سر نمی زند.

این نیمه خدایان کارگزاران امور مخلوقاتند، زیرا واسطه‌ی میان خدای قادر و هیولای عاجز می باشند و بدیها و نقصها ناشی از این وساطت!

تمام مظاهر مادی، باطل و فریبند، زیرا تغییر و تنوع دارند و در برابر حس، صورتی گوناگون و بی قرار به خود می گیرند. سروری و ابدیت از آن عقل مجرد است، نه دیگران. «روانی تندیس»ها یا نمونه های برتر (معروف به مثل افلاطونی)<sup>۱</sup> در عقل مجرد قرار دارند. اینها نیز مانند عقل مجرد، جاویدان و غیر قابل تباهی و نقص می باشند.

«این «روانی تندیس»ها، نمونه های برتر هر موجودی هستند که لباس ماده (یا هیولا) بر تن داشته باشد. مثلاً هر درختی يك یا چند صفت ناقص از صفات درخت را داراست، اما آن درختی که نقص در آن راه ندارد کجاست؟ ... در عقل و علم خداوند، از روز ازل! هر رنگی که از ماده در درخت راه یابد، نشانه و نموداری از آن نمونه های برتر است.»<sup>۲</sup>

خدا، در نظر ارسطو، همان علت نخستین و محرك اول است. به عقیده او برای اینهمه متحرك، محركی لازم است که مقدم بر آنها باشد؛ و به همین ترتیب .. تا عقل ما به محركی برسد

۱- الصحایح و Ideas = Forms

۲- استاد عقاد: در کتاب «الله». ص ۱۳۷. (مؤلف).



که خود به خود متحرك است (یا محرکی که خود حرکت نمی‌کند) زیرا، تسلسل تا بی‌نهایت در گذشته‌ی زمان به عقل ما نمی‌گنجد.

«این محرك، که خود بی‌حرکت است می‌بایست «سرمدی» ، یعنی بی‌آغاز و بی‌پایان، باشد و باید از نقص و ترکیب و تعدد وارسته و از هر موجود دیگر مستغنی باشد. وجود این محرك، مقدم بر وجود جهان است، اما تقدم علت بر معلول، نه تقدم زمانی، همان‌طور که مقدمات به نظر عقل، مقدم بر نتیجه‌ی خودند<sup>۱</sup> گرچه در ترتیب زمانی تقدم ندارند، زیرا زمان عبارتست از حرکت جهان، و نمی‌شود این حرکت از خود جهان جلوتر باشد. یا به قول ارسطو: «جهان در زمان آفریده نشده است.» بنا برین ارسطو، جهان را، بر سبیل ترجیح، نزدیک به یقین، قدیم می‌داند، نهایت آنکه در کتاب «جدل<sup>۲</sup>» می‌نویسد: «قدیم بودن عالم مسأله‌ی بی‌است که با برهان ثابت نمی‌شود».

«خلاصه‌ی براهین ارسطو درباره‌ی قدیم بودن (حادث نبودن) جهان از این قرارند: ایجاد جهان مستلزم آنست که در اراده‌ی خدا تغییری داده شود [چون پیش از آن اراده نکرده بود و سپس تغییر کرد و تصمیم بر آفرینش جهان گرفت] ولی خدا از

---

۱- مقصود مؤلف، مقدمات منطقی هستند. وقتی می‌گویند: «نوح بشر است» و «بشر فانی است» پس «نوح فانی است»، اثبات جمله‌ی سوم که «نتیجه» است فرع بر دو جمله‌ی اول می‌باشد که «مقدمه» اند.

۲- Topique که عربها به آن طویقا گفتند.

هر تغییری منزّه است . [دیگر آنکه] : اگر خداوند ، جهان را خلق کند [به یکی از این سه صورت خواهد بود] : یا از برای تحصیل بهروزیی برای خویشتن است ، یا ایجاد نابهی و یا هیچیک از این دو . و همه ی این فروض ، با آنچه ارسطو در باره ی خداوند می شناسد ، باطلند ؛ زیرا اگر خلقت عالم بر خدا چیزی از بهی نیفزاید کاری بیهوده و «عبث» انجام داده و خدا از کار عبث منزّه است ؛ و اگر برای بهی و به-روزی خود اوست ، [خلف است زیرا بنا به فرض ، خدا کامل است و] کاملتر از آنچه هست تصور نمی شود . و اگر برای نابهی خود است ، لازمه اش نقص و کاستن کمال خداست ، و در وجود خدا ، نقص راه ندارد !

«چون اراده ی خداوند را قدیم و بدون تغییر بدانیم ، لازم است که وجود جهان را نیز مانند اراده ی خداوند ، قدیم فرض کنیم ، زیرا علت وجود جهان اراده ی خداست و «علت» محتاج سبب دیگری جز خود نمی باشد و دلیلی ندارد که «معلول» از «علت» مؤخر باشد یا موجودات از آفریدگار منحصر به فرد خود-زمانا<sup>۱</sup> جدا بمانند .»

«برای انسان ، جایز است که امروز چیزی را اراده کند و به سبب نقص وسیله یا وجود مانع یا بازگشت از اراده ی خود ، از مقصود خود جدا بماند ولی تمام این موارد درباره ی خداوند ، ممتنع است .»

---

۱- یکی از نتایج قبول زمان مطلق .

«ارسطو، در این باره، راه زیاد روی پیموده تا آنجا که می گوید: خداوند تعالی به موجودات، علم ندارد، زیرا موجودات کمتر از آنند که در علم او بکنجند؛ علم خداوند، تنها برترین معقولات را در بر می گیرد و چون برتر از خود او چیزی نیست، پس فقط وجود خود را تعقل می کند و پس و او خود، هم عالم است و هم علم<sup>۱</sup> و هم معلوم<sup>۲</sup> و این همان علمی است که سزاوارو شایسته ی خداست.<sup>۳</sup>»

«فلو طین، تنزیه خدا را به نهایت رسانده است. خدا در نظر او برتر از شباهت و صفت است و «خبر»ی که شایسته ی آن «مبتدا» باشد یافت نمی شود. خدا در نظر او بالاتر از وجود است؛ نه به این معنا که خود موجود نیست یا آنکه عدم است - زیرا مقام عدم، پست تر از مقام وجود است - بلکه به معنای آنکه حقیقت وجود خداوند را با سایر موجودات نباید مقایسه نمود و با آن وجودات، تحت يك «جنس» یا يك تعریف قرار داد<sup>۴</sup>. خداوند، احداث

۱- علم به معنای مرادف: *Connaissance*.

۲- در متن: «وهو العاقل والعقل والمقول».

اتحاد عاقل و معقول مسأله ی فلسفی نسبتاً مشکلی و پیچیده یی است که فلاسفه، طی قرنهای تصور صحیحی از آن در دست نداشتند و صدالمتألهین (۵۰-۸۱) آنرا برخلاف نظر فلاسفه ی اسلامی پیش از خود، به صورت دلپسندی اثبات نمود. به کتب او مراجعه شود.

۳- کتاب «الله»- عقاد. ص ۱۳۹. (مؤلف).

۴- مقصود مؤلف همان «جنس» منطقی است در برابر «فصل» که از مجموع آن دو «انواع» به وجود می آیند.

و در هستی و صفات و هر چیز مربوط به خود بی نظیر.<sup>۱</sup>  
 «فلوطين از این هم فراتر رفته می گوید: خداوند خود را ادراك  
 نمی کند زیرا او خود را از خود نمی تواند جدا ببیند تا آنرا  
 بشناسد و صفای وجود او مانع تمیز و ادراك خود است.»<sup>۲</sup>

در همه این عقاید و افکار - که اوج اندیشه‌ی بشر در باره‌ی کمال و  
 ارستیک‌ی خدایم باشند - خدایی را می یابیم که ساخته و پرداخته‌ی فکر  
 شری است. خدایی را که در جهان، وجود خارجی ندارد، زیرا صفات  
 و ویژگیهای او ساخته‌ی فرضهای عقلی مجرد است نه ناشی از مشاهده‌ی  
 اقصیت عالم هستی و پیامی که این جهان در باره‌ی صفات آفریدگار خود دارد،  
 نه نتیجه‌ی «وحی» که خداوند را آنچنان که هست، توصیف می کند.

به همین سبب، این عقاید همه خیالی هستند و از واقعیت نصیبی  
 ندارند زیرا که از واقعیت گرفته نشده اند و مأخوذ از تجرید و انتزاع و  
 وضع عقلی می باشند و این خیالپردازی ها، درست آن گاه که در تقریر  
 مال الاهی کوشاست، به نقص و عجز در تصور کمال وی منتهی می شود ؛  
 بچنانکه دیدیم.

وقتی این عقاید را با عقیده‌ی اسلامی بسنجیم، معنای «واقعیت»،  
 تعینی که منظور ما است، روشن می شود. حقیقت الاهی در جهان بینی  
 اسلامی، آن حقیقتی است که سازنده است صفات و ویژگیهای او را نیز  
 همین «وجود» باید جو یابد. همان کاری که قرآن مجید کرده و حقیقت

۱- فلوطين صفات را برای مبالغه در احدیت، از خدای خود سلب می کند  
 را صفت يك نوع اضافه بر ذات است و اضافه مغل احدیت می باشد. (مؤلف).

۲- عقاد . ص ۱۸۷. (مؤلف).

خداوند را با آن برای مردم با توصیف آورده ، تعریفی آسان و ژرف و روشن، با گواهی جهان و انسان و با منطقی فطرت پسند و واقعی و زیبا .



عقیده‌ی اسلامی، با همین روح واقعگرایی، با جهان رو در رو می‌شود. ایده‌تولوژی اسلامی با جهانی سروکار دارد که واقعی است و در اشکال و ابعاد و اجرام و اوضاع و حرکات ، و در آثار و انرژیها و نیروهای خاص جلوه‌گری می‌کند ؛ نه جهانی که فقط اندیشه است و مجرد از شکل و قالب و نه جهانی که اراده‌ی است مجسم در شکل و قالب<sup>۱</sup> و نه جهانی که همان طبیعت خلق آفرین است، طبیعتی که حقایق را در آینه‌ی عقل بشر مصور می‌سازد! یا جهانی که عدم یا چیزی شبیه به آنست و ... دیگر عقایدی که مدلولی واقعی که به کار انسان بیاید، با خود ندارند.

جهان ، عبارت از همین مخلوقات خارجی است که انسان آنها را ادراک می‌کند و قرآن عقل و فکر بشر را با آن رو در رو می‌سازد. جهان همین آسمانها و زمین است، و همین سیارات و ثوابت کیهانی و همین موجودات زنده و مرده . و پدیده‌های جهان همین زندگی و مرگ و همین شب و روز و همین روشنی و تاریکی و باران و برق و زلزله و آفتاب و سایه هستند، همین حالات و تطورات خارجی و موجود و صاحب اثر.

وقتی اسلام ، ادراک بشری را ، برای اثبات وجود آفریدگاری

---

۱- فیزیک و هیأت نوین در آخرین پژوهش خود در شناخت جهان، به این حقیقت رسیده است که جهان مادی به یک اندیشه (یا اراده) شبیه تر است تا یک مجموعه یا یک ماشین. کتاب جهان اسرارآمیز. تألیف جیمس جینز ص ۱۱۰ را بخوانید .

یکتا و توانا و با اراده و تدبیر و دانا، با واقعیات این جهان روبرو می سازد، جهانی را می نمایاند که وجود خارجی دارد و دارای آثاری واقعی است. نه جهانی را که تنها فکری نهان یا اراده بی روان یا نقشی در علم خدا یا هیولایی با آن نقش (صورت) در کشمکش - یا چیره بر آن - یا جهانی ساخته ی عقل یا سازنده ی آن، است و یا دیگر عقایدی که هرگز از خویش به دنیای خارج نپرداخته اند.

جهان، در جهان بینی اسلام، مجموعه ی همین مخلوقات و آفریده های خدا هستند که با اراده یی آنها را به وجود آورده و آنچنان به رشته کشیده که نه با یکدیگر تصادمی می کنند و نه تعارضی دارند. موجوداتی که همه اورا می پرستند و خاضع و مسخر و گوش به فرمان اویند و به بهترین وجه به سوی هدف و نقطه ی غایی خود پویان هستند :

« الحمد لله الذی خلق السماوات والارض وجعل  
الظلمات والنور . ثم الذین کفروا بریهم یعدلون ،  
« ان ربکم الله الذی خلق السماوات والارض فی ستة  
ایام ، ثم استوی علی العرش ، یدبر الامر ، ما من  
شفیع الا من بعد اذنه . ذالکم الله ربکم فاعبدوه ، افلا  
تذکرون ؟ هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً  
وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب . ما خلق

---

«سپاس خداوندی را است که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و روشنایی را نهاد. و آنگاه کسانی که به خداوندشان کفر ورزیدند باز می گردند» (انعام: ۱). «خداوندتان همانا آن الله است که آسمانها و زمین را درشش دوره آفرید و آنگاه بر تخت فرمانروایی بر نشست شفاعتگری جز پس از فرمان او نباشد. اینک، الله خداوندتان، اورا بندگی کنید آیا هشیار نمی شوید؟ او کسی است که خورشید را فروغی و ماه را پرتوی ساخت و فرودگاهها از برایش نهاد تا عدد سالها —

الله ذالك الابالحق . يفصل الايات تقوم يعلمون .  
ان في اختلاف الليل والنهار وما خلق الله في السماوات  
والارض لايات تقوم يتقون »

« الله الذي رفع السماوات بغير عمد ترونها ، ثم  
استوى على العرش ، وسخر الشمس والقمر كل يجري  
لاجل مسمى . يدبر الامر يفصل الايات لعلمكم ببقاء  
ربكم توقنون . وهو الذي مد الارض وجعل فيها  
رواسي وانهاراً ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين  
اثنين ، يغشى الليل النهار ، ان في ذالك لايات لقوم  
يتفكرون . وفي الارض قطع متجاورات ، و جنات  
من اعناب وزرع ، ونخيل صنوان وغير صنوان يسقى  
بماء واحد ، ونفضل بعضها على بعض في الاكل ، ان  
في ذالك لايات لقوم يعقلون »

« ولقد جعلنا في السماء بروجا وزيناها للنظرين...  
» والارض مددناها واللقينا فيها رواسي وانبتنا فيها

---

→ وحسابگری را بدانید. خدا اینهارا جز به حقیقت نیا فرید. آن نشانه‌ها را برای  
آنها که می‌دانند بیان کند. در آمد و رفت شب و روز و در آنچه خدا در زمین و  
آسمان‌ها آفرید نشانه‌هاست برای آنها که پروا کنند» (یونس: ۳-۶).  
«خدایی که آسمانها را بدون ستونی که ببینید برافراشت و آنگاه بر تخت  
جای گرفت و خورشید و ماه را تسخیر کرد که هر يك به سوی پایان معلومی روانند.  
کار آوری کند، آن نشانه‌ها را بیان نماید شاید که به دیدار خدایان باور آورید. و اوست  
که زمین را گسترانید و در آن کوهها و رودها نهاد و از هر يك از میوه‌ها در آن دو جفت  
آفرید. شب‌ها به روز می‌پوشاند که در آن نشانه‌هاست برای آنها که می‌اندیشند.  
و در زمین پاره‌هایی همسایه است و باغهایی از تاک و کشت و نخل همزاد و ناهمزا که به  
يك آب سیراب شوند و برخی را بر برخی دیگر در خوردن برتری دهیم که در آن  
نشانه‌هاست برای آنها که بخردند» (رعد: ۲-۴) .

«همانا در آسمان برجها نهادیم و آنرا برای بینندگان به زیور آراستیم»... ←

من كل شيء موزون . وجعلنا لكم فيها معاش ومن  
لستم له برازقين . وان من شيء الا عندنا خزائنه  
وما ننزله الا بقدر معلوم . وارسلنا الرياح لواقح ،  
فانزلنا من السماء ماء فاسقيناكموه ، وما انتم له بخازنين .  
وانا لنحن نحيي ونميت ونحن الوارثون ،  
« والله جعل لكم مما خلق ظلالا وجعل لكم من الجبال  
اكنا ،

« اولم ير الذين كفروا ان السماوات والارض كانتا  
رققا ففتقناهما ، وجعلنا من الماء كل شيء حي .  
افلا يؤمنون ؟ وجعلنا في الارض رواسي ان تميد بهم ،  
وجعلنا فيها فجاسبا لعلهم يهتدون . وجعلنا السماء  
سقفا محفوظا ، وهم عن آياتها معرضون . وهو الذي  
خلق الليل والنهار والشمس والقمر ، كل في فلك  
يسبحون »

→ «وزمین را گسترانیدیم و در آن کوهها افکندیم و در آن از هر چیز متعادل رویانیدیم  
و زندگیها برایتان نهادیم و آنچه را که روزی دهنده ی آن نیستید . و چیزی نیست جز  
آنکه خزانه های آن نزد ماست و جز به اندازی معلوم فرو نفرستیم . و بادها را  
زایان فرستادیم و از آسمان آبی فرو فرستادیم و بدان شمارا سیراب کردیم و آنرا  
شما اندوخته گر نبودید و ماییم که زنده می سازیم و می میرانیم و ماییم میراث بران»  
(حجر: ۱۶-۲۳) .

«و خداوند از آنچه آفرید، برای شما سایه بانها ساخت و از کوهها  
پناهگاهها» (نخل: ۸۱) .

«آیا آنان که کفر ورزیدند ندیده اند که آسمانها و زمین بسته بودند و بازشان  
کردیم و از آن آب همه چیز را زنده ساختیم . پس آیا نمی گروند؟ و بر روی زمین  
کوهها نهادیم که نگاهشان دارد و شاهراها که شاید راه یابند . و آسمان را آسمانهایی  
محفوظ ساختیم و آنان از نشانه هایش روگردانند . و او کسی است که شب و روز  
و خورشید و ماه را آفرید که هر يك در دایره یی شناورند» (انبیاء: ۳۰-۳۳) . ←



« وترى الارض هامدة ، فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت  
 وربت وانبتت من كل زوج بهيج . ذالك بان الله هو الحز  
 وانه يحيى الموتى ، وانه على كل شىء قدير و  
 الساعة آتية لا ريب فيها ، وان الله يبعث من فى القبور  
 « ألم تر ان الله سخر لكم ما فى الارض ، والفلک تجري  
 فى البحر بامرہ ، ويمسك السماء أن تقع على الارض  
 الا بذنه ؟ ان الله بالناس لرؤوف رحيم . وهو الذى  
 احياكم ثم يميتكم ثم يحييكم . ان الانسان لكفور  
 « ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق ، وما كنا عن الخلق  
 غافلين . وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسكناه فى الارض  
 وانا على ذهاب به لقادرون . فانشأنا لكم به جنات مز  
 نخيل واعناب ، لكم فيها فواكه كثيرة ، ومنها تأكلون ،  
 ألم تر ان الله انزل من السماء ماء ، فاخرجنا به ثمرات  
 مختلفا الوانها ، ومن الجبال جدد بيض وحمر مختلف  
 الوانها ، و غرايب سود . ومن الناس والدواب  
 والانعام مختلف الوان كذا لك ، اما يخشى الله من عباده  
 العلماء »

→ « و زمين را بينى خشكيده و آنگاه كه بر آن آب فرو فرستيم به جنبش آيد و  
 پرورد و هرگونه جفت دلکش روياند . چرا كه خدا همان حقيقت است و او  
 مردگان را زنده سازد و او بر هر چيزى تواناست . و رستاخيز بى شك آمدنى است و  
 خدا همهى درگوران را برانگيزاند » (حج: ۵-۷) .

« آياندیده بى كه خدا هر آنچه رادر زمين است مسخر شما ساخت ، و كشتى  
 در دريا به فرمان او همى رود و آسمان را باز دارد از فرو افتادن بر زمين مگر اذن او .  
 زیرا كه خدا به مردمان مهربان و مهر آورست . و اوست كه شما را جان داد و باز  
 مى ميراند و باز زنده سازد . همانا انسان ناسپاس است ! » (حج: ۶۵-۶۶) .

« و همانا بر فراز شما هفت راه آفريديم و از آفريده ها غافل نبوده بيم .  
 و از آسمان آبي باندازه فرو فرستاديم و در زمين جايش داديم و ما بر بردنش ←

« افلح ينظر والى السماء فوقهم كيف بيناها وزيناها ،  
وما لها من فروج ، والارض مددناها ، والقينا فيها  
رواسى ، وانبتنا فيها من كل زوج بهيج . تبصرة و  
ذكرى لكل عبد منيب . ونزلنا من السماء ماء مباركا ،  
فانبتنا به جنات وحب الحصيد . والنخل باسقات لها  
طلع فضيد . رزقا للعباد واحيينا به بلدة ميتا . كذا لك  
الخروج ... »

« تبارك الذى بيده الملك و هو على كل شىء قدير .  
الذى خلق الموت و الحيات ليبلوكم ايكم احسن  
عملا ، وهو العزيز الغفور . الذى سبع سماوات طبافا ،  
ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت . فارجع البصر .  
هل ترى من فطور . ثم ارجع البصر كرتين ، ينقلب اليك  
البصر خاسئا ، وهو حسير . و لقد زينا السماء الدنيا  
بمصابيح ، وجعلناها رجوا مآل الشياطين ،

→ توانايم. و به آن باغها از نخل و ناك آفريدیم كه ميوه‌هاى بسيارى در آن براى  
شماست و از آن مى‌خوريد» (مؤمنون: ۱۷-۱۹).

« آيا نديده‌اند كه خدا از آسمان آبي فرو فرستاد و با آن ميوه‌هاى رنگارنگ  
بيرون آوردیم و از كوهها سفيد و سرخ رنگارنگ و زاغهاى سياه . و مردمان و چارپايان  
رنگارنگ ، خدا را بندگان داناي او ترسند» (فاطر: ۲۷).

« پس آيا به آسمان برفرازشان ننگرسته‌اند كه چسان آنرا ساختيم و آراستيم  
و رخنه‌يى ندارد . و زمين را گسترديم و در آن كوهها افكنديم و در آن ازهر جفتي  
دلگشا رويا نديم براى چشم گشايي و هشاري بندگان توبه‌گر . و از آسمان  
آبي فرخنده فرو فرستاديم و بدان باغها و دانه رويا نديم و نخل شگوفمند . تا براى  
بندگان روزى شود و سر زمين مرده‌يى را به آن جان بخشيديم و رستاخيز نيز  
اين چنين است» (قاف: ۶-۱۱).

« فرخنده است آنكه جهان به دست اوست و او بر هر چيز تواناست .  
آنكه مرگ و زندگي را آفريد تا ييازمايد كه کدامتان نيكو كار تريد و او بزرگوار است

«الم تر الى ربك كيف مد الظل؟ ولو شاء لجعله سا  
ثم جعلنا الشمس عليه دليلا. ثم قبضناه اليونا  
يسيرا. و هو الذي جعل لكم الليل لباسا و انا  
سباتا و جعل النهار نشورا. و هو الذي ارسل الر  
بشرا بين يدي رحمته، و انزلنا من السماء ماء طهو  
لنحيي به بلدة ميتة و نسقيه مما خلقنا انعاما و انا  
كثيرا».

ايدۀ ثلوثی اسلامی اينسان باجهانی دارای وجود واقعی سرو  
دارد که بالطبع چیزی جز خداست؛ وجودی است که ویژگیهای  
درك آن از واقعیت همین عالم برمی خیزد و ناشی از خیالات و امور ذه  
یاددعایی بدون دلیل نیست.

«واقعیت» جهان درجهان بینی اسلامی را - بطورمثال - می تو  
درمقایسه‌ی آن با مذهب برهمنی به دست آورد. پیروان این مذ  
می گویند وجود یکتا همان وجود «برهما» - خدای بزرگ - است  
سرتاسر این جهان مادی «عدم» محض می باشد ولی وجود، چون

→ بخشایشگراست. آنکه هفت آسمان را بروی هم آفرید در آفرینش  
بخشاینده فروگذاری نبینی و باز دیده یی فکن آیا رخنه‌یی بینی. و باز دوباره نا  
یی فکن، که دیده‌یی نتیجه و وامانده به نزدت باز گردد. و آسمان جهان را به چرا  
آراستیم و آنرا دورکنندگان شیطانها ساختیم» (فلك: ۱-۵).

«مگر ندیده اند خداوندت چسان سایه را می گستراند؟ و اگر می خواه  
آنرا بی حرکت ساخته بود و سپس خورشید را رهنمای آن ساختیم و سپس آنرا انا  
انك به نزد خود فراکشیدیم. و اوست که شب را پوششی از برای شما قرارداد  
خواب را راحت و روز را رستاخیزی. و اوست که بادها را پیشاپیش رحمت خ  
به خوشخبری می فرستد و از آسمان آبی پاکیزه فرو فرستادیم تا سرزمین مرده‌یی  
زنده کنیم و با آب چارپایان و مردم بسیار را سیراب سازیم» (فرقان: ۲۵-۲۹).

آستانه‌ی عدم گذاشت بیدار جهان پدیدار شدند ، زیرا که «وجود»  
 بیر و کمال محض بود و «عدم» شر محض و نقص ، و راه خلاصی انسان از  
 سببرد بدیها - که ویژه‌ی اجسام است - آنست که از قید جسم رهایی  
 بد تاگوهر وجودی که دروی هست به آزادی خود بازگردد و از بند این  
 دم ناقص و بدکار خلاص شود

همچنین «واقعیت» جهان در جهان بینی اسلامی ، هنگامی روشن  
 شود که به عقیده‌ی افلاطون درباره‌ی این وجود مادی ، باز گردیم ؛  
 می گفت جهان سایه‌یی است از جهان روانی تندیس ها : درختی که به نظر  
 نمی رسد سایه‌یی است از سمبول نهفته در عقل بی نهایت ، و ناقص است ،  
 نمی تواند کمال آن درخت را که در عقل (= علم) خداست با خود نشان دهد.  
 روح بزرگه ( نفس کلیه ) - که خود از عالم سمبولهاست - عبارتست از  
 ابطه‌یی میان اشیاء برتر ( مثل ) آن گونه که در عقل مطلق است با اشیاء  
 وری که سایه‌هایی ( غیر واقعی ) هستند و در عالم ماده‌یی که آنرا می بینیم  
 لمس می کنیم ، جادارند !

پلوتین ، نیز - همانگونه که گذشت - تنها يك وجود یگانه  
 ( حد ) قابل است ، که همان خداست و «عقل» از او سرزده و روح یا «نفس  
 لیه» از عقل و «نفس کلیه» - به نیابت عقل ، جهان مادی را آفریده است .  
 مل این جهان محسوس ، از ماده است و ماده پست ترین موجودات و مشتی  
 یکی است و بدی و تباهی ! ... و دیگر عقاید ...

چون این عقاید پوچ را ، که ساخته‌ی خیال پردازیهای عقل بشر  
 ت و به زیب واقعیات و حقایق این جهان آراسته نیست ، با عقیده‌ی  
 لام ، که آیات قرآنی گذشته و آیات بسیار دیگر آنرا نشان می دهند ،

بسنجیم ، مقصود ما از «واقعیت» و واقعگرایی در ایده‌ئولوژی اسلامی جهان‌بینی اسلام ، روشن می‌شود .



ایده‌ئولوژی اسلامی در جهان‌بینی خود و سروکارش با انسان با همین انسان واقعی سروکار دارد ، همین انسانی که او را در پیش خود به صورت بشری ، و موجود ، می‌بینیم ؛ با همین انسان که ترکیب خاص و وجودی مخصوص دارد ، انسانی که مرکب از گوشت و خون اعصاب و اثری از عقل و نفس و روح است ؛ همین انسان دارای خواهر و کمبودها و نیازمندیها ، و همین انسانی که غذایی خورد و در کوچه و باز راه می‌رود ؛ زندگی و مرگ دارد و آغازی و انجامی . هم مؤثر است و اثرپذیر ؛ دارای حب و کراهت و بیم و امید است و نیز دارای آرزو ناامید ؛ بالایی و پستی می‌گیرد و ایمان و کفر و راهروی و گمراهی دارد . انسا که بر روی زمین ، هم سازندگی می‌کند و هم تبهکاری و کشت و دام میان می‌برد ..... و دیگر نشانه‌های يك انسان واقعی و صفات امتیازات او :

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَكُمْ وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنَسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّكَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا »

«ای مردم پروا کنید از خدایتان که شما را از يك جان آفرید و همسر را از آن مردان و زنان بسیاری از آندو پراکند و پروا کنید خدایی را که با او یکدیگر خواهانید و از پیوندها بهر اسید چه خدادید بان بر شماست » ( نساء: ۱ )  
«ای مردم ما شما را از نرینه و مادینه آفریدیم و شما را شاخه‌ها و تیره‌ها نهادیم تا -

« یا ایها الناس ، انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا . ان اکر مکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر »

« سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لایعلمون »

« و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاماً فکسونا العظام لحماً . ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین »

« هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً . انا خلقنا الانسان من نطفه أمشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً . انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً »

« قتل الانسان ! ما اکفره ! من ای شیء خلقه ؟ من نطفه خلقه فقدره . ثم السبیل یرسه ثم أماته فاقبره . ثم اذا شاء أنشره »

نناسایی کنید و گرامی ترین شما نزد خدا پرواگرترین شماست چه خدا دانای «است» (حجرات: ۱۳). «منزه است آنکه همه جفتها را چه رویدنی و چه ردتان و چه از آنچه نمی دانید، آفرید» (یاسین: ۳۶). «و انسان را همانا از می گل آفریدیم و او را در جایگاهی ثابت نطفه یی قرار دادیم و سپس آن نطفه را کردیم و علقه را پاره گوشتی و آنرا استخوانی و آن استخوان را با گوشتی انیدیم و سپس آنرا به آفرینش دیگری در آوردیم و فرخنده است خدا، بهترین بندگان» (مؤمنون: ۱۲).

«آیا بر انسان زمانی گذشته است که چیزی یاد آورده نبوده است. ما انسان نطفه یی در هم آمیخته یی آفریدیم که به آزمونش اندریم و او را شنوای بینا نیم. ماراه را به وی نمودیم با سپاسگراست و یا ناسپاس» (انسان: ۱-۳). ←

« وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِحِجْبِهٖ اَوْ قَاعًا اَوْ قَالِمًا  
 فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّكَانَ لِمَ يَدْعُنَا لِيَّ ضُرُّهُ .  
 كَذٰلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ »  
 « وَاِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْۢ بَعْدِ ضَرَّاءِ مَسْتَهُمْ اِذَا  
 لَهُمْ مَكْرٌ فِىْ اٰیَاتِنَا . قُلْ اِنَّ اَسْرَعَ مَكْرًا اِنْ رُسُلُنَا  
 يَكْتُبُوْنَ مَا تَمْكُرُوْنَ »

« وَلَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْهُ رَحْمَةً ثُمَّ رَدَدْنَاهَا مِنْهُ اِنَّ  
 لَيُفْسِدُنَّ كُفُوْرًا . وَلَئِنْ اَذَقْنَاهُ نِعْمَةًۢ بَعْدَ ضَرَّاءِ مَسْتَهٗ  
 لَيَقُوْلُنَّ : ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنْى اِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُوْرًا . الَّذِيْنَ  
 صَبَرُوْا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّ اَجْرٌ كَبِيْرٌ  
 « وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّعْجَبُكَ قَوْلُهُ فِى الْحَيٰتِ الدُّنْيَا وَ  
 يَشْهَدُ اللّٰهُ عَلٰى مَا فِىْ قَلْبِهٖ وَهُوَ الدَّٰلِخْصَامُ وَاِذَا تَوَلَّى

---

→ « کشته باد انسان چه ناسپاس است! از چه چیزی است آفرینش او؟ از  
 نطفه‌ی که او را آفرید و به اندازہ کرد و راه را رھوارش ساخت و بعد او را میرانید  
 و به گور اندرش نهاد و بعد مرگاہ که خواهد بدست‌اخیزش برد » (عبس: ۱۷-۲۲).  
 « و چون به انسان زیانی رسد ما را خفته یا نشسته یا ایستاده، بخواند و چون  
 زیانش را برداریم آن چنان گزندد گویا ما را به زیانی که بدورسید نخوانده است .  
 اینچنین برای اسرافکاران آنچه را کرده اند آراسته ساختیم » (یونس: ۱۲).

« و چون مردمان را از پس زیانهای رسیده به ایشان رحمتی بچشانیم  
 آنگاه در آیات ما نیرنگی سازند. بگو: خدا زودتر نیرنگ سازد چه فرستادگان ما  
 نیرنگهای شمارامی نویسند » (یونس: ۲۱). « و اگر انسان را از پیش ما نرحمتی بچشانیم  
 و بعد از او آنرا برگیریم ناامید ناسپاس است. و اگر او را نعمتی پس از زیانی که  
 بدورسیده بچشانیم، خواهند گفت: بدکارها از ما زدوده شد و چه شاد و پرفخر  
 است آنها که شکیبایی و کردار نیک کردند، آموزش و پاداشی بزرگ برایشان است »  
 (هود: ۹-۱۱).

« و گروهی از مردمند که سخن او درباره‌ی زندگی دنیا ترابه‌شگفتی برد و  
 خدا بر آنچه در دل اوست گواهی دهد که کینه‌توزترین دشمنان است و چون باز —

سعى فى الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل  
والله لا يحب الفساد... « ومن الناس من يشرى نفسه  
ابتغاء مرضاة الله والله رؤوف بالعباد ».

ایده‌تولوژی اسلامی با « انسان » ، انسانی که وجود خارجی و  
ویژگیهای خوداست . انسانی که مؤثر است و اثر پذیر ، سروکار  
، نه انسانی خیالی و فرضی که از واقعیت واقع بویی نبرده است .  
اسلام ، به انسان به‌دیده‌ی چیزی مجرد و خیالی نمی‌نگرد و آنرا  
یابی بر نمی‌گزیند و به پرستش او بر نمی‌خیزد <sup>۱</sup> ، چه از برای چنین  
وجود و ضابطه‌ی در جهان خارج نیست ؛ و نه با عقل مطلق مانند  
وجود واقعی رفتار می‌کند <sup>۲</sup> ، زیرا عقل مطلق ، وجودی واقعی  
، تنها عقل مفرد <sup>۳</sup> و خرده‌های جداگانه‌اند که در خارج وجود دارند

گردد روی زمین کوشد که تباہکاری کند و کشت و تخمه ضایع سازد و خدا  
ناری را دوست نمی‌دارد... « و گروهی از مردمان خود را به‌بهای رضایت  
و اگذارند و خدا به‌بندگان مهر بانیست » (بقره: ۲۰۴).

۱- آنطور که فویرباخ- از فلاسفه‌ی مکتب تحقیق- معتقد است. (مؤلف)

۲- همچنان که فیخته ( فیشته ) فیلسوف ایده‌آلیست گمان کرده است.

لف).

۳- کلمه‌ی «عقل» به‌معنای مختلفی بکار رفته که بعضی از آنها اصلا شباهتی  
دیگر ندارند: در یکجا به‌معنای نیروی غیرمادی و غیرزمانی است که فلاسفه‌ی  
نی در مکاتب مختلف آنرا در ارائه‌ی جهان‌بینی خود به‌کار گرفته‌اند. ارسطو  
قل، واسطه میان خدا (مبدأ) و موجودات مادی قابل بود که عبودی و سلسله  
بی بودند و از عقل اول آغاز و به عقل عاشر یا عقل فعال - کارگردان جهان و  
مدای عالم طبیعت - ختم می‌شدند. افلاطون و رواقیها و اشراقیها به عقل  
(و عرضی) نیز قابل بودند (که بر اساس سمبول و مثال، در انواع و اصناف مادی  
دند و تصرف می‌کردند) و به آنها «انوار قاهره» می‌گفتند. در جای دیگر -



و در هر کسی جداگانه ؛ به همین جهت این عقل نه آفریدگار جهان می تواند باشد و نه خالق روح .

ایده ثلوثی اسلامی با مکتب ایده آلیسم عقلی - که با امور تعقلی محض و بدون ارتباط با موجودات طرف معامله ی جهان و حیات سروکار دارد - نیز متفاوت است ؛ در عین حال از مکتب « تحقیق حسی » که از طبیعت ، خدایی می سازد که خالق عقل و ادراکات عقلی است ، نیز جدا و بدور است . خدا در دیدگاه اسلام ، آفریدگار طبیعت است و خالق انسان ، و خرد انسانی توانایی آن را دارد که قوانین طبیعت را درک کند و بیاموزد و با اثرزیا و نیروهای نهفته ی آن آشنا شود و با کمال توازن و اعتدال در آن تأثیر مثبت و زاینده بگذارد و خود از آن اثر حسی و عقلی برگیرد . گویی - نه ، بلکه مسلماً - اسلام از آن سوی قرن ها ، این آلودگی

---

→ (در مرحله ی تطورات نفس (یا خود، moi) بشری، که موضوع علم روانکاوی است) عقل به عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، و عقل مستفاد، اطلاق و تقسیم شده، که با توجه به تقسیم بندی فروید: « Super id, Ego id » درخور دقت و بررسی است و می تواند اساس « خودشناسی » و مقدمه ی « خداشناسی » واقعی باشد.

در جای دیگر (اخلاق فلسفی - Ethique ) ، عقل را به نظری (همان نفس) و عملی (نیروی تمیز) تقسیم کرده اند و هکذا اصطلاحاتی چون عقل قدسی و عقل بسیط و...

عقل در اصطلاح قرآنی، نیروی اندیشه و تمیز خیر و شر است که خداوند آنرا در افراد انسان نهاده است. مؤلف محترم با استفاده از این اشتراك لفظی در کلمه ی عقل، مغلطه یی ملیح به کار برده و با کلمه ی عقل بازی کرده و در جواب فلاسفه - که منظورشان از عقل معنای فلسفی آنست - عقل به معنای خرد و تمیز فردی را استخدام کرده است.

روز بشر را به نادانیها ، که پرداخته‌ی فیلسوفان و اندیشمندان خاسته... از ایدآلیست گرفته تا فلسفه‌ی تحقیقی و ماتریالیست و دیالکتیک... ت ، خوب می‌نگریسته و از آن رو جهان بینی و ایده‌ئولوژی خود را بن چنین تعادل شگرف و با جامعیت و کمال ، قالب‌ریزی نموده است تا میر بشری را بر پایه‌ی استوار بگذارد و تا ادراک و خرد بشری با اینهمه گشتگی ، روی به درگاه او آرند و ارزش راستین و سخن آخرین را بی‌فرا خواهند و در کویر تاریک گمراهی عقل و دل ، راه و روشناپی ند . وجه راست فرمود خداوند بزرگ :

« ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم »  
 « ومن احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل صالحا و  
 قال : اننی من المسلمین »<sup>۱</sup>



معنای دوم واقع‌گرایی در جهان بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی ، به خود بن و روشی که برای حیات بشری عرضه شده است ، تعلق دارد ؛ و بوط است به واقعیت این آئین در برابر طبیعت انسان و امکاناتی که گی او در جهان را در بر گرفته و « حد » نیروهای واقعی و تحقیقی اوست . انسان مورد نظر جهان بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی همین انسانی ت که می‌شناسیم ، و تمام نیرومندی یا ناتوانیهایش و با تمام خواسته‌ها زوهایش و با همین گوشت و خون و اعصاب و همین جسم و عقل و روحی

---

۱- « این قرآن به آنچه استوار ترست راهنماست » (اسراء : ۹) . « چه کس فنی بهتر از آن دارد که به خدا بخواند و رفتار نیکو آورد و بگوید من از مسلمانانم » (ملت : ۳۳) .

که او را می سازند ... نه انسانی که توسن سرکش خیال یاروایاهای روا و شیرین طالب آند ، و نه انسانی که ذهن خیالپرداز ما آنرا در قاله ی ریزد و به کمک چند قضیه ی ذهنی از قضایای «منطق صوری» و با ترکیه آنرا می سازد . و نه آن انسانی که مکتب تحقیقی آنرا در پست تری مدارج قرار میدهد و او را مخلوقی از مخلوقات ماده ی بیجان یا آفریده : «اقتصاد» معرفی می کند .

این همان انسانی است که خداوند ، او را برای جانشینی خو بر روی زمین آفریده است تا به وظیفه ی جانشینی و حرکت فعاله و مثبت برخیزد و به سازندگی جهان ماده قیام کند و تقدیر خدا را بر روی زمین و بر جانداران و انسان ، کامل سازد . این انسان - بگونه یی که گذشت همان انسان واقعی است و به همین مناسبت آئینی که اسلام از برای او آورده نیز آئینی واقعی و فعاله است و آئینی است که مرزهای آن با مرزهای بشر و سازواره و حقیقت او ، گوشت و خون و اعصاب و جسم و عرق و روح درهم آمیخته ی او ، منطبق است .

آئین نامه ی اسلام برای زندگی بشر - با تمام والایی و پاکی و ربان و نمونه بودن آن - برنامه و نظام نامه ی زندگی برای همین بشر و در حد و درخور توانایی واقعی اوست ؛ همین بشری که می خورد و می آشامد در کوچه و بازار راه می رود و زناشویی و زاد و فرزند دارد و دارای احساسات

---

۱- برای تعریف انسان در علم منطق این فرمول به کار می رود: انسان = حیوان + ناطق .

«حیوان» به اصطلاح «جنس» و ناطق به اصطلاح «فصل» و انسان «نوع» است . جمله ی مؤلف به انسان مخلوق فلاسفه و منطقی هاست که از ترکیب جنس فصل، ساخته می شود .

چون حب و بغض و بیم و امید است ، و با تمام خوبیها و خصلت های خدادادی خود ، بالاخره ، يك انسان واقعی می باشد .

این آئین ، سرشت انسان و نیروهای نهفته و استعدادات خفته و فضایل و رذایل و ضعف و توانایی او را درپیش نظر می گیرد و هرگز او را به دیده بی پست نمی نگرد و نقش او بر روی زمین را حقیر نمی شمارد و در هیچ صورت از صور حیات ، ارزش او را پایمال نمی کند . از طرف دیگر انسان را به مقام خدایی نمی رساند و خلعت پروردگاری بر او نمی پوشاند و با او افرشته بی نورانی و زلال ، که در خلقتش آلودگی به ماده راه نیافته ، نمی داند و به همین دلیل نیروهای محرکه ی فطری و غریزی او را ، که مقتضای سرشت خاکی او هستند ، پست و ناپاک نمی شمارد و آن گونه که اسلام ، انسانیت انسان را همه جانبه در نظر گرفته ، تنها آئینی است که می تواند او را به والاترین مرتبه و کاملترین درجه ی ممکنه از برای او ، و در هر زمان و هر مکان ، برساند .

اینجا مجال شرح این حقیقت نیست و در جلد دوم این کتاب در تعریف حقیقت انسان خواهد آمد . در اینجا به همین اندازه بسنده می کنیم تا پیردازیم به بیان برخی از آیات قرآنی که سیمای واقعی منهج اسلامی و تطبیق آن با حقیقت این موجود ( انسان ) را مجسم میکنند ، آیاتی که پیوسته آوای پاکی و آهنگ وصول بشر به آخرین درجه ی کمال ممکنه ، از آن به گوش می رسد :

« وقالوا : ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمضي فی الاسواق ؟ لولا انزل الیه ملك ، فیکون معه نذیراً ! »

« و گفتند : این چسان پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ مگر نه بروی فرشته فرودمی آید تا با او بیم آور باشند یا گنجینه بهوی —

او یلقى الیه کنز ! او تكون له جنة يأكل منها ؟ وقال  
الظالمون : ان تتبعون الارجال مسحوراً . انظر كيف  
ضربوا لك الامثال فضلوها ، فلا يستطيعون سبيلا .  
تبارك الذى ان شاء جعل لك خيراً من ذلك : جنات  
تجرى من تحتها الانهار ويجعل لك قصوراً »

« وقالوا : لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض  
ينبوعاً . او تكون لك جنة من نخيل و عنب . فتفجر  
الانهار خلالها تفجيراً . أو تسقط السماء كما زعمت علينا  
كسفاً . أو نأتى بالله والملائكة قبيلاً ، أو يكون لك  
بيت من زخرف . او ترقى فى السماء . و لن نؤمن  
لرقيقك حتى تنزل علينا كتاباً نقرؤه ! قل : سبحان  
ربى ! هل كنت الا بشراً رسولاً ؟ »

« لا يكلف الله نفساً الا وسعها ، لها ما كسبت و علينا  
ما اكتسبت »

→ ببخشدا یا بهشتی داره که از آنجا خوراک وى مى رسد؟ و ستمکاران گفتند: جز  
مردى جاد و زده راپىروى نمى کنيد. فرخنده آن کسى است که اگر بخواهد بهتر از اين  
برايت سازد: بهشت هاى که از پايين آن جسيوها روان شوند و کاخها برايت بنا  
کند». (فرقان: ۷-۱۰).

« و گفتند: هرگز به تو ايمان نياوريم مگر از زمين چشمه سارى برايمان  
بشکافى يا باغى داشته باشى از نخل و انگور و رودها در لابلای آنها بشکافى يا  
آنکه آسمان آنطور که پنداشتى بر ما پاره پاره ييفکنى. يا خدا و گروه فرشتگان را  
بياورى يا خانه يى از طلا ترا باشد يا به آسمان بالا روى او هرگز به بالا رفتن ايمان  
نياوريم مگر بر ما نامه يى خوانا بياورى ! بگو خداى من منزّه است مگر من جز  
بشرى هستم که پيامبرم ! (اسراء: ۹۰-۹۳). «خدا جز به قدر گنج ايش او کسى را  
تکليف نکند ، دستاورده ي او از براى اوست و بد بار آورده اش به زيان او»  
(بقره: ۲۸۶).

«و ترا پرسند از حيض. بگو: آزارى است. پس در قاعده گى از زنان كناره بـ»

« ويسألونك عن المحيض . قل : هو اذى . فاعترفوا  
النساء في المحيض ، ولا تقربوهن حتى يطهرن ، فاذا  
طهرن فاتوهن من حيث امركم الله . ان الله يحب التوابين  
ويحب المتطهرين . نساءكم حرث لكم فاتوا حرثكم  
اني شئتم وقدموا لانفسكم واتقوا الله واعلموا انكم  
ملاقوه وبشر المؤمنين »

« كتب عليكم القتال وهو كره لكم . وعسى ان تكرهوا  
شيئاً وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئاً وهو شر لكم  
والله يعلم وانتم لا تعلمون »

« زين للناس حب الشهوات من النساء والبنين والقناطير  
المقنطرة من الذهب والفضة . والخيول المسومة  
والانعام والحرث . ذالك متاع الحياة الدنيا والله عنده  
حسن المآب . قل اؤنبئكم بخير من ذالكم ؟ للذين  
اتقوا عند ربهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين

→ كنيد و نزد يكشان نرويد تا پاك شوند چون پاك شدند آنگونه كه خدا فرموده  
به نزدشان رويد كه خدا توبه گران و پاكيان را دوست دارد . زنان شما كشت از  
برای شما هستند و هرگونه خواهيد به كشت خود دست آزيد و آنان را بر خود مقدم  
سازيد و از خدا پرا كنيد و بدانيد كه او را ديدار خواهيد كرد . و به مؤمنان مژده ده »  
(بقره: ۲۲۲).

« بر شما جنگ واجب شده است و بر شما ناگوار است و چه بسا چیزی را  
نپسندید كه برای شما بهتر است و بسا چیزی را دوست بدارید كه برای شما بدتر است  
و خدای داند و شما نمی دانید » (بقره: ۲۱۶). « شهوت دوستی از برای مردمان  
آراستگی یافته همچون زنان و فرزندان و انباشته های زر و سیم و اسبان نشاندار  
و چهارپایان و كشت . این سرمایه ی زندگی دنیا است و سرنوشت خوب نزد خداست .  
بگو: آيا شما را بهتر از اينها آگاهی دهم؛ برای آنها كه اهل پيروايند در نزد  
خداوندشان باغهايی است كه پايين آنها جويهاست و در آن جاويدند و همسران ←

فيها ، وازواج مطهرة ورضوان من الله والله بصير  
بالعباد ،

«وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السماوات  
والارض اعدت للمتقين . الذين ينفقون في السراء  
والضراء ، والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس  
والله يحب المحسنين . والذين اذا فعلوا فاحشة  
او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذنوبهم - ومن  
يفقر الذنوب الا الله - ولم يصروا على ما فعلوا وهم  
يعلمون : اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم ، وجنات  
تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ونعم اجر  
العاملين ،

«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على  
بعض ، وبما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات  
حافظات للغيب بما حفظ الله . واللاتي يخافون نشوزهن

---

→ پاك و رضایت خدا و خدا بر بندگان ییاست» (آل عمران: ۱۴).

«ویشتايد به آمرزش خداوندتان و بهشتی که پهنی آن آسمانها و زمین است  
و آماده برای پرهیزکاران است. آنانکه در آشکار و نهان بخشش می کنند و خشم  
فروخورند و بخشند و مردمان و خدائیکو کاران را دوست دارد . و آنانکه هرگاه  
بدکاری یا ستمی بر خود کنند به یاد خدا افتند و به گناهان شان آمرزش طلبند و چه کسی  
جز خدا گناهان را بخشد - و به کرده ی خود پافشاری نکرده باشند و دانا باشند.  
پاداش آنان آمرزش خداوندگارشان است و بهشتی که در زیر آن رودها روانست  
جاودان درآیند و چه پاداش خوبی است برای عمل کنندگان » ( آل عمران :  
۱۳۳-۱۳۶).

«مردان نگاهدار زنانند به سبب برتریهایی که خدا برخی را به برخی دیگر  
داده و به بخششی که مردان اذدارایی خود کردند زنان شایسته فرمانبراند و غیبت  
شوهران را آنگونه که خدا ننگه داشته، نگهدارنده گان. و آنان که از نافرمانی شان -

فَعُظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ ، وَاضْرِبُوهُنَّ ، فَإِنْ  
 أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا . إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ،  
 « فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا  
 بِالْآخِرَةِ ، وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ ،  
 فَسَوْفَ نُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا : وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي  
 سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ ،  
 الَّذِينَ يَقُولُونَ : رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ  
 أُهْلِهَا ، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ  
 نَصِيرًا . الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ  
 كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ . فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ  
 الشَّيْطَانِ . إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ،

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ ، شُهَدَاءَ  
 بِالْقِسْطِ ، وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقُومَ عَلَى الْإِتْعَادِ لَوْ .  
 اْعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ

— می ترسید پندشان دهید و از بسترشان کناره کنید و بزنیدشان پس اگر فرمانتان را  
 دند رها سازیدشان که خدا بلندمرتبه‌ی بزرگ است» (نساء: ۳۴).

«باید در راه خدا کشتار کنند آنان که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند  
 مرکس در راه خدا کشتار کند و کشته شود یا پیروز گردد بزودی پاداش بزرگی  
 واهیم داد. و چرا در راه خدا کشتار نمی‌کنید و در راه ناتوانان چه مرد و چه زن  
 کودکان. آنانکه گویند: خداوند ما را از این سرزمین ستمگران بیرون ببرد و از  
 انب خود دوستی بفرست و از جانب خود برای ما یابوری قرار بده . آنانکه  
 مان آورده‌اند در راه خدا کشتار می‌کنند و آنانکه کفر ورزیدند در راه باغیان  
 شتار می‌کنند. بادوستان شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان ضعیف است» (نساء:  
 ۷۶-۷۷).

«ای کسانی که گرویده‌ید برای خدا برپاشوید و شاهد عدالت باشید و  
 رفتاری گرومی شمارا و ادا نکنند که بی‌عدالتی کنید، عدالت کنید که به پرهیزکاری —



بما تعملون ،

« یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلو و  
واشربوا ولا تسرفوا انه لایحب المرفین. قل : من  
حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق  
قل: هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا ، خاصة یوه  
القیامة ، کذا لك نفصل الایات لقوم یعلمون . قل :  
انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن، والاثنی  
والبعی بغیر الحق ، وان تشركوا بالله ما لم ینزل با  
سلطانا ، وان تقولوا علی الله مالا تعلمون ،

هر اندازه که با آیات قرآنی ، که تکالیف حیات اسلامی را برای م  
بیان میکنند و مرزهای آئین اسلامی زندگانی را مشخص می سازند  
پیش برویم واقعگرایی این آئین و انطباق آن با واقعیت های سرشت انسانی  
و حدود و مرزهای نیروهای خدادادی و استعداد های آماده به کار او بر م  
روشنتر می شود ، تا با اندازه بی که نیروی بیکار نماند. و بگونه ای که بیش  
از توان کسی بر او تکلیف نشود و به زحمت چیزی که بیرون از سرشت اوست  
فرو نیفتد .

این حقیقت ، هنگامی بروشنی تجلی می کند که مثلاً در آئین

→ نزدیکتر است و از خدا پروا کنید که خدا به آنچه می کنید آگاه است» (مائده : ۸).  
«ای فرزندان آدم در هر مسجد و نماز زیور خود را همراه بیاورید و بخورید و  
بیاشامید و زیاده روی نکنید که او اسرافکاران را دوست نمی دارد. بگو: چه کسی  
زیورهایی را که خدا برای بندگانش بیرون آورده و روزیهای پاکیزه را حرام  
کرده؟ بگو: آن از کسانی است که در زندگی دنیا ایمان آوردند، خالص در روز قیامت  
این چنین نشانه ها را برای آنها که می دانند بیان کنیم. بگو: خدای من فقط بدکارها  
را چه آشکار و چه پنهان حرام ساخته است و گناه و سرکشی ناحق را و شرک گرفتن  
برای خدا بدون دلیل و اینکه بر خدا آنچه را نمی دانید، گوئید» (اعراف : ۳۱-۳۳).

برهمایی و آنچه که از پیروان خود می خواهد ، بنکریم ، چه این آئین ، آنها را از هر چه که باعث رشد و نگهداری از بدن آنهاست ، بازمی دارد تا روان آنها زودتر ، از بند تن رهایی یابد و از این «عدم» تاریک و ناقص و بدکاروارهد و به سوی «وجود» کامل نیکو کارروشنی بخش بازگردد .

همچنین وقتی به پیرایه هایی که عقاید کلیسایی به مسیحیت افزودند ، بنکریم ، می بینیم که به وجود انسانی - که مرکب از ماده و روح است و چه پیوسته و ناگسستنی - به دیده ی یک غلط ناپسند می نگرند و رهایی از آن را با جدا ساختن عالم روح از عالم جسد و پستی هر چیزی که مربوط به جسد است ، واجب می شمارند .

گذشته از تکالیف طاقت فرسایی که مانند : تحمل معاشرت همسری که امکان زندگانی با وی باقی نمانده یا جدا شدن از او - نه طلاق - به شرط عدم زناشویی دیگر ، ... وجود دارد ! و بر همین قیاس ، دیگر عقاید کلیسیا ، که با فطرت انسان و واقعیت وجود او در تضاد است .



اسلام دین واقعیت و حیات و حرکت است ؛ دین عمل و برداشت است ؛ دینی است که در آن تکالیف انسانی با سرشت انسان همگام است ، بگونه یی است که تمام نیروهای انسانی ، کار خود را بدان گونه که از برای آن ساخته شده اند ، انجام می دهند و در عین حال از راه کار و جنبش انسان و پاسخ به خواسته ها و نیروهای طبیعی (نه سرکوب کردن یا بازداشتن آن یا تلف نمودن ارزش و نیروی محرکه ی آن) ، انسان را به آخرین اوج و نقطه ی کمال ممکن اومی رساند .

از این روست که ، همان گونه که ایده ثلویزی اسلامی در جهان بینی

و خداشناسی خود واقعگراست ایده‌تولوژی اسلام هم، که برای تأمین زندگی بشر است، دارای صفت «واقعگرایی» است. ایده‌تولوژی و برنامه‌های عملی، هر دو، در دین اسلام بر هم منطبق و با هم مطابقند.

از اینروست که انسان وقتی با تمام نیروهای نهفته‌ی خود، به کارآبادانی زمین و دیگرگونه ساختن آن می‌پردازد و موجودات آنرا گونه‌گون و افزون می‌سازد و تا آنجا که خدا خواسته باشد، در عالم ماده، بنیادی نوین می‌گذارد و نوآفرین می‌شود، هیچگاه در برابر خود، ایده‌تولوژی مزاحم یا آئین و برنامه‌ی عملی مانع فعالیت خود نمی‌یابد. این هر دو، واقعی هستند و با واقعیت وجود انسان و امکانات و شرایطی که او را احاطه کرده‌اند مطابقت دارند. هر دو از جایی برخاسته‌اند که انسان و نیروها و استعداد هایش از آنجا برخاسته‌اند.

بر این اساس بود که سنت خداوند تعالی، انسانی را که به این ایده‌تولوژی باور داشته باشد و حقیقت آن و برنامه‌ی عملی که از آن به‌دست می‌آید را درک کرده باشد؛ آن توانایی بخشیده است که بر روی زمین آثاری واقعی از خود باقی بگذارد و دوش به‌دوش صلاح اخلاقی و پاکی و والایی روحی و در کمال همبستگی و هماهنگی و با تعادل و جامعیت و مولد و فعال بودن، نوآفرین عالم ماده شود:

و فطره الله التي فطر الناس عليها. لا تبدل لخلق الله.  
ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون ۱

---

۱- سرشت خدایی، همانکه خدا مردمان را بر آن سرشته است. برای آفریده‌ی خدا جایگزینی نیست اینست راه استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (روم: ۳۰)

(یکتا گراست)

پیش از تو پیامبری نفرستادیم جز آنکه به او وحی  
می کردیم که خدایی جز من نیست و مرا بندگی کنید

اولین پایه‌ی جهان بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی، یکتاگرایی (توحید) است<sup>۱</sup>... چون در اسلام توحید يك حقیقت اساسی و در عین حال یکی و یژگیهای آنست، جهان بینی اسلامی با این ویژگی، در میان سایر عقاید و مکاتب فلسفی زنده‌ی جهان، ممتاز است. به همین مناسبت هم در ایندهم در جلد دوم این کتاب (در فصل، زیر بناهای ایده‌ئولوژی اسلامی) آن سخن می‌گوییم و از آن‌رو در اینجا آوردیم تا نوع امتیاز عقیده‌ی اسلام را با این ویژگی، در میان دیگر عقاید و مکاتب زنده‌ی جهان بیا نموده باشیم.

---

\* وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحى اليه انه لا اله الا انا فاعبدون.

۱- توحید نه فقط اعتقاد به یگانگی خدا بلکه به اقتضای صیغه باب تفعیل آن روانه وفانی کردن همه چیز است در او. توحید گراییش است نه دانش.

توحید، خاصیت ممتازی تمام ادیان آسمانی است، همان گونه  
 نشت نخستین بنای تمام ادیان آسمانی نیز هست و کلمه‌ی «اسلام» نیز،  
 نای مطلق، نام هر دینی است که آسمانی باشد، زیرا اسلام عبارت  
 از تسلیم و واگذاری خود به خدا و پیروی از آئین او در تمام شؤون  
 بی، و تنها در تمام این شؤون خدا را دیدن و با پیروی از راه و روش  
 م پسندیده‌ی او بندگی خدا کردن؛ چه در نیایشها و پرستشها و چه در  
 بی خارج.

اما تحریفات و انحرافات که عقاید پیروان آن پیامبران رامغلوب  
 شی «سنت»های دیرینه‌ی جاهلیت نمود، زمین را خالی از هر اعتقاد  
 ح و سالمی ساخت، جز آن دینی که محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -  
 و خدا بنیان آنرا از ویرانگی نگهداشت؛ دینی که هرگز دست  
 بف به دامن آن نرسید و سنت‌های جاهلی، که موج آن زندگانی مردم  
 را گرفته بود، آنرا از جای بر نکند... و اینجاست که امروز «توحید»،  
 رگیهای این دین است.

دلیل دیگر بر این که توحید خاصیت این ایده ثلوی است عبارتست  
 منهی و سیمی که توحید در عقیده‌ی اسلامی و آنچه از آن سرچشمه  
 لیرد، دارد و آنچه همچون ادراك و اخلاق و خط مشی زندگی واقعی  
 ن استوار است، دامنه‌ی توحید به جهان بینی فرد مسلمان و شناخت  
 ی فعاله‌ی جهان و سراسر وجود خود او کشیده می‌شود، همچنانکه فروغ  
 توحید سراسر جوانب زندگی او، چه نهان و چه آشکار و چه خرد و چه  
 ن، چه پست و چه والا، از سنت گرفته تا شریعت و از اعتقاد گرفته تا  
 ، چه فردی و چه اجتماعی و چه دنیوی و چه اخروی، همه و همه

را در پرتو خویش فرا گرفته است ، بگونه‌یی که توحید همه جا  
جهانگیرا و نذره‌یی را فروگذار نمی‌کند .



اساس جهان‌بینی اسلامی بر دو پایه استوار شده است : «الوهِیة»  
«عبودیت» . الوهِیت خاص «الله» و عبودیتی که موجودات ماوراء ذات  
آن مشترکند . خدای تعالی در صفات و ویژگیهای خداوندی یکتا  
بندگان ، همانگونه که در بندگی ، مشترك و یکسانند ، همانطور از خور  
الوهِیت مبرا و برهنه‌اند ؛ دو وجودند<sup>۱</sup> در برابر هم قرار دارند : خدا  
بندگان ، و رابطه‌ی این دو ربط آفریدگاری و آفریده است و رابط  
خداوندگاری و بندگی .

این همان پایه‌ی نخستین جهان‌بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی ا  
وقواعد دیگر اسلام از آن سرچشمه و الهام می‌گیرند و به آن استوار  
تکیه‌ی ایده‌ئولوژی اسلامی بر این اصل ، این صفت را یکی از ویژگی  
آن ساخته است .

توحید - همانگونه که گذشت - شالوده‌ی همه‌ی ادبانی می‌  
که از جانب خدا آمده است و قرآن مجید این حقیقت را باز گفته  
قصه‌ی هریامبر ، آنرا مجمل ولی با جزم و یقین تکرار کرده است :  
و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال : یا قوم اعبدوا  
مالکم من الاله غیره انی اخاف علیکم عذاب یوم عطا

۱- وجودند در عالم اعتبار و در اندیشه ، نه در واقع . زیرا که واقعیت  
چیز بیشتر نیست و آن خداست . و اینست حقیقت توحید .

«همانا نوح را به سوی قوم او فرستادیم و گفت : ای ملت خدا را بندگانگی ک  
خدایی جز او ندانید همانا بر شما از عذاب روز بزرگ می‌ترسم» . (اعراف : ۵۹) .

« و الى عاد اخاهم هودا، قال: يا قوم اعبدوا الله  
مالكُم من اله غيرِه افلا تتقون؟ »

« و الى ثمود اخاهم صالحا، قال: يا قوم اعبدوا  
الله مالكُم من اله غيرِه، قد جائتكم بينة من ربكم »

« و الى مدين اخاهم شعيباً . قال: يا قوم اعبدوا  
الله، مالكُم من اله غيرِه، قد جائتكم بينة من ربكم »

« و هل اناك حديث موسى، اذ رأى ناراً فقال لاهله:  
امكثوا انى آتت ناراً لعلى آتيكم منها بقبس أو اجد  
على النار هدى . فلما آتوها نودى يا موسى انى انا  
ربك فاخلع نعليك اناك بالواد المقدس طوى و انا  
اخترتك فاستمع لما يوحى . اننى انا الله لا اله الا  
انا فاعبدنى واقم الصلاة لذكرى »

« و اذ قال الله يا عيسى بن مريم ائت قلت للناس اتخذونى  
وامى الهين من دون الله . قال سبحانك ما يكون لى  
أن اقول ماليس لى بحق ان كنت قلتَه فقد علمته تعلم  
ما فى نفسى و لا اعلم ما فى نفسك انا انت علام الغيوب .  
ما قلت لهم الا ما امرتنى به ان اعبدوا الله ربى و ربكم  
و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم . فلما توفيتنى كنت  
انت الرقيب عليهم و انت على كل شىء شهيد . ان  
تعذبهم فاعذبهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت  
العزيز الحكيم »

---

→ « و بهسوى عاد برادرشان هود را فرستادیم، گفت: ای ملت خدا را بندگی کنید که  
جز او خدایی ندارید پس آیید هراس نمی کنید؟ » (اعراف: ۶۵):

« و بهسوى ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت: ای ملت خدا را بندگی  
کنید خدایی جز او ندارید دلیلی از خدای شما برایتان آمده است » (اعراف: ۷۳).

« و بهسوى مدين برادرشان شعيب را فرستادیم گفت: ای ملت خدا را بندگی  
کنید که خدایی جز او ندارد دلیلی از خدای شما برایتان آمده است » (اعراف: ۸۵). ←



«وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحي اليه: انه لا اله الا  
انا فاعبدون»

ولی این توحید که ره آورد همه‌ی پیامبران راستین بود تحریف  
شد و با افسانه‌ها در آمیخت؛ چه در ادیان و چه در بت پرستی‌هایی که  
مخلوطی از بقایای ادیان آسمانی و افسانه‌های ملل بودند، و پاره‌یی از آن  
کج رویها را در فصل نخستین کتاب و پاره‌یی را در فصول دیگر آوردیم.



برای آنکه مسلم شود که توحید، یکی از ویژگیهای جهان بینی و  
ایدئولوژی اسلامی است - و پیش از آنکه به دامنه‌ی این گونه توحید در

→ «و آید استان موسی را شنیده‌یی که آتش دادید و به خانواده‌اش گفت: درنگ  
کنید که من آتشی را یافتم شاید پاره‌یی از آنرا بیاورم یاراه به آتش یابم. و چون  
نزدیک آتش رسید، سروشی به وی گفت: ای موسی من خدای تو هستم که شان خود را  
بدر آر که دروادی پاکیزه‌ی طوی هستی و من ترا برگزیدم پس به سروش من  
گوش فرادار همانا که منم الله، خدایی جز من نیست پس مرا بندگی کن و بیاد من  
نماز برپا دار» (طاه: ۹-۱۴).

«و آنگاه که خداوند فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو گفتی به مردم که  
«مرا و مادر مرا به خدایی بگیرید در کنار الله» گفت: تو منزه‌ی. مرا چه رسد که  
چیزی که حقیقت نیست گویم. اگر گفته بودم تو دانسته بودی. آنچه در دل دارم  
را می‌دانی و آنچه تو دانی من نمی‌دانم و تویی تو دانی بر پنهانها. جز آنچه مرا  
به آن فرمودی به آنها نگفتم که خدا را که خداوند من و شماست پرستید و بندگی  
کنید و خود بر آنها گواه بودم تا در میانشان بودم و چون مرا بازگرفتی تو خود  
دیدبان بر آنها‌یی و تویی بر هر چیزی دیدبان. اگر آنان را عذاب کنی بندگان تویند  
و اگر پیامرزی باز تو بزرگوار فرزانه‌یی» (مائده: ۱۱۶-۱۱۸).

«و پیش از تو پیامبری نفرستادیم جز آنکه به اوالهام کردیم که خدایی  
جز من نیست پس مرا بندگی کنید» (انبیاء: ۲۵).

ایده تئولوژی پیردازیم - بهتر آن دیدیم که به مفهوم الوهیت و عبودیت (خداوندگاری و بندگی) در عقاید دیگران و به آن جهان بینی ها که به دو وجود ممتاز در کنار هم یا توحید صورتی خاص، قایلند اشاره می بکنیم . به عقیده هندویان ، در جهان يك وجود و موجود ، که همان «براهما» است وجود دارد که صفات او عبارتند از: تنها کامل و تنها خوبی و تنها ازلی وابدی ... و ماوراء آن همه چیز «عدم» اند، همه چیز این جهان و همه ی اشیاء آن. از طرفی ، می گویند این وجود که خیر و کمال است در «عدم» که شرو نقص است حلول می کند. پس برهما (وجود) در تمام اجزای این جهان - که همان عدم است - حلول کرده است و از این قرار تمام اجزاء عالم مرکب است از وجود و عدم ، خیر و شر ، کمال و نقص و بقاء و فنا .

يك هندوی دین باور باید پیوسته بکوشد تا وجود و خیر و کمال و بقایی را که در وجود او به کار گرفته از عدم و شرو نقص و فنا ی آمیخته به آن رها سازد تا به مقام «برهما» واصل گردد . و از اینرو این مذهب ، مؤمن با به فانی ساختن جسم خود - که همان عدم است - توغیب می کند تا «وجود» حلول شده در بدن را آزاد و رها سازد . این همان مقام «نیروانا» است که عبارت می باشد از رهایی و آزادی و بازگشت به برهما .

برهما آفریدگار این جهان - جهانی که عبارت از عدم و فنا و شرو نقص است - نیست بلکه در آن حلول می کند و در آن تدبیر و تصرفی ندارد . با وجود این توحید - توحید حلولی - هندویان ، از سه گانه پرستی تثلیث ( به دور نیست؛ چه ، برهما یکی از سه خدای آنهاست: برهما، خدای فریبنده ، «ویشنو» خدای نگهدارنده و «شیوا» خدای ویران کننده<sup>۱</sup> .

---

۱ - سه گانه پرستی یهودیت و مسیحیت از میراث های این تثلیث هندوی است.

تازه ، هندویان به «کارما» یعنی خدای مقدرات را که سرور خدا یا بار  
وافلاک و باعث تکرار دوره های آفرینش و نابودی آنست، نیز معتقدند<sup>۱</sup>  
توحیدی با این دگرگونی ، دیگر توحید نیست .

مذهب «اخناتون» نیز یک نوع توحید را شامل بود زیرا که خدای  
خود «اتون» را با صفات وحدانیت و فاعلیت (که آفرینش و نگهداری  
تدبیر این جهان از آن جمله است) توصیف می کند و این بالاترین خدا شناخته  
بشری از غیر راه ادیان آسمانی است (گرچه از تأثیر ادیان آسمانی  
در این عقیده نباید غافل بود). ولی با وجود این از شایبه ی عقیه  
بت پرستانه بدور نمانده است زیرا همین خورشید مادی را نماد و رمز خدای  
خود می داند و اسم ایندورا مرادف هم می شمارد و توحید را بدین ترتیب  
با بت پرستی (خورشید پرستی) عجیب درهم می آمیزد.<sup>۲</sup>

ارسطو، میان خدای واجب الوجود و جهان ممکن الوجود جدایی  
قابل است ولی این خدای واجب الوجود یگانه ی او در برابر جهان  
نقشی منفی دارد؛ آفریدگار جهان نیست و به تدبیر آن هم علاقه یی ندارد  
این خود جهان است که با شوقی که در آن نهفته است به سوی واجب  
الوجود در حرکت است و خود را از حالت «امکان وجود» به «وجود  
می رساند».<sup>۳</sup>

---

۱- «وېشواکارما». و کلمه ی کارما بمعنای «به وجود آوردنده» است که در  
سرودهای ریگ ودا یکی از وداها (کتب مقدس هندوها) از آن ذکری به میان  
آمده است .

۲- به ضمیمه ی آخر کتاب مراجعه کنید در عنوان: «اخناتون».

۳- «امکان وجود» در اصطلاح فلاسفه متن ذات همه ی موجودات است.  
یعنی که بود و نبود آنها نسبت به ذات خودشان یکسان و علی السویه است نه ...

آئین ابراهیم - پیغمبر - علیه السلام - توحید بود و فرزندان خود، اسماعیل و اسحاق، را به این توحید وصیت فرمود. یعقوب پسر اسحاق هم آئین توحید داشت و در ساعت مرگ - بنا به حکایت قرآن - فرزندان خود را به آن وصیت کرد :

«و من یرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه ؟  
ولقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین .  
اذ قال له ربه : اسلم . قال : اسلمت لرب العالمین .  
و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب : یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین ، فلا تموتن الا و انتم مسلمون .  
ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت . اذ قال لبنیه :  
ما تعبدون من بعدی ؟ قالوا : نعبد الهک و اله آباءک  
ابراهیم و اسماعیل و اسحاق - الهای واحدأ - و نحن  
لهم مسلمون »<sup>۱</sup>

و چون موسی - علیه السلام - بر بنی اسرائیل مبعوث شد با خود، توحید آورد و یهودیکری آئین یگانه پرستی می بود جز آنکه بنی اسرائیل پیش از موسی و پس از وی ، زلال این توحید را گل آلوده

---

→ وجودشان ضرورت دارنده علمشان. تنها به واسطه ی علل خارج از خود «ضرورت» وجود پیدا می کنند و هست می شوند .

۱- «چه کسی از آئین ابراهیم بازگردد جز آنکه خود را به بلا افکند؟ و ما او را در دنیا برگزیده و در آخرت از نیکوکاران است. آنگاه که خدای او به او گفت: تسلیم شو. گفت تسلیم خدای جهانیان شدم. و ابراهیم پسران خود یعقوب را به اسلام وصیت کرد: «پسران من خداوند برای شما این راه را برگزید پس بی اسلام از جهان نروید.» یا مگر حاضر بودید که یعقوب را مرگ فرا رسید. آنگاه که به پسرانش گفت: پس از من چه می پرستید؟ گفتند: خدای ترا و خدای پدران ترا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق - خدای یگانه - را و ما تسلیم اویم» (بقره: ۱۳۰-۱۳۳).

کردند و ناصواب‌ها به‌جای آن گذاشتند و از برای بنی اسرائیل خداوندی خاص قرار دادند و او را محدود ساختند. خداوندی انتخاب کردند که قبیله‌بی بود و یهود را در برابر دیگران یاری می‌کرد، و بالاتر از این نه‌ت، خود را فرزندان و دوستان خدا معرفی کردند که آنها را به‌جرم گناه به‌کیفر نمی‌رساند... و نیز گفتند «عزیر» پیامبر، پسر خداست و از برای او پسری است که با دختران مردم زناشویی کردند و غولان [عمالقه] فرزندان آنها هستند و چون خداوند بی‌مناک بود که مانند خود او، خدا بشود؛ از آسمان فرود آمد و زبان آنها را درهم آمیخت... و گفتند: یعقوب پیامبر یک نوبت با این خدا به زور آزمایی و کشتی برخاست و او را بر زمین زد و جامه‌ی او را برکنند<sup>۱</sup> و در باره‌ی او گفتند که در سایه‌ی باغات قدم می‌زند و از هوای خنک آن استفاده می‌کند<sup>۱</sup> و در باره‌ی او گفتند که از نسیم داغ لذت می‌برد... و دیگر افسانه‌ها که توحید آنها را آلوده و تباه ساخت.

---

۱- افسانه‌ی یعقوب پهلوان از تورات. (سفر پیدایش باب سی و دو آیه‌ی ۲۵-۳۲: «... یعقوب تنها ماند و مردی باوی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت و چون او دید که بروی غلبه نمی‌یابد کف ران را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد گفت نا مرا برکت ندی ترا رها نکنم به‌وی گفت نام تو چیست؟ گفت یعقوب. گفت پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل زیرا که با خدا و انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی و یعقوب از او سؤال کرد گفت مرا از نام خود آگاه ساز گفت چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد و یعقوب آن مکان را «فتی‌ئیل» نامیده گفت: زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد». خدایی ناتوان و نادان که نه نام پیامبر خود را می‌داند و نه زور بازوی او را دارد

عیسی - علیه السلام - نیز توحید آورد، اما پس از او عقاید پیروانش به تثلیث و سه خدایی گرایید، که چون خواهند خدا را به یکتایی وصف کنند با اقا نیم سه گانه : پدر ، پسر ، روح القدس وصف کنند و در طبیعت عنصر «پسر» و مشیت او هر گروه عقیده‌یی دارند و چیزی می‌گویند ... و اباطیل دیگری که توحید این دین مقدس را ، همراه با انشعابات که در آن راه یافت به صورت خرافی مسخ کرد. ( به فصل نخستین همین کتاب مراجعه کنید ).



پس می‌توان با اطمینان ادعا کرد که عقیده‌ی اسلامی تنها عقیده‌یی است که بر اساس توحید کامل و ناب باقی مانده است و توحید ویژگی آنست که آنرا در میان دیگر ایده‌نولوژی‌ها و فلسفه‌ها که در جهان حکمروایی می‌کند ، ممتاز ساخته است :

اکنون باختصار می‌توانیم به بیان طبیعت توحید و حدود و مرزهای آن بپردازیم. گفتیم که جهان‌بینی اسلامی بر اساس دو چیز است: الوهیت و عبودیت . الوهیت خاص «الله» است . و عبودیت ، از آن ماسوای او . و گفتیم که خداوند تعالی تنها دارنده‌ی ویژگیهای الوهیت است و بندگان ، ز آن همه چیز ، فقط دستی تهی دارند . و همین فلسفه‌ی تهی دستی اسوالله و مقتضیات آن زیربنای زندگی انسان است . بنابراین عقیده ؛ الله ، تعالی در ذات خود یکتاست و در ویژگیهایش ، بی‌همتا :

« قل هو الله احد . الله الصمد . لم یلد ولم یولد ولم یكن له كفوا احد »

« لیس کمثلہ شیء » « فلا تضر بوائمه الامثال »<sup>۱</sup>

و خدای تعالی ، آفریدگار همه چیز است :

« ذالکم الله ربکم خالق کل شیء فاعبدوه و هو علی

کل شیء وکیل »

« وخلق کل شیء فقدره تقدیراً »

« قل ار ایتم ما تدعون من دون الله ارونسی ماذا

خلقوا من الارض ؟ ام لهم شرك فی السماوات ! التونی

بكتاب من قبل هذا او انا انزل من علم ان کنتم صادقین »<sup>۲</sup>

و خدای تعالی ، مالک همه چیز است :

« قل : لمن ما فی السماوات والارض ؟ قل لله »<sup>۳</sup>

« و لله ملک السماوات والارض وما بینهما .. »

« الذی له ملک السماوات والارض ولم یتخذ ولداً

و لم یکن له شریک فی الملک »<sup>۴</sup>

---

۱- « بگو او خدای یکتاست خدای بی نیاز زاییده نشده و نزاییده و همسنگی

برای او نیست » (سوره ی توحید). « همانند او چیزی نیست » (شوری: ۱۱) « برای

خدا مثل نیاورید » (نحل: ۷۴).

۲- « این چنین است الله خداوندتان آفریدگار هر شئی و او را بندگی کنید

و او بر هر چیزی وکیل است » (انعام: ۱۰۲).

« و همه چیز را خدا آفرید و آنرا در اندازه بی قرارداد » (فرقان: ۲). « بگو:

آیا آنچه جر خدا را می خوانید دیده یید؟ بهمن نشان دهید از زمین چه چیزی را

آفریدند؟ یا مگر در آسمانها شریکند؟ نوشته یی از پیش از این بیاورید یا نشانه یی

اگر راستگو یابند » (احقاف: ۲).

۳- « بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از کیست؟ بگو. از خداست »

(انعام: ۱۲).

۴- « و از خداست سالاری آسمانها و زمین و میان آندو » (مائده: ۱۷). « آنکه

سالاری آسمانها و زمین از اوست و فرزندی نگرفته و در قلمرو او شریکی نبوده

است » (فرقان: ۲).

و خدای تعالی، روزی دهنده‌ی همه‌ی موجودات است .  
 « یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم . هل من خالق  
 غیر الله یرزقکم من السماء والارض ؟ لا اله الا هو فانی  
 توفکون »

« و کان من دابة لاتحمل رزقها، الله یرزقها و ایاکم،  
 و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم  
 مستورها و مستودعها »<sup>۱</sup>

و خدای تعالی، مدبر و گرداننده و نگهدارنده‌ی همه چیز است:  
 « ان الله یمسک السماوات والارض ان تزولا ولئن  
 زالتا ان امسکهما من احد من بعده »  
 « و من آیاته ان تقوم السماء والارض بامرہ »  
 « و کل شیء احصیناه فی امام مبین »<sup>۲</sup>

و خدای تعالی، توانای چیره بر همه چیز است :  
 « و هو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة حتی  
 اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا و هم لا یفرطون.  
 ثم ردوا الی الله مولا هم الحق، له الحکم و هو اسرع  
 الحاسبین »

---

۱- ای مردمان به یادیاورید نعمت‌های خدا را بر شما. آیا آفریدگاری جز  
 ما هست که از آسمان و زمین به شما روزی رساند؟ خدایی جز او نیست پس کجا  
 گردان می‌روید» (فاطر: ۳). «وجه جنبندگان که روزی خود را نمی‌کشند خدا  
 آنها و به شما روزی می‌دهد» (عنکبوت: ۶۰). «جنبندہ یعنی بر زمین نیست جز  
 بکه روزی او برخداست و بجایگاه و سپردنگاه او را می‌داند» (هود: ۶).  
 ۲- «خداوند آسمانها و زمین را از پاشیدن نگهدارد و اگر پاشند جز او چه  
 سی آنها را نگهدارد» (فاطر: ۲۱).  
 «و از نشانه‌های او آنکه آسمانها و زمین به فرمان او برپایند» (روم: ۲۵).  
 هر چیزی را در راهنمایی روشنی احصا کردیم» (یاسین: ۱۲).



و هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم  
او من تحت ارجلکم، او یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم  
بأس بعض ،

د قل: ارایتم ان اخذالله سمعکم وابصارکم و ختم  
علی قلوبکم، من اله غیر الله یا تبکم به ؟ ۱۹

وهمی بندگان خدا به بندگی و فرمانبرداری او اقرار دارند:

د ثم استوی الی السماء و هی دخان. فقال لها و للارض:  
الکبیا طوعا او کرها قالتا انینا طاعین،

د و من آیاته ان تقوم السماء و الارض بامرہ . ثم  
اذا دعاکم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون . و له  
من فی السماوات و الارض. کل له قانتون ، ۲۰

د و لله یسجد ما فی السماء و ما فی الارض من دابة

---

۱- «اوست چیره بر بندگان و بر شمانگهانانی می فرستد تا هرگاه مرگ  
یکی از شما فرا رسد فرستاده های ما جان او را بازگیرند و آنان کوتاهی نکنند. و  
سپس به سوی خدا سرور راستین شان بازگردانده شوند فرمان از اوست و او زود  
حسابر ستر است» (انعام: ۶۱).

«اوست توانا بر آنکه بر شما عذابی از بالای سرتان یا از زیر پایتان برانگیزاند  
یا شمارا گروهی و دسته ها سازد و زور برخی را به برخی دیگر بچشاند» (انعام: ۶۲).  
«بگو آیا اگر خدا گوشها و چشمانتان را بگیرد و بر دلهاتان مهر کند کیست آن خدایی  
جز الله که آنرا به شما بازگرداند ؟ (انعام: ۲۶).

۲- «سپس بر آسمان که دودی بود قرار گرفت و به آن و به زمین گفت :  
عواست یا نخواست. به نزد من آید، گفتند خواسته و آمدم» (فصلت: ۱۱).

«و از نشانه های او آنکه آسمان و زمین به فرمان او برپایند و آنگاه که بادهونی  
شمار از زمین بخوانند ناگهان از آن بیرون می شوید. و از اوست آنچه در آسمانها  
و زمین است و همه فرمانبردار اویند» (روم: ۲۵).

**والعلائكة وهم لا يستكبرون**  
**« وان من شيء الا يسبح بحمده »**



به همین مقدار از بیان دامنهی توحید در جهان بینی و ایده‌تولوژی  
 لایمی بسنده می‌کنیم ... و دانستیم که الوهیت ، خاص «الله» - تعالی -  
 است و عبودیت از آن هر آنچه جزاوست و برقراری رابطه‌ی خلق و خالق  
 اساس عبودیت است و بس، نه رابطه‌ی براساس نسب و پیوند سببی و نه  
 شرکت و مشابهت در ذات یا صفات یا مختصات وی. و همین مقدار برای  
 بات آنکه توحید و یثری اسلام است کافی، است و تفصیل این مطلب در  
 بلد دوم و در فصل حقیقت «الوهیت و عبودیت» خواهد آمد... جز آنکه  
 سخن از توحید نا تمام خواهد بود اگر - بر همین گونه اختصار - به مقتضیات  
 نین توحید مطلق و کامل و شامل و برنده و کوبنده و دقیقی ، در زندگی  
 نر، اشارتی نکنیم ... و این مقتضیات نیز نشان دهنده‌ی و یثرگی این  
 ناصیت در عقیده و فکر اسلامی می‌باشند :

یکی از مقتضیات توحید الوهیت ، دیگرگون ساختن زندگانی  
 شری است ، همانطور که در اعتقاد و اندیشه و در ضمیر آنها نیز ویژگیهای  
 الوهیت ، خاص خدا است .

مسلمان ، معتقد است که خدایی جز الله و معبود و خالق و رازق و  
 بب سوز و سبب ساز و چرخاننده‌ی امور او و امور تمام عالمی جز او نیست ؛  
 از اینرو در پرستش و درخواستش و امیدها و بیم‌ها و پر هیزها فقط روی به او  
 آورد ؛ همچنین معتقد است که فرمانبرمایی جز خدا و قانونگذار و  
 ندگیساز بشر و سازنده‌ی روابط او با جهان و انسانهای همجنس او جز

اللہ کسی نیست ؛ و از این رو ست کہ قانون و شیوہ زندگی و معاش و قواعد ارتباطات و معیار ارزشها و قراردادها را بیکسان ازوی دریافت می کند . پس ، در پرستش و بندگی و درخواست و امید و بیم و پرهیز ؛ روی دل به خداوند آوردن و بس ، همچنانکہ در دریافت قانون و آئین زندگی و پابہ های مناسبات بشری و معیار ارزشها ، هر دو از خاصیت توحید - بہ آن شکلی کہ در جهان بینی اسلامی هست - برمی خیزند و هر دو قلمرو دامنہی توحید را بیکسان - ہم در درون مسلمان و ہم در زندگانی برونی او - مجسم می سازند . قرآن مجید میان عقیدہی توحید و میان مقتضیات آن در ضمیر و در زندگی خارجی رابطہی مستحکم برقرار می سازد و تمام تکالیف یک مسلمان را ، چہ در زمینہی شعور باطنی و چہ در عبادت و اعمال شرعی او ، بستہی یکتایی خدا و یگانگی فاعلیت و سلطہی او در جهان می داند ؛ توحید و آثار فاعلیت و چیرگی خدا را در جهان و در زندگانی دنیوی و اخروی بشرو نیز فرمان پیروی از راه خدا را بہ این سبب کہ لازمہی توحید خداوندی و سلطہی اوست ، ہمہ را در یک روال می آورد :

وَالْهَکَمَ اِلَهَ وَاحِدٍ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ . . .  
 اِنْ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ  
 وَالْفَلَکِ الَّتِیْ تَجْرِیْ فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا  
 اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَاحْیَا بِهَ الْاَرْضَ بِعَمُوْنِهَا  
 وَبَثَّ فِیْهَا مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِیْفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ  
 بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ لَآیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ .. وَمَنْ النَّاسُ  
 مِنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَنْدَادًا یَّحِبُّوْنَہُمْ کَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ  
 اٰمَنُوْا اَشَدَّ حُبًّا لِلّٰهِ .. وَلَوْ بَرِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اَذِیْرُوْنَ  
 الْعَذَابُ اِنْ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا وَاِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ . اَلَا  
 نَبِیُّ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا مِنْ الَّذِیْنَ اٰتٰہُمْ اَوَّلَ الْعَذَابِ وَتَلَطَّفَتْ

بهم الاسباب.. وقال الذين ابعوا: لو ان لنا كرة فنتبرأ  
 منهم كما تبرؤا منا ! كذا لك يريهم الله اعمالهم  
 حشرات عليهم وما هم بخارجين من النار... يا ايها الناس  
 كلوا مما فى الارض حلالا طيبا ولا تتبعوا خطوات  
 الشيطان انه لكم عدو مبين. انما يامركم بالسوء والفحشاء  
 وان تقولوا على الله ما لا تعلمون. و اذا قيل لهم :  
 اتبعوا ما انزل الله قالوا : بل نتبع ما الفينا عليه  
 آباءنا. اولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون؟  
 و مثل الذين كفروا كمثل الذى ينعق بما لا يسمع الا  
 دعاء ونداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون... يا ايها الذين  
 آمنوا كلوا من طيبات ما رزقكم واشكروا لله ان كنتم  
 اياه تعبدون. انما حرم عليكم الميتة والدم و لحم  
 الخنزير وما اهل به لغير الله فمن اضطر غير باغ  
 ولا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم،<sup>١</sup>

۱- «و خدايتان خدایى بکاست خدایى جزا که بخشایشگر مهر بان است،  
 ت... در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز و آن کشتى که در دریا  
 و درمدان دروان است و آنچه خدا از آسمان (آب) فرو فرستاد و زمین را پس از مردنش  
 ه ساخت و از هر گونه جنبنده در آن گسترانید و بادهای توفنده و ابرهای تسخیر  
 ، میان آسمان و زمین نشانه‌هایی برای آنها که خرد می‌ورزند، هست... و عده‌ی  
 ردمان همانندهایی برای خدا گرفته‌اند که آنها را همچون خدا دوست دارند و  
 نکه ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست دارند... و اگر آنانکه ستم کردند، وقت  
 ن عذاب، همه‌ی نیروها را در دست خدا ببینند و آنکه خدا سخت‌گیر است...  
 فاه که پیروان از دهر بران یزاری جویند و عذاب را ببینند و سبب‌ها بریده شود و  
 نکه پیروی کردند: اگر بازگشتی برای ما باشد از آنها یزاری خواهیم جست  
 بنانکه از ما یزاری جستند... اینچنین خدا کارهاشان را حسرتی برایشان نمی‌نماید  
 آتش بیرون نیستند... ای مردمان هر آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید  
 ای پای شیطان‌ها نگذارید که اودشمنی است برای شما آشکارا. شما را به بدی»

با تأمل در این آیات ، مشاهده می شود که آغاز سخن ، یکتایی خدا و یگانگی الوهیت است و پس از آن معرفی چشم انداز جهان ، که جلوه گاهی از قدرت خداوندی است ، و پس از آن مناظر رستاخیز که صحنه ی سلطنت بی رقیب خداست ، و پس از همه ی اینها به مردم فرمان می دهد که از دین خدا و حلال و حرام آن پیروی کنند و از پیروی شیطان خودداری نمایند و از آنان که از سنت های جاهلیت پیروی می کنند بدگوئی می کند زیرا که شریعت (ایده ثلویزی) را از خداوند باید فرا گرفت نه دیگران ، و سپس به آنان که گرویده اند فرمان می دهد که از تمام لذتهایی که خدا بر آنها روا داشته ، بهره بگیرند ، اگر خدا را می پرستند و بس - و آنچه را که خدا بر آنها ناروا دانسته بر می شمارد ، زیرا تنها اوست که حلال و حرام می کند ، همچنان که تنها معبود است و یکتا گرداننده ی کار جهان و یگانه فرمانروای روز واپسین و یکتا پرستی (توحید) او بدون تجلی در آداب و شریعت و حساب ، ناتمام است .

مانند این شیوه ی پیوسته و مرتبط ، که بازگو کننده ی توحید

---

→ و زشتی امری کند و گفتن چیزهایی که نمی دانید به خدا. و هرگاه به آنان گفته می شد پیروی از آنچه خدا فرو فرستاده بکنید می گفتند: نه بلکه از آنچه پدرانمان را بر آن دیدیم پیروی کنیم. اگر چه پدرانشان چیزی را نمی فهمیدند و راه نمی بردند... و مثل آنان که کافر شدند، مثل آنهایی است که نمره به کسی زند که جز صدا و بیانی نمی شنود و کربل و کوری و آنان نمی فهمند... ای کسانی که گرویده اید از روزی های پاکیزه تان بخورید و خدا را سپاس گزایید اگر او را بندگی می کنید. فقط گوشت مردگان و خون و گوشت خوک و کشته ی بی نام خدا بر شما حرام است و برای کسی که ناچار است نه سرکش و همیشه گر، گناهی ندارد که خدا بخشنده و مهربان است.»

ملوه‌های آن باشد، در قرآن بسیار است و بی‌مناسبت نیست ده برای توضیح  
بشتر مثالی دیگر بیاوریم تا روش قرآن را در بیان جهان‌بینی اسلام و  
یربناهای آن جامع‌تر و کامل‌تر بیابیم:

و كذلك اوحينا اليك قرآنا عربيا لتنذر ام القرى  
ومن حولها وتنذر يوم الجمع لاريب فيه، فريق في  
الجنة و فريق في السعير . ولو شاء الله لجعلهم امة  
واحدة ولكن يدخل من يشاء في رحمته والظالمون  
ما لهم من ولي ولا نصير... ام اتخذوا من دونه اولياء؟  
فانه هو الولي وهو يحيى الموتى وهو على شىء قدير..  
و ما اختلفتم فيه من شىء فحكمه الى الله ذالكم الله  
ربى عليه توكلت و اليه انيب ... فاطر السماوات  
والارض جعل لكم من انفسكم ازواجا و من الانعام  
ازواجا يلدوكم فيه ليس كمثله شىء وهو السميع  
البصير . له مقاليد السماوات والارض يسط الرزق  
لمن يشاء و يقدر انه بكل شىء عليم ... شرع لكم  
من الدين ما وصى به نوحا والذي اوحينا اليك، وما  
وصينا به ابراهيم وموسى وعيسى! ان اقيموا الدين  
ولا تفرقوا فيه. كبر على المشركين ما تدعوهم  
اليه الله يجتبي اليه من يشاء ويهدى اليه من ينيب .  
وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم -  
ولولا كلمة سبقت من ربك الى اجل مسمى لقضى بينهم  
وان الذين اتوا الكتاب من بعدهم لفي شك منه  
مريب.. فلذلك فادع ، واستقم كما امرت ولا تتبع  
اهواءهم وقل: آمنت بما انزل الله من كتاب و امرت  
لاعدل بينكم ، الله ربنا وربكم ، لنا اعمالنا و لكم

اعمالکم لاجطة بيننا وبينکم ، الله يجمع بيننا و ۱۱

المصور: ۱

با نگرش در این سلسله آیات می بینیم که نخست سخن از وحی رسالت است و وعده‌ی روز رستاخیز و حسابرسی، و از اختلاف نهایی مؤمنه و کافران، بسان اختلاف دنیوی و روش و راهشان، و سخن از اعلان فرمانفرما و چیرگی مطلق خدا در روز حساب و پس از آن و بیان ولایت خداست

---

۱- «و اینچنین بر تو قرآنی عربی الهام کردیم تا شهر و حومه‌ی آنرا برساند و از روزی که همه گرد آیند و بی شک، بیم رسانی گروهی در بهشتند و گروهی در جهنم و اگر خدا می خواست آنها را يك دسته می ساخت ولی آنکس که بخواهد رحمت خود داخل می کند و ستمگران بار و یآوری ندارند... مگر آیا جز خدا دوستانی گرفته اند؟ خداست دوست و او مرده را زنده می سازد و او بر هر چیز تواناست.. در هر چه اختلاف داشتید حکم آن نزد خداست اینست الله خدای تو کل من به او و بازگشت من به سوی اوست.. آفریدگار آسمانها و زمین خودتان همسرانی آفرید و از چهار پایان جفت هایی و شوا و یناست. کلیدها آسمانها و زمین از اوست روزی را از بهر هر که خواهد می گشاید و به انداز، زی که به هر چیزی داناست .. راهی برای شما نهاد که به نوح و آنچه بر تو اله کردیم وصیت شد و آن که به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه شد که دین را بر کنند و در آن پراکنده نشوید بر مشرکان بزرگداشت آنچه که به آن می خوانید خداوند هر که را خواهد بر می گزیند و هر که را باز گردد به سوی خود راهنما می کند. و جز پس از دانایی پراکنده نشدند از روی سرکشی و اگر نبود کلمه از خدایت تا به وعده‌ی معلوم، جز ایشان را داده بود و آنانکه کتاب پس از آن بدیشان رسید در شك و تردیدند.. برای همین بخوان و بایست آنگونه فرمان داد و از دلخواه آنان پیروی مکن و بگو گرویدم به آنچه خدا از کتاب فرو فرستاد دستور دارم که در میانان به داد داوری کنم. الله خدای ما و شماست، کارهای ما آنما و کارهای شما از آن شما ، میان ما و شما دلیلی باقی نماند، خدا ما را آ آورد و سرانجام به سوی اوست».

قدرت متجلی در زنده ساختن مردگان، و سپس حکمروایی مطابق اختصاص آن به خداوند سبحانه است، همچنانکه توکل وزاری فقط به درگاه او رواست و به دنبال آن نشان دادن دیدگاه قدرت او در آفرینش آسمانها و زمین است و جفت آفرینی مردمان و چهارپایان بهما و نیز بیان بی همانندی او «لیس کمله شیء» و بی مانند قدرت او: «للمقالب السماوات والارض» و تنهاروزی دهنده بودن او: «یسط الرزق لمن یشاء ویقدر»... و به دنبال یگانگی خدا در ذات و صفات و فاعلیت و سلطه، بیان اختصاص مقام قانونگذاری به ذات مقدس او، نه فقط در این آخرین رسالت بلکه از آغاز رسالت ها: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی».

و تصریح به این نکته که جاده صواب «شرع» همان «دین» است.<sup>۱</sup> و سرانجام به پیامبر خود - صلی الله علیه و آله وسلم، فرمان می دهد تا که مردم را به آنچه که بنام دین مقرر فرموده است، بخواند و پایداری نماید، و او را از پیروی دلخواه مردم باز می دازد و ایمان و باور او را به دین خدا با فرمان دادگستری - یعنی قضاوت برابر دین در میان مردم - توأم می سازد و شکاف عمیق میان مؤمنان پایبند دین خدا و غیر آنها را، و نیز بازگشت نهایی به سوی خداوندی که سرانجام کارها نزد اوست ... را بیان می دارد.

---

۱- کمال نادانی یا غرضورزی است که با دانستن معنای شریعت که به معنای طریقه و جاده صواب و صراط مستقیم است، برای فریکاری و مشغول کردن مردم و کمک به استعمارهای خارجی و داخلی، لفظ مرادف آن «طریقت» را در مقابل آن برای اجرای مقاصد خود و سواری از مردم به کار بریم و در برابر همه حقایق طبیعی و خارجی دکانی باز کنیم با کالایی از موهومات و خرافات و با تشریفات و رسمی که مرده ریک مرتاضان هند و راهبان مسیحی است.



این دو نمونه برای بیان ارتباط کامل، در جهان بینی، میان توحید (یکی ساختن)، الوهیت و فرمانفرمایی و بیان معنای توحید و قلمرو آن در زندگی انسانی و تقریر این نکته که توحید به این معنا و این وسعت از ویژگیهای عقیده‌ی اسلامی است، کفایت می‌کند.



اکنون جای آنست که سخنی از آثار خاص این گونه اعتقاد، بر عقل و قلب و زندگی بشر سخنی بگوییم، آثاری که چیز دیگری آن را دارا نیست. جهان بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی است - که بر پایه‌ی توحید است - در قلب و عقل انسان، نوعی خودداری و انضباط، ایجاد می‌کند که در ادراکات و ارزش‌ها و عقیده و رفتار او را از تزلزل و وارفتگی نگاه می‌دارد کسی که از الوهیت، شناختی به این صورت داشته باشد و حدود عبودیت را نیز کاملاً درک کند، حدود سیر و مسیر خود را مشخص و معین خواهد ساخت و با دقت و ضبط خواهد شناخت که خود کیست؟ هدف وجود او چیست؟ و مرز توانائی او تا کجاست؟ همچنانکه حقیقت هر چیز چهار و نیروی فعاله‌ی آن را نیز خواهد شناخت. به همین دلیل درباره‌ی موجودات جهان شناختی معین و رفتاری حساب شده و دور از وارفتگی و یا تزلزل خواهد داشت.

انضباط در اندیشه، سبب انضباط در طبیعت عقل و معیارهای آن در طبیعت قلب و ارزش‌های آنست و سر و کار داشتن با سنت‌های جاودانه‌ی خدا پس از آن، و الهام از آن، این انضباط را افزون ساخته و آنرا مستحکم و نیرومندتر خواهد ساخت.

این نکته را هنگامی می‌فهمیم که بین يك مسلمان، که با خدا

یکتا و خالق و رازق و قادر و قاهر و مدبر و متصرف سروکار دارد با پیروان دیگر عقاید چه آنها که به دو خدای نقطه‌ی مقابل، مانند خدای خوبی و خدای بدی معتقدند و چه آنها که با خدایی موجود ولی حلول شده در عدم، اعتقاد دارند و چه آنها که به خدایی پایبندند که به کار خود و دیگر چیزهای جهان نمی‌پردازد، یا با خدایی که همان ماده‌ی جهان است و نه می‌شود و نه می‌بیند و به یک حالت نیست سروکار دارند، مقایسه کنیم. عقایدی که نه عقل در آن براساس ثابتی استوار می‌باشد و نه قلب.



این جهان بینی تخم استقامت و راستگرایی را در دل و در عقل انسان می‌کارد. زیرا انسانی که در شناخت خدای خود صفات و مناسبات او با ندگانش به این مرز «مضبوط» رسیده باشد، بدون شك در رابطه‌ی عقلی و قلبی خود با وی پا برجا خواهد بود و دچار اضطراب و پریشانی نخواهد شد.

مسلمان بر اثر شناخت واقعی خدای خود و پیوند با او، از پسند و ناپسند خاطر او بخوبی آگاه است و می‌داند که به پسند او جز ایمان به او و شناخت او با همان صفاتی که داراست و پایداری در راه و روش او راهی وجود ندارد؛ دیگر نه با فرزندی و خویشاوندی، خود را به او می‌بندد و نه با تعویذ خط و شفاعت به وی نزدیکی می‌جوید و نه او را به راهی، جز راه اطاعت امرونی و پیروی از آئین و حکم او بندگی می‌کند.

این گونه شناخت است که در دل و عقل او، راستگرایی به بار می‌آورد؛ راستی در اندیشه و عقیده و راستی در راست رفتاری... و به دلیل آنکه این جهان بینی در اندیشه و عمل، دارای روشنی و سادگی و آسانی است

بعدی که هر که میان آن با خداشناسی کلیسایی (مبتنی بر اقا نیم ثلاثه ، مفهوم فرزندی عیسی برای خدا که به اعتقاد مسیحیان اتحاد با آن تنه راه رستگاری است و مفهوم «گناه» موروئی بشر که بدون اتحاد با مسیه از آنها زدوده نخواهد شد و... و سایر لغزها و معماهایی که در این زمینه دارند\*) درباره ی طرفداران طبیعت نیز چیزهایی مشابه اینان می شنویم طبیعتی که نه می شنود و نه می بیند و نه ا مرونهی می کند و نه از بندگانش فضیلت و عمل می خواهد<sup>۱</sup> و نه از ردیلت و بیکارگی<sup>۲</sup> آنها جلو گیرست. اینها که از حقیقت خدای خود بطور جزم چیزی نمی دانند ، هر روز چیزی از نو در آن می یابند و صفت یا طبعی تازه در آن می شناسند ، شناخت آنها اصولا به وسیله ی تجربه یا تصادف است ، کجا بر منهج و راهو ثابت و استوار قرار خواهند گرفت و کی عقل یا قلب آنها طرزی شایسته و بایسته در پیش خواهد داشت.

دیگر اعتقادها و معتقدها - که در سرآغاز کتاب و بقیه ی فصول از آنها یاد شده - نیز همین حال را دارند ، چه هیچیک توانایی آنرا ندارند که به طرفداران خود در عقیده و عمل ضبط و استقامت ، بدهند همچنانیکه نشانه ی خاص همه ی آنها پیچیدگی و نامفهومی و درهم آمیختگی است. از اینرو ، اولین احساسی که قلب و عقل در برابر عقیده ی اسلامی در خود می یابد ، راستگرایی و سادگی و روشنی آنست ، همان نشانه ی خاص

---

\* - رجوع شود به «مسیحیت» ضمیمه ی آخر کتاب.

۱- نظر مؤلف از طبیعت همان «ماده» است و گر نه طبیعتی که قرآن معرفتی می کند هم می شنود و هم می بیند و هم از مردم فضیلت و عمل می خواهد.

۲- لفظ «خلق» را ، بتناسب جمله ی فارسی ، به بیکارگی و ایستایی

ترجمه کردیم.

اسلام که غریبهای معاصر را که به سوی اسلام کشیده شده اند و به مسلمانی گراییده اند ، از آن سخن می گویند و مردم عقب مانده ی افریقا و آسیا هم از قدیم تا به امروز با سراغ همین نشان به اسلام گرویده اند ، این خاصیت اسلام از فطرت برخاسته است و انسان متمدن و انسان عقب مانده هر دو در آن مشترکند .



این ایده ی ثلوثی و جهان شناخت ، عهده دار تمرکز شخصیت و انرژی فرد و جامعه ی مسلمان است و بازدارنده ی اواز گسستگی و پیریشانی سوقات سایر عقاید و مکاتب . وجود انسانی ، که در اصل آفرینش يك گوهر است [نه يك گوهر] ، در تمام مظاهر و فعالیت و عمل خود نیز با خدایی یکتا رودر روست ؛ در اعتقاد و اندیشه ، در پرستش و پویش ، و در قانون گذاری و پیروی از قانون و خلاصه در دنیا و آخرت با چنین خداوند و با چنین خداوندی سروکار دارد. هرگز با اعتقاد به خدایان گوناگون یا به عناصر مختلف موجود در يك خدا یا قوای جور و ناجور که برخی در حوزه ی خداوندی خداست و بعضی از حوزه ی قدرت او بیرونند و با وی دشمنی می کنند ، یا به وجود عوامل گوناگون و نامفهوم در خدا که او را مقهور خود سازند ، یا به نیروهای طبیعت که نه وجودشان حدی دارد و نه برای آنها قانونی موجود است ، نیروهای خود را پراکنده نمی سازد.

قبله یی برای اعتقاد و شعور و عبادت و قبله یی دیگر برای رژیم زندگی از برای خود نمی گزیند ؛ هم اعتقاد و هم عمل را از يك منبع دریافت می کند و ضمیر و شعور باطن او همانند فعالیت و عملش پیرو يك ناموس است ، ناموسی که نه تنها بر وجود انسان بلکه به تمام جهان حکم فرماست .

انسان در سایه‌ی همین وحدت ناموس حیات، بدون پراکندگی و گسستگی نیروهای طبیعی خود با جهان ارتباط دارد.

این تمرکز و تجمع قوا، نیرویی سهمگین به وجود می‌آورد که هیچ چیز تاب مقابله با آن را ندارد و رمز خوارق عاداتی که عقیده‌ی اسلامی در زندگانی و تاریخ بشری به وجود آورده، همین است و نیرویی که منشأ این خوارق عادات بوده، سرچشمه‌یسی چون جهان‌بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی داشته است، نیرویی که در خود مجتمع و با جهان متحد و در سازش است، اتحادی که نشانه‌ی اشتراك در ناموس وحدت است و گذرگاهی به سوی یکتایی خدا و خداوند یکتا.



اکنون می‌پردازیم به تنها اثر ویژه‌ی این شناخت و این ایده‌ئولوژی در نهاد مسلمان و در زندگی فردی او در اجتماع اسلامی و در فعالیتش با انگیزه‌ی توحید ... «آزادی» ... و یا به تعبیر بهتر «تولد از نو» برای انسان!

اختصاص الوهیت به خدای یگانه و اشتراك بقیه‌ی موجودات در بندگی و در پیراستگی از ویژگیهای خداوندی، دارای این اثر خواهد بود که بشر، هم در قوانین مربوط به زندگی و هم در تشریفات مربوط به عبادات، جز به خداوندی خود «الله» روی نیاورد، زیرا که لازمه‌ی یکتایی خدا، چیرگی اوست. مهمترین خاصیت الوهیت - که نه به دینی را در آن ستیزی است و نه جز بیدین را در آن یارای سخن. آیات قرآن مجید، این مطلب را به گونه‌یی که جای شك یا ستیزی در آن نماند، تعریف و تحدید کرده‌اند:

« ان الحكم الله . امرالا تعبدوا الاياه . ذالك  
الدين القيم »

« ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين مالم يأذن به الله؟  
« ومن لم يحكم بما انزل الله فأولئك هم الكافرون »  
« فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر  
بينهم ثم لا يجدوا فسى انفسهم حرجاً مما قضيت و  
يسلموا تسليماً »<sup>۱</sup>

اسلام، خداوند را هم مرجع قانون وهم قبله‌ی پرستش می‌داند و  
این هردو را از لوازم توحید خدا و ویژه‌ی الوهیت او ، همان گونه که  
بازگشت و سرپیچی از هر يك از این دو را - همان طور که در آیات پیشین  
دیدیم - خروج از ایمان و اسلام .

« اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله  
- والمسيح ابن مريم - وما أمروا الا ليعبدوا الها  
واحداً لا اله الا هو سبحانه عما يشركون »<sup>۲</sup>

آن اهل کتابی که این آیه از آنها سخن میگوید، مسیح پسر مریم

---

۱- حکومت جز از برای خدا نیست. فرمود که جز او را نپرستید. اینست  
آئین استوار. (یوسف: ۲۰).

« مگر آیا شریکانی دارند که آئین بدون اذن خدا می‌سازند » (شوری: ۲۱).  
« و آنانکه جز به آنچه خداوند نازل فرموده حکم کنند، کافرانند » (مائده: ۴۴).  
« نه به خدای تو سوگند ایمان نیاورند مگر در آنچه نزاع دارند حکم کنی  
و در دل خود سختی بی از حکم تو نیابند و تسلیم شوند » (نساء: ۶۵).

۲- « پیشوایان منهای و تارکان دنیاشان را دواز خدا - و مسیح پسر  
مریم را - به خداوندی گرفتند با آنکه فرمان داده نشده بودند مگر آنکه  
خدایی یگانه را پرستند که خدایی جزا نیست. از آنچه برایش شريك می‌سازند  
منزه است » (توبه: ۳۱)

را برای عبادت و سنن مذهبی به خدایی برداشتند و رهبران روحانی خود را - نه به این معنابل به معنای مرجعیت دریافت قانون و حکم - به خداوندی گرفتند و آیه‌ی مبارکه، این دو گونه خداپرستی را در یکجا و در کنار هم آورده و بیان داشته است که تمام این گونه رفتارها، مخالفت مأموریت بشر در خدا پرستی است؛ و مسیحیان را با دلالت صریح این آیه، به سبب این عملشان محکوم به شرك «چند خدایی» نموده است.

از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - نیز تفسیری قاطع و صریح در مورد این آیه آمده است: امام احمد حنبل و ترمذی و ابن جریر [محدثان بزرگ و معتبر اهل سنت] - با طرق متعدده - از «عدی» پسر حاتم طایی روایت نموده اند که چون رسالت و دعوت پیامبر خدا را شنید به شام گریخت و مذهب مسیحیت داشت و خواهر او به همراهی گروهی از طایفه‌ی او اسیر شدند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - بر خواهر او منت نهاد و آزادش فرمود و خواهر، برادر خود عدی را به قبول اسلام و رفتن به خدمت پیامبر ترغیب کرد، عدی - که رئیس طایفه‌ی «طی» بود - به مدینه آمد و سخنش بر سر زبانها افتاد و در حالی که آویزه‌ی صلیبی زرین به گردن داشت بر پیامبر وارد شد، پیامبر، آیه‌ی: «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله» ... را برای او خواند. عدی می‌گوید: کفتم: آنها روحانیان خود را نمی‌پرستند. پیامبر فرمود: چرا! آنها حلال را بر مردم حرام نموده اند و حرام را بر آنها حلال و مردم نیز از آنها پیروی کردند و بندگی (و عبادت) همین است.

السدی در تفسیر این آیه گفته است که مسیحیان از روحانیون خود سخن پذیرفتند و کتاب خدا را به پشت گوش افکندند و لهذا خداوند فرمود:

« وما امرؤ الا ليعبدوا الله الها واحدا »

یعنی وقتی خدا چیزی را حرام فرمود ، حرام است و وقتی حلال رد حلال و آنچه او قانون گذارد پیروی از آن واجب است و هر چه مان داد عمل بر آن لازم .

جهان بینی و ایده ثلوثی اسلامی که با همین قاطعیت ، اعلان می کند ، انسان برده ی مردمان (روحانیون) نیست ، بشر را نه از بندگی بلکه «مردمگی» رهایی می بخشد و به او حیات و «تولد ی دیگر» عطا می کند.<sup>۱</sup> اسلام با این منشور بلند پایه ، انسان را از بندگی بندگان به سوی دگی خدای بی همتا می کشاند ... و انسان - انسان به معنای واقعی و قیقی و کامل خود - چشم به جهان نکشود مگر آن روز که از بندگی دم قدرتمند رهایی یافت و زندگی او - ضمیر و عقیده و اندیشه اش - آزادی گرفت .

تنها اسلام است که با اعلان اصل: « قانون گذاری و فرمانروایی مخصوص خدا است » مردم را از بندگی بندگان به بندگی خدای یکتا ثناید . مردمی که در تمام نظامات جهان ، حق قانون گذاری و فرمانروایی به دست بشر سپرده اند ( بهر صورت و بهر نام که باشد ) به گرداب بردگی دکان سقوط کرده اند ؛ ولی در اسلام - فقط اسلام - با پرستش خدا از ن گرداب رهایی می یابند .

این همان حقیقت بزرگ و شکوهمند « آزادی انسان » و از اینرو مان « تولد انسان » ... چه پیش از آن انسان ، به معنای وجود کامل

---

۱- برای بررسی استبداد روحانی و استبداد روحانیت شیعه ، کتاب تنزیه الامة « آیت الله مرحوم نائینی را مطالعه کنید .



خود، به معنای انسان باشکوه و بی نظیر، هرگز وجود نداشت. این هدیه‌ی خداوندگاری است برای مردمی که به راه توحید [تنه‌اراه بایسته و انسانی] قدم می‌گذارند و تنها نعمتی است خدایی که بر بندگانش منت گذارده، و فرموده است :

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی  
ورضیت لکم الاسلام دیناً»

و این همان هدیه‌ی است که یگانه پرستان به دنبال نقشی که در سعادت جهانیان داشته‌اند - به بشریت اهدا کردند و همان نعمتی بود که توحیدگرایان توانستند پس از بر خورداری خود از سرچشمه‌ی جوشان آن، دیگران را نیز بر خوردار و سیراب سازند و آنچه پسند خدای آنها بود از آن بخواهند.

این همان «نوآورده» بی است که «یکتا خدا» پرستان می‌خواهند به بشریت هدیه‌کنند، همان‌طور که در گذشته به گذشتگان، هدیه کردند، و بشریت آنروز مانند بشر امروز، روزنوبین خود را از افق این جهان بینی و ایده‌ئولوژی دریافت داشت و در برابر جاذبه و گیرایی آن، خودداری نتوانست کرد، زیرا ره‌آوردی برای او با خود داشت که خودداری او را بی‌اثر می‌ساخت... و امروز نیز به بشریت چیزی ارزانی می‌دارد که تا به امروز نداشته و نیافته... چیزی ماورای عقاید و افکار فلسفه‌ها و مکتب‌ها، و ماورای قوانین و مقرراتی که تاکنون با آن روبرو شده است. «ربعی» - پسر عامر - نماینده‌ی سپاه مسلمانان، به رستم فرخزاد، سپهسالار ایرانیان ساسانی، در پاسخ وی که پرسید: چه چیز آورده‌یید؟ تنها چند کلمه بازگفت که خطوط اصلی عقیده‌ی اسلامی و جنبشی را که

ن سرچشمه گرفته بخوبی ترسیم می کند ، همان طور که عقیده ی مانان و شناخت نقش جهانی و انسانی آنها را مجسم می سازد. وی گفت: بداند ما را برانگیخت تا آنکس را که خدا خواهد از بندگی بندگان ون بریم و به بندگی خدای یگانه درآوریم تا از تنگنای جهان پنهی دنیا و آخرت بیرون رود و ازستم ادیان به عدل اسلام وارد گردد. در این کلمات معدود ، شالوده ی عقیده ی اسلامی و طبیعت حرکت ام اسلام که از آن عقیده سرچشمه می گیرد و آنرا به اطراف می گستراند، ن داده شده است.

اسلام ، به معنای بیرون شدن از بندگی مردم است و بنده ی خدا ن. اسلام واگذاری زندگی و مرگ، در این جهان و پس از آن، به خداست. لام اختصاص دادن الوهیت و ویژگیهای آن به «الله» است و سلطه و مانفرمایی و قانونگذاری از نخستین این ویژگیهاست، که نه به دینان در آن ستیزاست و نه جز بیدینان را در آن یارای سخن. انسان بدون رهیدن جز از خدا ، نه فقط آزادی را از دست داده بلکه خود را نیز افته است .

یکتا پرستان ، وقتی برستی زیر لوای او گرد آیند، حق دارند که بچه را که «ربعی» پسر عامر گفت ، به بشریت بگویند . بشرا امروز نیز نقطه ی نظر آن روزشان همانند بشریت در روزگاری است که ربعی مرعامر آن سخن را گفت ...، سراسر گرفتار بندگی بندگان ... و توحید به معنای جامع خود) آنست که بندگان را با خواست خدا از یوغ بردگی دم به بندگی خدای یگانه بالا برد و تنها با این فراز است که انسان آزادی، - نه بلکه- «زندگی» - را آغاز می کند .

توحیدگرایان، وقتی درجاده‌یی که خدا فرا راه آنان قرار داده  
 بیفتند و مردم را به سوی آن بخوانند، خواهند توانست که به بشریت چیزی  
 را هدیه کنند که هیچیک از مکاتب و مذاهب و مقررات بشری نتوانسته‌اند  
 آنرا بیاورند. یکتاپرستان امروز و آینده نقشی نوین دارند، .... نقشی  
 جهانی و انسانی و باشکوه ...، نقش رهبری اصیل‌همه‌ی جنبشهای انسانی  
 و جهانی، نقش برپاساختن وجود انسان؛ همچنانکه اعراب پیدانش  
 جزیره‌العرب را توانایی بخشید که وجودی انسانی بسازند و انسانیت را  
 در جهان رهبری کنند.

امروز، مسلمانان نمی‌توانند برتریهای علمی یا پیشرفتهایی در  
 زمینه‌های تمدن - که بر تمام آنچه که بشر امروز دارد، تفوقی بسزا داشته  
 باشد - به بشریت تقدیم کنند ... ولی در توانایی آنان هست که چیزی  
 والا تر از همه‌ی پیشرفتهای علم یا تمدن جهان به آنها ببخشند: « آزادی  
 واقعی انسان »، بلکه « زندگی نوین ».

وقتی که این ارمغان را به بشریت بدهند، راهی کامل فرا راه  
 زندگی آنها نهاده‌اند، راهی که شالوده‌اش احترام به مقام انسان و به آزادی  
 دست و خرد و ضمیر و روح او از تمام بندگیهاست، آزادی بشر و تمام  
 نیروهای نهفته‌ی او برای انجام جانشینی خداست؛ عزیز و محترم، آن‌طور  
 که خدای او خواسته است ... و چون انسان با این همه آزادی به وظیفه‌ی  
 خود: « جانشینی خدا » برخیزد نیک می‌تواند که در اوج آزادی و قله‌ی  
 عزت، برتری علمی و پیشرفت مدنی نیز به دست بیاورد، و بی آنکه بنده‌ی  
 ابزار « توحید » باشد یا که برده‌ی بشر.

« اللهمنا الله السداد والحمد لله رب العالمين »

اخنا تون  
ارسطو  
افلاطون  
اقبال لاهوری  
اوگوست کنت  
فیخته  
قضا و قدر  
مثل افلاطونی  
مسیحیت  
ملت  
نیچه  
هگل  
یهود



## اخناتون

اخناتون Akhnaton یا Akhenaton یا Akhenaten یا Ikhnato . نام فرعون مصر در (۱۳۷۰-۱۳۵۳ ق. م) و فرزند عمون نپ-سوم . وی در برابر «آمن» یا عمون ، که مورد پرستش مصریها بود دایی به نام «اتون» (Aton) یا (Aten) به مردم معرفی کرد که خدای نورشید و بالاتر از همه موجودات آسمانی فرض شده بود و نمودار تنها نل قاهر در جهان بود .

این فرعون، علی رغم کاهنهای مصری که مردم را به پرستش عمومی ترین معروفترین موجودات ملکوتی ، یعنی آمون می خواندند ، بایک فورم مذهبی، پرستش آمون را ممنوع کرد و با انشاد سرودهایی به افتخار آتن، و تجسم آن با هنر مجسمه سازان که او را به صورت قرص خورشید مظهر اتون) نشان می دادند ، به ترویج آن پرداخت .

مذهب پرستش اتون (Atonisme) ، در عین توحیدی بودن ، ارای مظهري مادی ، یعنی قرص خورشید ، است و در نتیجه بابت پرستی خورشید پرستی به هم درمی آمیزد .

این مذهب ، چون مورد علاقه ی کاهنان و مردم مصر نبود دیری باید و پس از مرگ اخناتون ، دوباره پرستش عمون بوسیله ی کاهن بزرگ توتان خامون، رواج یافت .



## ارسطو

ارسطو ( Aristotle ) فیلسوف مقدونی (۳۲۲-۳۸۴ ق . م) در ستاگیرا (در مقدونیا) متولد شد و در جوانی به آتن آمد و به محضر افلاطون آکادمی او راه یافت و بیست سال ( تا آخر عمر افلاطون ) از استاد استفاده کرد و مدتی نیز به اسکندر پسر فیلیپ مقدونی ، جهانگیر جهانسوز ، حکمت بی نتیجه آموخت ... و نتیجه آن بود که دیدیم .

ارسطو در زمان اسکندر، بسیار محترم می زیست و شاگردان بسیاری داشت و در حقیقت فلسفه را او به صورت مدون درآورد و در شهر آتن و در مدرسه‌ی مخصوص خود « لیسه » یا « لوکایون » ( Lyceum ) عده‌ی زیادی را پرورش داد . چون ایستاده یا در حال راه رفتن و قدم زدن در مجلس درس ، سخن می گفت و تدریس می کرد ، شاگردان او را « مشائین » و فلسفه‌ی او را « فلسفه‌ی مشاء » نامیده‌اند . پس از مرگ اسکندر، به کفره‌ی تقرب نامردمان، از مردم آزار بسیار دید .

ارسطو به همان اندازه که یونانی نبود ، از ذوق یونانی و خیال پردازی هم به دور بود و به همین دلیل خصلت سرزمینی و ذاتی خود و فلسفه‌ی او خشك و استدلالی و دور از شاعر مشربی است و در تمام عقاید



فلسفی ، از استاد خود افلاطون جدا شده و به مخالفت پرداخته است معروف آنکه می گفته «افلاطون را دوست دارم و حقیقت را بیشتر از او اگر چه فارابی فیلسوف ایرانی در رساله‌ی «جمع بین الرأیین» به ر اختلاف آندو پرداخته و عقاید هر دورا يك چیز دانسته است .

ارسطو با آنکه مؤسس و پایه گذار منطق صوری و حکمت استدلال و بسیاری از علوم طبیعی و ریاضی و هنری است ولی اندیشه و نظر پر خط او و بظاهر محکم - شاید دوهزار سال بشر را از درك واقعیات و حقا بازداشت و این جنایتی بود که ، ندانسته در حق علم وارد ساخت و هنوز آثار فکری او را می بینیم که در فلسفه و علوم الهی - نه طبیعی و تجربی حکومت می کنند .

منطق ارسطو را - گرچه برای دوهزار سال پیش دنیا کامل و متناسب بوده - دانشمندان و بویژه غربیها - بسیار ناقص و آسیب پذیر یافته اند آنرا قابل اعتماد ندانستند .

« منطق ارسطو از نسبت ها فقط نسبت «حمله» و آنهم حمل «صا بر ذات» نه سایر نسب مقولی ، و ازافعال ، « افعال لازم ، نه «متعدی» گرفته و نسب «شرطی» ، «تفضیلی» و «متعدی» و نسب «مکانی» و «زمانی» ؛ «وضع» و «فعل» و «انفعال» و «اضافه» (مقولات نسبی) و «کم» و «کیف» متعرض نشده ، با آنکه اهمیت این نسب در منطق معلوم است و در منه جدید به کار گرفته شده است . »<sup>۱</sup>

ارسطو جهان را مادی دانست و عالم نفوس را از جهان جدا کرد با تأسیس هیولا (ماده) پایه و خشت کجی نهاد . اساس وحدت عالم را

---

۱- نقل به معنا و خلاصه از مقدمه‌ی منطق سمبلک ترجمه‌ی بزرگمهر .

نظریه‌ی خود به هم زد و بشر را گمراه «توحید» ساخت و خدا را موجودی  
ماورای دیگر موجودات گذاشت عاجز و اسیر عقول و ... طبیعتی قایل  
شد و ماوراء طبیعتی. وی میان «انواع» موجودات نسبت تباین برقرار  
می‌دانست، که بعدها با استقرار و تجربه خلاف آن ثابت شد و راهی به سوی  
توحید باز.

پایه‌ی فلسفه‌ی ارسطو، یکی بر جواهر و اعراض است. به نظر او  
عقل و نفس و جسم و ماده و صورت «جوهر» ند، یعنی که در وجود خود قایم  
به خود می‌باشند نه غیر ... و آنچه جز اینها را «عرض»، که برای وجود  
خود احتیاج به موضوع و محل دیگری دارند و عبارتند از: کم - کیف  
وضع - جده - اضافه - فعل - انفعال - این - متی. که مجموع جوهر و  
اعراض را «مقولات عشر» می‌گویند.

و دیگر بر پایه‌ی علل اربعه: علت غایی (هدف اشیاء) و علت  
فاعلی (محرك و مبدع اشیاء) و علت مادی (ماده‌ی اشیاء) و علت صوری  
(صورت اشیاء و تشخیص آنها).

فلسفه‌ی مابانی ارسطو قرن‌ها زمینه‌ی تمام تحقیقات فلاسفه و دانشمندان  
دنیا بود، با شروع تجربه و مشاهده و آغاز اکتشافات علمی بسیار در اروپا،  
فلسفه نیز به داخل کلیسیاها رفت و به دفاع مذبوحانه از خود پرداخت.

مسلمانان - که شیوه‌ی استقرار و تجربه را، که میراث گرانبهای  
اسلام بود، بدور انداخته بودند و بعدها در اروپا از آستین فراسوا و  
راجریکن سردرآورد - خیلی راحت زیر بار براهین منطق - فلسفی او  
رفتند و حتی به قرآن هم از دریچه‌ی جام جمی که از ارسطو بازمانده بود  
نگریستند و این بار هم خرف، بازار لعل را شکست، و هنوز هم.



## افلاطون

افلاطون (Plato) (۳۴۷-۴۲۷ ق.م). از بزرگتران یونان بود که جذبه‌ی سقراط (Socrates) او را به‌سوی خود کشید و از هیجده سالگی اده سال متوالی در محضر او به فرا گرفتن حکمت مشغول بود و پس از حاکمه و اعدام سقراط، مدتی از آتن بیرون رفت و به‌جها نگر دی پرداخت پس از بازگشت در باغی که از خود در بیرون شهر داشت (باغ آکادیمیا) مکتب لسانی خود را دایر کرد و معروف است که بر سردرب آن باغ نوشته بود : هر کس هندسه نمی‌داند وارد این باغ نشود، و بعدها استعمال کلمه‌ی آکادمی، برای مجامع علمی و تحقیقی رواج یافت .

وی مؤسس مکتب اشراقی رواقیون یا به قول غریبها فلسفه‌ی بدآلیسم (ابزکتیو) است زیرا در فلسفه‌ی خود از حقایقی به نام Idées (Formes) سخن گفته. وی این موجودات را ابدی و Trans Celestial است که مرگ و تولد ندارند و مطلق و مستقل از زمان و مکانند. افلاطون بدنبال استاد خود، علیه سوفسطاییها و مکتب مادیون قیام کرد و بر آنها روز شد .

افلاطون، از ذوق سرشاری بهره‌مند بود که در زمینه‌های غیر فلسفی

نیز ظاهر می گردید. و نویسنده‌ی چیره دستی بود و تمام آثار خود را بصورت رساله‌هایی که سقراط را قهرمان داستان آن و الهامبخش کتاب خود قرار می‌داد (و در حدود سی رساله) منتشر ساخت که مجموعه‌ی آن دایرةالمعارف کوچکی فلسفی محسوب می‌شود که نظریات خاص خودش را درباره‌ی جهان و خدا و حکومت و جامعه نیز در همین رساله‌ها گنجانیده است.

ذوق و خیالپردازی یونانی - که افلاطون از آن سهم وافری داشت - به همان اندازه که در شعر و نقاشی و تندیس‌سازی مفید و زیبا بود، در حکمت و علوم زیانمند و گمراه‌کننده شد، یونان، مهد خیالپروری و فرار از جهان خارج است، در اساطیرسازی و فلسفه بافی و سفسطه‌کاری (سوفسطاگری) در دنیا نظیر ندارد و افلاطون هم - متأسفانه - یونانی بود.

افلاطون مثلاً در مسأله‌ی «شکل حکومت» - که در رساله‌ی جمهوری از آن یاد کرده - نظریه‌ی ابداع و عرضه می‌کند که رؤیایی و ناواقعی و غیر قابل انطباق با طبیعت بشر و غرایز انسانی و وضع جوامع است: حکومتی اریستوکراسی بر اساس تفویض قوه‌ی مجریه به دست حکیمان و فرزندان که به طر فدراری ارش مجبزشند .

در فلسفه نیز جهان بینی خود را بر اساس Ideas (مثل) بنا نهاد<sup>۱</sup>. پایه‌ی فلسفه‌ی افلاطون ذوق است ولی به ظاهری استدلالی نیز آراسته می‌باشد که بعدها به دست افلاطونیان نوافتاد و مکتب «حکمت اشراق»، که نماینده‌ی آن شیخ شهید، شهاب الدین عمر بن حبش سهروردی است، از آنها اقتباس نمود و با حکمت پارسی درهم آمیخت و مکتب فلسفی «ملاصدرا»، گزیده‌ی آنرا در خود هضم کرد و با مکاتب دیگر درهم آمیخت و به نام

---

۱- رجوع کنید به عنوان «مثل افلاطونی» در همین قسمت کتاب،

«حکمت متعالیه» به دنیا عرضه کرد .

محور جهان بینی افلاطون ، يك «روح جهانی» (World Soul) است و محور معرفه النفس او، تجسم روح در بدن و بقای آن پس از بدن و  
احیاناً حلول در بدن دیگر (تناسخ)

افلاطون معتقد بود که در انسان ، حس زیبا دوستی و انگیزه‌ی  
کمالخواهی هست و این بدان سبب است که روح او در عالم تجرد، با کمال  
و زیبای مطلق (خدا) آشنا بوده و در این جهان هر چه را که رشحه‌یی از  
آن «مطلق»، داشته باشد ، نظر و دل او را به خود جذب می‌کند و همچنین  
حس خیرخواهی نیز يك نوع زیبا دوستی و حب کمال است.



## اقبال لاهوری

دکتر محمد اقبال لاهوری (پاکستانی)، بدون شك یکی از روشنفکران اسلامی است و در ردیف سید جمال الدین اسدآبادی . «اقبال» نویسنده و شاعر و فیلسوف پاکستانی در ۲۲ فوریه ۱۸۷۷ در شهر سیالکوت واقع در پاکستان غربی به دنیا آمد و در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ به دیار باقی شتافت.

«تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود فراگرفت و برای تکمیل آن به شهر لاهور آمد و در آنجا تحت نفوذ تعلیمات و افکار سر توماس آرنولد نکلیسی قرار گرفت و توجهش به فلسفه و تمدن مغرب زمین و روش مطالعه تحقیق انتقادی معطوف گردید . در ۱۹۰۵ به تشویق پرفسور آرنولد به انگلستان مسافرت کرد و در دانشگاه کمبریج به فرا گرفتن فلسفه مشغول گردید و رساله‌ی دکترای خود را زیر عنوان «سیر فلسفه در ایران» به زبان نکلیسی تهیه نمود . در سال ۱۹۰۸ از دانشگاه مونیخ برای رساله‌ی زبور درجه‌ی دکترای فلسفه دریافت کرد و همان سال به کشور خود مراجعت نمود .»

«محمد اقبال چندین سال رئیس دانشکده‌ی مطالعات شرقی و مدیر گروه آموزشی فلسفه در دانشگاه پنجاب بود، در عین حال به کار وکالت



دادگستری می پرداخت. محیط نابسامان زندگی، اختلافها و کشمکشها و همچنین عشق به آزادی او را به شرکت در فعالیتهای سیاسی نیز علاقمند نمود. در سال ۱۹۲۸ به عضویت مجلس قانونگذاری پنجاب انتخاب شد و در سال ۱۹۳۲ در کنفرانس میزگردی که در لندن برای بنیان گذاری قانون اساسی شبه قاره هند و پاکستان ترتیب داده شده بود، شرکت کرد.<sup>۱</sup> شهرت اقبال در ایران و شاید در کشورهای اسلامی، به علت آثار منظوم و اشعار اوست و به همین دلیل، همانطور که سخن سید قطب نشان می دهد، به شاعر معروفتر است تا فیلسوف یا چیز دیگر.

نقد اشعار اقبال و بحث در آن خالی از تفصیل نیست، بطور خلاصه، هر چند از لحاظ انسجام و استحکام ادبی و لفظی از آثار متوسط محسوب می شود و در این تنزل لفظ، در برابر علوم معنا، به اشعار مولوی و عرفای شاعر منش شبیه است، ولی محتوا و مغزای حکیمانه و روشندلانه ی آن بر ضعف لفظ آن سرپوش می گذارد، بخصوص که زبان پارسی، زبان اصلی او نیست.

از اینجا به پاره یی تناقضات و جمع اضداد در وجود و شخصیت اقبال می توان آشنا شد. وی با آنکه زندگانی جوانی و دوران منش ساز خود را در غرب بسر برده، گرایشی عجیب به خصایص شرقی و افکار و فلسفه و سنن آنها - چیزی که غریبه ها به آن *Sajest Oriental* می گویند - دارد.

در رساله ی «سیر فلسفه در ایران» و در آخرین اثر فلسفی خود که به نام «احیای فکر دینی در اسلام» اخیراً به فارسی برگردانیده شده، اقبال از یک طرف دستخوش تمایلات باطنی و «هندی» خود به حرکت روح و

---

۱- از مقدمه ی کتاب احیای فکر دینی در اسلام.

ن مجرد و انسان معنوی توجه دارد و از این روشیوهی عرفا و متصوفهی  
 نمی را برای ترجمان پدیده های جهان و جهان شناسی رساتر می داند  
 سنگها از منش علمی مغربزمین بدور است و از طرف دیگر، تحت تأثیر  
 تحلیل علمی و تجربی اروپایی و متدلوژی آنها در روانشناسی و فیزیک  
 . مفاهیم معنوی شرقی یا عرفانی و قرآنی را می کوشد تا با ابزار آنها  
 بیج کند و تحت تأثیر همین سبک، بیشتر از هر کس به آراء متکلمان و  
 کلام و سروسامان دادن به آن، می پردازد؛ با آنکه شاید دارندگان  
 آراء در چنین سطحی نمی اندیشیده اند.

برو بهمرفته، این شیوهی اقبال که رنگ غربزدگی ندارد، در  
 حال خامی، برای تلفیق و آشتی دادن میان فکر شرقی و غربی - تا آنجا  
 ممکن است - بی اثر نمی باشد.

اقبال با فلسفه ی اسلامی (به معنای واقعی آن) چندان آشنا نیست  
 نند غریبان و ناشیانه از دریچه ی افکار غزالی یا ابن رشد یا ابن حزم  
 ن می نگرد؛ گرچه گاهی نیز از دل عرفای دو آتشه یی چون عراقی و  
 ی و... سردر می آورد.

اقبال در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» - بر اساس دو جنبه ی  
 ملف شرقی و غربی خود، احیای فکر دینی را در اسلام ضروری دانسته  
 طرق پرداختن به آن اشاراتی کرده است. او مصلحت اسلام را در آن  
 بیند که با ینش نوی که بر اثر جهان شناسی، از دیدم ی قانون نسبیت،  
 خاسته، به حقایق دینی و فلسفی بنکریم و در خدا شناسی و جهان بینی  
 نمی خود نو سازی کنیم.

اقبال برای شناخت کامل حقیقت، «تجربه» را لازم می داند،

تجربه‌ی متناسب با آن حقایق یعنی از راه نه از راه آزمایشگاهها البته در جنب تجربه‌ی باطنی، از ظاهر طبیعت نیز نباید بدور ماند و ایم دوازده‌شاخ حقایق را - که امروز رنگ غربی دارند - خاص اسلام می‌داند و نشان می‌دهد که بنیانگذاران تجربه در اروپا (بیکن‌ها و امثال آنها) شاگردان مکتب اسلام در اندلس و کشورهای عرب بوده‌اند و میراد اسلام را به مغرب زمین برده‌اند.

اقبال تحت تأثیر روانشناسی و فلسفه‌ی آلمانی (فروید و هگل)؛ مفهوم «من» (Ego) و تطبیق آن با يك «مطلق جوال» در جهان زیبا تکیه می‌کند و آنرا «من مطلق» می‌نامد، ولی نه به آن معنا که خدا را به صورتی انسانی تصور نماید؛ - و شاید ناخودآگاه و با بینشی فلسفی - به مفهوم «انسان کبیر» در فلسفه و عرفان اسلامی نزدیک می‌گردد.

اقبال در جذبه و تجاذب دو «من» یا «خود» - یکی بشری و محدود و دیگری واحد و مطلق - و ارتباط و اتصال بین آن دو، به خیلی از حقایق و معارف اسلامی و حتی مسأله‌ی «وحی» نزدیک می‌گردد و جمله‌ی «الطرق الی الله بعدد انفس الخلق» را به یاد ما می‌آورد.

## اوگوست کنت

اوگوست کنت Auguste Comte . فیلسوف فرانسوی (۱۷۹۸-۱۸۵۷) ، واضع مکتب تحقیقی یا وضعی ( Positivisme ) .  
در هیجده سالگی در ریاضیات به مقام استادی رسید؛ و در بیست و هشت  
لگی به نشر عقیده و مکتب فلسفی خود پرداخت .  
کنت ، مراحل معرفت را سه مرحله‌ی اساسی می‌داند و آنرا در  
حله‌ی خدا شناسی ( Théologic ) و مرحله‌ی ماوراء طبیعی  
( metaphysique ) و مرحله‌ی علمی یا تحقیقی ( Scientific ) یا ( Positive )  
صور می‌کند .

۱- مرحله‌ی خداشناسی - همان مرحله‌ی آغاز آشنایی بشر با  
ان اطراف خود و طبیعت و کاینات است و بشر از تماس با اشیاء و اشخاص  
رجی آنها را رفته رفته به اشیاء یا اشخاص ماوراء طبیعی نسبت می‌دهد  
پس در مرحله‌ی تکاملی به یک مبدأ غیبی .

۲- مرحله‌ی ماوراء طبیعی - ( یا فلسفی ) که با استدلال و یاری  
- ته‌خیل- جریانات و حوادث و پدیده‌های طبیعت را به علتی فاعله  
تند می‌دارد و پس از تجرید امور به همان مبدأ غیبی ( ولی به کمک

رابطه‌ی علیت) می‌رسد.

۳- مرحله‌ی علمی یا تحقیقی- مرحله‌ی شروع به مشاهده‌ی علم و «تجربه» است و این تجربه، تخیل و استدلال را محدود می‌کند، و چو تجربه موضوع حسی می‌خواهد پس موضوع تخیل یا استدلال باید محسوس باشد تا وجود آن محقق باشد. دربارهی وجود خداوند نفس معتقد بود که اینها چون مجردند آنها را انکار نباید کرد ولی چون راهی به اثبات و حصر آن نداریم نباید مورد بحث قرار دهیم. این مکتب را به مناسب حسگرایب آن «تحقیقی» و چون امور اثبات شده را می‌پذیرد «اثباتی» یا «وضع‌ی» نامیده‌اند.

اگوست کنت براساس این مراحل فلسفه‌ی اعتقادی خود، به‌ایر نتیجه رسید که عقل مرحله‌ی چهارمی دارد و در آن مرحله نه از استدلال و نه از تجربه بلکه فقط از وجدان و «دل» پیروی خواهد کرد و با «عشق» جای «عقل» را بگیرد و «مذهب» به رهبری عقل بپردازد. و چو مذهبی بایست و رهبری، دل را شاید، و دل جز به سوی یک دلبر نمی‌رود پس براساس فلسفه‌ی تحقیقی، یک «وجود» و آن «انسانیت» است که باید بدستش شود نه به معنای نماز و کرنش، بلکه با به کمال غایی رساندن او و خدمت به نوع.

وی معتقد بود که زنان را نباید گذاشت به سیاست بپردازند زیرا که زیانمند است و سعادت آنها در آنست که انسان شایسته بسازند.

اگوست کنت بقدری در فلسفه‌ی خود پیش رفت که خود را پیغمبر آئین انسان دوستی (humanisme) دانست و برای بزرگداشت انسانا معبدی برپا نمود و در این قبیل بحدی رسید که کارهایش را ناشی از

نون دانستند .

وی پشت پا به مذهب ( به معنای کانولیک ) زده بود و با آن مخالف  
د ولی خود او همان تشریفات کانولیک را به نام آئین انسانیت از نو به پا  
د و به گفته ی برخی: « مسیحیت را کلاه علم بر سر گذاشت » .



## فیخته

یوحنا گتلیب فیخته (فیشته) (Johann Gottlieb Fichte) فیلسوف آلمانی (۱۷۶۲-۱۸۱۴) در کودکی غازچرانی می کرد<sup>۱</sup>. والدین پرهیزکار وی را با کلیسیا آشنا کردند و تحصیلات خود را در الاهیات، در کلیسیا رانید. بعدها تعلیمات او را برضد دین شناختند. آثار فلسفی و فکری را اروپا او را معروف ساخت.

وی دنباله روانت فیلسوف آلمانی است و معرفت انسان را محصول اومی داند. به عقیده ی فیخته، وقتی شخص به خود می پردازد و جود خود پی می برد، در حقیقت، از موجود نامعین، پاره یی به نام «من» گرفته و به آن صراحت و تشخیص داده است. این «من» که خود هم ل و هم معقول است (یعنی هم درك می کند و هم درك می شود)، حقیقت د.

اما وجود «من» سبب وجود دیگری که ماوراء اوست می شود، ی باقیمانده ی آن موجود نامعین، به نام «نهمن» (non-ego) - یعنی چه که آنسوی وجود من است - و «نهمن» شامل خدا و طبیعت و سایر

---

۱- سیر حکمت در اروپا - محمد علی فروغی.



امور محسوس و معقول می‌گردد و طبعاً حقیقت و استقلال ندارد ، زیرا «من» نمی‌بود «نه‌من» هم نبود، پس «نه‌من» مخلوق ذهن ما است . «نه» شخص است و «نه‌من» شیء . «من» عالم است و معلوم ولی «نه‌من» معلوم است ولی عالم نیست چون چیزی نیست .

وی وجود «من» را *Thése* و «نه‌من» را *Antithése* و نتیجاً حاصله را *Synthése* نامید . این روش کشف حقیقت اشیاء به «رو تضاد» و «دیالکتیک»<sup>۱</sup> (جدل) موسوم است .

به عقیده‌ی فیخته ، با ترکیب دو ضد : «من» و «نه‌من» تضاد از می‌رود و حقیقت «نه‌من» بر «من» روشن می‌شود . پس فیخته در علم به «من» رأیست است و در علم به سایر اشیاء ایده‌آلیست .

## قضا و قدر

قضا - چون بدانیم که : هیچ معلولی بدون علت در نظام هستی به وجود نمی آید و بدانیم که هر علت، هنگامی مؤثر و فعال - و به اصطلاح «تامه» - است که تمام خرده علت ها ، یا به اصطلاح فلسفه، تمام «اجزاء علت» آن که عبارتند از: مقتضی - عدم مانع - شرط - معد، وجود داشته و حاضر به خدمت باشند ، معنای «قضا» معلوم می شود ، زیرا با بودن تمام خرده علت ها ، یعنی با تحقق علت تامه ، وجود «معلول» ، حتمی و به - اصطلاح «جبری» و «ضروری» و «واجب» است و نشدنش محال ، و این ضرورت طبیعی و عقلی را قرآن «قضا» نامیده است :

«و اذا قضی امرًا فانما یقول له کن فیکون»

«قضای خدا حتمی است» یعنی : پس از تحقق تمام اسباب و علل و مقدمات هستی يك چیز (که یکی از آن مقدمات اراده و عمل خود انسان است ) ، کار نشد ندارد ...

یعنی مجموعه ی موجبات و خصوصیاتى که مرزهای وجود  
يك چیز محسوب می شوند و «حد» او هستند و به اصطلاح به آن: قدر

۱- سوره ی بقره آیه ی ۱۱۷ و آل عمران آیه ی ۴۷ و غافر آیه ی ۴۸.

«تشخص» می‌دهند که زمان و مکان مثلاً درمختصات دایمی آن می‌باشند. این مجموعه را بصورت «قالب» می‌توان تصور کرد که هر چیزی برای خود دارد. تا آن قالب یا «حدود طبیعی» تمام و موجود نشود، آن چیز کامل نشده و به وجود نخواهد آمد و «قدر هر چیز به دست خداست» یعنی، اندازه‌ی هر چیز را - هر پدیده و هر رویداده - را خداوند با حکمت کامل خود معین فرموده و ما آنرا به نام قوانین طبیعی جهان می‌شناسیم و هرگز از آن تخلف نخواهد کرد:

«انا كل شيء خلقناه بقدر»<sup>۱</sup>

میان قضا و قدر واقعی در قرآن و آنچه ما مردم بفعلت به آن اعتقاد داریم، فرسنگها فاصله است. این بینش مردم را به عزم و عمل وادار می‌سازد و بینشی که مسلمانان امروز دارند، به سستی و ناامیدی و تنبلی<sup>۲</sup>.

---

۱ - سوره‌ی قمر آیه‌ی ۴۹.

۲ - برای اطلاع بیشتر به مفهوم قضا و قدر به کتاب دین و دین باوری  
 ۲۱۸ از نگارنده رجوع شود.

چرخ با این اختران نغز، بس زیباستی  
صورتی در زیر دارد، آنچه در بالاستی \*

## مثل افلاطونی

به عقیده افلاطون، موجودات عالم حس (که ما آنها را با حواس  
تود درك می‌کنیم) از حقیقت بهره‌ی ندارند؛ آنها سایه‌هایی هستند از  
اقعیت‌هایی «عقلی» که بر فراز جهان، وجود و حقیقت دارند و با حواس  
ا درك نمی‌شوند بلکه تنها عقل است که می‌تواند آنها را دریابد.  
افلاطون این موجودات عقلی و حقیقی را - که اشیاء دگر سایه  
نمودار آنها هستند - Ideas یا «مثل» (نمونه‌های برتر و ما "روانی تندیس"  
سیم) می‌نامید و معتقد بود که دایمی و باقی و لایتغیر و دور از قید زمان  
مکان می‌باشند. انسانها به نظر افلاطون يك نمونه و نماد واقعی و يك صورت  
استین و حقیقی دارند و همچنین درختها و سایر موجودات، از جماد گرفته  
نبات و حیوان و انسان و حتی صفات، مانند عدالت و شرافت و شجاعت  
.. هر يك، يك نمودار راستین و حقیقی به نام مثل (جمع مثال) برای خود در  
سمان دارند.

افلاطون این نظریه را بصورت تشبیهی بیان می‌کرد که به عنوان

---

\* میرفندرسکی.

«غار افلاطون» معروف شده است. وی می گفت: انسانها در حکم اسیرانی هستند که در غاری پشت به روشنایی و روبه دیوار بسته شده باشند و در بیرون غار اشخاصی در رفت و آمد، بطوری که سایه های آنها روی دیوار بیفتد، این اسیران که هرگز بیرون غار و پشت سر خود را ندیده اند بطور قطع آن سایه ها را موجوداتی راستین خواهند پنداشت و حق دارند ولی این اسیران هنگامی به اشتباه خود واقف خواهند شد که از بند رها شوند و به روشنی بیایند و اشخاص واقعی را ببینند.

افلاطون، «معلوم» و «متعلق شایسته برای علم خدا» را «همین» (مثل) می دانست، نه موجودات جهان را که متبدل و فانی هستند و شایسته ی علم خدا نمی دانست که به کثرات این جهان تعلق گیرد.

در پیرو این نظریه، افلاطون معتقد بود که روح بشر پیش از آنکه وارد بدن انسان شود با این مثل فرازمند، دمخور و آشنا بوده، پس در حقیقت روح بشر بر همه چیز «دانا» است ولی پس از اسارت در قفس تن، معلومات دیرینه ی خود را از یاد می برد. اما بتدریج و با تعلم و تعلیم دوبار می تواند خاطرات و معلومات قبلی خود را به یاد آورد، بنابر این هیچکس بسا آموزش از ندانستن به دانستن نمی رسد بلکه آموزش، فقط یادآور دانشهای گذشته و فراموش شده است.

افلاطون در میان این «مثل» يك رابطه ی تسلسل با مراتب قایل است و انتهای این سلسله مراتب را به يك مثال «برترین» که آفریدگار همه «مثل» است - و گاهی به مثال خیر یا جمال اعلا از آن تعبیر نموده - چون تمام کمالات و زیبایی ها را از آن صادر شده می داند، پس خود آرزو مثال برترین را دارای تمام آن کمالات و زیبایی ها، یعنی زیبای زیبا یان

ض کرده است .

به عقیده افلاطون این «مثل» نسبت به افراد مادی خود تدبیر و سرفی همچون تدبیر روان در تن دارند و اشرافی همانند نقطه‌ی رأس در خروج نسبت به نقاط قاعده‌ی آن .

اثر این نظریه در فلسفه بسیار عمیق بوده و حتی در فلسفه‌ی اسلامی و یعی نیز ریشه دو انیده است غایت آنکه افلاطون مثل را تعبیری از «علم خدا» می‌دانست و اینها «صور قضا» که چندان با نظر افلاطون متغایر نیست .



## مسیحیت

دوران نبوت عیسی - علیه السلام - ، که پاك، زاد و پاك به خدای خود پیوست ، کوتاه بود و در تمام مدت تبلیغ رسالت خود، جز عده‌ی کمی ماهیگیر بی‌نوا ، به‌گرد خود نیافت. یهودیان ثروتمند و کینه‌توز ، از تمام نیروهای خود برای محو عیسی و مؤمنین به او، کمک گرفتند . پلوس - یا پل - یکی از آن یهودیانی بود که از روی ارادت مدتها از عمر خود را به دشمنی با عیسا و طرفدارانش گذرانده بود و با اظهار قبول مسیحیت ناگهانی، تدریجاً از سران و سردمداران آن‌شد و بعد با وارد کردن دغتهای فراوان، مسیحیت را از آنچه بود و عیسی آورده بود ، فرسنگها دور برد و انتقام خود را گرفت.

در لابلای قرن‌ها و در میان مسیحیان روشنفکر و کشیشان نواندیش، ناهی افرادی یافت می‌شدند که از منحرف و ناطبیعی بودن این آئین و باهت نداشتن آن به دینی آسمانی ، رنج می‌بردند و صدای خود را اعتراض بلند می‌کردند و گاهی گروهی را به‌گرد خود گرد می‌آوردند . بدین ترتیب بود که تاکنون صدها مذهب از مسیحیت منشعب گردیده و بسیاری از آنها هنوز در دنیا زنده‌اند و طرفدار دارند.



«آریوس» از نخستین معترضین به عقیده‌ی سه‌گانه‌پرستی مسیحیت بود و بشدت با کلیسیا به مبارزه پرداخت و از اعتقاد به یکتا پرستی خود به دفاع برخاست و چون کلیسیا راهی برای دفع او نداشت در مجمع کشیشان بزرگ در نیقیه (نیکایا) نزدیک قسطنطنیه، پس از محاکمه، او را محکوم به کفر و زندقه کردند و قطعنامه‌ی مبنی بر کفر آریوس و متحد-المآلی برای کشیشان بیرون دادند که در آن این عبارت دیده می‌شد:

«ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق خالق همه چیزهای دیدنی و نادیدنی، و به خداوند واحد، عیسی مسیح، پسر خدا مولود از پدر یگانه، مولودی که از ذات پدر است خدا از خدا (!) نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق (؟) از یک ذات با پدر به وسیله‌ی او همه چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است و او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرده و مجسم شده، انسان گردید و زحمت کشید و روز سوم برخاست و به آسمان صعود کرد، لعنت به کسانی که می‌گویند: او وجود نداشت و از نیستی به وجود آمد و اقرار می‌کنند که وی از ذات یا جنس دیگری است و یا آنکه پسر خدا خلق شده، یا قابل تغییر و تبدیل است...»!

در مسیحیت عقاید و رسوم و سنت‌های مسخره و تشریفات زاید بسیار است که ذیلاً به چند اصل معتبرشان اشاره‌ی می‌کنیم:

خدا در اعتقاد مسیحیان و کلیسیا از یکی بیشتر است،  
و به نظرشان اشکالی هم ندارد،: خدای بزرگ، عیسا

خداشناسی

فرزند اوست، روح القدس یا مریم خدای سوم. در انجیل آمده است:

«خدا پدر عیسا است و عیسا پسر گرامی خداست»<sup>۱</sup>

«نه بلکه خدا همان خود عیسا است. شائول گفت: خداوندان

تو کیستی؟ خداوند گفت من آن عیسا هستم»<sup>۲</sup> و...

«زیرا همگنی شما به وسیله‌ی ایمان در مسیح عیسا پسران  
خدا می‌باشید»<sup>۳</sup>.

«اما عیسا، چون تعمید یافت فوراً از آب برآمد و روح خدا را

دید که مثل کبوتری نزول کرده بروی می‌آید آن‌گاه ندایی از

آسمان رسید که: اینست پسر گرامی من که از او خوشنودم»<sup>۴</sup>.

«بنابرین، یکدل و یکزبان خدا و پدر خداوند ما عیسا را

تمجید کنید»<sup>۵</sup>.

«لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که

از زن زاییده شد»<sup>۶</sup>.

مسیحیان برای بالا بردن مقام عیسا او را فرزند خدا دانستند و

نسته یا ندانسته عقیده‌ی توحید را با شرک و سه‌گانه‌پرستی هندی و یونانی

ومی‌به‌هم درآمیختند و عیسا را شریک سلطنت خدا و او را جورکش

دم شناختند.

---

۱- انجیل یوحنا. باب هفدهم.

۲- رساله‌ی اعمال رسولان. باب ۹ آیه‌ی ۶.

۳- غلاطیان باب ۳ آیه‌ی ۲۷.

۴- انجیل متی فصل ۳ آیه‌ی ۱۶.

۵- رساله‌ی رومیان باب ۱۵ آیه‌ی ۷.

۶- رساله‌ی غلاطیان باب ۴ آیه‌ی ۴.

سه گانه پرستی در مصر بصورت پرستش : اوزیریس - ایزیس  
 هوروس بود و در هند بصورت پرستش : برهما - ویشنو و شیوا و در یونا  
 پرستش : ژوپیتر و ژونون و مینرو .. و در روم : ژئوس - هرا و آتنه.<sup>۱</sup>  
 می گویند : عیسا خود را فدا کرد تا بندگان را از گناه  
 عیسی فدیة  
 رهایی بخشد...! به عقیده ی مسیحیان ، يك پیامبر که د  
 عین حال خدا و پسر خدا نیز هست ، قدم به زمین می گذارد و تن به کشتی  
 می دهد تا امت او احتیاج به عبادت و عمل صالح نداشته باشند ! تمام ادیان  
 آسمانی و حتی مکاتب اخلاقی و فلسفی برای آن آمدند تا بشر را ، که خو  
 حیوانی در سردارد ، به وسیله ی تعلیمات خود تحت قاعده و نظم در بیاورند  
 و تربیت کنند و به وسیله ی کردار نیک و برنامه های دینی آسمانی آنها ر  
 به سعادت ، نزدیک سازند ولی مسیحیت با تمام تعلیمات اخلاقی بی اساس  
 خود ، مردم را در ارتکاب هر گونه گناه و عمل زشت حیوانی آزاد می گذارد  
 زیرا که مسیح ، گناه او را تحمل کرده است ! این نیز یکی از تعلیمات و  
 جنایتهای پولس بود که در مسیحیت وارد کرد . وی در رساله ی  
 غلاطیان نوشته :

«مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت  
 شد» و<sup>۲</sup>.

«قبل از آمدن ایمان زیر شریعت نگاه داشته بودیم ... پس  
 شریعت لای ما شد» و<sup>۳</sup>.

---

Athéné - Héra - Zeus - Minerve - Junon - Jupiter-1

۲- رساله ی غلاطیان باب ۳ آیه ی ۱۳.

۳- غلاطیان آیه ی ۲۳.

« دیگر عمل به شریعت و دستورهای آسمانی برای ما لزومی ندارد »<sup>۱</sup>.

شاء ربانی  
تهی دست بودن کلیسیا از سرمایه‌ی تعلیمات صحیح مذهبی، آنان را به انجام تشریفات و مراسم مذهبی که در بین حال حس لذتخواهی و عیاشی آنها و مردم را نیز ارضا کند، وادار کرد. یکی از آن مراسم، رسم نان و شراب است که در سالروز مصلوب و شسته شدن مسیح ( با آنکه هرگز کشته نشد) انجام می‌شود. ابتدا نان طیری را پدر واقعاً روحانی با ظرف شراب میان صف مؤمنین می‌برد پس از خواندن اذکار و اورادی بچه‌گولزن، نخست به نان فطیر دست‌پخت انوای محل یا کلفت خانه، سجده می‌کند - زیرا معتقد است که با اوراد اذکار او، نان، تبدیل به تن مسیح می‌شود و شراب تبدیل به خون او - سپس آنرا بین حاضرین تقسیم می‌کند و مؤمنین، بدن مسیح را می‌خورند خون او را سرمی‌کشند.

واز همین قبیل است مراسم جشن کریسمس و عیاشیهای بالمناسبه به نام مقدس عیسا (ع) وارضای حس شهوترانی خود در شب‌های ژانویه می‌شود و طرفه‌تر آنکه در کشورها - کشور نیمه‌اسلامی ایران - به وسیله‌ی بده‌بی خود باخته‌ی غرب و بی هدف، خیلی بهتر و کاملتر آن انجام می‌شود. گناه بخشی کلیسیا و اولیای زرنگ آن برای جلب مشتریهای فراری هشت فروشی و متواری، دست به همه‌گونه وسایط زدند... یکی از گناه، بخشش گناهان مردم بود و فروش بهشت و جهنم دکان دیگر...

۱- رساله‌ی پولس به افسسیان باب ۲ آیه‌ی ۱۵.

مؤمنین با اطمینان خاطر گناهی می کردند و فردا یا سرفروست با کشیش محله در میان می گذاشتند و در مقابل مبلغی یا چیز دیگر ... از لوث گناه خود پاك و برای گناه دیگر آماده می شدند.

ادیان و مکاتب اخلاقی جهان مردم را از گناه بازمی دارند و مسیحیت به این وسیله گناه را چیزی آسان و گذرا و قابل بخشودگی نشان می دهد و برای تحکیم مبانی «اصل بی گناهی» و اطمینان خاطر مشتریان محترم، بهشت را قطعات بزرگ و کوچک و باسند و بنچاق رسمی و مهر و امضا شده، در مقابل وجهی قابل یا ناقابل به فروش می رساند ... و بالاخره يك نفر هم پیدا شده که با اصرار خود و طبق سند رسمی، این بار «جهنم» را از آنها بخرد و بعد به مردم اعلان کرده دیگر احتیاج به خرید بهشت ندارید زیرا جهنم از امروز ملك شخصی من است و کسی را در آن راه نخواهم داد!

همانطور که دیدیم در عشاء ربانی، شراب به افتخار ترویج شراب «خون عیسا» شدن می رسد و به حکم وجوب شرعی، به داخل شکم مؤمنین می رود. خود عیسا هم در انجیل و کتب مقدسه شان معجزه‌ی «شراب سازی» دارد. یوحنا در انجیل خود، از مجلس عروسی در شهر جلیل یاد می کند که عیسا و شاگردانش را به آن دعوت کرده بودند و چون شراب تمام شده بود، عیسا باذن الله تعالی حوض را پر شراب می سازد، بهتر از شرابی که در اول مجلس بوده و به همین سبب سروصدای اعتراض رئیس آن مجلس را از این اختلاف شرابها درمی آورد!

درجا‌های دیگر نیز به پیغمبرانی چون نوح و لوط نسبت شراب‌خواری  
می‌دهد.<sup>۱</sup> با آنکه در جای دیگر همان کتب<sup>۲</sup> دستور صریح و شدید خداوند  
به نهی هارون از نوشیدن شراب را دیده و خوانده‌اند .

- 
- ۱- سفر پیدایش باب نهم آیه ۲۱-۲۶ و باب نوزدهم آیه ۳۰-۳۸.  
۲- سفر لاویان باب ده آیه هشت و یازده و اشعیا نبی باب پنج آیه  
یازده و باب بیست و هشت آیه هفت.



## (ملت)

صرف نظر از مواردی که ملت به معنای مردم به کار رفته است ، در اصطلاحات حقوقی و سیاسی معاصر ، این کلمه به گروهی از مردم لاق می شود که در يك واحد جغرافیایی و به سبب اشتراك در يك یا چند مل از عوامل زیر : زبان ، نژاد ، مذهب ، وضع خاص جغرافیایی ، صادی یا تمدن و فرهنگ و سوابق تاریخی یا اهداف و منافع مشترك ، د هم آمده و اجتماعی تشکیل داده باشند و در قلمروی زندگی و حکومت کنند .

این تعریف بیشتر به مکاتب غربی یا دنیای آزاد بستگی دارد و تب سوسیالیستی و اصحاب ایده ثلورژیهای مشابه ، که از «حکومت ملی» ابق بدی دارند و از لفظ ملی و ملت بیمناك هستند ، بیشتر به جای آن مانی مانند «مردم ، خلق ، توده» را به کار می برید .

معیار مجتمع ملی نمی تواند زبان یا سابقه ی تاریخی یا وضع رافیایی و یا نژاد باشد ، زیرا موارد نقض فراوان دارد ، ملتهای بسیاری تند هم زبان ولی ناهمدل و بعکس «بسا هند و ترك هم زبان» . همچنین تهایی که با اشتراك در تاریخ و تمدن - چون ملل شبه قاره ی هند -



هستند که امروز بصورت ملت های جداگانه در کنار هم قلمروهای جداگانه ساخته اند .

همچنین وضع «جغرافیایی» هرگز دلیل بر ملیت نمی تواند با زیرا نمونه ی بارز آن در خاور دور و نقاط دیگر، امروز مشهود ما است از همه ی اینهاست تر، مسأله ی «وحدت نژاد» است که ملل یهودی، مذهب، آنرا وسیله ی سیاسی خود قرار داده اند یا بنا به معروف تاریخ، حکومت رایش آلمان و پیروان مکتب «گوبینو»، یا اعراب جاهلیت (که جز خود «عجم» می نامیدند) و یا یونانیهای باستانی (که غیر یونانی را «بر» یعنی وحشی می دانستند) آنرا در ایده ثلوثی خود گنجانیده بودند . زیرا از مسلمات علم است که : اولاً- امروز نژادی دست نخورده و به نیامیخته وجود ندارد. ثانیاً- علم مسلم ساخته که انسان، ریشه ی و- نژادی دارد و خصوصیات فعلی انسان ها به حسب عوامل طبیعی و جغرافیا و شیمیایی محیط خود به وجود آمده و به مرور زمان های طولانی، نسلها رنگها و شکلهای دیگر مبدل شده است .

پس اشتراك نژاد و سرزمین و زبان و فرهنگ و تمدن، نمی تواند عنصر اصلی ملیت باشند . مذهب نیز به آن معنا که در اروپا و بطور کلی، سیستم سرمایه داری از آن بهره برداری می شود مانند عوامل پیشین، ملیت نقشی ندارد .

ملت ( Nation ) عبارت است از مجموعه ی که آزمائشهای مشترك ایده ثلوثی واحد یا نزدیک، آنها را در سرزمینشان مجتمع نموده باشد . ملت گرچه لفظی عربی است ولی به این معنی که مصطلح ما را به کار نمی رود، راه پیامبران را «ملت» می گویند و به جای ملت مراد

nation کلمه‌ی «شعب» استعمال می‌شود.

این کلمه در صدر مشروطه و مشروطه‌خواهی (که از روح حماسی اسلام علیه ستمگران و در دفاع از رنجبران و ستمکشان و برای واژگون کردن حکومت استبدادی برخاسته بود) لفظی به جای «مردم مسلمان» به کار میرفت و نماینده‌ی مشروطه‌خواهی و انقلاب می‌بود تا بتدریج مرادف «شعب» و «ناسیون» در فرهنگ لغات فارسی وارد گردید.

از ملت به این معنا در قرآن به «امت» تعبیر شده. امت در لغت، جماعت و گروه است و در اصطلاح جماعتی که بر اساس ایده‌ئولوژی و جهان‌بینی است نه نژاد و زبان و به همین دلیل مفهوم «امت» را در اسلام نمی‌توان مرادف، ناسیون، که مکاتبی چون ناسیونالیسم و راسیسم دارد، دانست، بلکه مفهومی همگانی و جهانی در آن نهفته است که آنرا انتر ناسیونالیست و ماوراء مرزها و اقلیم‌ها و نژادها و تمدن‌های سازد. مفهومی خاص بشریت و «انسان»، نه یک قوم و یک سرزمین.

انتر ناسیونالیسم اسلام را در جهان‌بینی آن باید جستجو کرد و جهان‌بینی اسلام مبتنی بر پایه‌ی «مونیسم» و یکتاگرایی است. جهان یک واحد است که با اراده‌ی واحد آفریده شده و خدا یکتا و بی‌شریک و توانا و دانا و دادگر و ازلی و ابدی و از هر نقضی مبرا است.

انسانیت یک واحد است و حکم یک «تن» را دارد که روح آن «عقیده»‌ی اوست :

---

۱- «و ارواحهم من روح واحد». (حدیث)

«ان هذه امتكم امة واحدة وانار بكم فاتقون»<sup>۱</sup>  
 «مثل المؤمنین فی توأدهم وتعاطفهم و تراحمهم کالجسد الواحد، اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمى» المؤمن اخو المؤمن، کالجسد الواحد، ان اشتكى شيئاً منه وجد الم ذلك فی سائر جسده  
 «وارواحهما من روح واحدة» (۲)

«المؤمن للمؤمن کالبنيان المرصوص يشد بعضه بعضاً»  
 «المؤمنون اخوة یسعی بذمتهم ادناهم وهم ید علی من سواهم»

«لا یؤمن احدکم حتی یحب لایخیه ما یحب لنفسه»

اندام و تن این انسان (جسد او) از لحاظ استواری و استحکام مانند حصار فولادین (بنیان مرصوص) است که مدافع افراد جامعه‌ی درون خود است و پیوستگی و همبستگی باندازه‌ی بی‌شدید است که ناراحتی یکی از سلولهای این جامعه در بقیه‌ی سلولها و اندامهای جامعه اثر ناگواری گذارد و به همین دلیل در برابر ناملایمات، همگام و هم‌رزم، به دفاع از دشمنان بر می‌خیزد «او هم ید علی من سواهم».

پیدا است که تمام علل «پراکنده ساز» در این ایده‌ئولوژی، مردودند، چه مربوط به جغرافیا و اقلیم یا زبان و سابقه‌ی فرهنگی و تاریخی یا بزرگ و نژاد و نسب باشد. طبقه (کلاس) و امتیاز اجتماعی، جز از راه «عمل» و «تقوا» میسر نیست. عمل در صراط مستقیم همان که راه طبیعت و ضامن سعادت است و تقوا و خودداری و پرهیزکاری از اموری که نسبت به این «صراط»، بیراهه محسوب شده‌اند ... و بر فراز این هر دو ... «عقیده» .. که روح عمل و تقواست.

(۱) سوره‌ی انبیاء آیه ۹۳ همانا امت شما امت واحد است و من

پرودگار شما، پس تقوی پیشه کنید.

(۲) مومنان در دوستداری و ابراز عاطفه و رحم همچون یک اندامند ←

## (نیچه)

فردریک نیچه (Friedrick Nietzsche) (۱۸۴۴-۱۹۰۰). والدین شیش و پروتستان بودند. تحصیلات خود را در کلیسیا به پایان رساند. مان، سبب اعراض او از مسیحیت شد. در دانشگاه بال (کشور سوئیس) ستادی پرداخت. کتاب معروف او: «چنین گفت زردشت» است. تر عمر خود را به بیماری و نقاهت گذرانید و آثار روانی آن در منش و فهی او نمودار است.

نیچه در فلسفه‌ی خود از چیزی به عنوان «ابر مرد» یا مرد برتر (Superman) یاد کرده است. به نظر او «ابر مرد» کسی است که بر لایمات زندگی و بدبختی هاورنجا پیروز شود، یعنی بخواهد که پیروز و با اراده‌ی خود از نیکی و بدی بگذرد، نیرومند باشد و از خطر اسد؛ امیال خود را به ثمر برساند، سروری کند. «عشق»، به نظر او برای کامجویی و تولید نسل نیست.

نیچه از عیسی و مسیحیت بیزار بود و می گفت عیسی خود یهودی و یهودیان وقتی قدرت دارند، از هیچ ستم و بی عدالتی فروگذار اگر عضوی به رنج اندر شود دیگر اعضا با تب و بی خوابی با او همراهی هند کرد.

مؤمن برادر مؤمن است و همچون یک اندام، که اگر رنجی به رسد در تمام اندام درد آن احساس می گردد. و روح آنان لزیک روح ساخته شده است مؤمن برای مؤمنان همچون بنیادی روئین است که هریک دیگران استحکام می بخشد.

مؤمنان برادرند و پیمان کوچکترینشان نیز بر همه محترم است و مشتند در برابر دیگران. کس از شما ایمان نیاورده است مگر آنکه آنچه را برای خود می خواهد دیگران هم بخواهد. (حدیث از پیامبر)

۱- و به آلمانی: **Übermensch**

نمی‌کنند ولی چون زیر دست شوند ، داد رحم و شفقت می‌زنند، برادری و برابری می‌خواهند و تحمل ستم و زیردستی و فروتنی را تحسین می‌کنند و دنیا دوستی را تقبیح .

می‌گفت : اخلاق مسیحیت اخلاق برده‌گی و بندگی است و مردانگی را می‌کشد و منشأی جز فریبکاری و دروغ ندارد و نتیجه‌ی جز انحطاط و پستی .

نیچه ، خدا پرستی را ناشی از عجز بشر می‌داند زیرا خلاف اعتماد به نفس است .

با تمام اینکه افکار نیچه زائیده‌ی عقده‌های ناشی از محرومیت‌های اوست و نتیجه‌ی طبیعی است باز هم صورت يك فلسفه‌ی جزمی را ندارد بلکه سخنانی شعرگونه و مسجع هستند و اغلب به زبان ادبی و شاعرانه و یا خطایی است و فاقد جنبه‌ی علمی و تربیتی .

محمد خلیفه تونس مؤلف «خطر یهود» نیچه را به موجب برخی نوشته‌های تاریخی یهودی دانسته و می‌گوید در یکی از پروتوکول‌های یهود که قطعنامه‌های مجامع سری آنها بوده چنین آمده است :

«مپندارید که گفتارهای ما بوج وواهی است و پیروزی داروین و کارل مارکس و نیچه را بشکرید که از پیش آنها آماده ساخته بودیم و آثار بدآموزی آنها را از راه علوم در فکر گویم (غیر-یهود) بزودی هویدا خواهید دید ...»

و در پاورقی نوشته است که «نیچه در کتاب خود : «آنسوی خوبی و بدی» می‌گوید :

فلسفه‌ی یهودی کمونیسم مارکس باید عالمگیر شود و دولت

روسیه را دولتی که پذیرای آن فلسفه است ، معرفی می کند و  
با آنکه کسی تصور چنین چیزی را نداشت ، پیشگویی او جامه ی  
وقوع پوشید و روسیه به دست یهودیان تسلیم کمونیسم گردید.  
به نظر من ، یهودی بودن داروین بعید به نظر می رسد . ممکن  
ست این سخن آنان از قبیل ادعاهای بهائیان باشد که احتیاطاً (۱) افراد  
رشناس کشوری و لشکری را به زور به خود می چسبانند و در هر نقطه ی دنیا  
جلی معنون بیاوند داغ بهائیت براو می نهند .



## (هگل)

جورج ویلهلم فردریش هگل (George Wilhelm Friedrich Hegel) پس از کانت بزرگترین فیلسوف آلمان است. با شلینگ و فیخته دو فیلسوف دیگر آلمان معاصر و همدم بود، گرچه شلینگ با آنکه از لحاظ سن پنج سال کوچکتر از هگل بود، از لحاظ فضل و اندیشه بر هگل برتری داشت ولی این برتری دوام زیادی نیاورد.

هگل در ۱۸۰۱ به شهر «ینا» سفر کرد و پس از دو سال به استادی دانشگاه آن شهر منصوب شد و به پرداختن و ساختن افکار فلسفی خود مشغول شد و دیری نگذشت که با تألیف کتاب «پدیده شناسی روح» فلسفه‌ی خاص خود را ارائه کرد و به مخالفت با مبانی شلینگ پرداخت و اصول فلسفه‌ی او را نزد فلاسفه گردید و مدتی پس از آن در شهر «هایدلبرگ» کرسی استادی یافت و بالاخره به استادی دانشگاه برلن دعوت شد و بر مسند فیخته - که بدرود حیات گفته بود - تکیه زد.

هگل در تمام این دوران به تألیف و معرفی و ارائه‌ی آراء و فلسفه‌ی خود مشغول بود. فلسفه‌ی او پیچیده و نوشته‌های او مقلق است که خود او می‌گفته که «فلسفه‌ی مرا فقط يك نفر فهمید و او هم نفهمید»!



هگل پایه گذار ایدئالیسم علنی یا برون ذاتی (Objective-Idéa lisme) است و ایدئالیسم ذهنی یا درون ذاتی (Subjective Idéalisme) کانت و مذهب لاادری او را رد کرد، و منطق دیالکتیک را تأسیس کرد؛ به عقیده‌ی او استكمال هر اندیشه (و هر پدیده) از راه ضد خود است، چه در قدم اول و مرحله‌ی ابتدایی خود باشد و چه در مراحل بالاتر. «خود» یا «من»، بدون نسبت و اضافه به چیز دیگر، فاقد «وجود» است و وجود «حد» اوست، و پس از آنکه به حد خود رسید (و به قول قدمای ما: «الشیء اذا جاوز حده ! انعكس ضده»). به ضد خود یعنی چیزی که «من» یا «خود» نیست و او به «نه من» یا «نه خود» (non-ego) تعبیر می‌کند، تبدیل می‌شود، یعنی ضد خود را می‌سازد و می‌یابد و نتیجه‌ی این تضاد، تکامل «خود» و پدید آمدن حالت جمع و آشتی میان دوزد است.

این جدال نه فقط در فکر صادق است بلکه در تمام جهان قانونی جاری و معتبر است. منطق دیالکتیکی هگل معلول تضادهایی است که در طی زندگانی خود با آن‌ها روبه‌رو بوده. هگل با طرح دیالکتیک، پیوستگی پدیده‌ها و رویدادهای جهان را ثابت نمود و از این راه به وحدت جهان نزدیک شد.

در نظر هگل این واحد (جهان) يك مطلق و کلی است و انسان و عقل او که جزئی از این دستگاه واحد و نهایت است، هر آنچه را درك کند، «واقع» است و واقع باید در عقل انسان محقق شود.

«مطلق» هگل، يك مطلق واقعی و خارجی است و لازمه‌ی تفوق بر زمان و مکان، که در غیر مطلق وجود ندارد، و مطلقاً انتزاعی و فرضی نمی‌باشد. این مطلق، روح جهان است و ادیان، آنرا «خدا» می‌گویند،

نقل، آن «روح» خود را به شکل «طبیعت» به ما نشان می دهد که تاریخ  
 امعه و افراد، اجزاء آن هستند. این اجزاء جهان، دارای جریانی  
 لکنیکی هستند که آنها را به سوی کمال غایی و سنتز نهایی - یعنی خدا -  
 راند.

به نظر هگل «تاریخ» عبارت است از حرکت «روح جهان» به قصد  
 بدین به «خود آگاهی» و دولت غایت حرکت جامعه است که با الهام از  
 ح جهان محقق می گردد.

واقعیت و عقل مناسبات نزدیکی دارند و در نتیجه عقل همان جهان  
 ت: آنچه عقلی است واقعی است و آنچه واقعی است عقلی است ... و  
 ن و خارج همه تجلیات عقلند. به نظر هگل وجود حقیقی و ذاتی آن  
 ودی است که ادراک کلی بشود. پس وجودات جزئی گرچه وجود خارجی  
 ند ولی وجودشان بالذات و مستقل نیست، بلکه بالعرض و بالواسطه  
 ع بر وجود کلی خود می باشد. به عبارت دیگر: وجود «معقولات» حقیقی  
 ت چون به وجود دیگری بستگی ندارد ولی وجودات خارجی،  
 وودشان اضافی و نسبی است.

هگل می گوید: فهم غیر از عقل است. ادراک «هوهویت» (اینهمانی)  
 امتناع جمع مثلین و جمع نقیضین، مخصوص فهم است ولی در نظر - ر  
 ل، اجتماع دو مفهوم نقیض، محال نیست، زیرا مثلاً امور جزئی و اضافی  
 لم خارج که بد ذهن ما می رسند ما بین خود مناسباتی دارند، یا مثل  
 تند یا ضد یا نقیض که همه ی این نسب مانند فصل یا عرض عام و عرض  
 ص، باعث تشخیص وجود آنها می گردند و بدون آن نسبت ها، اشیاء  
 صل در ذهن چیزی نیستند، حال با حذف همه ی این نسبت ها مانند

آنست که وجود همه‌ی آنها را تبدیل به لاوجود ، (یعنی نقیضشان) کنیم ،  
باشیم ، اول وجودات متشخصه بودند و با سلب تشخص به وجود بی  
بسیط مبدل شدند که در عین وجود ، «لاوجود» است زیرا چیزی  
چیزهای عالم نیست .



مکتب هگل با استقبال فراوان و همانطور با مخالفت‌های بسی  
رو به روشد. کارل مارکس به وسیله‌ی فویرباخ به مکتب هگل (هگلیانی  
آشنا شد. و فلسفه‌ی خود را بر آن بنا نهاد ولی به جای ایدآلیسم او ا  
ماتریالیسم را جانی بخشید .

## (یهود)

نوادگان ابراهیم پیامبر بزرگ و عموزادگان عربهای مستعرب به (اولاد اسماعیل) جنجالی ترین و پرماجراترین ، بدخو و خوش ظاهر ترین ملل و نژادهای دنیا. هیچ قوم و دسته ای باندازه ی بنی اسرائیل پیغمبر نداشته و پیغمبر نیاززدند ؛ به قول یکی از نویسندگان عرب ، کثرت پیامبر در میان آنها بهترین دلیل بر فساد اخلاق و تبهکاری جبلی آنهاست ، زیرا پیامبران خود را می گشتند و به حال اول بازمی گشتند ، بیشتر ماجراهای صدر اسلام و تمام ماجرای عیسی - علیه السلام - زیر سر یهودان بود . وانشناسان اجتماعی می گویند: یهود با تمام پیشرفتهای علمی و تحولاتشان ، هنوز روحی منزوی و اندیشه یی ابتدایی دارند که در طی چندین هزار سال هنوز فرقی نکرده است.

یهود ، توحید خاص ابراهیم - علیه السلام - و سایر پیامبران خدا را مشرک واضح مبدل کردند و خود را نژاد برتر و فرزندان و خویشان خدا دانستند و سایر ملل را نجس .

روح بنی اسرائیل با خرافات آمیخته است و هنوز هم مناسفانه این بوی دروشتن فکران و دانشمندان آنها باضافه ی روح نژادپرستی و دشمنی

با غیر یهود ، وجود دارد .

دانشمندان مذهب یهود، شرحی بر تورات نوشته‌اند به نام «تلمود» که تعلیمات مرموز و خطرناک آن مورد عمل و محور برنامه‌های اجتماعی و سیاسی آنهاست و در قرون اول و دوم پس از میلاد (و تلمود معروف به تلمود عراقی در قرون دوم تا پنجم) نوشته شده است.

یکی از نویسندگان عرب<sup>۱</sup> در کتاب خود «همجیه التعلیم الصهیونیة»

می نویسد :

«مسیحیان جهانیان را به انجیل می خوانند و مسلمانان به قرآن ولی یهود دو کتاب مذهبی دارند : ۱- تورات ، که به آن عمل نمی کنند ۲- تلمود ، که آنرا بر تورات ترجیح می دهند و مخفیانه آنرا می خوانند و می آموزند».

تلمود به معنای (تلمیذ) است و شامل ۶۳ سفر . نویسنده‌ی مزبور

می گوید :

«مسیحیان می گویند خدا «پدر» همگان است و مسلمانان می گویند «خدا»ی عالمیان اما یهود می گویند خدا فقط خدای ما است. تلمود می گوید : «همه‌ی خوبیهای روی زمین از آن بنی اسرائیل است و مسلمان و مسیحی و بت پرست، برای بندگی یهود آفریده شده اند»<sup>۲</sup> و نیز تلمود می گوید : «یهودیان از نسل خدا هستند و دیگران از ارواح ناپاک و فقط، برای بزرگداشت اولاد اسرائیل ، خداوند آنها را به شکل انسان آفریده است».

---

۱- بولس حنا سعاد. صفحه‌ی ۸۶.

۲- صفحه‌ی ۸۷ همجیه التعلیم الصهیونیة .

عقاید یهود درباره‌ی صفات خدا نیز شکفت آور و غم انگیز است .  
مود درباره‌ی خدا می گوید :

«خداوند در کارهای آزاد خود، بی خردی ندارد ولی چون به خشم  
در آید کارهایی کند که نه ارزش دارد و نه وزن و این از آن هنگام  
شد که ستمگران و خوشمکین سوگند یاد کردند که بنی اسرائیل را که  
در روی زمین خوش گذرانیده اند در زندگی جاوید راه ندهند»<sup>۱</sup>.  
تلمود در موارد مختلف می گوید :

«خداوند چون در هر بار بدون دلیل معقولی سوگند یسازد کند  
لازم است به جای آن سوگندی تازه بخورد بدلیل آنکه یکی  
از حکیمان اسرائیلی می گوید: روزی شنیدم خدا فریادمی زد:  
چقدر بد بختم! کیست که مرا از سوگندم نجات دهد؟»<sup>۲</sup>.  
در تلمود است که :

«خود خدا ، علت همه بدیهاست زیرا او خود بود که طبیعت  
پست انسان را آفرید و اوست که انسان را با مقدرات به سوی  
خطا می برد و اوست که یهود را به قبول شریعت وادار ساخت»<sup>۳</sup>.  
«خدا روزها را به دوازده ساعت تقسیم می کند ، در سه ساعت  
نخستین می نشیند و آداب دین می آموزد و در سه ساعت دوم  
پاداش مردم را می دهد و در سه ساعت سوم جهانیان را خوراک  
می دهد و در سه ساعت آخر با «لاویان» فرشته‌ی ماهیها به بازی

---

۱- صفحه‌ی ۱۱۲ همجیه - و 110/2 Traité sanhed,f,

۲- 74/1 b. f. Ttraité Baba,

۳- صفحه‌ی ۱۱۳ همجیه نقل از تلمود f.1.4 Meg Anukh

می بردازد» و می ناشین می افزاید: «خدا در شب تلمود می آموزد»<sup>۱</sup>.  
 «لاویاتن» سیصد قدم بلندی دارد و خدا - بدون احساس جانتگی -  
 در دهان او جا می گیرد! ولی خدا برای آنکه ممسوخ جهان  
 زیاد نشود مادینهی او را از او دور ساخت و کشت و نمک سود  
 کرد و در آسمان برای نیکوکاران نگهداری کرد.

بازی خدا با لاویاتن پس از خرابی معبد اورشلیم تمام شد<sup>۲</sup>.  
 «وازان هنگام مانند گذشته فرصتی برای بازی و رقص خدا  
 یافت نشد. نخستین رقص خدا با حوا بود، پس از آنکه  
 خودش او را آراست و موی سر او را پیراست»<sup>۳</sup>.

«و اما پس از خرابی معبد اورشلیم تاکنون، خدا دست از گریه  
 وزاری بر نداشته زیرا خطایی بزرگ مرتکب شده بود»<sup>۴</sup>.  
 این خطا ضمیر خدا را آزرده تا به جایی که سه چهارم شب را به  
 ناله و غرشی چون غرش شیر سرمی کند و فریاد بر می دارد: «وای  
 بر من که خانه ام را گذاشتم خراب شود و معبدم بسوزد و فرزندانم  
 پراکنده گردند»<sup>۵</sup>.

«وازان هنگام آن خدایی که همه وقت همه جا بود در بخش  
 کوچکی از جهان سرگرم کار خودش، که انسان آنرا در چهار

۱- Traité Aboda Sera. f. 3/2

۲- صفحہ ۱۱۰ همجیه . Traité Baba. b. f. 74. 1/2

۳- نقل از تلمود: Traité Beraeh f. 61

۴- Traité Chagiga f. 5, 2

۵- Traité Berach f. 3, 1

سال می تواند بپیماید»<sup>۱</sup>.

«و چون فرزندان اسرائیل بخواهند از خدا ستایش نمایند گویند:  
«خوشبخت آن پادشاهی است که در خانه اش پرستش شود. و  
پدري که فرزندان خود را در بدبختی رها کند سزاوار کدام  
ستایش است؟»<sup>۲</sup>.

«خداوند از رها کردن بنی اسرائیل و افتاد نشان در بدبختی توبه  
نمود، همچون کسی که از گناه خود توبه کند و هر روز دو نوبت  
در دریا اشک فراوان می ریزد که غوغای بسیار به پا می کند»<sup>۳</sup>.

محمد خلیفه تونس در کتاب «الخطر اليهودی» می نویسد:

«رومیهای قدیم مردم را بر دودسته تقسیم می کردند: رومی و  
بربر. عربها مردم رابه: عرب و عجم. و یهود طی سی و پنج قرن  
است که مردم رابه: یهودی و گوییم<sup>۴</sup> (goyem) (یعنی بت -  
پرستان- کفار- بهایم و نجسها) تقسیم می کند.

یهود معتقدند که ملت برگزیده ی خدا و فرزندان و دوستان او  
هستند. و معتقدند که فقط جان آنها از جان خدا آفریده شده  
و عنصرشان از عنصر خداست و خداوند آنها را بصورت بشر آفرید  
تا آنها را تکریم نموده باشد و دیگران را که از طینت شیطان  
یا حیوان هستند برای خدمت یهود بصورت انسان آفرید تا تفاهم

---

1- Ibid. f. 11/1-1

2- Traité Ber. 1.C-2

3- Traité Brach f 59-3

4- مرادف کلمه ی Gentiles و کلمه ی «امیین» بهترین تعبیر عربی آنست  
و آن به کار برده. امیین جمع امی به معنی درس ناخوانده، نیست.



و بهره برداری از آنان میسر باشد. به همین دلیل یهودان انسانیت اصیل هستند و دیگران نه. و آنها از روح پدر خ یاری می جویند»<sup>۱</sup>.

تلمود در این باره می گوید:

«جان یهودان، جزئی از خداست و از جوهر خداوندی ج شده، همچنانکه فرزند از پدرش، و به همین سبب جان یهود را از دیگر ملت ها بزرگمقدارتر قرار داده است، زیرا دیگر ملت ها از شیطان زاییده شده اند»<sup>۲</sup>.

«علمای یهود اتفاق دارند بر اینکه خداوند در آغاز شش هزار جان یهودیان را آفرید، زیرا هر آیه از تورات ششصد هزار تفسیر دارد و هر تفسیر سزاواریک نفر است. جز آنکه علای بر این جانها، هر عبرانی، روز شنبه جان نوینی دریافت می کند به جان نخستین افزوده می شود و خوردن و نوشیدن آن است»<sup>۳</sup>.

«یهود تا سرزمین های خود را نگیرند و صاحب نشوند باید تا تنهایی و بی یبختی فریاد بردارند و زندان یهود با ادامه ی تسلای ییکانگان برجاست»<sup>۴</sup>.

---

۲- الخطر اليهودی. صفحه ۵۶

۲- 'chefta tal.f.4. Schene luch.hab. f.202,3,wn  
grand no nombre de rablins. Schefta,t.f.4 2.Menachem,  
p.53.f.22.

۳- alk.chad' f 155/1 Traité laamith f.27,2.  
Raschis,Surle taanith.

۴- 'olemik,etc.p. 18-19.Prof Rohling.etc P.80,8

## فهرست مطالب

نوع	صفحه	عنوان	صفحه
مذہب و تہذیب	۲	استراتژی عقیدہ	۲۰
پہان بینی	۵	حزب اللہ	۲۱
تہذیب شناسی	۵	امت اسلامی	۲۲
بیعت	۶	دولت اسلامی	۲۳
خدا	۷	فروع دین	۲۶
غرافیائی نو	۷	نماز	۲۷
گروہی دیگر	۹	روزہ	۲۷
حی و فلسفہ	۱۰	خمس و زکات	۲۷
پہان بینی اسلامی	۱۱	جہاد - حج	۲۷
سول دین اسلام	۱۱	حقوق اساسی اسلام	۲۸
حید یا مونسیم	۱۲	حقوق و قوانین اسلامی	۲۸
ناد	۱۲	ایدہ ٹولوگک..	۲۹
وت	۱۲	ولایت و امامت	۳۰
لمید	۱۴	فقہ اسلامی	۳۳
مذہب و تہذیب اسلامی	۱۵	مسأله طلاب	۳۳
ن یا ایدہ ٹولوژی	۱۸	زعمای قوم	۳۴

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۲۷	واقعگرا است	۳۵	بیت المال
۳۶۳	یکتاگرا است	۳۸	منابع ایده‌نولوژی اسلامی
۳۹۷	اخناتون	۴۰	اصول ایده‌نولوژی اسلامی
۳۹۹	ارسطو	۴۴	ترجمه و بلای ترجمه
۴۰۳	افلاطون	۴۵	سید قطب
۴۰۷	اقبال لاهوری	۵۲	پیشگفتار مؤلف
۴۱۱	اوگست کنت	۸۲	تاریخ تیرمروزی بشر
۴۱۵	فیخته	۱۱۴	ویژگیهای جهان‌بینی اسلامی
۴۱۷	قضا و قدر	۱۲۲	ربانی است
۴۱۹	مثل افلاطونی	۱۴۸	دوران برتری مذهب
۴۲۳	مسیحیت	۱۴۹	دوران برتری عقل
۴۲۶	خدای مسیحیان	۱۵۱	دئیسم
۴۲۶	عیسای فدیة	۱۵۲	دوران برتری حس
۴۲۷	عشاء ربانی	۱۵۶	مارکسیسم
۴۲۷	گناه بخشی	۱۷۰	ثابت است
۴۲۸	ترویج شراب	۲۰۰	همه‌گیرست
۴۳۱	ملت	۲۳۴	عبادات و معاملات
۴۳۵	نیچه	۲۴۱	هماهنگ است
۴۳۹	هگل	۲۵۴	جبر و اختیار
۴۴۳	یهود	۲۵۹	خیر و شر
		۲۵۹	عملگرا است

« وپیش از آنکه ملل جهان مغلوب و برده شوند و پیش از آنکه  
 یهود سرور سرزمین های خود گردند ، جنگی دراز مدت پیش  
 خواهد آمد که کودکان از هول آن پیر خواهند شد و دو سوم  
 مردم جهان می میرند و یهودان هفت سال تمام اسلحه و غنایم را  
 می سوزانند و دندان دشمنان بنی اسرائیل بزرگ شده و به عرض  
 بیست و دو قدم خواهد رسید و در انتظار این روز یهود در جنگی  
 پایدار با ملل بیگانه بسر خواهد برد »<sup>۱</sup>.

« یهودی نزد خدا از فرشتگان محبوبتر است و هر که به یک یهودی  
 سیلی بزند مانند آن است که عنایت خدایی را زده باشد »  
 و شارحان تلمود از این آیه نتیجه گرفته اند که « اگر غیر یهودی ،  
 یهودی را بزند سزاوار مرگ است »<sup>۲</sup>.

« اگر یهود نبوندند برکت روی زمین نبود »<sup>۳</sup>.

« و باران قطع می شد و خورشید رو پنهان می کرد و به همین  
 دلیل ملت های دیگر بدون یهودان قادر به زندگی نیستند »  
 « همچنان که انسان بر چارپایان برتری دارد یهود بر سایر ملت ها  
 برتری دارد »<sup>۴</sup>.

« گورستان غیر یهودیان دل فرزندان اسرائیل را خنک می کند  
 زیرا فقط یهود بشرند و اما سایر ملت ها چیزی جز انواع

---

۱ - Polemik, etc. P. 19.

۲ و ۳ - Traité Chollin. f. 91/2. Traité Sanhedrin. f. 58-3.  
 Traité jéham f. 61

۴ - Zeror, h. f. 107, 2. Bechai, Surla Pentateu que, P. 34. f. 153. 3

مختلف حیوانات نیستند»<sup>۱</sup>.

در تقسیم گوشت قربانی ایام می گوید: «گوشت به غیر یهود نمی رسد بلکه مال سگ است زیرا از آنها برتر است»<sup>۲</sup>.

«ابرنائیل» می گوید: «فقط ملت برگزیده سزاوار زندگی جاویدان است و اما دیگر ملت ها همچون خرنده»<sup>۳</sup>.

«خانه ی نایهودان طویله ی حیوانات است»<sup>۴</sup>.

روحانی بزرگ یهود «ایدل» در شرح مزامیر داود می گوید:

«غیر یهود باخوک زمینی فرقی ندارد»<sup>۵</sup>.

«هر زن یهودی که از گرما به بیرون شود چون نظرش برای

اولین بار به سگ و خر و دیوانه و غیر یهودی و شتر و خوک و

اسب پیس افتد باید دوباره به گرما برود»<sup>۶</sup>.

تلمود و مفسران آن ریا و تظاهر را در موردی نیکو و لازم می دانند.

یکی از بزرگان یهود «ربانی بیشای» چنین می گوید: «ریا نیکو و جایز

است» و «مرد یهودی می تواند در برابر بدان ( یعنی غیر یهود ) بگوید:

دوستت دارم. وقتی که ازوی بیمناک باشد و آنرا ضربتی علیه او

قرار دهد» و در تلمود است که «ریا در برابر بدان نیکوست»<sup>۷</sup>.

---

۱- Traité Baba. m. f. 114. 2

۲- P. Dr. Rohling, etc. P. 60.

۳- Traité Berach, 4. f. 230, 4

۴- Leb. tob. f. 40. 1

۵- Polemik. 10

۶ و ۷- همانجا صفحه ۱۴۷. 2. 10. f. 30. Kad. hak.

Radenhausen, Esther, Die Semitische Unmoral  
etc. P. 13. X.

تلمود غیر یهودیان را اولاد نوح می نامد و یهود را اولاد ابراهیم  
می گوید:

«وقتی پسر نوح چیزی بدزد که به ارزش يك فلس باشد باید کشته  
شود زیرا همه گونه دزدی بر پسران نوح حرام است»<sup>۱</sup>.  
و کاهن بزرگ در شرح خود می نویسد: «پسر نوح برای یک دفعه  
دزدی کشته می شود اما یهودی می تواند اموال بیگانه ها را به سرقت ببرد  
زیرا حکم است که « نزدیکان را مفرب » یعنی بیگانه ها را مفرب ». .  
نسر بن میمون مفسر یهودی دستور « دزدی نکنید » را برای یهودیان  
دانسته و می گوید: « اما غیر یهودیان، سرقت از آنها جایز است »<sup>۲</sup>.

در مورد مالی یافت شده (لقطه) می گوید:  
« هر کس چیزی را که از اموال بیگانگان یافته به او باز پس دهد  
هرگز خدا او را نمی آمرزد » .

ابن میمون نسر یهودان در تفسیر آیه ی « در نقره و خوراک یا هر چیز  
دیگر که به برادرت وام دهی ربا نکیر و بیگانگان را وام با بهره بده »  
(سفر تثئیه - تورات) می گوید: « خداوند به ما فرموده که به بیگانگان  
قرض بار با بدهیم و قرض را ندهیم تا تن به ربا دهد و ما به بیگانه برای  
رفع احتیاجش وام نمی دهیم بلکه از برای آنکه از او استفاده کنیم و  
اراده ی خود را بر او تحمیل نماییم و اینکار بر برادرانمان حرام است » .  
« بت پرستان را بکشید اگر چه با کمالت ترین مردم باشند »<sup>۳</sup>.

---

Traité jebam .f47.2.Sepb. miz.105,2 jad. Chas.- ۱  
4,9,1

.Traité Sonhedrim .f7.6 b -۲  
Aboda.s.f 2. tos. et .Sepb. edit.de Venise. 13.3. -۳

« هر کس بت پرستی را از گودالی که در آن افتاده رهایی بخشد  
مردی بت پرست را زندگی بخشیده بلکه باید چون بت پرست را  
در گودالی افتد بر در آن گودال سنگ بزرگی بگذاری، و  
ابن میمون نسر یهود می گوید:

« بر تو حرام است که بر بت پرست شفقت آری وقتی او را در نهری  
افتاده بینی یا اغزیده و نزدیک به مرگ است، او را خلاصی  
بخشی،<sup>۱</sup>»

« کشتن منکران خدا جایز است بنا برین هرگاه کافر یا خائنی  
در گودالی افتاد نجات او جایز نیست بلکه باید در آب آنرا  
بیندی و بگویی: برای آنکه چهار پای من در آن نیفتد،<sup>۲</sup>»

« به زن همکیش خود هوس مکن .. » و « بازن ییکانه مباح  
است، و روحانیون بزرگ یهود: راشی - لاوی - جرسن و غیر هم  
گفته اند: « یهودی وقتی از دختری مسیحی از الهی بکارت کند مرتکب  
فحشاء نشده است » و ابن میمون فیلسوف یهود می گوید: « یهودی حق  
دارد از غیر مؤمنه بهره برداری کند » و دیگری می گوید: « قوادی و تجارت  
بازن ییکانه در شریعت گناه نیست،<sup>۳</sup>»

محمد خلیفه ی تونس در مقدمه ی کتاب همجیه العالمیم می نویسد:

« در سال ۱۸۴۰ در سوریا یهودیان يك راهب ایتالیایی بنام  
«لوقا» را به خانه ی خود دعوت کردند و او را کشتند برای آنکه طبق

---

Aboda. s. f. 20. 10. Polmik, etc, p. 10. jad. Chas. 1. 10. - 1

1. f. 40. 1

Traité Pes. f. 123. 2. Traité Aboda. s. f. 4. 2. - ۳ و ۲

دشور دینی یهود نان فطیر عید خود را باخون مردی زنده و غیر یهودی ساخته باشند و این مطلب کشف و پس از آنکه در دادگاهها مطرح شد و در جهان آن روزگار شهرت یافت استاد لوران فرانسوی از نو ، به تحقیق آن قضیه و ریشه های آن در تلمود پرداخت. و نیز قتل مشابهی در مورد طفلی که منتهی به نوشته شدن کتابی به نام «صراخ البریء» و «الذبايح التلمودیه» گردید<sup>۱</sup>.

این نویسنده ی بدبین معتقد است که هر کجا دعوتی به خلاف اخلاق و بی عفتی و اشاعه ی فحشاء و ربا و جنگ هست ، دست یهود در کار است. کارل مارکس یهودی بود و از پشت پرده ی کمونیسم ، اخلاق و ادیان را کو بید «دور کهیم» با نقاب جامعه شناسی و اخلال در سازمان خانواده ، فضیلت و اخلاق را از میان برد. و «سارتر» یهودی یا نیمه یهودی از ماورای اگزستانسیالیسم و احترام منتهی به حیوانیت فرد و فروید یهودی از پشت منطق روانکاوی ، غریزه ی جنسی را مرجع احساس دینی و هنری و خانوادگی و .. دانست... و اینها يك تصادف نیستند.

مستشرقین و کارشناسان هنری و ورزشی و فیلمسازان و برخی نویسندگان نیز فراوان یهودی یا تحت تأثیر مکتب یهودند و یا یهودی بودن خود را پنهان می کنند .

## پایان



